سحاب - ابوالقاسم

تاریخ عصر جعفری یا زندگانی امام جعفر صادق

مناقبُ الصّادقِ مشهورةٌ بنقلِها عن صادقٍ صادقٍ
سما الی نیل العُلی وادعًا وکلّ عن ادراکه اللاحقُ
لهُ مکانٌ فی العُلی شامخٌ وطودُ مجدٍ صاعدٌ شاهقٌ

تاریخ عصر جعفری

یا

زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

تألیف

ابو القاسم سحاب

بخش دوم



کتابفروشی و چاپخانه دانش

۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

دار التقريب
بين المذاهب الاسلامية
تليفون: ٥٨٩٨٤

تقريظ دار التقريب بين المذاهب
الاسلاميه از جلد اول تاريخ
عصر جعفرى

رقم القيد ٢٢٩
١٣٦
التاريخ ٢٤ر٦ر ١٩٤

حضرة الكاتب الكبير الاستاذ

ابو القاسم سحاب

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته . وبعد استلمنا مؤلفكم القيم تاريخ عصر جعفرى واعجبنا به غاية الاعجاب ، لانكم نحوتم فيه نحوا نود أن يدرج عليه كل من يريد الكتابة عن مذهبه فيبرز محاسنه و يكشف عن مراميه بدل أن يطعن المذاهب الاخرى ويأخذ عليها شتى المآخذ . وسنحتفظ به في مكتبة دار التقريب .

وجماعة التقريب تشكر لكم هديتكم و ترحب بمساهمتكم ومعونتكم و تقدر لكم هذا النهج في الكتابة تبرزون به ميزات رجال لهم اثرهم في الشيعة . و نرجو ان يكون لقلمكم البليغ اكبر الاثر في القضاء على التعصب المذهبي و تقريب ارباب المذاهب بعضهم الى بعض .

واقبلوا منا فائق الاحترام

محمد تقي القمي
السكرتير العام
للجماعة



القاهرة ـ الزمالك ١٩ ش حشمت باشا

بنام خداوند بخشنده مهربان

انجمن نزدیك سازی مذاهب اسلامی — نمره ترتیب ۲۲۹

ترجمهٔ تقریظ دار التقریب مصر — ۱۳۶

تلفون ۵۸۹۸۴۰ — ۲۴ر۶ر۱۹٤

حضرت نویسنده بزرك استاد ابوالقاسم سحاب

سلام برشما ورحمت خدا و برکات او سپس مؤلف پر بهای شما تاریخ عصر جعفری را زیارت کردیم و ما بآن نهایت شگفت و تعجب را دریافتیم زیرا که شما طرزی را دراین تالیف بکار برده اید که دوست داریم هر کس که بخواهد چیزی از مذهب خود بنویسد بدین روش در آید و مرام خود را آشکار سازد عوض اینکه بمذاهب دیگر حمله کند و مدارکی پراکنده و پریشان برای اثبات مدعای خود دریافت نماید و ما آنرا بزودی در کتابخانه دارالتقریب بایگانی خواهیم نمود.

و کارمندان انجمن تقریب از هدیه شما اظهار شکر گذاری نموده و خوش آمد خود را در شرکت و دستیاری شما ابراز میدارند و از این روش و طریقه شما در نگارش که بآن مشخصات رجالی را که درمذهب شیعه عامل موثرند آشکار داشته اید قدر شناسی میکنند و امیدواریم که برای قلم رسا و توانای شما بزرگترین اثر در خاتمه دادن بر تعصب مذهبی و نزدیك گردانیدن صاحبان مذاهب بعضی بدیگری بوده باشد

از ما احترام فائق را بپذیرید

محل مهر

دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه بالقاهره

منشی عمومی جماعت
محمد تقی القمی

دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه

- بدون عنوان -

این جمعیت که باهمت و عزم ومساعی جمیله عده‌ازدانشمندان وعلما وافاضیل متفکرین و بزرگان عالم اسلامی در مصر تشکیل شده و هدف اصلی ایشان تثبیت اتحاد وائتلاف بین تمامی ملل وفرق اسلامی است و منظور دارند همه آنانرا که‌در قدر جامع توحید ورسالت ومعاد وکتاب وسنت‌واحکام‌ومبانی دین‌بایکدیگر وحدت کلمه دارند در سایر مبادی وقواعد دینی که باعث پیدایش ایجاد وسعادت دنیوی و موجب نجات ورستگاری اخروی است بیشتر از این بهم نزدیک سازند اینک ما که بمناسبت تقریظی که از جلد اول این کتاب نموده و تشخیصی که از محتویات آن داده‌اند اسامی اعضاء پیوسته آن جمعیت را ذیلا مینگاریم تادر مطالب مندرجه جلد دوم هم توجه ایشان را جلب نمائیم‌وبعضی از منظور ما بابذل مساعی و همت اصلاح طلبانه‌ایشان صورت عمل پیدا کند.

ان ارمدالاالاصلاح مااستطعت وتوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

بسمه تعالی
آغاز جلد دوم کتاب تاریخ عصر جعفری
(زندگانی حضرت امام جعفر صادق) علیه‌السلام

سپاس بیمنتها حضرت ایزد یکتارا سزاست که نعمت توفیق بر این بنده ضعیف وناتوان خود روزی ونصیب گردانید تاپس از مدتها اهتمام وتعقیب موفقیت یافته و جلد دویم کتاب تاریخ عصر جعفری را برای طبع ونشر آماده ومهیا نمودم وموانعی که در این راه پیش آمده وکار چاپ کتاب را بتعویق و تاخیر میانداخت مرتفع گرادید واینك بالطف خدا وتوجه و عنایت امام صادق علیه‌السلام بنگارش این مقدمه وخلاصه محتویات کتاب اقدام مینماید.

توضیح آنکه در این مجلد بقایای ابواب هشتگانه را ضمن چهار بـاب وفصولی چند ترتیب داده و قسمت عمده از شرح زندگانی و احوال امام ششم راباطرز رفتار منصور دوانیقی نسبت بآن بزرگوار وتفصیل وفات آن حضرت مینگارد وضمناً متعرض وصایا وذکر اولاد و احفاد آن جناب باشمه از خصایص و اوصاف وبرخی از مواعظ وآداب وسفارش ووصایای آن‌سرور باصحاب خود بر آمده درضمن ذکر اولاد آن حضرت جزء حاشیه وپاورقی کتاب خلاصه ازشجره انساب سادات تفرش وبعضی ازسلسله و خاندان علویین آنجا را بمورد بیان ونگارش میگذارد و در این قسمت همکاری و دستیاری جناب دانشمند معظم و استاد توانا آقای امین میر هادی را که از سلسله جلیله سادات میرهادی تفرش و علاوه بر دیگر کمالات وفضایل دارای ذوقی خاص و استعدادی بالا ختصاص در علم انساب میباشند تقدیر و سپاسگذاری مینمایم که دراین مورد بانگارنده همفکری بسزا فرمودند.

هم‌در کتاب راجع بمدفن امام صادق علیه‌السلام و چگونگـی جنت‌البقیع و مقابر و مزار متبرکه بزرگان دین ورفتار وحشیانه ونابکارانه وهابیان درباره انهدام

وویرانی آن آثار شریفه اشاراتی شده و نیز نظریه نگارنده در باره مسلمین جهان ووحدت ایشان و حق مشترك افراد مسلمان در بیت‌الله الحرام وجلب توجه مجلس شورای ملی ودولت شاهنشاهی ایران در این موضوع و ذکر علت اقلیت و اکثریت تشیع وتسنن وبیان‌علل بعضی ازنسبت های‌بیمورد و اتهامات بشیعه‌اثنی عشری‌ودفع تهمت و راجع بآثار مهمه علمی ومآثر منتسبه بحضرت صادق آل محمد علیه السلام جزء محتویات این کتاب است .

ونیز در این کتاب شرح احوال جابربن حیان یکی از شاگردان معروف و مبرز محضر مقدس جعفری و بعضی از صحابه امام صادق وروات خبر و اوصیاء و تربیت شدگان آن بزرگوار و مشاهیر ثقات شیعی ازروات اخبار و راویان ازاهل تسنن و موالیان امام و قسمت هائی از گفتار آن حضرت در موضوعات مختلفه نگاشته شده

هم در قسمتی از شرح روزگار منصور دوانیقی و رفتار او بعد از حضرت صادق آل‌محمد علیه‌السلام و حوادث ایام او بطور اختصار و ذکر وزرای منصور و شرح بعضی از ابنیه و آثاراو و تفصیل بنای بغداد و تاریخچه‌دارالسلام که ازقضایای مهمه عصر جعفری بشمار آمده با برخی از وضعیت آنشهر وذکر بلده‌طیبه کاظمین و مدفن‌امام‌کاظم ـ وامام جوادعلیهماالسلام‌در آن‌سرزمین‌وتاثیرمهم‌علمی که‌در آن‌بلاداز طرف تربیت شدگان عصر جعفری وحوزه دانشی و فرهنگی امام صادق علیه السلام حصول یافته با ذکر بعضی از رجال نامی بغداد و مؤسسات و ابنیه ومجامع علمی دارالسلام وترقیات ادبی‌و دانشی وصنعتی و علما ومورخین ومعاریف بغدادومولفین که درآن بلادمتوطن بودند ووضع‌اداری بغداد در دورهٔ منصور

همچنین در برخی از مناظرات علمی‌ونامه‌های صادره ودستورها ازطرف‌امام صادق‌علیه‌السلام ومکاتیب‌ومرقومات آن‌حضرت‌بعبدالله نجاشی درخصوص‌فرمانداری و حکومت وطرز رعیت‌داری و نامه بعبدالله محض و بعضی از بیانات و اظهار امام نسبت بسادات بنی‌الحسن و اخبار وارده از آن‌حضرت در آداب واخلاق و راجع بعرض دین و اعتقادات جمعی از صحابه ویاران آن حضرت‌درحضورامام‌وچگونگی نماز‌وطرزادای صلوة وآداب‌آن برای حمادبن عیسی که از کتاب‌من لایحضره‌الفقیه

شیخ صدوق رحمة‌الله علیه ترجمه و اقتباس گردیده و اخبار وارده از حضرت صادق علیه‌السلام درباره ثواب گریه بر سیدالشهدا (ع) وزیارت آن بزرگوار و ثواب آن وقسمتی از مناقب وخصایص ومزایای دورهٔ و زمان امام صادق علیه‌السلام و ذکر برخی از کلمات قصار وسخنان معجز آثار آن حضرت با بعضی از اشعار منتسبه بآن بزرگوار که در آخر کتاب ضمن باب هشتم با حروف معربه برای سهولت ضبط وصحت قرائت درج گردیده که بیشتر موجب مزایا ومحسنات این کتاب گردد و استفاده از آن کلمات محکمه ودستورات وعمل بمبانی ومعانی آن مفیدتر آید.

امید است که این خدمت ناچیز از این بنده ناتوان در پیشگاه مقدس پیشوایان دین وائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین پسندیده ومقبول افتد و دست این عاصی را از ذیل عنایت و شفاعت خود کوتاه نفرمایند: بالنبی و آله‌الاطهار

و ماتوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

ابوالقاسم سحاب سلخ شهر محرم‌الحرام ۱۳۶۹

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ
اَلدَّاعِي اِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّوْرِ الْمُبِيْنِ اَللّٰهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهُ
مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَخَازِنَ عِلْمِكَ وَلِسَانَ تَوْحِيْدِكَ
وَوَلِيَّ اَمْرِكَ وَمُسْتَحْفِظَ دِيْنِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ
اَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ اَصْفِيَائِكَ
وَحُجَجِكَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ مروی از امام حسن عسکریؑ

الکلمات عونی در مدح حضرت صادق آل محمد علیه السلام

عُج بالمطيّ على بقيع الغرقد	واقرا التحيّة جعفر بن محمّد
وقل ابن بنت محمّد ووصيّه	يا نور كلّ هداية لم تجحد
يا صادقاً شهد الاله بصدقه	فكفى مهابة ذا الجلال الامجد
يا ابن الهدى وابا الهدى انت الهدى	يا نور حاضر سرّ كلّ موحّد
يا ابن النبيّ محمّد انت الذي	اوضحت قصد ولاء آل محمّد

يا سادس الانوار يا علم الهدى

ضلّ امرؤ بولائكم لم يهتد

مناقب ابن شهرآشوب

ترجمه اشعار عونی از افکار مؤلف کتاب

ای صبا رو در بقیع غرقد از من کن سلام — بر امام جعفر صادق ز راه احترام
از پس عرض نیاز و خاک بوس آستانش — عرض کن ای ابن بنت حضرت خیر الانام
ای چراغ راه هر گمگشته در ظلمات کفر — وی که نبود همسری در دانش و فضلت بنام
ای امام صادق آنکو شاهد صدقش خدا است — وین پس او را ز مهابت وز جلال و احتشام
زاده هادی دین و باب هادی از شرف — خود هدایت را دلیل و پیشوای خاص و عام
نور جمع و شمع بزم اهل توحید آنکه کرد — دین حق را تازه در مذهب حق شد امام
زاده خیر الوری و نور الانوار ششم — هادی راه هدا از مذهبش دین را نظام

خائب و خاسر هر آنکس شد ز مهرش بی نصیب
خاک پای او سحاب آمد سخن اینجا تمام

اسامی اعضاء هیئت مدیره دارالتقریب

آقای محمد علی علویه باشا جنـاب شیخ عبدالمجید سلیم رئیس هیئت فتوی جامع ازهر. جناب حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین. جناب محمد حلمی عیسی پاشا. جناب شیخ محمد عبداللطیف رئیس اداره ازهر و معاهد دینی. جناب شیخ احمد حسین مفتی وزارت اوقاف. جناب شیخ محمد عبدالفتاح العنانی (شیخ مالکی) عضو هیئت کبار العلماء جناب شیخ عیسی منون عضو هیئت کبار العلماء رئیس دانشکـده شرعیات ازهر (شافعی) جناب شیخ محمود شلتوت عضو هیئت کبار العلماء (حنفی) حضرت آیة‌الله آقای شیخ محمدحسین کاشف الغطأ از نجف. حضرت علامه اکبر آقای سید هبة‌الدین شهرستانی از کاظمین محقق علامه آقای سید عبدالحسین شرف‌الدین از سوریه و لبنان آقای میرزا محمدتقی قمی عالم شیعه امامیه از ایران آقای شیخ عبدالوهاب خلاف استاد حقوق اسلام. آقای شیخ حسن البنا رهبر جمعیت الاخوان المسلمین آقای شیخ علی الخفیف استادفقه دانشگاه فواد - آقای علی بن اسمعیل المویـد نمـاینده یمن (شیعه زیدیه) آقای میرزا مهدی رفیع مشکی ایرانی - آقای شیخ محمد عبداللطیف السبکی استاد ازهر (حنبلی) و چندتن از علماو فضلای دیگر

عکس نامه تقریظیه حضرت مستطاب آیة‌الله مصلح کبیر
استاد اعظم آقای کاشف الغطاء مدظله العالی
از جلد اول این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
ولله الحمد

جناب الفاضل اللامع الالمعي الميرزا ابوالقاسم سحاب زاد الله فضله
وصلني بتوسط الاديب الشيخ كاظم الطريحي وفقه الله مؤلفكم
المنطوي الفائق في حياة امامنا الاعظم جعفر الصادق عليه السلام
وعلى آبائه وابنائه الطاهرين فوجدته اطرف مشروع في
اشرف موضوع وهو من الآثار اللامعة والكتب القيمة
ونسأل الله تعالى ان يمدك بالعناية والتوفيق لامثال هذه
الخدمة الجليلة ولا برحتنا مؤيدا بدعاء

صدر من مدرستنا العلمية بالنجف الاشرف
١٨ ربيع ٢ سنة ١٣٦٧

محمد الحسين آل كاشف الغطاء

باب پنجم

در طرز رفتار منصور باحضرت امام جعفر صادق علیه السلام وستم وآزار اودرباره آن بزرگوار ورفتارمنصور باعلویین وبنی فاطمه وتفصیل‌وفات ومدفن ووصایای آن حضرت وذکر اولاد واحفاد اوباشمه از خصایص واوصاف وی وشرح بعضی‌از مواعظ آن سرور بصحابه و یاران خود مشتمل برهشت فصل

فصل اول

منصور ورفتار او باحضرت صادق علیه السلام

وتوطئه وی درباره شهادت آن سرور

منصور بعد از اینکه از سلطنت خود اطمینان یافت وازقتل ابومسلم و دیگر مدعیان خود وسادات بنی الحسن فارغ شد آنگاه بخیال قتل وشهادت حضرت جعفر بن‌محمدالصادق علیه‌السلام بر آمد و او ازتوجهی که مردم بجانب آن‌حضرت داشتند باقبولیت عامه اینکه برای امام بود وآن ترشحات علمی وافاضات بی اندازه وحساب که از وجود حضرتش بعموم میشد همواره خاطر منصور در اندیشه بوده، تخیلات شیطانی وهوای نفسانی وحب جاه وعلاقه مقام اورا بر آن وادارمینمود که بهانه‌جوئی نموده بهر نحوکه ممکن است بآن بزرگوار ستم وآزار رساند واگر از برای وی میسرشود بزندگانی آن حضرت خاتمه دهد تاهیچگونه معارضی در برابرخودنبینند واهل دین وایمان با اوستیزه نکنند در صورتیکه صادق آل محمد علیه السلام را بهیچوجه اعتنا بجاه ومقام اونبوده وحضرتش داعیه معارضه وطرفیت با وی نداشت ودرمنتها درجه خودداری وتقوی‌وبی‌اعتنائی‌بامردنیابوده وبرکناری ازکشمکش دنیا طلبان‌داشته، بامراشاعه علوم ونشرمعالم وسنن‌دین وترویج معارف آلهی وبیان احکام حلال و حرام مشغول بود چونکه سعادت بشر را درزیرسایه دین و دانستن احکام وشرایع وقوانین میدانست واز این روراه هدایت وارشاد رابمردم مینمودو‌منظوری

جز رضای حق وسعادت اخروی خود ودیگران نداشت وازطرفی در برابر مخالفین دین و معاندین واهل نفاق و شرك كمال احتیاط ومواظبت را داشته نمیخواست که بهانه بدست آنان آید ولیکن منصوردرعیان ونهان همواره مراقب بوده‌اشخاصی را ازجاسوسان وبازرسان خفی میگمارد که در اطراف و حواشی او ویارانش باشند و چگونگی رفتار وکردار واعمال‌وگفتار اوبا اصحاب ویاران وپیروان ودوستدارانش رابوی آگهی دهند تا بدین وسیله بهانه بدست آورده و در صدد اذیت و آزارآن بزرگوار برآید چنانکه اغلب اوقات جواسیس وگماشتگان وی‌که مأموریت سری داشتند باعث زحمت وتصدیع خود وپیروان‌آن سرور بودند ومانع‌افاضه‌آن‌پیشوای ابرار میشده غافل ازاینکه : **یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ولوکره المشرکون**

ازجمله توطئه ایکه منصور در باره آن حضرت نموده آن است که صاحب کتاب درالمسلوك از اصول کافی نقل کرده وگوید :

منصور روزی بمحمد بن اشعث گفت ، برای من مردی زیرك و فهیم پیداکن تا آنچه راکه بدو سفارش دهم بخوبی انجام دهد پسر اشعث دائی خود فلان بن مهاجر راکه ازجمله جاسوسان طرار وزبردست بود اختیارنموده و بمنصور معرفی کرد ، منصور اورا خواسته گفت : ای پسرمهاجر ، این وجوه را بگیر و روانه مدینه شو وجعفر بن محمدرا باعبدالله‌محض فرزندزاده حسن مجتبی وعده‌دیگر ازسادات اهل مدینه دیدن‌کن و بآنها بگوکه من مردی غریبم و از مردم‌خراسانم ، شیعیان شماکه درخراسانند این وجوه را برای شمافرستاده اند پس ازآنکه پولهاراگرفتند بگو چون من واسطه ایصال این وجوهم ، قبض رسید آنرا بمن دهید تا بصاحبان وجوه ارائه دهم .

غرض منصور این بود بهانه بدست آورده و مدرکی تهیه کند تا در اثر آن صدمه وآزاری‌بوجود مبارك امام رساند ، بنابر این پسرمهاجر وجوه راگرفته‌بجانب مدینه شتافت‌وقسمتی ازدستوررا‌انجام داده‌بنزدمنصور برگشت‌وگزارش داد، ازجمله باو‌گفت وقتی که من بمدینه رسیدم بهریك از اشخاص مراجعه نموده و وجهی باو

دادم از من گرفت جز حضرت صادق علیه السلام که وقتی من او را دیدم در میان مسجد بود ونماز مینمود ، من اندکی تامل کردم تا آن حضرت از نماز فارغ شده واز جا برخاست که بطرف منزل خود رود ، من در دنبال وی روانه شدم ، حضرت متوجه من گردیده و فرمود ، ای مرد ازخدا بترس و خانواده پیغمبر خودرا فریب مده چونانکه ایشان بدولت بنی مروان قریب العهدند یعنی که از آل مروان بآنها تعدی وستم بسیاری وارد آمده واموالی زیاد ازایشان بغارت رفته ، آنگاه من بحضرتش عرض کردم ، ای پسر پیغمبر مگر چه شده حضرت سر خودرا نزدیك من آورده وتمام چگونگی واسرار مرموزه ونهان بین من وتورا بیان فرمود

گویا مانند این بود که اودرمیانه ما دونفر بوده و از این راز نهانی مابخوبی خبر دار بود

منصور گفت : ای پسر مهاجر وقتی نبوده که ما بین خاندان نبوت و رسالت محدثی از ایشان نباشد وامروز در میان آنان محدثی که هست جعفر بن محمد بن الصادق (ع) میباشد -

زمینه سازی منصور برای قتل آن حضرت

چنانکه گفته شد منصور همواره ازطرف حضرت صادق (ع) بد گمان و مظنون بوده و بواسطه توجهی که از مؤمنین شیعه و پیروان دین و مذهب بآن حضرت میشد وجود اورا برای پیشرفت مرام و منظور خود خطرناك میدید مخصوصاً از اشاعه علم و دانشیکه از جانب آن بحر فضل و دانش همواره بروز مییافت و از افاضه هاکه نسبت بعموم میشد بطوریکه هرگز محضر انورش از حضور بسیاری از طالبین فضیلت وکمال خالی نبود واهل بصیرت وبنیش ازکلمات در ربار وبیانات حکمت آثار او استفاده مینمودنداین مرد بداندیش دائماً از این جهات خاطرش درپریشانی وتشویش بود وبرای منع استفاده واستفاضه ازآن محضر مواضعه ها کرده و دسیسه ها بر انگیخته طرحها میریخت و اشخاصی را از قبیل ابوحنیفه و ابو یوسف و دیگر فضلا و فقهای عصر را داشته در برابر آن حضرت پر وبال میداد و برای ایشان حوزه های علمی و محاضر دانشی ترتیب داده وجوهی مقرر مینمود و رواتبی بر قرار میکرد وبطالبین وراغبین میداد تا دراطراف

آنان گرد آمده و از پیرامون مجامع علمی ومحضر منوران حضرت پراکنده شوند ودراین باب حیله ها میکرد وچاره ها میاندیشد تدبیرها بخرج میداد که شاید مانع این فیض عظیم گردد و یا از نور افشانی آفتاب جمال منیر آن خورشید فلك امامت وکمال ممانعت نماید که گفته اند .

نور گیتی فروز چشمه هور　　　زشت آید بچشم مردم کور

ولیکن با تمام این تدابیر بهیچوجه اورا موفقیتی فراهم نیامده و نمیدانست که آفتاب را بگل اندود نتوان نمود وغافل از اینکه

چه خورشید تابان دهدفیض نور　　　نه نزدیك محروم ماندنه دور

همان ترشحات علمی و افاضات دانشی امام صادق علیه السلام بود که تاامروز والی یوم القیام اثر خودرا بعالم بخشیده و روزگارها بیاید که مردمی دانا و دقیق و اهل فن و تحقیق بیایند و از آثار باقیه او و تربیت شدگانش نتیجه های علمی و بهره های فنی وهنری بگیرند .

بنا بر این تنها راه چاره ایکه بخاطر منصور رسید و موفقیت خودرا در آن اندیشیداین بود که وجود شریف امام صادق(ع) را بتوسط عامل ستمکارخوددرمدینه منوره مسموم نموده وبدین نحو خیال خویش را ازجانب آنحضرت فارغ سازد

جهات عداوت منصور با علویین و بنی فاطمه

منصور در میان خانواده بنی عباس بعداوت و کینه ورزی و بغض و دشمنی نسبت بعلویین وبنی فاطمه مشهور است و خود خواهی وکبروغرور و ستمکاری او نسبت باولاد علی و ذراری فاطمه(ع) در تاریخ مسطور میباشد .

این مرد بینهایت با سادات علوی کینه توزی میکرد و دشمنی او نسبت به خاندان رسالت وعلویین و بنی فاطمه از چند جهت بوده و او در میان خلفای بنی عباس مانند وهمتای معاویه دربین خلفای اموی وبنی مروان است چنانکه این نکته را دیگران هم متعرض شده اند . (۱)

اما جهات عداوت او با علویین یکی ازاین راه بود که اولاد علی خانوادهعلوم

۱ـ عصرالمأمون احمد فرید رفاعی ج ۱

وفضیلت و تقوی وزهد وعفت وشرافت بودند وبزرگواری ونقابت داشتند وباقرابت ایشان بمقام رسالت واعلمیت و افضلیت و شایستگی وشخصیت آنها را برازندگی و لیاقت و استحقاق خلافت بیش تر از دیگران بود و بنی عباس نسبت بایشان تنها از جهت قرابت درمرتبه دوم قرارداشتند ، منصور که درطلیعهٔ خلافت آل عباس بوداین نکات را درنظر گرفته وتحمل آنرا برخودگران میشمرد و نمیخواست که در برابر خود مدعی و رقیب داشته باشد .

دیگر اینکه بعضی ازسادات بنی الحسن وبنی الحسین در اثرظلم و ستمی که از خلفای جور بایشان وارد میشد تحمل ننموده وبرای دفع ظلم از خود و دیگران درگوشه و کنار گاه‌گاه قیام مینمودند منصور چون آنها را مهمترین رقیب خود در خلافت میدانست از اینجهت درنفی واعدام آنان حتی المقدور کوشش واهتمام‌داشت و با خود چنین میاندیشید که باوجود بنی هاشم و فاطمیین و اولاد علی واهمیت و احترام وموقعیتی که درجامعه اسلامی برای ایشان است‌مرام ومنظوراو بسهولت انجام نخواهد گرفت و راه چاره دفع و رفع ایشان خواهد بود و از حسن تأثیر و توجه همگانی بعلویین همواره خاطری مشوش داشت .

دیگر آنکه قیام جماعت شیعه ودوستداران خاندان نبوت که منظور ایشان از انتقال و انقراض خلافت بنی امیه علویین و بنی هاشم بودند از عکس العمل کار و استفاده بنی عباس از آن فداکاری ها وقیام باز هم متقاعد نشده نمیخواستند که این امربرای اولاد عباس استوارگردد لذا درنیت اصلی خود برقرار بوده وهمواره‌تمایل خودرا بدوستی و پیروی خاندان رسالت اظهار می نمودند واز امام و پیشوای زمان خود اطاعت‌کرده خلافت دیگرانرا منافی با دیانت اسلام می‌شمردند وازروی عقیده وایمان ازمراسم‌دیانت و احکام اسلامی پیروی‌کرده توجه خودرا همواره بجانب ائمه دین می نمودند واین رفتار بطبع منصور ناگوار آمده لذا در صدد آزار جماعت شیعی و پیروان ائمه اطهار بود و نسبت بمرجع ایشان‌هم روش خصومت وخشونت و بدرفتاری را بکار می برد .

از همه بیشتر ظرفیت و خروج بعضی از سادات بنی‌الحسن مانند عبدالله‌محض

و حسن مثنی و دیگران از علویین و قیام ایشان بر علیه منصور و مخالفت آنان با خلافت بنی‌عباس بود که آتش خشم و غضب منصور را همواره مشتعل مینمود وازاین جهت هم خودرا اغلب بر نفی واهلاك وقتل و افناء علویین وبنی‌فاطمه مصروف میداشت وما تفصیل رفتارو وضع ستم وبیدادآورا درباره صاحب نفس‌زکیه(محمد بن عبدالله) و دیگر سادات در جلد اول این کتاب نگاشتیم

درتایخ عرب و اسلام مینویسد : (۱) سلوك ورفتار منصور نسبت بخاندان علی بن ابیطالب علیه‌السلام تاریکترین صفحاتی‌را درتاریخ خاندان عباسی تشکیل‌میدهد و نیز جلال‌الدین سیوطی گوید :(۲) منصور اول‌کسی است‌که بین خاندان علی با خاندان بنی عباس تفرقه انداخته درصورتیکه پیش از وی بین دوخانواده یگانگی واتحاد برقرار بود .

خلاصه آنکه منصور مردی لئیم و نابکار و بد رفتار بوده و این مرد بطوری با آل علی‌وپیروان خاندان‌عصمت وطهارت بدرفتاری مینمود وایشان را آزارواذیت میرسانید که آل‌علی‌ستم‌وبیدادامویان‌وآل‌مروان‌رااغلب‌درباره خود فراموش‌میکردند چنانکه حسن مثنی (حسن‌بن حسن بن‌علی بن ابیطالب علیه‌السلام) روزی بپسر برادر خود محمدبن‌عبدالله بن حسن میگفت : « چرا بر بنی‌امیه و دوران ایشان تاسف میبری و نسبت بآنان گریانی و درباره بنی‌عباس بداندیشی مینمائی ، محمد گفت ای عم بخدا قسم اگرچه ما بر بنی امیه خشمناك شدیم ولیکن بنی‌عباس کمتر از آنها از خدا می‌ترسند و بر بنی‌عباس ایراداز ایشان‌زیادتر وارد است زیرا بنی‌امیه باوجود دنائت و خباثت دارای مکارم وفضائلی‌بودند که منصورهیچیك‌ازآنانرا ندارد بطوریکه اهل خبر وسیر نوشته‌اند جفا وجور و بیرحمی وعداوت منصور بقدری‌اورا جری و بی‌پروا نموده بودکه عده زیادی از سادات علویین وذراری فاطمه راگرفته زنده بمیان دیوار میگذاشت و جزء ابنیه ظلم‌آباد بغداد بجای خشت وگل دربنای دیوار وغیره بکار میبرد .

آری حب جاه و مقام و حفظ انانیت ودولت بی بقای این چند روزه دنیاست

---

۱ - ترجمه آقای سید محمد تقی فخرداعی ۲ - تاریخ الخلفاء سیوطی

که بدینگونه چشم خواستاران خودرا کور میدارد تابدین سان که گوشها را بسته و چشمان خویش‌را بهم میگذارندوهرگز ترحمی بحال صغیر و کبیر یا برنا و پیر نمیکنند و برای حفظ مقام خود بنفی و اعدام نزدیکترین خویشان و اقرباء خویش حتی اولاد خود میپردازند .

مجلسی در بحارالانوار(۱) ازمفضل بن عمر روایت میکند که گوید . منصور چندین بار قصد قتل حضرت ابیعبدالله علیه السلام را نمودوهر بار که نزدحضرت فرستاده و اورا میخواند که در قتل وی اقدام کند وقتی که حضرت را میدید هیبت وی منصور را گرفته و می ترسید و از قتل آن بزرگوار چشم میپوشید جز اینکه با این وصف مردم را از مراجعه بحضرتش ممانعت کرده وازهمنشینی و مجالستش جلوگیری مینمود و جاسوسانی گماشته بود که در نهایت شدت وجستجو بودند و ازاحالات ومراجعات بوی خبر میدادند تا اینکه برای احدی از مسائل دینی یانکاح و طلاق وامورشرعی و غیر آن از حضرتش چیزی وقوع نیابد و مردم مدتی بدینسان ازاخذ دانش و علم محروم مانده دسترسی بخدمت آن سرور نداشتند وآن حضرت با اهل و عیال خود بحالت اعتزال بود ، این امر برشیعیان و صحابه و موالیان وی نهایت گران آمده و کار بر ایشان سخت گردید تا اینکه خدا بخاطر منصور انداخت که از حضرت صادق آل محمد درخواست کند که اورا چیزی تحفه وهدیه نماید که نزد احدی جز آن حضرت وجود نداشته باشد حضرت صادق در برابر تقاضای او محضره یا عصائی را فرستاد که مختص رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و طول آن درحدود یك ذراع بوده منصور از اعطای آن عصا بی اندازه خوشحال گردید و امر داد که برای آن چهار جاگزیده وآنرا درچهار محل بگذارند سپس از حضرت پرسید که پاداش تو در نزد من جز این نیست که من تورا آزاد گذارم تا علم و دانش خودت را بشیعیانت افشا و افاضه کنی و من متعرض تو و آنهانشوم هم اکنون بدون وحشت و بیم برای مردم فتوی ده ولیکن دربلدی که من هستم تو مباش وازآن ببعد علم و دانش آنحضرت

---

۱ - بحارالانورج ۱۱

مجدداً اشاعه و انتشار یافت و ارباب حوائج بحضرتش مراجعه مینمودند اهل خبر وسیر مینویسند :(۱)

منصور و ستمکاری او نسبت بحضرت صادق علیه‌السلام

منصور دوانیقی بربیع حاجب دستوردار حضرت صادق علیه‌السلام را نزد او بیارد ربیع در این امر اقدام نموده و حضرت را بحضور آورد وقتیکه چشم منصور بآن حضرت افتاد گفت ، خدا مرا بکشد اگر تورا نکشم آیا در سلطنت و دولت با من معارضه و طرفیت میکنی و دنبال فتنه میگردی .

حضرت صادق - من چنین کاری نکرده ام و طالب فتنه نیستم واگر بتو چنین گزارشی داده اند دروغ است وبرفرض که راست باشد مصریان بحضرت یوسف ستم نمودند او ایشان را عفو فرمود ، ایوب ببلا مبتلا شدصبر کرد ، سلیمان مورد عطا و مراحم آلهی شد شکر نمود ؛ اینها پیغمبران بودند ونسبت توهم بایشان میرسد .

منصور - فلان پسر فلان اینطور بمن خبر داده که توچنین وچنان میکنی ،

حضرت - امر کن اورا حاضر کنند تا دربرابرمن بگفته خود اقرار کند ،

منصور امر باحضار آن شخص نموده وچون حضور یافت باو گفت ، آیاتو نشنیدی که جعفربن محمد چنین وچنان گفت و چنان کرد ؟ مرد گفت بلی ، حضرت فرمود من اورا قسم میدهم - آن مرد گفت ، قسم میخورم حضرت فرمود بگو ،

برئت من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا وکذا یعنی ازحول و قوه خدا بیزاری میجویم و بحول و قوه خودم پناه میبرم که جعفربن محمد چنین وچنان کرد .

آنمرد ابتدا ازیاد نمودن چنین قسمی امتناع نموده وپس ازاندکی بدینگونه قسم یادکرد ، ولیکن ساعتی نگذشت که مرگ گریبان اوراگرفته وجان داد ، جنازه او را از مجلس بیرون کشیدند و این یکی از معجزات با هره آن بزرگوار بشمار آمده ،

ربیع حاجب گوید : وقتی که حضرت صادق علیه السلام بمنصور و رود نمود ،

---

۱ - ارشاد مفید - بحار الانوار مجلسی - تاریخ حبیب السیر این خبر در کتب ثلاثه با اندك تفاوت مذکور گردیده .

دیدم لبهای مبارکش بحرکت است و هرقدر که لبهایش حرکت مینمود آتش خشم منصور فرو تر می نشست تا اینکه بکلی شعله غضبش فرونشست و از آن حضرت رضایت خواسته و اورا مراجعت داد من از خدمتش روانه شده در بین راه بحضرتش عرض کردم ، یابن رسول الله چه دعا خواندی که آتش غضب منصور فرو نشست ، حضرت فرمود ، دعای جدم حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه‌السلام راخواندم که میفرمود :

یا عدتی عند شدتی و یاغوثی عند کربتی احرسنی بعینك التی لاتنام و اكنفنی برکنك الذی لایرام ، ربیع گویدمن این دعارا حفظ کرده وهروقت بشدتی گرفتار میشدم آنرا میخواندم و خدای متعال بمن فرج کرامت میفرمود و این دعا باکمتر تغییر عبارتی دربعضی از کتب ادعیه مسطور گردیده .

فصل دویم

در تفصیل وفات واوصیای حضرت صادق علیه‌السلام

وفات حضرت صادق وعلت آن

در کتب اخبار و تواریخ وفات حضرت صادق آل‌محمدعلیه‌السلام راباختلاف نوشته‌اینك بعضی ازآن اقوال نگاشته میشود(۱)

آنچه از این اخبار بر میآید شهادت ووفات آن حضرت‌ادرسال ۱۴۸ هجری بوده و تقریبا سال وفات او بالاتفاق است و لیکن در روز وفات اختلاف نموده ووفات حضرتش را درسن شصت وپنجسالگی نوشته اند .

روز وفات را بیست و پنجم شوال سال ۱۴۸ دهمین سال خلافت منصور ضبط نموده اند چنانکه شهید در دروس خود وفات آن حضرت را روز بیست و پنجم شوال نوشته وبقولی وفات آن حضرت نیمه رجب ۱۴۸ بوده اماآنچه بصحت رسیده وتایید شده واز نتایج‌اقوال مختلفه برمیآید همان‌بیست وپنجم شوال سال ۱۴۸میباشد چنانچه هم اکنون معمول گردیده وروز وفات را دراین روز بشمار میآورند ومراسم تذکر مرعی ومجری میشود .

۲ ـ اصول کافی ـ ارشادمفید . روضة الواعظین ـ جنات الخلود ـ مروج الذهب مسعودی ـ تاریخ یعقوبی ، طبری درباره حضرت صادق‌آل محمد منتهی درجه حق‌کشی کرده ودرتاریخ خود ازولادت ووفات‌وجریان دورهٔ روزگار آن‌بزرگوارچیزی ننگاشته

مسعودی در مروج الذهب خود مینویسد : و لعشر سنین خلت من خلافة المنصور توفی ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام سنة ثمان واربعین مائة ودفن بالبقیع مع ابیه وجده وله خمس وستون سنة وقیل انه سم یعنی درسال دهم خلافت منصور حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در سال ۱٤۸ هجری وفات یافت ودر بقیع نزد پدر وجد خود مدفون گردید وآنوقت حضرتش شصت و پنجسال داشت و گفته شده است که او مسموم گردیده

صاحب دیوان المعصومین مینویسد ومضی علیه السلام مسموماً فی عنب قدسمه المنصور فی النصف من رجب اوشوال اوفی الخامس والعشرین منه من سنة ثمان واربعین مائة وله خمس وستون سنة ، یعنی حضرتش بواسطه سمی که در انگور ازطرف منصور باو خورانیده شد در نیمه رجب یاشوال یابیست و پنجم از اینماه سال صدوچهل وهشت درسن شصت و پنجسالگی وفات یافت

مؤلف کتاب حیاة الصادق علیه السلام (استادالعلامة الفاضل محمدحسین المظفری) در کتاب خود مینویسد :

کانت و فاته علیه السلام فی الخامس و العشرین من شوال و قیل فی النصف من رجب الاول هوالمشهور واتفق المور خون وارباب الترجمة و الحدیث من الفریقین علی ان وفاته کانت عام ۱۴۸ یعنی وفات آن حضرت در بیست و پنجم شوال وبقولی در نیمه رجب بوده وقول اول مشهور است ومورخین وترجمه نویسان ومحدثین از شیعه وسنی تمامی متفق اندکه سال وفات آن حضرت درسنه ۱٤۸ بوده باز درعلت وفات در این کتاب می نویسد :

مؤلفین شیعه متفق اندکه منصور حضرت را بدست عامل خود درمدینه مسموم نمود و گفته اندکه این زهر درانگور بود چنانکه کفعمی درمصباح خود ذکر کرده و بعضی ازاهل سنت هم علت وفات را بسم نوشته اند .

صاحب مناهج انوارالمعرفه می نویسد : علت وفات آن حضرت سمی بود که منصورخلیفه باوداده بود وانزهررا درمجلس میان طعام ریخته وبآن حضرت خورانید وگویندکه حضرت صادق چند بارمسموم گردیده وهر دفعه شفا یافت درآخرین دفعه

درد دل بهمرساند و وفات نمود .

عمر بن زید گوید من در آزار اول خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم دیدم که الم ورنج وجود مقدسش شدید است ترسیدم که وفات کند ، در دل گفتم ، کاش میدانستم که امام بعد از او کیست ؟ حضرت فرمود : لیس علی من وجعی هذا بأس یعنی برمن ازاین درد باکی نیست سپس شفا یافت و بعد ازچند روز دیگر دو باره مسموم شد من بخدمتش رسیدم دیدم تکیه کرده رویش بدیوار و پشتش بطرف در بود فرمود پای مرا رو بقبله بکش خواستم از امام بعد ازاو بپرسم فرمود اکنون جواب نمی گویم خواهی دانست ابن شهر آشوب در مناقب خود (جلد دوم) از ابو جعفر قمی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام را منصور مسموم نمود ودر بقیع مدفون گردید

مرحوم دبیر تفرشی در تاریخ وفات آن بزرگوار سروده . (۲)

بسوی روضه رضوان چو جعفر بن محمد	روانه گشت و بماسو داز جفای اعادی
دبیر گفت بتاریخ این مصیبت عظمی	که آه آه امام ۱۴۸ ودود اجود هادی

هم دبیر دراجمال روزگار عمر حضرت امام صادق علیه السلام سروده .

مدت ایام عمر جعفر صادق همی	گویمت بشنو که بر وی هر زمان بادا درود
سال میلاد از یدالله ۸۰ عمر از دیان ۶۵ بگیر	جوی سال رحلتش از هادی ۱۴۸ حق ودود

خبر ام حمیده زوجهٔ آن حضرت در حال وفات وی

شیخ صدوق رحمة‌الله علیه ازابو بصیر روایت کرده که گفت خدمت ام حمیده زوجه حضرت صادق علیه السلام برای عرض تسلیت رفتم وازچگونگی حالت وفات آن حضرت پرسیدم ام حمیده گریست ومن هم گریستم سپس گفت ؛ ای ابا محمد اگر میدیدی حضرت صادق علیه السلام را در هنگام وفات یقیناً امر عجیبی را مشاهده می نمودی .

بدانکه آن بزرگوار در آن حالت چشمهای خود را گشوده وفرمود ، هر که را که بین من واو خویشی وبستگی است گرد آورید ، ما هیچیك ازکسان و خویشان

---

۱ - اسعاف الراغبین - نورالابصار - تذکرة الخواص - صواعق ابن حجر عسقلانی

۲ - نخبة التواریخ

ونزدیکان اورا نگذاشتیم مگراینکه بخدمتش جمع کردیم در آن بین حضرت نگاهی بطرف همه نموده و فرمود : ان شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلواة یعنی شفاعت ما شامل نمی شود بکسی که نماز را خوار بشمارد و بی اعتنائی بنماز کند.

این خبر بما میرساند که تا چه اندازه نماز اهمیت دارد که امام صادق (ع) در هنگام نزع روان تمام نزدیکان اقربا و خویشان خودرا خواسته و بآنها در باره نماز سفارش می فرماید و آنها را با دیگران باین امر مهم تخویف و تحذیر می نماید چونانکه نماز رکن دین است وان قبلت قبل ما سواه وان ردت رد ماسواه یعنی اگر نماز پذیرفته و قبول شد اعمال دیگر هم قبول میگردد واگر نماز ردشده و مردود گردید تمامی اعمال ناقبول ومردود میگردد وگریه ام حمیده گویا از برای آن بوده که امام علیه السلام را حالت نزع روح وروان هم از اظهار وتاکید دراین امر مانع نشده وتادم مرگ بیاد نماز بوده

نویسنده کتاب حیاة الصادق پیرو این خبر می نویسد که حضرت در آن حالت امرفرمود برای هریك از ارحامش صله وحقی معلوم دارند ازجمله برای حسن افطس هفتاد دینار مقرر فرمود درآن اثنا کنیز حضرت ، سالمه عرض کرد آیا عطا میکنی بکسی که اراده قتل تورا داشت درجواب فرمود تومیخواهی من از آنان نباشم که خدا در باره ایشان میفرماید والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم و یخافون سوء الحساب بلی ای سالمه خدا بهشت را خلق فرمود وبوی آنرا خوش گردانید وبوی بهشت را بمسافت دوهزار سال راه استشمام میکنند ولیکن بوی آنرا عاق و قاطع رحم نمی بویند.

راجع بامر تکفین آن حضرت شیخ کلینی در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود پدر بزرگوارم را من دردوجامه سفید مصری که با آنان احرام می بست کفن کردم ودرپیراهنی که میپوشید وعمامه ایکه ازحضرت سید سجاد باو رسیده و دربرد یمنی که بچهل دینار طلا خریداری کرده بود واکنون بچهار صد دینار میارزید اورا کفن نمودم ونیز کلینی روایت کرده که بعد از وفات آن حضرت فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام فرمود ، هر شب در آن حجره ایکه پدرش وفات یافته بود چراغ بگذارند.

وصایای حضرت صادق علیه السلام

وصیت حضرت صادق آل محمد علیه السلام بفرزندش حضرت موسی بن جعفر

صاحب کشف الغمه و دیگران(۱) نوشته اند که بعضی از اصحاب یا شیعهٔ آن حضرت بخدمتش رسیدند در موقعیکه موسی فرزندش در برابر وی نشسته بود و حضرت باو این وصیت را میفرمود :

یا بنی اقبل وصیتی و احفظ مقالتی فانك ان حفظتها تعش سعیدا و تمت حمیدا ، یا بنی انه من رضی بماقسم له استغنی و من مد علیه الی مافی ید غیره مات فقیرا و من لم یرض بما قسم الله له عزوجل اتهم الله تعالی فی قضائه و من استصغر زلة نفسه استعظم ، او استکبر ، ذلة غیره و من استصغر ذلة غیره استعظم ذلة نفسه یا بنی من کشف حجاب غیره انکشف عورات نفسه (بیته) و من سل سیف البغی قتل به و من حفر بئر الاخیه سقط فیه و من داخل السفهاء حقر و من خالط العلماء وقر و من دخل مداخل السوء اتهم یا بنی ، ایاك ان تزر بالرجال فیرزی بك و ایاك و الدخول فیما لا یعنیك فتذل لذلك ، یا بنی قل الحق لك اوعلیك ، یا بنی کن لکتاب الله تالیا وللسلام فاشیا و بالمعروف آمرا وعن المنکر ناهیا و لمن قطعك واصلا و لمن سکت عنك متبدعاً و لمن سألك معطیا و ایاك والنمیمة فانها تزرع الشحناء فی قلوب الرجال وایاك والتعرض لعیوب الناس فمنزلة المعترض لعیوب الناس بمنزلة الهدف ، یا نبی اذا طالبت الجود فعلیك بمعادنه فان للجود معادن و للمعادن اصولا وللاصول فروعا و للفروع ثمرولایطیب ثمر الابفرع ولافرع الا باصل ولااصل ثابت الا بمعدن طیب .

یا بنی اذا زرت فزر الاخیار ولا تزر الفجار فانهم صخرة صماء لاینفجر ماؤها و شجرة لایخضر ورقها وارض لایظهر عشبها

ترجمه وصیت ـ ای فرزند وصیت مرا بپذیر وگفته مرا بحافظه خود بسپار و نگهداری کن زیرا که اگر آنرا حفظ کنی بخوشبختی و سعادت خواهی زیست و بپسندید کی خواهی درگذشت (یعنی سعادت دنیا و آخرت را خواهی داشت)

ای فرزند هر کس بقسمت الهی راضی شود بی‌نیاز و مستغنی خواهد شد و هر کس که چشم او بدست دیگران باشد در بی‌چیزی و گدائی خواهد مرد و هر کس که بقسمت خدا راضی نشود خداوند را درقضای خود تهمت زده و هر کس که خطا

و لغزش خودرا کوچك شمرد لغزش دیگران در نظرش حقیر و کوچك آید

ایفرزند کسی که پرده از روی کار دیگران بردارد و راز آنهارا آشکار کند پرده‌اش دریده خواهد شد و عیبهای درونیش آشکار شود ، هرکس که شمشیر جور و ستم کشد خودش بدان کشته گردد و هرکس که چاهی برای برادر خود بکند خود در آن افتد و هرکس که با اشخاص سفیه نشیند خوار و بیمقدار شود و هرکس که با اهل دانش و ارباب خرد بیامیزد موقر و محترم گردد و هرکس که راههای بد بپیماید متهم شود ، مبادا مردم را ، خرد و ناچیز بشماری که تو خرد و ناچیز شوی مبادا داخل کارهائی گردی که بتو مربوط نباشد و در آنمورد خوار و بیمقدار شوی

ای فرزند حق گو چه بنفع یا بر ضرر تو باشد، ای فرزند کتاب خدارا بخوان وخواننده آن باش و در برقرار نمودن صلح و آرامش سعی و کوشش کن، امر بمعروف و نهی از منکر نما ، با هرکس که از تو برید تو بپوند و وصلت کن و هرکس که از تو سکوت کرد و نخواست با تو حرف بزند تو با او بسخن درآی و ابتدا بسخن کن و هرکس که از تو چیزی خواست باو بده و از سخن‌چینی بترس و برحذر باش زیرا که او تخم کینه و دشمنی‌را در قلوب مردمان میکارد ، متعرض عیوب مردمان مشو زیراکه قدر و منزلت کسی که متعرض عیوب‌مردمان میگردد بمنزله نشانه وهدفست که خود بدان نشانه شود .

ای فرزند اگر کرم وبخشش میطلبی از کان ومعدن آن بخواه زیراکه برای کرم و بخشش معادن ومکانهائی‌است و برای آن ریشه وبیخهائی باشدو برای‌هراصولی فروعی است وشاخه وفروع را میوه هاباشد ، باید دانست که میوه جز بشاخه وفرع لذید وشیرین ولطیف وگوارا نشود و هیچ فرعی بدون اصل نخواهد بود و پایداری واستقرار اصل جز بمعدن ومرکز شایسته وخوب میسر نگردد ،

ای فرزند اگر بدیدنی میروی و زیارت و دیدار از اشخاصی میکنی همیشه ازخوبان دیدنی کن و بااخیاروخوبان بیامیزو آمدوشدنماوازملاقات بابدان و دیدن بدکاران برحذر و برکنارباش زیراکه آنها بسان سنگی سخت باشندکه آبی ازآن پدیدار نشود وچشمهٔ از آن منفجرنگردد وآنان مانند درختی باشندکه سبز نشود

وچون زمینی باشند که علف و گیاه در آن نروید ،

وصیت دیگر آن (۱) حضرت بیاران خود

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فاسئلوا الله ربکم العافیة وعلیکم بالدعة والوقار والسکینته وعلیکم بالحیاء والتنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و اتقوا الله و کفوا السنتکم الامن خیر وایاکم ان تذلقوا السنتکم بقول الزور والبهتان والاثم والعدوان فانکم ان کففتم السنتکم عما یکرهه الله مما نهاکم عنه کان خیراً لکم عند ربکم من ان تذلقوا السنتکم به فان ذاق اللسان فیما یکرهه الله و فیما ینهی عنه مرداة للعبد عند الله ومقت من الله وصم و بکم وعمی یورثه الله ایاه یوم القیامه فتصیرو اکما قال الله « صم بکم عمی فهم لایعقلون یعنی لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون وعلیکم بالصمت الافیما ینفعکم الله به من امر آخرتکم ویوجرکم علیه ، اکثر وامن ان تدعوا الله فان الله یحب من عباده المؤمنین ان یدعوه ، وقد وعد عباده المؤمنین الاستجابة والله مصیر دعاء المؤمنین یوم القیامة عملا یزید هم فی الجنة فاکثروا ذکر الله بکثرة الذکر له والله ذاکر من ذکره من المومنین واعلموا ان الله لم یذکره احده من عباده المومنین الا ذکره بخیر فاعطو الله من انفسکم الاجتهاد فی طاعته فان الله لایدرک شیئی من الخیر عنده الابطاعته واجتناب محارمه التی حرم الله فی ظاهر القرآن و باطنه قال فی کتابه وقول الحق «وذروا ظاهر الاثم وباطنه» و اعلموا ان ما امر الله به ان تجتنبوه فقد حرمه ولاتتبعوا اهوائکم وآرائکم فتضلوا فان اضل الناس عندالله من اتبع هواه و رایه بغیر هدی من الله واحسنوا الی انفسکم ما استطعتم ، فان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها ، واعلموا انه لن یؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیماصنع الله الیه وصنع به علی ما احب وکره ولن یصنع الله بمن صبر ورضی عن الله الاما هواهله وهوخیرله مما احب وکره وعلیکم بالمحافظة علی الصلوة والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین کما امر الله به المؤمن فی کتابه من قبلکم

وایاکم والعظمة والکبر فان الکبر رداء الله عزوجل فمن نازع الله رداءه قصمه الله واذله یوم القیامة وایاکم ان یبغی بعضکم علی بعض فانها لیست من خصال الصالحین فان من بغی صیر الله بغیه علی نفسه وصارت نصرة الله لمن بغی علیه ومن نصره الله غلب

---

۱ ـ نقل از کتاب حیاة الصادق للعلامه المظفری

واصاب الظفر من الله وایاکم ان یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد وایاکم ان تعینوا علی مسلم مظلوم فیدعو الله علیکم فیستجاب له فیکم فان ابانا رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول ؛ ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة ولیعن بعضکم بعضاً فان ابانا رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقول ؟ ان معاونة المسلم خیرو اعظم اجراً من صیام شهر و اعتکافه فی المسجد الحرام ۰

واعلموا ان الاسلام هوالتسلیم و التسلیم هوالاسلام فمن سلم فقد اسلم و من لم یسلم فلا اسلام له ومن سره ان یبلغ الی نفسه فی الاحسان فلیطع الله فان من اطاع الله فقد ابلغ الی نفسه فی الاحسان وایاکم ومعاصی الله ان ترتکبوها فانه من انتهك معاصی الله فرکبها فقد ابلغ فی الاسائة الی نفسه ولیس بین الاحسان والاسائة منزلة فلاهل الاحسان عند ربهم الجنة ولاهل الا اسائة عند ربهم النار فاعلمو الطاعة الله واجتنبوا معاصیه

تمام این وصیت در اول روضه کافی کلینی روایت شده ودر اینجاقسمتی از آن گلچین گردیده و این وصیتی است که حضرت صادق آل محمد علیه السلام باصحاب خود نوشته و ایشان را امر بنظر وتدریس آن فرموده وبشناختن وعمل بآن دستور داده واصحاب آن حضرت این وصیت را نوشته در محراب عبادت خود میگذاشتند وپس از فراغت ازنماز آنرا تحت مطالعه میآوردند

ترجمه

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت حضرت صادق علیه السلام باصحاب خود اما پس از خدای خود درخواست تندرستی و عافیت بنمائید وبرشما بادبرواگذاری ووقار وآرامش وبرشماباد بحیا وتنزه ودوری جستن از آنچه صالحین وشایستگان بیش از شما از آن دوری میجستند واز خدا بپرهیزید وزبانهایتان را جز ازخیر نگاهدارید وجلوگیری کنید وبپرهیزید از اینکه زبانهای خودرا بدروغ گفتن وبهتان زدن عادت دهید و بابگناه کاری وتجاوزروبیاورید زیراکه اگرشما زبانهای خودرا نگاهدارید از آنچه خدا ناپسند میداند ازآنچه شمارانهی نموده از برای شما نزد پروردگاربهتر است ازاینکه

زبان خودتان را بدان وا دارید وعادت دهید پس اگر زبان در آنچه خدا ناپسند می داند جریان یافت ویابآنچه خداوند نهی فرموده و باعث مردودی بنده در نزد خداست عادت نمود یاباعث غضب اومیباشد کری ولالی و کوری راخدادر روز قیامت باو بارث میدهد پس خواهندشدهمانطور که خدای متعال فرماید : « صم بکم عمی فهم لایعقلون » کرو گنك و کورند و آنها تعقل نمی کنند یعنی نطق نمی کنند و اجازه بایشان داده نمیشود پس اعتذار بجویند ومعذرت بخواهند و برشماباد بخاموشی و سکوت مگر درآنچه سود میدهد بشماخدا ازآن درامر آخرت شما و شما را مزد و پاداش میدهد زیاد کنید بر خود خواندن خدا را ودعاکردن باوراکه خدا دوست میشمارداز بندگان مؤمن خود کسانیراکه دعامیکنندواورامیخوانند و او ببندگان مؤمن خودش وعده داده وخدای سبحان مصیر ومرجع دعای مؤمنین است در روز قیامت ازروی عمل و زیاد میکند پاداش ایشان را همیشه پس زیاد کنید ذکر خدا را در هرساعت ازساعات شب وروز زیراکه خدا امرفرموده بزیادی ذکر از برای اوو خدا یادکننده هرکس است که اورا از مؤمنین بیاد بیاورد وذکر کند وبدانید که خدایاد نکرده است احدی ازبندگان مؤمن خودرا مگر اینکه اورا بخیر یادکرده پس عطا کنید بخدا ازخودتان اجتهاد وسعی را درطاعت اوزیراکه خدا درك نمی کندچیزی از خیر را نزد خود مگر بطاعت واجتناب محارم خودکه خدا درظاهر وباطن قرآن حرام فرموده درکتاب خودمیفرماید و قول اوحق است « وذروا ظاهر الاثم و باطنه » یعنی واگذارید گناهان آشکار ونهان را وبدانیدکه آنچه را خدابدان امرفرموده که ازآن اجتناب کنید درحقیقت آنرا حرام گردانیده و پیروی هواهای خود و عقیده و آراء خود نکنیدکه گمراه می شوید زیراکه گمراه ترین مردم نزد خداکسی است که پیروی هوای خودکند ومتابعت برای خودنماید وخوبی کنید بخودتان بآن مقدار که میتوانید پس اگر خوبی کردید خوبی بخودتان می کنیدواگر بدی کردید آنراهم بخودتان میکنید وبدانیدکه هرگز ایمان نمی آورد بنده از بندگان خدامگر اینکه راضی شود ازخدا در آنچه خدا باو میکند و کرده است باو برآنچه دوست دارد یامکروه وناپسند می شمارد وهرگز خدانمیکندبآنکسی که صبرمیکندوازخداراضی

میشود جز آنچه راکه شایسته وسزاوار او است واو ازبرای وی بهتر است ازآنچه دوست دارد یاناپسند میشمارد وکراهت دارد .

وبرشما باد بمحافظت برنمازها وصلوات وسطی (نمازجمعه) وقیام کنید از برای خدا درحالتیکه قنوت میگذارید وبندگی خدارا بجابیاورید همانطورکه خدا مؤمن را درکتاب خود بیش ازشما بدان امرفرموده وبپرهیزید ازبزرك‌شماری‌خود وخودپسندی وکبرکه کبر ردای خدای عزوجل است و هرکس که باخدا در ردای او نزاع کند خدا اورا درهم میشکند وروز قیامت اوراخوار وذلیل میسازدو بترسید از اینکه بعضی از شما بردیگری بغی وستم کند زیراکه ستم وبغی ازخصال صالحین وخوبان نیست وبراستی هرکس که ستم کند خدابغی‌وستم‌اورا‌برخودش برمیگرداند و نصرت و کمك‌کاری خدا نصیب‌کسی میشودکه بر او ستم وارد شده و هرکه را خدایاری‌کرد غالب میشود و به پیروزی ازجانب خدا نایل میگردد و برشما باد که یاری ومددکاری بر مسلمی کنیدکه مظلوم است وباوستم رسیده‌که اوخدارا برشما می خواند وبشما دعا میکند ودعای او برشما مستجاب میشود زیراکه پدرما رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود : ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة » یعنی دعای مسلمانی‌که مظلوم واقع شده مستجاب میشود وبایدکه بعضی ازشما بدیگری‌کمك بدهد زیراکه پدرما رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمود :ان معاونةالمسلم‌خیر واعظم اجراً من صیام شهر و اعتکافه فی‌المسجدالحرام » یعنی‌کمك ویاری بمسلمان بهتر و اجر آن بزرك تر است ازروزه یکماه واعتکاف آن درمسجد الحرام

وبدانیدکه اسلام تسلیم است وتسلیم اسلام است پس هرکس سلامت روشد وتسلیم گردید پس درحقیقت اسلام آورده وکسی‌که تسلیم نشد پس اسلام نیاورده واز برای او اسلامی نیست وکسی‌که خوش داردکه باو خوبی‌برسدپس بایداطاعت خدارا بکند زیراکسی‌که اطاعت خدا را کرد بخودش خوبی نموده و بنفس خود احسان‌کرده وبترسید از معاصی آلهی که‌مرتکب آن شوید زیراکه هرکس‌درمعاصی خدا فرورفت ومرتکب آن‌شد در حقیقت دربدکردن بخودش مبالغه و اصرار نموده وبین خوبی نمودن وبدکردن منزلی دیگر نیست‌پس‌برای اهل احسان ونیکوکاران

نزد پرورد کارشان بهشت است و برای بدکاران و اهل اسائه نزد آفریدکار آنها جهنم و آتش است پس عمل کنید ازبرای فرمانبرداری واطاعت خداو اجتناب ودوری کنید ازنافرمانی ومعاصی او

اصل این وصیت بتفصیل در کتاب روضه کافی مرحوم کلینی اعلی الله مقامه مندرج است و در اینجا قسمتی از آن اقتباس و اقتطاف شده حضرت این وصیت را باصحاب خود نگاشته وآنهارا امر بمدارست و نظر وتامل درآن فرموده وبه تعاهد وشناختن وعمل بآن تاکید کرده وآنهااین مرقومه‌رادرمساجدو نمازخانه خودمیگذاشتند و هنگامیکه ازنماز فارغ میشدند درآن مطالعه میکردند و درحقیقت سعادت دنیا وآخرت پیوسته ومرتبط بنظر ومطالعه وعمل بدین وصیت وموعظه است

وصیت دیگر آن حضرت بفرزندخود ابوبصیر گوید: حضرت موسی بن جعفر(ع) بمن فرمود ازجمله وصایائی که پدرم بمن فرموده این بود که‌ای فرزند ، وقتی من در گذشتم کسی جز تو مرا غسل ندهد زیرا که امام را جز امام غسل نمیدهد وبدان که عبدالله برادرت بزودی مردم را بسوی خود میخواند تو اورابخود واگذار زیراکه عمر وی کوتاه است ، آن حضرت فرمود چون پدرم وفات یافت من او را غسل دادم چنانکه فرموده بود وعبدالله برادرم بجای او ادعای امامت کرد همانطور که پدرم خبرداد ولیکن چندان طولی نکشید که عبدالله وفات یافت

درعده اوصیای حضرت صادق علیه السلام اهل خبر مینویسند : وقتی که خبر شهادت و ارتحال حضرت بمنصور رسیداوبکرسی نشسته و گفت انالله وانا الیه راجعون کجا است مانند جعفر بن محمد وعجب این بود که آن حضرت برای خود پنجنفر را وصی قرارداد :

اول منصور - دوم محمد بن سلیمان - سیم فرزندش عبدالله - چهارم حمیده بربریه عیال خود - پنجم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، اما علت تعدد اوصیاء وتعیین این اشخاص هریك برای مصلحت وعاقبت اندیشی وجلوگیری ازفتنه وخونریزی ورعایت تقیه بود مخصوصاً تعیین منصور از برای آن بود که وقتی او درردیف اوصیاء درآمد جان دیگران از تیغ بیدریغ او در امان خواهد ماند .

صاحب مقتضب الاثری نویسد . وقتی جنازه حضرت صادق را برداشته بجانب بقیع برای دفن بردند ابو هریره این ابیات را دررثای آن حضرت انشاء(۱) نمود .

اقول و قدر احوابه یحملونه علی کاهل من حامليه وعاتق
اتدرون ماذا تحملون الی الثری ثبیراً ثوی من رأس علیاء شاهق
غداة حثی الحاثون فوق ضریحه تراباً واولی کان فوق المفارق
ایا صادق ابن الصادقین الیة بآبائك الاطهار حلفة صادق
لحقاً بکم ذوالعرش اقسم فی الوری فقال تعالی الله رب المشارق
نجوم هی اثنی عشرة کن سبقاً الی الله فی علم من الله سابق

یعنی میگویم من برای کسانیکه با جنازه آن حضرت رفته اند که آنرا بر دوشها و گردنهای خود بردارند آیا میدانید این جنازه کیست این کوه بلندی است که باکمال رفعت فرود آمده ومیخواهند خاك برقبر او بریزند وسزاوار است که در ماتم او خاك بر فرق مردم عالم بریزند : ای صادق پسر صادقین و راستگویان قسم می خورم بپدران پاك تو که قسمی راست است و قسم میخورم بخدای صاحب عرش که شما دوازده ستاره درخشانید و ازهمه خلق در ایجاد پیشی گرفته اید و بدینگونه از سابق در علم ازلی خدا گذشته بود .

در اینجا اشارهٔ شاعر بدوازده امام است که ازروی حدیث نبوی و ائمه اطهار تا زمان خود اقتباس نموده ودرنظم خود متذکر کردیده .

فصل سیم

در مدفن حضرت صادق آل محمد ووصف جنة البقیع وعملیات اخیروهابیان درآنجا ودیگر اماکن

وفات حضرت صادق علیه السلام چنانکه نگاشته شد درمدینه واقع شده ودر جنت البقیع جنب قبر منور پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقرعلیه السلام وجد مطهرش حضرت سید سجاد و عم مکرمش حضرت سید مجتبی علیهم السلام مدفون

---

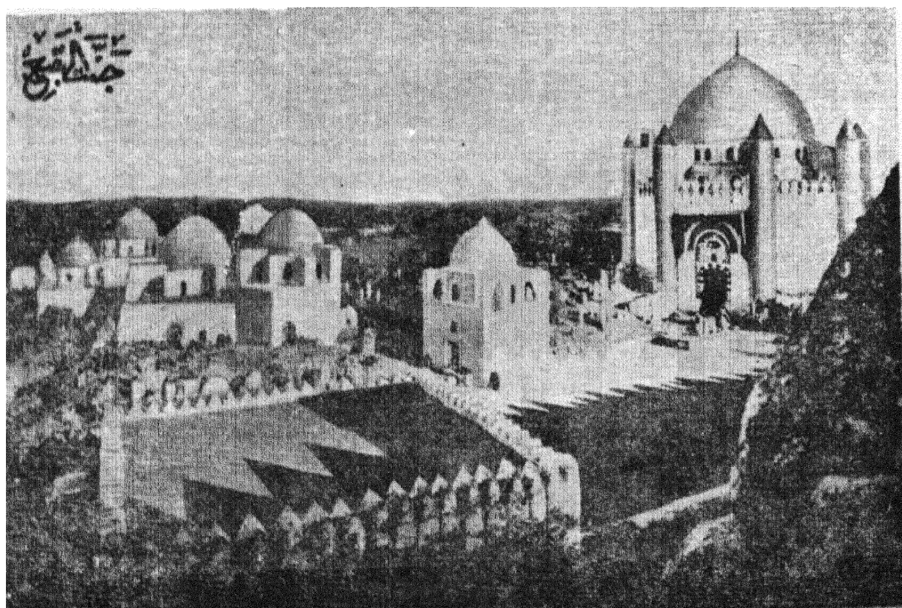
۱ ـ مؤلف حیاةالصادق مینویسد : ظاهراین است که گوینده اشعار عجلی است و ابن شهرآشوب اورا جزء شعرای اهل بیت شمرده وروایت شده که حضرت صادق بروی رحمت فرستاده .

گردیده و بقولی قبر مطهر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها هم در مجاورت این قبور اربعه قراردارد .

حسین بن علی مسعودی در مروج‌الذهب خود مینویسد : وعلی قبور هم فی هذا الموضع من البقیع رخامة علیها مکتوب :

بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله مبید الامم ومحیی الرمیم هذا قبرفاطمه بنت رسول‌الله سیدة نساء العالمین وقبرحسن بن علی بن ابیطالب وعلی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ومحمدبن علی وجعفربن محمد علیهم‌السلام .

فرید وجدی گوید . (۱) وفات حضرت صادق علیه‌السلام درمدینه واقع شد ودر بقیع در مقبره ای که پدرش امام محمد باقر و جدش علی زین العابدین وعم جد او



بقیع در حال آبادی

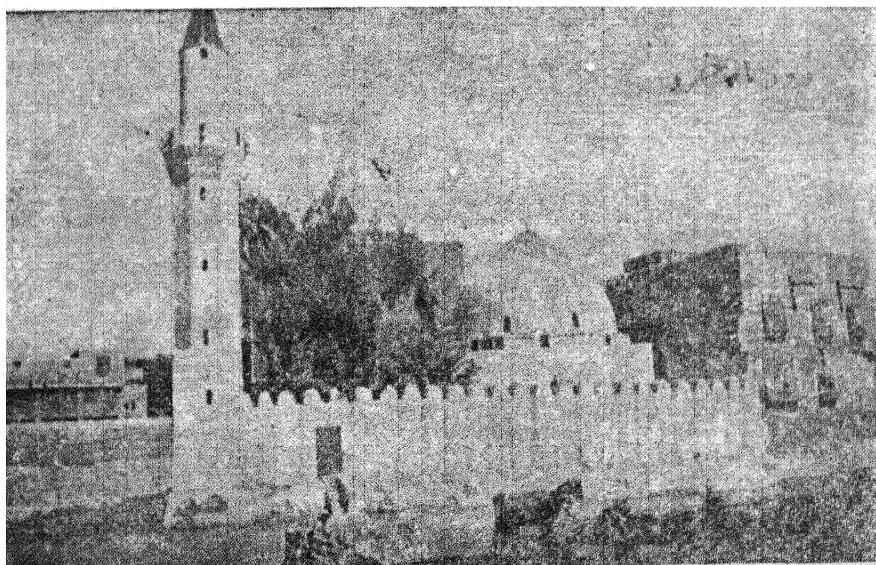
حسن بن علی علیه السلام مدفون بودند او نیزمدفون گردید .

صاحب کتاب انوارالحسینیه می نویسد : ازجمله مراقد شریفه در مدینه منوره یکی قبهٔ اهل بیت است که محتوی سه‌مرقد سیدة النساء بتول‌عذرا سلام‌الله علیهااست

۱ - دائرة المعارف ، فرید وجدی

دیگری مرقد ائمه علیهم السلام . حسن السبط ـ زین العابدین علی بن الحسین ـ امام محمد باقر ـ امام جعفر صادق سلام الله علیهم اجمعین است که این مراقد را هر کدام قبه دلپسندی مخصوص بود ودر اثر نفوذ و تسلط دولت سعودی نجد واستیلاء وهابیان بر حجاز آنان در خرابی وانهدام آن کوشیدند، علاوه بر این مراقد مطهره مراقدی دیگر نیز بدین قرار در تحت رفتار وحشیانه این مردم وحشی بدوی منهدم وویران گردید از این قرار:

قبر عباس بن عبد المطلب عم پیغمبر اکرم ـ قبر ابراهیم پسر پیغمبر (ص) ـ قباب ازواج نبی (ص) ـ قبه عمات نبی ـ قبه حلیمه سعدیه دایه حضرت رسول (ص) ـ قبر عبدالله بن عبدالمطلب والد پیغمبر (ص) ـ قبر اسمعیل فرزند امام جعفر صادق ـ قبر



قبر حمزه در احد

ابوسعید خدری ـ قبر فاطمه بنت اسد ام المؤمنین ـ قبر حمزه بن عبدالمطلب عم پیغمبر در خارج مدینه دامنه کوه احد ـ قبر علی عریضی فرزند امام صادق علیه السلام در خارج مدینه قبر زکی الدین در خارج شهر ـ قبر مالك ابوسعید از شهدای احد در داخل مدینه ـ مقتل حمزه عم پیغمبر در خارج مدینه ـ قبر عثمان بن عفان در بقیع ـ قبر عقیل بن ابیطالب بیت الاحزان فاطمه سلام الله علیها .

زیاده از این ها فرقه وهابیه مساجدی را که حضرت رسول اکرم در آنجا نماز

گذارده بودوجزء آثارمتبرکه بشمارمیرفت خراب ومنهدم نمودند ازاینقراراست .
مسجد متکا - مرقی الثنایا نزدیك قبر حمزه - مساجدنزدیك مسجد شجره
در کتاب مرآت الحرمین[1] تصاویر این بقاع متبرکه وآثارشریفه درحال آبادی
وعمران مندرج گردیده

مقابر مدینه در بقیع و چگونگی قبرستان بقیع

بطوریکه رفعت پاشا در کتاب مرآت الحرمین خودمینویسد
بقیع محلی مستطیل است که در طرف شرقی مدینه منوره
وخارج ازسور وباروی شهرقرارگرفته ، طول این زمین در
حدود صد وپنجاه متروعرض آن در حدود صد متراست و
آنرا بقیع غرقدگویند زیرا درخت غرقدکه نوعی از اشجاراست درآنجا بسیار بوده
وقطع نموده اند .



قبور شهدای احد

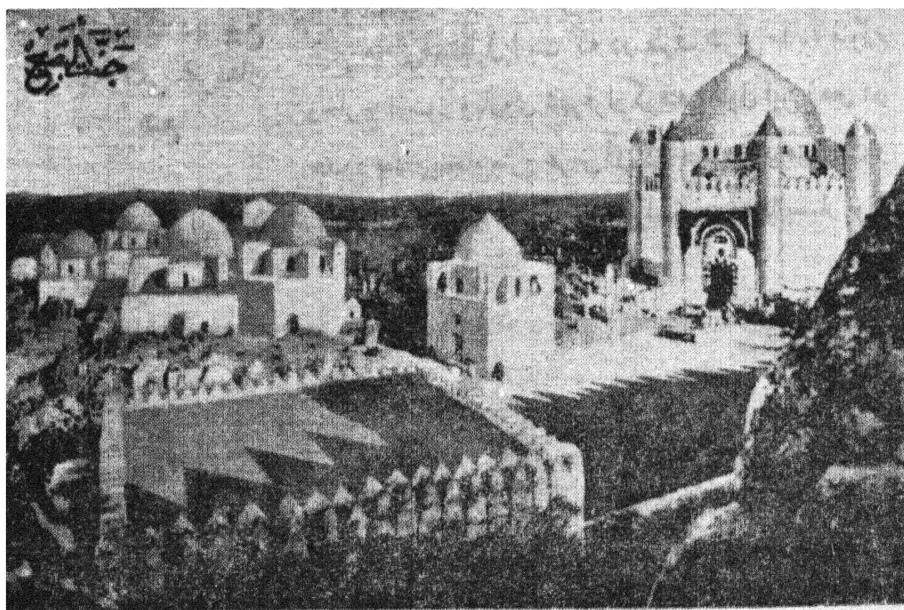
بقیع در اصل لغت موضعی است که در آن درختهائی متفرقه وجود دارد و
غرقدازجنس عوسج بزرك (بوته های خاری است) وبقیع غرقدان است که ذکرآن در
مرثیه عمر وبن نعمان بیاضی برای قوم خود بمیان آمده و در بعضی ازجنگهای ایشان
داخل باغی از باغات آنان شده ودر را برآنها بسته سپس جنك نمودند وآندربروی

۱ - تالیف رفعت پاشا نماینده دولت مصردرحجاز

ایشان بازنگردید مگر وقتی که بعضی از آنان بعضی دیگر را بقتل رسانیدند و در این خصوص گفته شد .

خلت الدیار فسدت غیر مسود و من العناء تفردی بالسودد

این الذین عهدتهم فی غبطة بین العقیق الی بقیع الفرقد

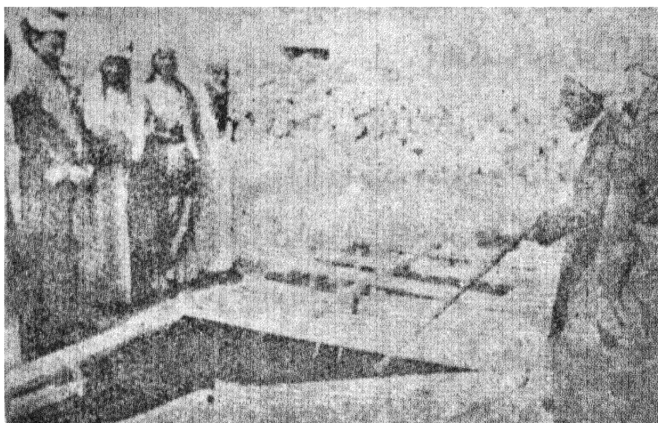


قبور بقیع در قسمت شرقی

دراین قبرستان مقابر بسیاری از صحابه وتابعین و کبار مسلمین است ودر آنجا از صحابه درحدود ده هزارنفر مدفون گردیده اند وباقی ایشان در شهرهای متفرقه بخاك رفته ودر نواحی مختلفه وفات یافته اند ونظر باینکه اسلاف صالحه از تجدید قبور وتجصیص (گچ کاری) آن اجتناب داشتند ازاین جهت امر منجر بانطماس واندراس نشانه وآثار ومعالم قبور بسیاری از ایشان گردیده وبدین واسطه قبور اکثر جز معدودی شناخته نشده وبازعده معروفی چند ازایشان دارای قبروآثارو بقعه ومزار گردیده‌اند که از آن جمله است .

رقیه ـ ابراهیم ـ فاطمه اولاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابیطالب علیه السلام وعبدالرحمن بن عوف وعبدالله بن

مسعود وسعد بن ابی وقاص وسعد بن زراره وخنیس بن خداقه سهمی وحضرت امام حسن مجتبی است که دربرابر آن قبر برادر زاده اش امام زین العابدین علی بن



قبور ائمه بقیع در حالت خرابی و انهدام

الحسین و ابوجعفر الباقر محمدبن علی وجعفر الصادق بن الباقر میباشد.

از آنها که در بقیع قبرشان معلوم است. عباس بن عبد المطلب. خواهرش



قبور بقیع در [illegible]

صفیه - پسر برادر آنها - ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وعثمان بن عفان و سعد بن معاذ اشهلی و ابوسعید خدری وتمام زوجات مطهرات حضرت رسول اکرم که درمدینه مدفونند جزحضرت خدیجه بنت خویلد که قبرش درمکه میباشد ومیمونه که درسرف بخاك رفته وعباس وحسن بن علی وآنانکه با اودرقبر واحد اند وبیشتر اعلی قباب بود ولی اخیراً بدست وهابی های وحشی خراب و با زمین برابر گردیده ودریکجامیباشدوتنهاصورت قبری ازآنها دیده میشود وآن آثارمهمه که یاد کارعظمت و نمونه تذکر از جلالت و بزرگواری این اشخاص بزرك و مشهور بود روی عقاید موهومه قومی نامتمدن محو ونابودگردید .

صاحب مرآت الحرمین مینویسد . در بقیع قبرهای زیادی بود که وهابی ها خراب نمودند ازآنجمله قبرزوجات نبی و قبر اسمعیل بن جعفر الصادق و قبر امام مالك بن انس در جلودارالهجرة وقبه نافع شیخ القرآء وقبه موسوم بقبةالحزن که فاطمه بنت رسول خدا علیها السلام درآن جاگرفته و بعد از وفات پدرش ملازم غم واندوه بود تا وفات نمود .

باز در این کتاب مینویسد . پیغمبر (ص) بقیع غرقد را زیارت میکرد و اهل آنرا دعا میفرمود وخدا اورا بدان امر دستور داده بود . چنانکه در حدیث عایشه است که جبرئیل بپیغمبرعرض کرد. پروردکارت بتوامر میکند بجانب اهل بقیع روی وبرای آنها استغفارکنی، اهل مدینه هر پنجشنبه بقیع را زیارت میکردند و در سر قبور گل وریحان میگذاشتند

مراقد و آثار مهدومه در مکه معظمه

درشهر مقدس مکه معظمه ازآثاریکه خراب ومنهدم گردید محل میلاد النبی در سوق اللیل - خانه سیدة النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها حجره معروف بمزار ابوبکر صدیق قبر عایشه :

قبور بنی هاشم درجنت المعلی که خارج مکه است ودردومیلی واقع شده وانهدام یافت. قبر شیبتهالحمد عبد المطلب جد پیغمبر(ص) - قبرآمنه بنت وهب مادر حضرت رسول (ص) - قبرابیطالب علیه السلام - قبر ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری و

بسیاری از قبوردیگر بنی هاشم وشهدا ـ قبر حوا مادرعالمیان در جده •

اینها بود فجایع دورهٔ اخیر بعد از چهارده قرن ووحشی گری که از اعراب بدوی ووهابیان سعودی در این عصر تمدن بجای آبادانی وعمران بنام عصبیت بظهور رسید و اینگونه آثارملی وشعائردینی و علائم ومزار ومدفن بزرگان دین ویادگار عظمت وبزرگواری آنان را از میان برده بعنوان اینکه آثارشرك وبت پرستی است محووآنرا جزء مرام ومسالك ناپسند شوم ومذموم خودنواب میشمردند چنین خطایا و جنایات را مرتکب گردیدند ومسلمین دنیا بدون هیچگونه آشفتگی خاطروتغییر حال ناظر اعمال وحشیانه آنها شده ایستاده و تماشا نمودند درصورتیکه درهرجا از ممالك دنیا قبور بزرگان وآثار ومراقد ومزارومشاهد ایشان مقدس ومحترم بوده و سزاوار اهمیت واحترام تاریخی و تقدیس است وجلالات قومیت و ملیت هر ملت و



جنت المعلی

قومی بسته بمآثرملی یادگار گذشتگان آن است :

رفعت پاشا در مرآت الحرمین خود مینویسد . هریك از شیعه که داخل قبه

اهل بیت میشود باید برای حق ورود پنج قروش بدهد چنانکه داخل کعبه نمیشود مگر اینکه یك ریال بدهد واین درصورتی است که از آن شخص شیعه تنگدست باشد و الا مبالغ زیادتری از او میگیرند و در مسجد نبوی هم بدین طور است که خدام آنجا اجازه دخول با حدی ازشیعه نمیدهند مگروقتی که ریالها بدهد و آنگاه هنگام روشن شدن چراغ قبل ازغروب آنها را داخل میکنند.

نظر نگارنده کتاب در باره مسلمین جهان و جلب توجه ایشان بطرف شیعه‌اثنی عشری و تابعین مذهب جعفری و پیروی از تمدن کنونی و تذکر بشاه کشور شیعه و نمایندگان مجلس شورای ملی ایران

درضمن مطالعه کتاب مرآت الحرمین و استخراج این موضوع از آن کتاب برای من بنده تأثری عجیب رخ داده ومتذکر بسیاری از نکات گردیدم که شمه از آنرا دراینجا برای تذکر برادران اسلامی خود عموماً درتمام جهان بویژه درایران مینگارم وچنانکه باحضرت آیت الله علامه بزرگوار شیخنا الاعظم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاءدرضمن ملاقات اخیر که برای تشرف بارض اقدس درتهران تشریف داشتند مذاکره شد وتصویب نموده فرمودند «گفتنیها راباید گفت و نوشتنی‌ها را باید نوشت» این است که لزوماً برمطالبی که درکتاب قبلا نگارش یافته بود بعضی نکات دیگررا اضافه نموده و ذیلا مینگارد:

شیعهٔ امامیه که امروزه مابین چهارصد ملیون مسلمان درحدود هشتادملیون تقریبا پیرو دارد آیا نه این است که تمامی آنان در تحت لوای اسلام واتحاد کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله باسایر مسلمین یگانه ومتحدند وکتاب دینی ایشان قرآن مجیداست وباتمامی مسلمانان دریك قبله نمازمیخوانند ودراصول دین همگی متحد الکلمه میباشند مخصوصاً فرقه شیعه اثنی عشریه که در اصول و فروع تابع ائمه دین ازخاندان حضرت خاتم النبیین(ص)وپیرو احکام قرآن مجید برطبق بیان و تفسیر راسخین و اولوالعلم از خانواده طاهرین مقام رسالت میباشند آیا چه شده است که سایر مسلمین از اهل تسنن آنانرا تا کنون نسبت بخود بیگانه شمرده و باعث اینهمه اختلاف کلمه ونفاق وضدیت و اختلاف گردیده‌اند وآنگاه دیگر مسلمین بدون وارسی وتحقیق در اصول عقاید وفروع مذهب ایشان آنهارامخالف ومرفوض

شمرده و بآنها موهومات و خرافاتی بی اساس که روح شیعهٔ اثنی عشری از آنان بیخبر است نسبت داده اند و در این چهارده قرن تاریخ اسلام اینهمه تشتت وتفرقه وعناد ولجاج را باعث شده ودر اثر آن چه خونهای بناحق ریخته وچه فتنه ومفاسد راسبب شده که موجب دست آویزو تشبث بیگانگان گردیده و اینگونه اجانب را برسرمامسلط نموده وحال‌که مابخود آمده وتا حدی متنبه وبیدار شده ایم می بینیم که آب ازسرماگذشته وبیگانگان تارو پود زندگی وملیت مارا ازهم گسسته اند و از این تفرقه واختلاف ما استفاده کرده طوق رقیت وقلاده بندگی و غلامی خود را بگردن مانهاده اند وباستعمار تمام ممالك اسلامی و اشتثمار آنان نائل گردیده اند .

از جمله چیزی که باعث تاثر هر فرد مسلمان است این تنفری است که بین افراد مسلمین در سر اختلافات فرعی تولید شده و نتیجه آن عاید اجانب میگردد شیعه اثنی عشری قدم بقدم پیشوایان دین خود از ائمه طاهرین و وراث علوم حضرت خیرالمرسلین برداشته وسعادت دنیا ورستکاری آخرت خودرا در این تبعیت‌میدانند دیگران که نجات خود را بطریقه تسنن وپیروی ازآن رویه میدانند مصلحت خودرا چنین دانسته وخوددانند تایوم لقاءالله گرا نجات ورستکاری حاصل وسفید روئی اخروی فراهم گردد ولی امروزه صلاح‌همگانی‌وسیاست‌بین‌المللی‌واین جهانی‌عموم مسلمین جهان بر آن است که هرفردی از افراد مسلمان خودرا بامسلم دیگر برادروبرابرشمرده وپرچم‌اسلام را افراشته وبرپادارند وبیش ازاین نگذارند که معاندین اجانب برمال وجان وناموس وکشوروميهن ایشان‌مسلط‌آیند واینگونه مارا تحت اسارت ورقیت خود درآورند و از اینگونه وسیله ارتباط وپیوستگی که امروزه تمامی جهانیان را بیکدیگر نزدیك نموده وهمکی درمصالح‌اجتماعی وصلح وآرامش جهان می‌اندیشند ماهم بنوبت خود استفاده‌کنیم‌واین نکته‌را متوجه‌باشیم که بقای ملیت و دیانت وحیات ملی ما بسته باتحاد واتفاق وتقریب بیکدیگراست .

اگر اینکه اثنی عشری و پیروان مذهب جعفری جزء مسلمین اند چرا باید دچار اینگونه تحمیل واجحاف شوند وازچه رو میبایست متصدیان اماکن مشرفه بین ایشان وسایر مسلمین تفاوت گذاشته ودرمورد انجام شعائرمذهبی ومراسم دینی

بدین طریق از آنها اخاذی کنند اگر دخول ایشان بعقیده متصدیان که اماکن مشرفه را متصرفند جایز نیست پس چرا بواسطه گرفتن این وجوه جواز ورود بآنها داده میشود .

آیا در امروز که تمام ملل وامم گیتی در نهایت آزادی هرجاوهرکس بمراسم دینی و عقیدهٔ مسلکی و مرام خود عمل میکنند اینگونه رفتار نا معقولانه نسبت بیکدسته ازمردمی که از روی حقیقت وحقانیت تابع وپیرو دین مبین اسلام وآئین حنیف نبوی وائمه دین سلام الله علیهم اجمعین مطابق قرآن مجید و سنن نبی کریم میباشند از روی چه مجوزو بر طبق کدام قانون است؟ چرا بایستی امروز که دولت ایران رسماً برطبق اصل اول قانون اساسی دارای مذهب جعفری است وقانون مدنی روی اصول و فروع این مذهب تدوین شده و پیروان مذهب جعفری که یکچنین مملکت باستانی شانزده ملیون نفوسی را تشکیل میدهد و بعلاوه ملیونها نفوس در خارج ایران تابع وپیرو این مذهب حق خداپسند درعراق وشام ومصروحجازوافغان وهند وترکستان وقفقاز ودیگر جاها از ممالك خارجه حتی در جزایر اقیانوس ها مانند ماداسکار و موریس وغیره میباشند باید اینهمه مردم در ایندورهٔ آزادی مذهب هنوز درتحت فشار یکمشت اعراب دور از تمدن باشندکه بنام مذهب وعنوان شیعه وسنی یاعناوین دیگر در این قرن بیستم که سرتاسر دنیا را حریت عقیده و آزادی مذهب فراگرفته آنان باز در رأس عصبیت جاهلانه قرارگیرند و بدینوسیله موجب صدمه وآزار واخاذی و اجحاف ومنع وردع جمعی کثیر از مسلمین شیعی در ادای مراسم ووظایف مذهبی خودگردند و برادران دینی خود بدینطریق تعدی واجحاف کنند چنانچه از تشرف بمرکز جامعه اسلامی (مکه معظمه) که فردفردمسلمین درآن حق مشترك دارند وکعبه مقصود تمامی مسلمین روی زمین است با استفاده های مادی ومعنوی که از این اجتماع برای عامه مسلمانان جهان فراهم میشودممانعت نمایند و نگذارند که این فرقه پیروان حقیقی دین آزادانه بمراسم مذهبی خود بپردازند

آیا دولت ایران و نمایندگان ملت ما در این دورهٔ قانونی نباید در این

صدد برآیند که روی وظیفه ملی این اختلاف را برداشته و مذهب جعفری که اینهمه نفوس اسلامی پیرو آنند و مذهب خدا پسندی است که مطابق با اصول و احکام دین و تبعیت از خاندان خاتم النبیین وواقفان بحقیقت ایمان و یقین می باشد آنرادرهمه جارسمیت داده مخصوصا درمکه معظمه چنانکه مذاهب اربعه . ـ شافعی حنفی ـ مالکی – حنبلی هر کدام را مقام و احتراماتی مخصوص است و میتوانند درخانه خدا و معبد مشترك تمام مسلمین دنیا صف جماعت بسته و هر مذهبی بامامی از خود اقتدا کنند یا در انجام مراسم و ایفای مناسك حج هر دسته‌ای بر طبق قواعد مذهبی خود عمل نماید شیعه اثنی‌عشری و پیروان مذهب جعفری هم بمانند آنان آزادانه و بدون تعرض باعمال دینی و رسوم مذهبی خود قیام کنند و روی آیین‌نامه منظم و جامعی بحالت آزادی بتکلیف خود بلامانع عمل نمایند.

ما امیدواریم که دولت و ملت ایران و نمایندگان مجلس شورای ملی برای رفاهیت ملت واتباع‌هموطنان خود برای‌رفع‌اختلاف وحق آزادی‌بنام حریت‌ومساوات و بعنوان همدینی واخوت واتحاد مسلمین و معاضدت ووحدت نظرجمعیت (التقریب بین‌المذاهب‌الاسلامیه) که از عده کثیری‌ممتازین و برجستگان و سران مذاهب‌اسلامی تشکیل شده هرچه زودتر درانجام این مقصودعطف توجه‌نموده و این نفاق واختلاف خانمانسوز راکه باعث دوئیت و افتراق و تشتت وانفکاك چندین‌صدها نفوس مسلمین شده از بین بردارند و درصفحه تاریخ جهان نام نیکی‌از خود بیادگار گذارند بدیهی است که دول معظمه امروزی جهان و سازمان ملل متفق هم برای اختلاف و صلح و آرامش جهان و جهت دفع تزاحم و برداشتن پایه نفاق و برکندن ریشه خلاف و اختلاف در این امر مهم موافق بوده بلکه مساعدت و تایید خواهند نمود.

آیا چه ضرر دارد در این عصر که هر فردی از افراد بشر بحقوق خود آشنا شده و از آزادی مرام و مسلك و عقیده و دین خود استفاده مینماید و تمام کوشش ملل و دول امروزی پس از آنهمه خونریزی‌ها و تلفات نفوس روی آزادی و رفاه بشر قرارگرفته و خواستار آن شده اندکه بیخ تعصب وکینه جوئی برکنده آید و میخواهندکه بضدیت های قدیمه و اختلافات بیمورد مسلکی و مذهبی خاتمه‌دهند

این اختلاف ناپسند هم از میان مسلمین برداشته شود و مسلمانان جهان تمامی بچشم برادری و برابری و مساوات و همدینی بیکدیگر بنگرند و هر کدام آزادانه بمراسم دینی و اعمال مذهبی خود قیام کنند و هر دسته بهر طریق که راه نجات و سعادت و آخرت خودرا بدان میداند مشی و سلوك نماید ؟

دولت سعودی که خودرا امروزه با تمدن تمام دول جهان نزدیك و آشنا نموده و با دولت ما روابط دوستی و همدینی و اتحاد بین المللی دارد و بعلاوه با قوانین و آئین و نظامات هریك از دول دنیا و حقوق بین المللی و وضعیت کنونی سراسر گیتی مربوط است نباید و بگذارد اتباع او بهیچگونه در این دوره تعصب سابقین و عناد و لجاج و مخالفت پیشینیان را معمول و مرسوم دارند یا بگذارد رعایای او از حدود حقوق بین المللی تجاوز کنند بر اوست که در این مورد قوانین عمومی بین المللی تمام گیتی را تحت مطالعه در آورده و اتباع خودرا پیرو نظامات همگانی جهان و قوانین بین المللی بگرداند و آزادی همه مسلمین را بر طبق مذاهبی که دارند با عمل بعقاید آنان آزادانه روی نظامات و آئین عادلانه و خدا پسند مقرر نماید و محترم بشمارد و در خانه خدا بروی عموم مسلمین برطبق مقررات آلهی و مناسك مفروضه باز و مفتوح باشد و بعقیده ما هر گاه دولت سعودی در این وحدت و اجتماع همگانی و گرد آوری تشتت مسلمین اقداماتی منصفانه نماید و رفع این اختلاف و ممانعت را با موقعیت مهمی که امروزه برای آن در مراکز اسلامی است باعث شود باسیاست او کاملا مقتضی و مناسب بوده و میتواند از همه مسلمین جهان تحبیب قلوب برای خود فراهم سازد دولت مزبور اگر بخواهد محبوبیت همگانی پیدا کند میبایست این مانع را از میانه برداشته بگذارد تمامی مسلمین و مومنین آزادانه مراسم مذهبی خود را در کشور سعودی بخصوص در خانه خدا بجا آرند .

این نکته هم مسلم است اگر اعلیحضرت سلطان ایران که تابع و پیرو و طرفدار و مجری قانون اساسی این کشور است و بایستی مطابق مراسم تحلیف ذیل که در باره تشیید سلطنت در مجلس شورای ملی بجاآورده و ترویج مذهب حقه جعفری را در این کشور عهده دار است توجه خاصی در پیشرفت این منظور بنماید و با دول

دیگر اسلامی دراین باب توحیدمساعی نموده این اختلاف را از میان بردارند و پیروان مذهب جعفری هم آزادانه از حقوق ملیت و مذهبی خود برخوردار گردند و ازاین نعمت بزرگ که امروزه مردم گیتی بجانب آن گرائیده و تمامی هم و منظور ایشان بهره مندی وتمتع از آن است ما نیز بنوبت خود سهیم گردیم ومتمتع شویم این امر ساده روی اصول مقرره بین‌المللی برطبق اصل آزادی مذاهب و ادیان بطور آسانی انجام گیرد .

اجرای آیین سوگند از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
محمدرضا شاه پهلوی در مجلس شورای ملی

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و بر آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام همّ خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم.

قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن و قوانین مقرره سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنا عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عزّشانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت بترقی ایران توفیق میطلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد میکنم.

جای خوشوقتی وامیدواری است که دراصل الحاقی بمتمم قانون اساسی مصوبه مجلس مؤسسان دراردیبهشت ۱۳۲۸ باکثریت ۲۳۰ رأی موضوع زیر تصریح و تثبیت گردید :

عکس نامه جلالت ابن السعود سلطان حجاز و نجد

*که راجع بقبور مقدسه حجاز بمرحوم خلد مقام حاجی شیخ عبد الرحیم فصولی نوشته و ترجمه فارسی آن نگاشته میشود

از طرف عبد العزیز بن عبد الرحمن آل فیصل بحضرت فاضل محترم شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول ـ سلام و رحمت خدابر شماباد ما دستور اکید داده ایم که قبر مطهر پیغمبر خدا صلوات الله علیه را دست ناپاك وخیانت کاری مس بکند زیرا که مسلمین بپاس خدمات رسول اکرم مدیون ومرهون اوهستند و باید در هرحال احترام اورا نگاه دارند .

و اما نسبت بقبور بقیع من بشما صریحاً اعلام میکنم که من تابع ومطیعم نه مبدع و بدعت گذار و مابرای اجرای احکام اسلام از جمیع مذاهب آماده و مهیائیم ودرباره قبوربقیع تاکید نمودیم که آنجارا پاك وپاکیزه نگاهدارندودست ناپاك بآنجا



نرسانند و اجازه میدهم که شما بهرکس میل دارید دستور دهید دیواری اطراف قبور ائمه بقیع بر پا کنند تا از ناپاکی و آلودگی ها محفوظ ماند و ما دستور اکید دادیم که هیچکس را از زیارت منع نکنند و اداب و شئون اسلامی را

---

۱ ـ مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم فصولی رحمة الله علیه فرزند شیخ عبد الحسین ونواده آیة‌الله شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول است که ازعلمای متبحر و مجتهدین بزرك ودارای آثار ومؤلفاتی نفیسه وگرانبها وازمبرزین فقهای شیعه اثنی عشریه است



حفظ نمایند .

برای اطلاع خاطر محترم امر بتحریر این نامه گردید .

فی التاریخ امضاء جلالة ابن السعود

باشائبه موفقتی که ازمفاد این نامه میرود امید است که انشاء الله بزودی وسیله ترمیم و تعمیر قبور وبقاع متبرکه در مکه ومدینه فراهم شود .

فصل چهارم

در آثار مهمه حضرت صادق آل محمد علیه السلام

وبرخی ازمکارم و مفاخر عصر آن سرور

اخبارو آثاریکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بما رسیده ودردست است زیاد تر از سایر ائمه میباشد و بیشتر کتب خبر و احادیث فقیه و آثار علمیه منتسب بآن بزرگوار است وعلت هم چنانکه درمواردی ذکرشده آن بودکه زمان آن حضرت مصادف با دوره انقلاب وکشمکش بنی امیه و بنی عباس بوده و طالبان علم ودانش را در این غوغا راه مراجعه بازوبابرخوردننمودن بموانع ازمحضرمقدس آن بزرگوار استفاده می نمودند و توسعه دانش وکمال روز بروز در تزاید بود و

اودریکی ازسفرهادرتشرف بمکه معظمه با سلطان ابن السعودملاقات و احتجاجاتی درباب ولایت‌وحقوق فرقه‌شیعه‌نموده‌ودرموقع استدلال واحتجاج به‌بیاناتی‌وافی‌وکافی طرف‌راقانع کردانیده‌که بعداً موجبات روابط طرفین و مبادله مکاتبات را باعث شده و آن مرحوم یکی ازنوابغ‌زمان‌درذکاوت وحافظه‌وحاضرجوابی بوده وفات‌آن مرحوم‌ازحوادث‌ناگوار سال ۱۳۶۷ قمری لیله شنبه ششم ذی قعده درسن هفتادو سه سالگی بوده وازجمله آثار نفیسه اوغنائم التبیان فی تفسیر القرآن - ودایع الاسرار - کنوز الرموز درمعارف‌علمی و عملی بدرالتنجیم - جامع الشتات- کتاب اثبات و لایت - بدایع الاحکام درشرح شرایع وغیر اینها است - علیه الرحمة والغفران

بعلاوه زمان عمر ودوره زندگانی آن حضرت با این جریان زیاد تر ازدیگر ائمه و پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین بوده هیچیك از ائمهٔ را سنین عمر بمقدار آن حضرت نرسیده و نام مبارك جعفر بن محمد در سر لوحهٔ علوم متنوعه زینت بخش اولین صفحات هر علمی واقع شده و دنیای کنونی و بعد ها بوجود حضرتش افتخار خواهد نمود اینك قسمتی از آنچه منتسب بآن حضرت است وارباب خبر وسیر گرد آورده ودرضمن مؤلفات خود درج وضبط نموده‌اند ازاین قرار است :

رساله متضمن مسائل وضو وغسل و نماز واقسام آن و زکواة بدن و مسائل حیض و روزه وحج وجهاد و نکاح وطلاق و مسائل دیگر که بنیاد اساس فقه شیعی روی آن قرار گرفته وفروع مذهب جعفری بدان ترتیب یافته .

رسالهٔ ایکه حضرت صادق علیه السلام بعنوان حاکم اهواز نگاشته و برساله عبدالله بن نجاشی معروف است وتقریباً درردیف نامه ورساله ایستکه جد بزرگوارش امیر المؤمنین علی علیه السلام بمالك اشتر نخعی برای دستور حکومت او در مصر مرقوم داشته وترجمه این رساله در این کتاب بجای خود مندرج است .

رساله توحید مفضل که مفضل بن عمر آنرا از حضرتش روایت نموده و بوی منسوب است واین رساله متضمن ایراد ادله و جوابهائی است که بملاحده وطبیعیین ودهری‌ها داده شده واثبات صانع و حکمت درخلقت و آثار آفرینش را محتوی و مشعر است ومرحوم ملامحمد باقر مجلسی آنرا ترجمه نموده وبنده نگارنده آن ترجمه را با اصل منقح وساده تر نموده .

کتاب الاهلیلج که آن نیز ازروایات مفضل بن عمراست ومرحوم مجلسی آنرا دربحار الانوار و ارده کرده .

کتاب مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقه درمواعظ وآداب ومعاشرت واخلاق که نسبت آن بحضرت صادق علیه السلام مشکوك است و ترجمه بفارسی شده و بعضی ازآن دراین کتاب ایراد میشود .

رساله دیگری که حضرت صادق آنرا برای پیروان خود مرقوم داشته ودر بین اصحاب ویاران و اتباع و پیروان حضرتش زیاده گرانبها وعزیز الوجود بوده و آنها

این رساله را درمنازل ومساجد و محراب عبادت خود نگاه داشته و درحین فراغت از نماز آن رامطالعه وقرائت مینمودند ، ماقبلا آن رادر این کتاب باترجمه فارسی درج نمودیم:

رساله دیگر که برای پیروان رای و قیاس نگاشته .

رساله در غنائم جنگی و خمس ووجوب آن .

رساله نثرالدرر که منسوب بآن بزرگوار است !

رساله جعفریات که مجلسی دربحار وارد نموده .

رساله دروصف محبت اهل بیت عصمت وتوحید وایمان واسلام و کفروفسق .

رساله دراقسام معیشت و گذران مردم واقسام خراج اموال .

کتاب دیگر که ازمفاخر آن بزرگوار است کتابی است در معارف اسلامی و عقاید واخلاق که درکتابخانه بغداد موجود است (به تقریر آقای شهرستانی)

رساله دراحتجاج برمتصوفه ورد نظریه ایشان در ترك طلب روزی

رساله درآفرینش انسان وساختمان بدن آن

کلمات قصاروحکم واندرزآن بزرگوار وتا پانصد رساله و کتب بآن حضرت نسبت داده اند که بعضی از آن مورد شك وتردید است و آنان رسائلی است که جابربن حیان تلمیذ دست پرور هوشمند ومتفنن و متتبع آن بزرگوار از حضرتش اخذ نموده و تدوین کرده .

فرید وجدی مینویسد : (۱)

گفته فرید و جدی صاحب دائرة المعارف درباره حضرت صادق علیه‌السلام وجابربن حیان .

ابوعبدالله جعفرالصادق علیه السلام بن محمد الباقر یکی از ائمه اثنی عشردر مذهب امامیه است ، از سادات وبزرگان خاندان نبوی است وبواسطه صدق قول وراستی گفتارخود بصادق لقب یافته ، حضرتش از افاضل ناس بوده و برای او مقالاتی درصناعت کیمیا و فال است شاگرد او ابوموسی جابر بن حیان صوفی طرطوسی است که کتابی تألیف نموده مشتمل بر هزار ورق و متضمن رسائل حضرت صادق علیه السلام است که درپانصد رساله تدوین شده .

---

۱ - دائرة المعارف وجدی جلد ۳

کتاب جفر و جامعه منتسب بصادق آل محمد علیه السلام

در نورالابصار شبلنجی و مطالب السئول ابن طلحه شافعی و دیگر کتب عامه آمده است :

کتاب جفر که اولادعبدالمومن درمغرب زمین بارث برده‌اند از کلام حضرت صادق علیه السلام است همچنین در نورالابصار از کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه نقل کرده ، کتاب جفر که آنرا حضرت صادق علیه‌السلام نوشته در این کتاب است هرچه راکه مردم بدانستن آن تا روز قیامت نیازمندند .

---

۲ - جابربن حیان یکی از مفاخرعصری دورهٔ جعفری علی حاضرهاالسلام و موجب افتخارات علمی وفنی آن عصر است و ترقی علوم شیمی که منشاء آن از حضرت صادق علیه‌السلام بوده بدست جابر صورت عمل یافته ، جابربن حیان استادشیمی معروف از تربیت شدگان حوزه علمی دانشگاه فنی وفضلی آن حضرت است و ناشر علمی است که دراین دوره چه بسا اسرار خلقت ونوامیس طبیعت در اثر آن مکشوف گردیده وبعد ها نیز چه کشفیات مهمه بکمك این علم بعمل آید چنانکه ماهر روزه در جرائد دنیاخوانده یامیشنویم که چه تحولات وتبدلاتی را این علم شریف درعالم اختراعات باعث میشودو برطبق قول برتله عالم شیمیست معروف فرانسوی بزودی در دنیا چه تغییراتی را در بسیاری از مواد حیاتی وموجبات زندگانی بشری موجب خواهد شد بطوریکه ما امروزه آن تبدلات و مکتشفات را می بینیم .

جرجی زیدان در مجله الهلال خود راجع بجابربن حیان متوفی ۱۶۱ هجری چنین مینویسد :

جابر ازحکمای بزرك مائه دوم هجری واز شاگردان حضرت صادق علیه السلام بوده وگوید : عجب ترین چیزی راکه من درشرح حال این‌مرد بزرك برخورد نموده ام این است که اروپائیان نسبت باحوال او بیشتر ازمسلمین وعرب توجه و اظهار عنایت نموده اند ودرباره وی ومؤلفاتش تفاصیلی نگاشته وتوضیح داده اندکه جابر عرب نخستین کسی بوده که اساس شیمی جدید راوضع نموده وکتابهای او درکتابخانه های اروپا بسیار است « هی حجة الشرقی علی الغربی الی ابدالدهر » اودلیل وحجت مزیت شرقی برغربی برای همیشه ودائم خواهد بود

ونیز مینویسد : جابرصاحب کتاب طلسمات الفتاح ـ العالم ذواسطرلاب و متدع علم میزان است ، جابر درمنطقه وفلسفه هم‌مصنفاتی دارد وازاو است کتاب : اسرارالکیما یاکشف الاسرار که بزبان لاتینی ترجمه وچاپ شده وقسمتی از آن‌هم بعربی ضمن کتاب برتله در پاریس بچاپ رسیده صاحب مطارح الانظار درباره جابر تفاصیلی راشرح داده برتله استاد شیمی گوید : برای جابربن‌حیان چیزی است که پیش ازاو برای ارسطو نبوده من بنده نگارنده هم درجلد اول کتاب زندگانی حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام

ابو العلاء معری گوید .

لقد عجبوا لآل البیت لما — اتاهم علمهم فی جلد جفر

و مرآة المنجم وهی صغری — ترایه کل عامرة و قفر

یعنی مردم تعجب نمودند از اهل بیت هنگامیکه آمد بایشان علم آنها در پوست بزغاله ای که جفر باشد (یعنی میگویند چگونه ممکنست که اینهمه علم در پوست بزغاله چهار ماهه جمع شود) آنگاه برای رفع استبعاد گوید : آینه منجم اسطرلاب است و با آنکه چیز کوچکتری است مینمایاند آسمان و زمین و اراضی آباد و بایر را (جفر بچه بز چهارماهه را گویند که از مادر جدا شده

تالیف خود ومقدمه آن کتاب شرحی درترجمه احوال جابر نگاشته ام ، جابر همانا این علوم مهمه که اوضاع طبعی جهان بواسطه آن دگرگون گردیده وموجب اینهمه تحول وتبدل در مواضیع علمی شده از پرتو شمس وجود واشعه آفتاب جمال و رشحات دانش و فضل حضرت صادق محمد استفاده نموده .

در جریده ایران کیب مینویسد : جابر در دنیا بپدر کیمیای عرب معروف است واورا درفرضیات ونظریات شیمی چیزها است ، گویند که ازمخترعات او یکی اسید ازتیك یاتیزاب معمولی است ودیگر تیزآب سلطانی که مرکب ازاسید ازتیك واسید کلریدریك یاجوهر نمك است وگفته اند که الکل ازمخترعات او است واو بوده که چندین عناصر فلزی وشبه فلزرا دردوره خود کشف نموده

حضرت آیة‌الله علامه شهیر آقای سید هبة الدین شهرستانی در ضمن ملاقاتی که از جناب معظم له بعمل آمد وصحبتی که در باب کتاب تاریخ عصر جعفری و مفاخر آن عصر بمیان آمد درباره جابر بن حیان مطالبی را فرمودند که ذیلا بیان میشود :

آنچه محقق است واهل سیر وخبر نوشته اند جابر بن حیان یکی ازتلامیذ زرگ ومعروف وازمفاخر عمده عصر جعفری است چنانکه اهل کیمیای قدیم هم اجماع دارند براینکه جابر کیمیارا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گرفته واودر کوچه حربی یکی از کوچه های مدینه ساکن بوده وسالها شاگرد جیره خوار آن حضرت بشمارمیرفت .

ابوالحسن که ازعلمای مغرب زمین و درصنعت اکسیر مشهور است منظومهٔ درعلم اکسیر دارد که در آن میگوید : انها صنعة اورثناها جابرا عن امام صادق القول دیگر اینکه رساله های جابررا که پالکراوس آلمانی مدرس کیمیاویات اخیرمصر (خاورشناس معروف که اصلا یهودی است و از کشور آلمان درجنك اخیر تبعید شده و بفرانسه رفته چندی اوقات خودرا بتدریس علوم شیمیاوی گذرانده واخیراً درمصر وفات یافت و نگارنده شرح حال وخدمات اورادر کتاب فرهنك خاورشناسان مفصل خودنگاشته) منتخبات رسائل جابررا بچاپ رسانیده و بیشترآنها مصدر باسم مبارك حضرت جعفربن محمد علیه السلام است ودربعضی ازموارد گوید قال سیدی علیه السلم وبرای جابررساله ایست بنام رسالة الامامیه

در تاریخ حبیب‌السیر نقل از کشف‌الغمه نموده و در خود آن کتاب هم دیده شد که مینویسد: **و قد قیل ان الکتاب الجفر الذی یتوارثه بنو عبدالمؤمن هو من کلامه**، این کتاب جفر زیاده مشهور است و مشتمل بر علوم اسرار ائمه بزرگوار میباشد و در کلام معجز نظام حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بدان تصریح شده چنانکه نگارنده درجلد اول کتاب زندگانی آن حضرت ضمن نامه عهد درج نموده‌ام در آنجاکه مامون بحضرت ولایت عهدی میدهد و حضرت میفرماید:
والجفر والجامعة یدلان علی خلاف ذلك

که در آنجا ائمه‌را هفت نفر میشمارد و گوید الائمه سبعة الایام سبعة والفلزات سبعة والسیارات سبعة (عقیده جابر درباره هفت امام مربوط بائمه تادوره وزمان خود او بوده که باحضرت موسی بن جعفر (ع) هفت امام امامت نموده‌اند) دررساله‌راهب که آن‌هم درمنتخبات مطبوع است درصدد آن رساله مطلبی مینویسد که خلاصه اش این‌است که من تمام رساله‌ها و کتبم را بنام سیدم جعفر علیه‌السلام نوشتم چونکه همه علوم آنها را ازآن حضرت دریافت نموده بودم ولی این رساله راچون معلومات آن از راهب نصرانی گرفته شده بنام‌راهب گذاشتم
اما درضمن این مطلب شرح لطیفی مینویسد که بعد ازفراگرفتن آن ونام‌گذاری خدمت حضرت رسیدم‌علت‌غیاب‌ودوری آن‌مدت را ازمن‌پرسیدند چگونگی‌را بعرض‌رسانیدم فرمودند مگرنه این‌است که توقسمتی ازآنرا درفلان رساله وقسمتی‌را در رساله دیگرت نوشته ای وآنرا ازمن‌فراگرفته ای بعدازمراجعه دیدم مطلب‌همان است که آن بزرگوار فرمود و بریقین وحیرت من افزود.
درطب الائمه حسن بن بسطام اخوه‌النیسابوریان ازجابربن حیان‌بلاواسطه روایاتی دراموروطب روایت شده که او از استاد خودحضرت جعفربن محمد علیه السلام تمام‌آنها را فراگرفته واینکه بعضی جابررا از تلامیذآن حضرت نشمرده اند و استناد آنها باین است که‌شیخ طوسی وعلمای رجال از اونام نبرده‌اند اشتباه است زیراکه شیخ‌ورجالیون تلامیذ فقهای آن حضرت راآمار نویسی نموده اندوجابر درردیف فقهانیست.
خلاصه آنکه توصیف جابر که یکی ازمفاخر بزرگ عصرجعفری‌است‌بیش از اینها است که نگارنده بتواند دراطراف آن تفصیل دهد واینك پس از این بیانات‌شرحی‌را راکه‌گوستاولوبون مستشرق فرانسوی درتاریخ تمدن عرب خودمینویسد ما بطور خلاصه اختصار دراینجا مینگاریم.
مستشرق نامبرده گوید: اینکه در کتاب های شیمی مینویسند، لوازیه مخترع علم شیمی است باید دانست که هیچ علمی اعم ازشیمی و غیرآن یکباره پیدانشده چنانکه اگرتجربیات وآزمایشهای هزارسال پیش از این مسلمین واکتشافات مهمه آنها در این علم نمیشد هیچگاه لوازیه نمیتوانست قدمی بجلو گذارد
اقدم واشهر علمای کیمیای اسلامی (شیمی) جابربن‌حیان است (ابوموسی جابربن حیان ازمشاهیر علمای شیمی است که مصنفات اوزیاده ازهزارجلد است وعلمای شیمیاوی

خبر مروی از آن حضرت درباره جفر و جامعه

علمنا غابر مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و ان عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابیض و مصحف فاطمه و اما عندنا الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس الیه از آن حضرت پرسیدند که معانی این کلام چیست ـ فرمود غابر علم آینده است و آنچه که بعدازاین واقع خواهد شد ، مزبور علم بقضایای گذشته است و مقصود از نکت در دلها الهام است و منظور از نقر در اسماع شنیدن حدیث و گفتار ملائکه خواهد بود و شنیدن سخنان ایشان است که ما آنهارا میشنویم وخود آنهارا میبینیم .

اما جفر احمر ظرفی است که در آن است توریة موسی و انجیل عیسی وزبور داود و کتبی دیگر که از جانب خدای متعال نزول یافته و نیز مصحف فاطمه سلام‌الله علیها است و هرچیزی که از قوه بفعل آید یا حوادثی که واقع میشود و نام هرشاهی که تا روز قیامت پیدا شود در آن ثبت است وجامعه کتابی است که طول آن هفتاد گزاست و آنرا حضرت نبی اکرم ص املا فرموده وحضرت امیرالمومنین علی ع بدست مبارك خود نوشته و هر چه که محتاج الیه مردم است تا روز قیامت در آنجا مسطور است حتی ارش خدشه و جلده و نصف جلد (دیه خراش و تازیانه وحد)

شرق مانند جلاکی ـ محمد قمری - ابن وحشیه و دیگران جابر را از بعب (پسرزن) حضرت امام جعفر صادق شمرده اند ودر اینکه او شاگرد حضرت صادق بوده شکی نیست زیرا که جابر درمؤلفات خود مکرر بنام وعنوان آن بزرگوار قسم یادمیکند وقسمت بزرك دانش جابر گیاه شناسی بوده واودر ۷۶۰ میلادی میزیسته وتااواخرقرن هشتم میلادی حیات داشته تصنیفات جابر بسیار است ولی چون جابر نام درمیان عرب ومسلمین آن زمان زیادبوده لذا تمیز مؤلفات جابر مشکل است چندین کتاب ازجابر بلاتینی ترجمه شده که مشهورترین آنها کتابی است بنام نتایج التکمیل که در ۱۶۷۲ میلادی بزبان فرانسه ترجمه گردیده وچنین معلوم میشود که مدتها این کتاب دراروپا مستند بوده و ازآن استفاده مینمودند .

مصنفات جابر مانند دائرة المعارفی است که خلاصه ای ازتمام مسائل شیمیاوی مسلمین را داراست ودرآنها ترکیباتی ذکرشده که بیشترمعلوم ننموده‌مانند : تیزآب فارق وتیزآب سلطانی که دو عامل مؤثر شیمی هستند و این علم بدون آن دو نمیتواند صورت خارجی پیدا کند .

جابر ازخواص بعضی گازها هم واقف بوده و دراین خصوص بشرح ذیل منویسد : چون گازها با اجسام ترکیب میشوند شکل وخواص خودرا ازدست میدهند ودرحقیقت از آنچه بودند تغییرمیکنند واگربخواهند که آنانرا ازاجسام بازگیرند دراین صورت ممکن

در مکارم اخلاق حضرت صادق علیه السلام

هشام بن سالم گوید . حضرت ابیعبدالله هنگامی که شب تیره و تاریك میشد و نیمی از شب میرفت انبانی را که در آن نان و گوشت و دراهم بود برداشته بدوش خود میگذاشت و بطرف بیچارگان و نیازمندان مدینه روانه میشد و آنهارا بایشان تقسیم میفرمود درحالیکه اورا نمیشناختند وقتی که حضرت وفات یافت آنگاه دانستند که دستگیر ایشان حضرت ابیعبدالله علیه السلام بود .

هرون بن عیسی گوید حضرت ابیعبدالله بمحمد پسر خود فرمود از مخارجی که با تواست چقدر زیاد آمده عرض کرد چهل دینار فرمود بیرون رو آنرا تصدق کن محمد عرض کرد بامن جز آن چیزی باقی نمانده باز فرمود تصدق کن که خداوند عزوجل عوض آنرا میدهد و جای آن میآید آیا ندانستی که برای هرچیزی مفتاحی است و مفتاح روزی صدقه است پس بآن تصدق کن آنگاه محمد چنین کرد .

پس از آن بابی عبدالله ده روز طول نکشید که از جائی چهار هزار دینار رسید آنوقت فرمود ای فرزند ما چهل دینار در راه خدا دادیم وخدا در عوض چهار هزار دینار بما عطا فرمود .

مفاخر جعفری . یکی ازمفاخر جعفری جعفریات آنحضرت است که درحدود هزارحدیث در فقه است واز اول تاآخر روس مسائل مهم

است دوحالت روی دهد گازها بتنهائی جداشده متصاعد شوند واجسامی که طرف ترکیب باآنها بودند برجای مانند یاگازها واجسام تمامی ازبین رفته ونابودشوند .

عقیده جابر مانند سایر علمای شیمی این بوده که فلزات از اجزاء مختلفه غیر متساوی درست شده اند واو برایهریك از اجزا نامی مخصوص داده مانند گوگرد - جیوه - زرنیخ - اما اجزائیکه این ترکیبات ازآنها پیدا شده بین خواص آنها باخواص خود این ترکیبات شباهتی وجود ندارد .

گوستاو لوبون دراین بحث تفصیلی داده که مااز بیان آن دراینجاصرف نظر میکنیم و پس از آن مینویسد : در مصنفات جابر ترکیباتی ذکر شده که قبل از آن معلوم نبوده مانند جوهر شوره - تیزآب سلطانی - قلیاب نوشادر - سنك جهنم - داراشکنه جیوه قرمز وغیرآن .

جابر اول کسی است که دراین کتب یك سلسله عملیات شیمیاوی ازقبیل تقطیر - تبخیر تبلور - انحلال - تجزیه وترکیب وغیرآن را بیان نموده

این بودمختصری درشرح حال این مفاخر بزرك عصر جعفری که مادراین کتاب نگاشتیم

فقه را در آن گنجانیده ومرحوم حاجی نوری درخاتمه مستدرك الوسائل از آن نام برده

هم ازجمله مفاخر جعفری موضوع ذیل است که حضرت آیت‌الله شهرستانی(۱) مد ظله برای این بنده تقریر فرموده و امر بدرج آن دراین کتاب دادند بدین نحو که در تاریخ الحیرة تألیف یوسف غنیمه نصرانی و زیر مالیه سابق عراق در بغداد ازمسندابی حنیفه این روایت را نقل کرده وگوید.

روی حسن بن زیاد اننا سئلنا عن ابی حنیفه عن اعلم الناس فقال جعفر بن محمد ثم قال عن استاده ابی حنیفه قال ابردالی المنصور و هوفی الحیرة و انا فی الکوفة فحضرت بین یدیه فقال ان الناس فتنوا بجعفر بن محمد فهیئی له مسائل من صعاب الفقه تساله بین الناس فرجعت الی منزلی واعددت له اربعین مسئلة من صعاب مسائل الفقه ثم حضرت بین یدی ابیجعفر المنصور وعن یمنیه جعفر بن محمد (ع) علی سریر المنصور فدخلنی هیبة من جعفر لم تد خلنی من ابیجعفر فسلمت علیهما و جلست بین یدیهما فقال المنصور هذا یا ابا عبدالله هذا ابو حنیفه فقال نعم اعرفه ثم قال لی المنصور یا اباحنیفه هذا جعفر بن محمد سله عمابدالك فصرت اسئله مسئلة مسئله وهو یجیب فی کل ذلك فانکم تقولون کذایعنی اهل العراق واهل المدینه یقولون کذاو نحن نقول کذا فربما وافقنا وربما وافقهم وربما خالفنا جمیعاًفقمت ولیس عندی اعلم منهم علی وجه الارض، الستم تقولون ان اعلم الناس اعلمهم بآراء الناس الخ وروی هذالحدیث جماعة من علماء اهل السنة و حتی انهم رووا ذلك فی المجلد الاول من کتاب مناقب ابی حنیفه المطبوع فی حیدر آباد دکن بالهند.

۱ـ آیةالله سید علامه هبةالدین شهرستانی چنا که در سلسله نسب آن جناب مسطور است از اولاد حسین ذی‌الدمعه فرزند زید شهیدابن علی بن الحسین سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام امام چهارم است و او درآغوش امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام پرورش یافته و در ۱۳۰ وفات نموده حسین ذی‌الدمعه و پدرش هردو دارای مقامی ارجمندند که شرح احوال آنها درکتب تواریخ و خبر مسطور است

من بنده نگارنده ترجمه احوال این سید جلیل القدر و مصلح عظیم‌الشأن معاصر را درکتاب مفتاح‌الاعلام خود (جلد القاب) درج نموده وسلسله نسب ایشان که حضرت سید سجاد منتهی میشود در آن کتاب مندرج است و دو رساله از ایشان را یکی در اسرارحج و دیگری در وجوب نماز جمعه بفارسی ترجمه نموده و بچاپ رسانیده‌ام

ترجمه این روایت در کتاب اول تاریخ عصر جعفری صفحه ۷۵ نگاشته شده ودر اینجا تنها بمتن آن بطوریکه تقریر شدهٔ اکتفا میشود ،

دیگری ازمفاخر آن بزرگوار برحسب تقریر علامه شهرستانی تفسیری نفیس است که درکشور یمن جزء کتابخانه ومحتویات آن است و بچاپ نرسیده وهم از مفاخرعصر جعفری نوبخت منجم است که خدمت حضرت صادق آل محمد ص اسلام آورده و دوپسر او محمد و هارون نوبختی از مفاخر نامیه و روات شاگردان آن حضرت واز مفاخر آن عهدند .

هم ازمفاخر آن حضرت است از جمله مفاخر حضرت صادق علیه السلام است که فرموده حدیثی حدیث ابی وحدیث جدی وحدیث علی بن ابیطالب علیهم السلام وحدیث علی حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وحدیث رسول الله قول الله تعالی عزوجل یعنی حدیث و گفتار من حدیث پدرم وحدیث جدم وحدیث حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و حدیث علی حدیث رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است وحدیث رسول خدا فرموده خدای عزوجل است

بازار مفاخر آن بزرگوار است درمناقب ابن شهر آشوب مینویسد (۱) حضرت صادق آل محمد صلوات الله فرمود : نزد من است شمشیر رسول خدا ونزد من است رایت پیروزی و ظفر آن روز و نزد من است طشتی که موسی علیه السلام در آن تقرب بقربانی مینمود ونزد من است اسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هر وقت آنرا مابین مسلمین و مشرکین قرار میداد پیکان وتیر بت پرستان بمسلمین نمیرسید ونزد من است مانند آنچه را که ملائکه میآوردند مثل ومانند سلاح درمیان مامثل ومانند تابوت است درمیان بنی اسرائیل یعنی که آن دلیل بر امامت است ونیز فرمود ؟ نزد ما است الواح موسی وعصای او و مائیم ورثه انبیا ورسل

دیگر ازمفاخر عصرجعفری یکی از مفاخر مهمه عصر جعفری بنای شهر بغداد است که منصور دوانیقی در بنیاد آن اقدام واهتمام نمودو ازاثر فیوضات

---

(۱) ج ۲ـ مناقب ابن شهرآشوب

وجود بابرکات حضرت جعفر بن محمد از آندوره ببعد مرکز مهم و دارالعلم عمده ممالك اسلامی گردیده وبسط وتوسعه علم ودانش از آنجا وازآن عصر شروع شده وسراسرجهان ازنورعلم بهره مند ومتمتع گردید و این بنده نگارنده تفصیل بنای بغداد وتاریچه آن شهر ورجال بزرك ومؤسسات علمی وغیره که درآن شهر بوجود آمده در این کتاب درفصولی جداگانه بقدری که ممکن است درج ومسطور می نماید

فصل پنجم

در تعداد اولاد حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

بطوریکه درجلد اول کتاب تاریخ عصر جعفری نگاشته شد حضرت صادق آل محمد علیه السلام راده فرزند بوده چنانکه شیخ مفیدهم در کتاب ارشاد خودمینویسد و مشهور نیز همین است و از آنها هفت پسر و سه دختر بوده و اسامی ایشان از اینقرار است :

۱ـ حضرت موسی بن جعفر (ع) که نگارنده درکتابی جداگانه شرح زندگانی وتاریخ زمان آن حضرت را نگاشته ، اسمعیل که از همه بزرگتر بود ، عبدالله افطح که مادر آندو باام فروه دختران حضرت فاطمه بنت الحسن بن حسن بن علی علیهم السلام است ـ اسحق ـ محمد که مادر آندو با مادرحضرت موسی بن جعفر ام ولد بوده ـ عباس وعلی و اسماء و فاطمه که از مادران متفرقه بوده اند و مادر اینجا بتفصیل احوال هریکی درحدود اختصارمی پردازیم .

۲ ـ اسمعیل بزرگترین اولاد حضرت صادق علیه السلام بوده و پدرش اورا خیلی دوست میداشته و محبت و مهربانی باو مینموده ولکن او درزمان پدروفات نمود وحضرت در تشییع ومراسم تدفین وتکفین او برای رفع اندیشه وتوهمی که در باره جانشینی وامامت او بعد از پدرش میرفت اقداماتی فرموده و بیاناتی دارد از جمله کلینی درکتاب الحجة کافی خود مینویسد حضرت صادق (ع) بمفضل بن عمر که ازوکلاء وخواص ثقه اصحاب او بوده دروقتی که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام در خدمتش حضورداشته وطفل بود فرمود :

این مولود - یعنی موسی کاظم (ع) مولودی است که مولودی از برای شیعیان ما بزرگتروبرکت دارتر از او متولد نشده پس از آن فرمود درباره اسمعیل جفا روا مدار یعنی اورا امام بشمارولی ازاحترام او کوتاه میاومنظور آن بزرگوار ازاین کلام این بوده که اسمعیل امام نمیشود و امامت ازبرای موسی است ولیکن تو در احترام اسمعیل فرو گذارمکن.

خلاصه آنکه محبت و عاطفه زیادی که حضرت باسمعیل داشت پیروان آن حضرت گمان میبردندکه امامت بعد ازآن حضرت باسمعیل میرسید چونکه ازدیگر برادرانش هم بزرگتربود ولیکن وفات او پیش از پدر رفع این ظن و گمان را نمود وحضرت صادق درفوت این پسر کارهائی عجب فرمود تا رفع شبهه بشودازجمله بعد ازوفات که روی اورا پوشانیدند امر فرمود که روی اورا باز کنند و چون باز کردند پیشانی وچانه اورا با زیرکلویش بوسید دیگر بار هم بعد ازکشف صورت چنین کرد وچون اورا غسل داده وکفن کردند روی اورا کشوده واین مواضع را سه بار بوسید سپس اورا با قرآن تعویذ نموده وامر کرد تا در قبرداخل کنند(۱)

در روایت دیگر است (۲) که حضرت بمفضل بن عمر امر فرمود جماعتی از اصحاب راکه درحدود سی نفر بودند حاضر نمودند ودر بین ایشان ابوبصیر وحمران بن اعین و داود رقی بود پس بداود فرمود روی او را بازکن داود روی اسمعیل را بازکرد آنگاه حضرت فرمود ای داود دقت کن ببین او زنده است یا مرده ، داود عرض کرد ، بلی او مرده است پس از آن میت را بر یك یك نشان داد تا آخرین ایشان آنوقت فرمود خدایا شاهد باش سپس امر بغسل و تجهیز او داده باز فرمود ای مفضل روی اورا بکشا مفضل آنرا کشود باز فرمود ، زنده است یا مرده تمام‌شما نگاه کنید و ببینید ، همگی عرض کردند : ای سید اومرده است ؟ دیگرباز فرمود ، شما شهادت میدهید وبرشما محقق شد ، عرض کردند ، بلی وتمامی ازاین کردارامام تعجب کردند : بازفرمودخدایا توبرایشان گواه باش ،آنوقت‌جنازه‌را بطرف قبر بردند وچون آنرا در لحد گذاشتند باز امام فرمود ای مفضل روی اورا بازکن ، مفضل باز

(۱) - حیاة الصادق ۲- بحارالانوارمجلسی ج ۲۱ مناقب ابن شهرآشوب

کرد ، امام بجماعت فرمود نگاه کنید زنده است یا مرده ؟ عرض کردند یا ولی الله مرده است امام فرمود خدایا شاهد باش سپس بعد از دفن هم این موضوع را تکرار فرمود آنگاه آخرین بار ازایشان پرسید این مرده کفن شده و حنوط کرده که در این لحد مدفون است کیست ؟ همه عرض کردند ، اسمعیل پسرت باز فرمود ، خدایا شاهد باش .

دراینجا باید متوجه شدکه اینهمه تأکید واصراروانکشاف امرواظهار آن از طرف امام علیه السلام روی این موضوع بوده که بهمه اصحاب بفهماند اسمعیل وفات یافته ورفع شبهه وابهامی رابنماید که بعد ازوفات امام علیه السلام برای مردمی رخ داده واسمعیل متوفی را بعد ازپدرش امام دانسته اند واورا مهدی موعود شمرده وجمعی ازمسلمین بنام اسمعیلیه برای خودروی این عقیده مذهبی ترتیب داده اندکه تا کنون هم عده ازشیعه اسمعیلیه را تشکیل میدهد وروی معتقداتی بنام فرقه باطنیه اسمعیلیه تمشی می نمایند ودرهمانجا هم که امام این اصرار عجیب را باصحاب داشته امامت حضرت موسی بن جعفر را بعد از خود اشاره و اعلام می فرمود و در همان وقت دست آن حضرت راگرفته وفرمود هو حق و الحق معه الی ان یرث الله الارض و من علیها یعنی که اوحق است وامام برحق خواهدبود وحق بااواست تااینکه خدا وارث شود زمین را با مخلوقی که برروی آنند با این وصف بعد از فوت اسمعیل برای آن حضرت اندوه شدیدی روی داده وسجده طولانی بعمل آورد .

پس ازآن سر بر داشته چشم اورا پوشانید و چانه اش را بسته و ملحفه برروی او کشید سپس برخاسته و رخسار آن حضرت بطوری تغییر یافت که هر کس میدید احساس مینمود در اثرآن داخل منزل شده ساعتی مکث فرمود پس ازآن از منزل بیرون شده ونزدمردم آمددرحالتی که تدهین کرده وسرمه کشیده بود و برتن مبارکش جامه ای غیر ازلباس قبلی بودوازصورت حضرتش اثر سابق رفته بود و علامت حزن دیده نمی شد پس امرونهی فرمود تا اینکه ازغسل اوفارغ گردید ودر حاشیه کفن او نوشت : « اسمعیل یشهد ان لااله الاالله »

• پس مردم از انقلاب احوال و رفتن آثار حزن از صورت آن بزرگوار تعجب کردند آنکه یکی از اصحاب پیش آمده عرض کرد : فدایت شوم ما گمان میبردیم در اثر بی تابی که ابتدا از حضرتت مشاهده نمودیم مدتی ازمحضر مبارك استفاده نکنیم حضرت فرمود جزع و بیتابی ما اهل بیت تا وقتی است که مصیبت بما دارد نشده وچون فرود آمد صبر می کنیم سپس دستور داد و برای اصحابش مائده آوردند و بر آن سفره بهترین خوراکها و پاکیزه ترین انواع ازغذا بود و همگی را بغذا دعوت کرده و ترغیب فرمود واز اندوه در رخسار مبارکش آثاری مشاهده نمیشد پس ازحضرتش سبب پرسیدند فرمود مرا چه شده است که شما ید انسان که دیدند اکنون نمی بینید برای این است

که درخبر اصدق صادقین وراستگوترین راستگویان آمده است انی میت وایاکم یقین که من وشما خواهیم مرد

ولیکن با این احوال وقتی که جنازه را برای دفن حمل کردند درجلو سریر بدون کفش ورداء میرفت واین بالاترین شعار اندوه است وامر میفرمود که تخت را برزمین بگذارند وروی اورا باز کنند تاموت او برای مردم محقق شود واین عمل را چندبار تکرار کرد تا اینکه بسر قبر رسیدند وچون ازدفن فارغ شدند حضرت جلوس فرمود ومردم دراطراف او گرد آمدند درحالیکه چشم بزمین دوخته بود پس سر بالا کرده فرمود : ای مردم این دنیا دار فراق ودار بهم پیچیدن ورفتن است نه داراستواء وبرقرار ماندن علاوه براینکه از برای فراق مألوف سوزشی است که دفع شدنی نیست

وچون اسمعیل وفات یافت حضرت صادق علیه السلام بعضی ازپیروان خودرا خواسته وباو دراهمی چند داد وباو امرفرمود کر بآن مبلغ ازجانب اسمعیل پسرش حج بگذارد وباو گفت وقتی که توازجانب اوحج کردی نه سهم ازثواب برای تواست ویك سهم ازبرای اسمعیل است واینهمه رفتار حضرت درباره اسمعیل بواسطه عاطفه ومحبت وتقوی وفضیلتی بود که در اسمعیل وجودداشت .

اسمعیل درعریض وفات کرده وجنازه اورا بردوش بمدینه آوردند وقبراودر مدینه معروف ودارای قبه وآثار بود که اخیراً سعودی ها خراب نمودند

۲- حضرت موسی بن جعفر

که افضل و اعلم و اتقی و اشرف اولاد حضرت صادق آل محمد است واین بنده کتابی مخصوص درشرح احوال ودوره زندگانی وتاریخ عصر آن بزرگوار نگاشته و درصدد طبع ونشر آن میباشم که باتوفیق آلهی بعد ازچاپ این مجلد آنرا نیز بطبع رسانم.

۳- عبدالله افطح

که بعد از اسمعیل بزرگترین پسر حضرت صادق بوده واز اینجهت مردمی از روی اشتباه بامامت او از جهت اکبریت قائل شده اند واین نکته راملتفت نگردیده اندکه بایستی امام درساختمان بدنی خود بی نقص و علت باشد و دو پای عبد الله چون پهن بوده اورا افطح میخواندند واشخاصی که بامامت اوقائل شده‌اند مشهور بافطحیه میباشند علاوه برنقص مذکور عبدالله دراعتقادات خودش برخلاف پدرمتهم بوده (۱) وگفته اندکه اوباحشویه آمیزش داشته ومایل بمذهب مرجئهٔ بوده وازاین جهات نزدپدر بزرگوارش اورا مانندیگر اولاد منزلت و احترامی نبوده و بااینکه پدر بزرگوارش همواره اورا مواعظه و نصیحت میفرموده دروی اثر نداشته چنانکه کلینی در اصول کافی درباب النص علی الامام الکاظم روایت کرده » روزی پدر بزرگوارش باوفرمود چه مانع است تورا از اینکه مانند برادرت باشی که بخداقسم من نور را در صورت اومی بینم، عبدالله عرض کرد ، چه طور مگر که پدر من وپدر اوومادرمن ومادراو یکی نیستند حضرت فرمود بلی او از نفس من وخودمن است وتوپسرمنی یعنی که روح امامت ونفس قدسی دروجود اوهست ودرتو نیست.

عبدالله بعدازپدرخودش ادعای امامت کرده ودلیل وحجت او این بودکه او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام بزرگتر است (۲) و حضرت صادق بامام کاظم فرزند خود خبر داده بود که عبد الله بعد از وی ادعـای امامت میکند و بجای او می نشیند.

و امر فرمود که با او منازعه نکند و حرفی نزند زیراکه او اول کسی است ازاهل و

۱- حیات الصادق نقل از ارشاد مفید

۲- بحارالانوار - کشف الغمه - ارشاد مناقب ابن شهرآشوب

نزدیکان وی که باو ملحق میشود ووفات مینماید و امرچنان شد که امام علیه‌السلام فرموده بود ، با وجود این وقتی که عبدالله ادعای امامت کرد جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام باو گرویدند ولیکن بیشتر بازگشت کرده و قائل بامامت حضرت موسی‌بن جعفر(ع) شدند واین بعد از اظهار سستی ادعای او وقوت حجت و دلیل حضرت ابی‌الحسن و دلالت امامت او بود .

از جمله اشخاصی که بعبدالله وارد شده واستعلام ازصحت دعوای او نموده‌اند هشام بن سالم ومومن‌الطاق بوده در وقتی که مردم دور وی گرد آمده و چشمها باو دوخته بودند ، و آندو از وی پرسیدند که زکواة در چه مبلغ واجب میشود ، گفت در دویست وپنج سپس گفتند پس درصد چه مبلغ گفت دو درهم و نیم ، آنگاه آندو بوی گفتند بخدا قسم که مرجئه این را نمیگویند عبدالله دست خودرا بجانب آسمان بلند کرده گفت ، نه بخدا قسم من نمیدانم مرجئه چه میگویند آنوقت آندو نفر دانستند که نزد وی چیزی ازمعلومات نیست.لذا از پیش اورفته سرگردان بودند و نمی‌دانستند بکجا روی‌میاورند بنابراین در یکی ازکوچه های مدینه نشسته بحالت حیرانی گریه میکردند ومیگفتند ما نمیدانیم بجانب کی رو بیاوریم ، بمرجئه یاقدریه یا زیدیه ـ یا معتزله یا خوارج وآنها در این حالت که بودند . هشام پیری را دید که اورا نمیشناخت و بدست خود باو اشاره کرد هشام ترسید که آن پیر از جاسوسان منصور باشد زیراکه درآنوقت بازرسان وجاسوسان منصور در مدینه وجود داشتند و مواظب بودند که شیعیان حضرت صادق بچه کس اتفاق میکنند که گردن اورا بزنند مومن‌الطاق باو گفت ، ازمن دور شو که من برتو وخودم بیم دارم و او قصد من دارد و بتوکاری ندارد پس تو ازمن دور شو وخودرا بهلاکت مینداز وکمك برضرر خود مکن ، ابوجعفر (مومن‌الطاق) کمی دور شد وهشام بدنبال شیخ رفت و همین‌طور بدنبال او بود تا بدر خانه ابی‌الحسن موسی علیه‌السلام وارد شد پس اورا گذاشته وگذشت در این اثنا خادمی درجلو در بود بوی گفت داخل شوخدا تورا رحمت کند وقتی که وارد شد حضرت ابوالحسن باو در ابتدا فرمود : الی الی‌الی لاالی المرجئه ولا الی القدریة و لا الی الزیدیه ولا الی المعتزله ولا الی الخوارج بیا بنزد من و

و نرو بطرف مرجئه و نه قدریه نه زیدیه و نه معتزله و نه بطرف خوارج

هشام از خدمت امام علیه‌السلام درآمده و بابی جعفر مومن‌الطاق برخورد نمود و باو گفت : چه درپس سر داری - جواب داد هدایت و رشاد وسرگذشت‌خود را باو حکایت کرد سپس مفضل بن‌عمرو ابو بصیرعبدالله را ملاقات نموده و براو وارد شده سلام دادند وکلام او را شنیدند و از وی پرسش ها کرده پس از او بریدند سپس هشام مردمی را دسته دسته دیدکه هر دسته بر او واردشده واز وی میبریدند و قطع مراوده میکردند مگر طایفه ای از قبیل عمار ساباطی و اصحاب او و با این وصف عبدالله باقی ماند و جز معدودی بر وی ورود نمینمودند وچون عبدالله فهمید که هشام باعث جلوگیری و منع مردم از آمدن بنزداوست عده را واداشت که‌هشام را زده و اذیت کنند .

عبدالله با این کیفیت بدعوی امامت خود اصرار داشت تا وفات یافت و بعد از پدرش بیش از هفتاد روز زنده نبود و چون وفات یافت باقی مانده از پیروانش جز عده کمی قائل بامامت حضرت‌ابی‌الحسن موسی بن جعفر(ع) شدند و آنها ملقب‌بفطحیه گردیدند ، دنباله آنها هم بعد از اندك وقتی بریده شد وآخرین‌آنها بنوفضال بودند

۴ - اسحق - از پیشوازادگانی است که اهل فضل وصلاح بوده وورع واجتهاد داشته و مردمی بسیار از او حدیث وآثار روایت کرده اند چنانکه ابن‌کاسب که یکی ازروات است گوید حدثنی الثقةالرضی اسحق بن جعفر (۱) و او قائل بامامت برادر خود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده وازپدر خود تصریح برامامت برادرش را نقل و روایت کرده همانطور که این تصریح را از برادر خود علی‌بن‌جعفر روایت نموده و آندو هریك بطوری از اهل فضل و ورع بوده‌اندکه دو نفر درباره ایشان اختلاف ندارند .

اسحق‌ازجمله شهود وصیتی است که حضرت موسی‌بن جعفر(ع)درباره امامت

۱-این گفته را بابن عیینه هم نسبت داده‌اند که نام اوسفیان است .

علی بن موسی الرضا پسر خود بوی استشهاد نموده چنانکه ما درمورد خود ضمن بیان وصیت نگاشته‌ایم و از جمله چیز هائی که گواهی بر مراتب فضل و ورع او میدهد دفاعی است که از برادرزاده خود حضرت رضا علیه‌السلام نموده که ضمن کتاب حیات الصادق علامه مظفری جلد دوم مسطور است از جمله است که از اسحق بن جعفر علیه‌السلام روایت نموده اند : ابن عیینه . یعقوب بن جعفر جعفری(۱). عبدالله بن(۲) ابراهیم و الوشا حسن بن علی بن زیاد از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا میباشند و آنها همگی از ثقات روات بشمار آمده‌اند (۳)

اسحق بن جعفر علیه السلام صاحب جنات نعیم مینویسد(۴) درقاهره مصروفات یافته و درآنسرزمین مدفون گردیده ۲۰۸ هجری کنیه او ابومحمد و معروف بمؤتمن بوده و او درصورت شباهتی زیاد بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله داشته و او شوهرست نفیسه (سیدتی نفیسه) بنت زید بن الحسن علیه‌السلام است که اززنان بزرگ وعالمه و متقیه روزگار بوده واو شش هزار ختم قرآن در قبر خود که پیش از مرگ کنده بود قرائت وتلاوت نموده ودرهنگام احتضار وقتی باین آیه ازسوره انعام رسیده : ولهم دار السلام عند ربهم درهمان بین دنیارا وداع نمود این بانوهم درمصروفات یافته وبزهد وعبادت وصیام وقیام مشهور است .

بازمی نویسد(۵) که اودرحالت احتضار روزه‌دار بود ومیگفت سی سال است که میخواهم خدارا بازبان روزه دار ملاقات کنم .

۵ ـ محمد بن جعفر یکی ازفرزندان حضرت جعفر بن محمدالصادق علیه‌السلام است که شخصی بزرگوار وعالیمقام بوده ونگارنده درتاریخ زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا (جلد اول) دراحوال ورفتاری که مأمون باحضرتش داشته اشاره نموده ودراینجاهم شرحی مختصر می نگارد

(۱) جعفری یعقوب بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است

(۲) عبدالله مکنی بابی محمد از روات ثقه و صدوق وعم یعقوب است .

(۳) حیات الصادق

(۴) مولفه مرحوم حاجی ملا باقرواعظ معروف اصفهانی

(۵) جنات النعیم

او مردی سخی وشجاع بوده روزها را یك روز روزه میگرفت وروز دیگر را افطار مینمود زوجه اوخدیجه دختر عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است که درباره محمد گوید هیچ روزی محمد از نزد ما بیرون نرفت لباسی که درتن داشت در برگشتن آن لباس را بتن داشته باشد بلکه به بینوایان میبخشد او هرروزه قوچی را برای مهمانان خود میکشت وبواسطه نیکوئی رووحسن جمالی که داشت او را دیباجه میگفتند .

محمد بعقیده زیدیه خروج بسیف را معتقد بود و لذا بمأمون در سال ۱۹۹ درمکه خروج نمود وزیدیه جارودیه ازاومتابعت کردند وچون تفصیل خروج او را درکتاب زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا نگاشته ام دراینجا باختصار می کوشم و خوانندگان را بآن کتاب مراجعه میدهم .

ازجمله معجزات حضرت رضا علیه السلام درباره محمد بن جعفر (۱) این است که او مریض شد بحضرت خبردادند که چانه خود را بسته حضرت رضا با بعضی از یاران خود نزد اورفت ودید که اوچانه خودرابسته واسحق برادرش باپسر اووجمعی دیگر ازخاندان ابوطالب بر او گریه میکنند حضرت ابی الحسن بالای سراو نشسته وبروی وی نگاه کرده تبسم فرمود بعضی ازما ازمجلس برخاستیم و ازمیان ما کسی گفت که حضرت تبسم رابعم خود ازروی شماتت کرد وموقعی که حضرت بیرون آمد که درمسجد نماز بگذارد اصحاب باوعرض کردند فدایت شویم مادرباره شما ازاین اشخاص چیزی شنیدیم وقتی که تبسم فرمودید وازآن کراهت داریم، حضرت فرمود تعجب من از گریه اسحق بود که بخدا قسم او پیش تر ازمحمد میمیرد ومحمد براو گریه میکند وتعجب اینجااست که محمد خوب شد وبهبودی یافت واسحق وفات نمود

از جمله اولاد بزرگوار و عالیقدر حضرت امام جعفر صادق

علی بن جعفر (ع) علیه السلام علی است که در جلالت شأن و فضیلت و مقام در درجه اول بوده حدیثی که از وی رسیده معتمد علیه و موثق است و احدی را درثقه بودن اواختلاف نیست و اخباری بسیار ازطریق اواز

(۱) بحارالانوار جلد ۱۱

حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر(ع)رسیده که کاشف دانش و کمال وشاهد فضل و معرفت این بزرگوار است شیخ مفید در ارشاد خود مینویسد که او ازروات حدیث وشخصی استوار وسدید بوده ورع وتقوائی زیاد وفضیلتی بسیارداشت وهمواره ملازم برادر عالیمقام خود امام موسی کاظم علیه السلام بوده واحادیث زیادی از آن حضرت روایت نموده واو بعلی بن جعفر عریضی معروف گردیده (عریض دهی است از دهات حوالی مدینه که از املاك اختصاصی حضرت صادق آل محمد علیه السلام بوده وتا مدینه چهارمیل فاصله دارد وعلی بن جعفر در آنجا مدفون است، اماعلی بن جعفر مدفون درقم اگرچه درلوحه مزار اواین عبارت مندرج است باعلی بن جعفر معروف بعریضی که فرزند بلافاصله حضرت صادق آل محمد است متفاوت است وتصورمیرود مانند دیگرامامزاده‌هاکه بچند واسطه فاصله‌اند وآنها را بفرزندامام نسبت میدهند این امامزاده هم ازآن قبیل میباشد وعبارت مذکوراین است که بخط کوفی روی کاشی های ظریف ممتاز که ازنفایس است و جزء آثار موزه قم بشمار آمده درج گردیده

هذا المرقد والمزار المتبرك للامام المعصوم المظلوم الراوی علی المرتضی ابن مولانا وسیدنا الامام المعصوم محمد الباقر بن الامام المعصوم السجاد علی زین العابدین ابن الامام المعصوم الشهید المظلوم ابا عبدالله الحسین ابن الامام المعصوم الشهید الامیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین

علی بن جعفر جد اعلای ابوالعلی مهدی بن محمد تقی است که در تفرش بین دوقصبه فم وطرخوران مدفون گردیده ودرموقع خروج از مدینه گویا در زمان غیبت صغری درخورزنه تفرش که قریه کوچك ودرکناررودخانه جنب قنات خورزنوی فعلی بوده وفعلا آثاری ازآن نیست وارد گردیده و در این قریه وفات یافته واولاد اوستی فاطمه درقریه طرخوران وعزیزی دردیمجرد ووزواه دیگرجامتفرق ومدفونند وهریك مانند پدرشان که دارای بقعه و گنبدی عالی و مجلل است آنهاهم بقعه و گنبد دارند.

چگونگی احوال و اعقاب ابوالعلی مهدی

ابوالعلی مهدی ازاحفاد حضرت صادق آل محمد علیه السلام است که برحسب کنیه و نام واحترام بقعه ومقام معلوم میشود که از اشخاص ممتاز وصاحب فضیلت ودانش واحتشام بوده در کتاب سرالانساب (۱) تفصیل وروداو بتفرش بدینگونه نگاشته شده

۱ - کتاب سرالانساب تالیف شیخ الشرف من علماء النسب شیخ ابوالحسن محمد بن محمد عبیدلی صاحب کتاب الانتصار لبنی فاطمة الاطهار

تفرش

یکی از قصبات جزء قم در سابق و جزء حکومت اراك فعلا چون محلی امن وپناهگاهی آرام وبر کنار بوده وازهرطرف کوهسار وسلاسل جبال تمامی اطراف واکناف آنرا احاطه نموده ودرحقیقت قلعهٔ متین وحصنی حصین ازسنك رامانند که جز از راه تنك وباریك که آنهم ازدره های ژرف وعمیق میگذرد راهی نداشته و هم اکنون که ماشین روشده باز باصعوبت ودشواری بآنجا آمدو شد میکنند از قدیم الایام این نقطه جایگاه امن وامان بوده وسادات بنی فاطمه وعلویین که در آنزمان همواره دچار تعرض و اذیت وآزار وقتل ونفی واعدام دشمنان خود از امویین وبنی عباس ودیگران بودند و از بین ایشان بیشترفراری و متواری گردیده طالب مامن ومکانی بودند که درآنجا ازجور وبیداد وستم وآزار دشمنان وبد خواهای خود در امان باشند این است که جمعی از ایشان تفرش را از آغاز برای خود محل امن وامان دیده وبدانجا گرائیده واین نقطه راموطن ومیهن خود ساخته اند بطوری که از شجره اعقاب وبازماندگان سلسله وانساب آنها بدست میاید معلوم میشود که ازایشان سلسله ها وخاندانی متعدد بتفرش آمده وتاکنون از اولاد واحفاد آنها با اینکه اغلب درقرون اخیر بشهرها انتقال یافته اند بازخانواده هائی باقی ودرفم و طرخوران (دوقصبه مرکزی) و سایر قراء و دهات مأوی و سکنی دارند و بیشتر ایشان سادات حسینی وازنسل سید سجاد علی بن الحسین وحضرت محمد بن علی (امام محمد باقر) علیهم السلام میباشند ونیز عده ای از اولاد حضرت جعفر بن محمد الصادق بوده وازاولاد و احفاد حضرت موسی بن جعفر و حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام و دیگر ائمه اطهار کمتر در اینخاك سکنی دارند که نگارنده قسمت عمده ومهم سلسله وشجره این سادات را در کتابی که راجع بانساب سادات تفرش است نگاشته وانشاءالله بزودی تکمیل نموده و بچاپ میرساند تفرش که در دورهٔ صفویه و قرون اخیره تا زمان قاجار به از آنجا نقل و انتقال نموده وبازهم خودرا تفرشی دانسته ومیدانند عده‌ای ازآنان بوده که بهندوستان رفته ودر

ذکر من ورد تفرش من اولادالحسین بن علی بن ابیطالب ع من اولاد محمد الباقر منهم من ولد علی العریضی بن جعفر الصادق علیه السلام بتفرش ابی یعلی ویعرف بابی علی مهدی

* آنجا دارای مشاغل مهمه حتی صدارت ووزارت شده اند ودرهمان اثنا ازخود درتفرش ابنیه وآثار مهمه ازبقاع متبرکه ومساجد وحمام وغیره گذاشته اند که از آنجمله مرحوم خواجه مؤمن وامینا وامین الدین بن محمد حسین الحسینی ومیر فصیح الدین ومیرسید حسین وسید فطرت الدین محمد ودیگران بوده اند که شاید ازاولاد واحفاد ایشان هنوز مردمی درسرزمین هند بوده باشند وآنها ازاشخاص عالی همت و بلند نظران تفرش بوده اند که (ان آثارنا تدل علینا) وصحن وسرا و گنبد اعلی وزیبای امامزاده مشهد قم و گنبد رفیع ابوالعلی نمونه بزرگی ازهمت بلند آنها است .

سادات قم تفرش

از جمله خانواده فخرائی است که نسب ایشان بحضرت سید سجاد علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام منتهی میشود واخیرا خاندان امام جمعه بدان منتسب گردیده ودر راس این خاندان اکنون سید جلیل و عالم نبیل حاج میرزا سید علی امام جمعه قرار دارد و سلسله نسب آنها بدین قرار است :

علی بن محمد بن زین العابدین بن محمد بن محمد مهدی بن علی اصغر بن علی اصغر بن امیرحسین بن حبیب الله بن بهاء الدین بن فخر الدین بن علی بن مرتضی بن فخر الدین بن مرتضی بن علی بن حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم بن یحیی بن محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن حسین بن علی بن علی بن محمد بن عبدالله بن حسین بن حسن افطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام دیگر خانواده میر فخرائی است که اولاد مرحوم میرسید ابراهیم مستوفی و میرزا سید مهدی پدرمرحوم حاج میرزا سید علی مصباح لشکر ، ومیرزا سید مرتضی (پدرمعاون لشکر در تبریز) فرزندان مرحوم میرزا سید حسین و میرسید رضا باین خاندان می پیوندند و از آنها است مرحوم میرزا سیدعلی (مشهور بآقا نجفی) فرزند مرحوم میرزا علیرضا که ازعلما وزهاد وبلاعقب بود ومرحوم میرسید محمدعلی والد میرسید مهدی دبیردفتر مرحوم میرسید احمد و اخوان ایشان برادر میرزا سیدعلی و فرزند میرزا علیرضا میباشد و مرحوم مصباح لشکر فرزند مرحوم میرزا سید مهدی بن میرسید حسین بن میرسید مهدی بن میر صفی الدین است که مرحوم میرسیدمهدی اخیربا میرسید علی بن میرصفی الدین برادربوده نسب مرحوم میرزاسید علی آقانجفی بنحو ذیل است :

میرزاسیدعلی بن میرسیدعلیرضا بن میر محمدسعید بن میرسیدعلی بن میرصفی الدین بن میرفخرالدین بن سید مجید بن سید فخرالدین بن سید زین الدین بن سید شاه ولی بن

بن محمدالزینبی بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی الاکبر بن محمدالاکبر بن علی العریضی عقبه عزیزی و مهدی و خدیجه و بریهه و فاطمه و امهم عامیه که نگارنده

سید قاسم بن میر جعفر بن میرامین الدین بن میر رکن الدین بن میرمحمد بن میر فخرالدین بن میر تقی الدین بن میرزمان بن میرلطف الله بن میرشمس الدین بن میر محمد بن میر سید حسن بن شرف الدین بن سید میرحسین بن میرلطف الدین میرشرف الدین حسین بن میرسید مرتضی اعظم بن میر ابو محمد بن میرابوالفضل بن میرسید اسمعیل بن میرابوطالب بن میر علی اصغر بن سید حسین بن سیدعلی عمران بن سید حسن افطس بن علی اصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام

دیگرخانواده میرهادی که خانواده میراشرافی و کاظمی و عزیزی و نبوی واقفهی و شریفی جزء آنها بشمارمیآیند و این سلسله بآقای میر عبد الباقی (اعتلاء الدوله) و میرسیدحسین (شکوه السلطان) از سادات میرهادی و میر اشرافی و بمرحوم میرزا سید محمود خان (معتصم الدوله) والد آقای میرسید باقر خان (مهذب الدوله) و میرزا سید احمد خان والد میر سیدمصطفی خان (دبیر الملك) ازسادات کاظمی ومرحوم میر سید اسدالله خان والد و میرسید نصرالله خان و میرسید فضل الله خان از سادات عزیزی و برادرانش میرسید فتح الله و میرسید لطف الله پسران حاج میرزاعزیزانتساب مییابد واینها ازسادات منتسبه بحضرت امام محمد باقر علیه السلام اند

بدینطریق :

میر سید عبد الباقی (اعتلاء الدوله) بن میر سید محمد بن میر سید علی (مجدالاشراف) بن میرسید احمد بن میرسید محمد طاهربن میرسیدابوالحسن بن میرهادی بن میرسید قاسم بن میرسید عبدالله که او با مرحوم میر عبدالعظیم برادر بوده وجمال الدین مصطفی والدعالم عارف ربانی مرحوم آقامحمد مومن داعی تفرشی که ازمفاخر تفرش وازبزرگان اهل علم وفضل آنجا بشمارآمده فرزند میرعبدالعظیم است و الد میر عبدالعزیز میرعبدالرحمن بن میرعبدالرحیم بن میرعبدالله بن میرعبدالصمد بن میرعبدالعلی بن میرعبد الکریم بن میرعبدالواحد بن میرعبدالله بن میرعبدالعزیز بن میر عبدالغفوربن میرعبدالحی بن میرعبدالحکیم بن میرعبدالرحیم بن میرعبدالصبور بن میر عبد الکریم بن میر عبد العلی بن میرعبد الصمد بن میر عبد الغفور بن میر عبدالله بن میرعبد القادر بن میرعبدالشکور بن میر عبدالحی بن میرعبد الحکم بن سید عبدالله بن سید عبد المطلب بن عبد الهاشم بن عبدالمناف بن عبد الائمه بن عبدالعظیم بن عبدالله بن امام محمد الباقر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم الصلوات والسلام.

مرحوم میرزا سید کاظم که خانواده کاظمی بلو منتهی میشوند فرزند میرزا هدایت الله

تفصیل آنرا درضمن رساله سلسله نسب سادات تفرش نگاشته‌است

صاحب جنات نعیم مینویسد : علی عریضی کوچکتر پسر حضرت صادق علیه السلام

بن میرزا شفیع بن میر ابوالفتح بن میرهادی بوده دیگرخانوادهٔ حجازی که مرحوم میرزا هدایت الله (سراج السلطان) والد میر سید عباس ومیرسید حسن (سراج حجازی) درراس آنهاقرار گرفته واز این خانواده اند ومیرزا شکرالله والدمیرزاحبیب الله (بدیع السلطنه) ومیر سید ابراهیم والد سید ولی‌الله خان سرلشکر حجازی وبرادرمیرسید محمود والدمیر سید باقرکه آقای سید موسی مبشر الدوله و سید عیسی وسید ابوالحسن (شهاب لشکر) از آنها است و برادر دیگر بدیع السلطنه میرزا نصرالله (مطیع الدوله) والد میر سید محمد حجازی مطیع الدوله) میباشد که از اولاد میرزا هدایت وزیرلشکرند ونسبت اینها بعبدالله بن علی بن الحسین میرسد وعبدالله ازطرف مادرحسنی وازپدرحسینی نسب است مرحوم میرزا هدایت الله فرزند میرزایوسف بن میرزا تقی (ضیاء الملك) بن میرزا هدایت الله بن میرزا هدایت (وزیرلشکر بن میرزا محمدعلی بن میرزا هدایت بن میرزا محمد علیابن میرزا هدایت) بن سید عبدالله بن سید حمزه بن میر نصر بن میر نصرالله بن سید هاشم بن سید زکی بن میر محمد مقیم بن میرعبد الباقی بن سید صادق بن سید موسی بن سید جعفر بن سید ابوتراب بن میرابوالحسن بن سید مهدی بن میرهادی بن‌میر یعقوب بن سید یوسف بن میرشریف بن میرمحمد بن میرعلی بن میر ایوب بن میر عبدالوهاب بن میرصالح بن سیدزین الدین بن ابو زید بن عبدالله (متولی‌صدقات)بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام

خانوادهٔ میرسعیدی که منتهی بمرحوم میرسیدعلی ومیرسیدعباس میگردد واز اولاد واحفاد این خانواده در تهران زیاد اند ومرحوم میرزا سید شفیع (مدیر لشگر) از این خاندان است نسب این خانواده نیز بحضرت سید سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام پیوسته میشود بدینقرار :

میر سید علی بن میر مرتضی بن میر مصطفی بن میر علی بن میرسید شریف بن حاجی میرحسین بن آقاسعید بن میرشیخ بن میرقوام الدین بن میر شجاع الدین بن میر بهاءالدین بن میرمستجاب الدعوه بن‌میر محمد مؤمن بزرك بن‌میرمطهربن میرعبد الواسع بن‌میر نعماء بن میرجعفر بن میرامین‌الدین بن میر رکن الدین بن میرمحمدبن عبدالمطلب بن میرفخرالدین بن‌میر تقی‌الدین بن میر شمس‌الدین بن میرسید حسن بن میرحسین بن میر لطف الله بن میر تاج الدین بن میر شرف الدین بن میرمرتضی اعظم بن میرسراج الدین بن میرکمال الدین بن میر رفیع الدین بن میر امین الدین بن برهان الدین بن‌میر علام بن میر اسمعیل بن میر ابوطالب بن‌میر محمد بن علی العمران بن حسن بن‌افطس بن علی‌اصغر بن علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام

بوده و هنگامیکه آن حضرت وفات یافت علی طفلی کوچك وخوردسال بود وازاولاد ائمه هدی غیرازمعصومین امامزاده ای بعدازفرزندان حضرت سیدالشهداء ع بدون واسطه

درقصبه قم تفرش و قراء نواحی سادات از خانواده های دیگر هم متوطن بوده ومیباشدکه سلسله نسب ایشان بیشتر بحضرت سید سجاد منتهی میگردد و شاید مابین ایشان ساداتی باشدکه بحضرت صادق آل محمد و حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم السلام نیزمنسوب باشد واین بنده نگارنده رادرنظراست که بتوفیق الهی چنانکه نگاشته شد دررسالهٔ مخصوصی که برای ذکرانساب سادات تفرش شروع نموده ودست بکارشده‌ام و بقدر امکان در انجام واتمام و تکمیل و تنظیم آن اهتمام نمایم و از هموطنان خودکه آگاهی واطلاع در اینباب دارند انتظار دست یاری وکمك کاری میخواهم

خانواده انتظامی ووزیری

که ازاولاد مرحوم میرزا عیسی وزیرمنشعب شده‌سلسله نسب ایشان بدینگونه است .

میرزا عیسی بن میرزا موسی بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا عیسی بن میرفضل الله بن میریحیی بن میرعبدالله بن میرمسعود بن میرسید حسن بن میرزین العابدین بن میرمطهر بن میرعبد الواسع بن میر نعماء بن میرجعفر بن میرامین‌الدین بن میررکن الدین بن میرمحمد بن میرفخر بن سید تقی الدین بن میرزمان بن میرلطف‌الله بن میرشمس الدین بن میرمحمد بن میرسید حسن بن میرشرف الدین بن میرحسین بن میر لطف الله بن میرتاج الدین بن میرقوام الدین بن میرشرف الدین بن میرحسین بن میرسید مرتضی اعظم بن میرسراج بن میر کمال بن میررفیع الدین بن میر سید حسن واقف بن میرسیدامین الدین بن سید برهان الدین بن میر علام ابومحمد بن میر ابوالفضل بن میر اسمعیل بن میر ابوطالب بن سید محمد بن سید حسین بن علی عمران بن حسن الافطس ابن علی اصغر بن امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

بنا بر ترتیب این شجره خانواده انتظامی با خانواده میرسعیدی درصلب میرمطهر بن میرعبد الواسع یکی شده واین شجره با بعضی اختلاف در اصلاب بحضرت سید سجاد علیه السلام منتهی میشوند و در بعضی اسامی آن تقدیم و تاخیر یا تکرار با دیگری دیده میشود .

سادات طرخوران وقراء نواحی آن

درقصبه طرخوران تفرش نیزچند سلسله ازسادات‌از قدیم‌الایام سکنی گرفته و تاکنون در آنجا متوطن یا علاقه خانوادگی دارند ازآنجمله اند :

سادات خانواده رجالی که ازطرف مادری بمرحوم میر مصطفی صاحب کتاب نقد الرجال‌مرتبط میشوند و مرحوم میرسید مصطفی وکیل لشکر درراس‌آنها قرارگرفته وفرزندان اومرحوم میرسید مهدی بدایع نگارومرحوم حاج‌دبیر

ماننده علی عریضی فرزند حضرت صادق علیه السلام نیست که کینه او ابوالحسن بوده باشد چنانکه علی شدید از اولاد امام حسن وعلی عابد که پدر حسین شهید فخ است هم مانند

الدوله و امیر الدوله میباشد بدینقرار :

میرسید مهدی بن میرسید مصطفی وکیل لشکر بن میرزا حسن بن میرزامرتضی بن میرمصطفی بن میرمرتضی بن سید العرفا میرداود بن میراسمعیل بن میرحسین بن میر فضل‌الله بن نظام الدین حبیب‌الله بن جعفربن تاج الدین حسن بن فخر الدین علی‌بن رضی الدین مرتضی بن زین الدین علی‌بن شمس الدین محمد بن صدرالدین‌بن امین الدین بن ابراهیم بن شرف الدین یحیی بن شمس الدین محمد بن ابراهیم بن زین الدین عبدالله بن نظام الدین علی ابوعبدالله حسین بن علی بن عمربن حسن الافطس بن ابوالحسین‌علی الاطهربن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی ابیطالب علیهم السلام

سلسله نسب سادات طرخوران بیشتر بیکدیگر پیوسته و موبوط میگردد چنانکه خانواده سادات میرسپاسی وخانواده‌رجالی-میرسپاسی وهاشمی وسعادت دریکجا بهم‌رسیده ومتصل میگردند خانواده میرسپاسی که درراس‌آن‌آقای میر سید اسمعیل (معززالملک) والد دکتر میرسپاسی قرارگرفته بدین ترتیب است :

میرسیداسمعیل بن میرمحمد تقی بن میرسید حسین بن سید اسمعیل بن سید هاشم بن سید جعفر بن سید محمد تقی بن سید جعفر بن سید محمد حسین بن میر اسمعیل بن میر محمد حسین بن میرفضل الله بن میرحبیب الله واین خانواده ازمیر اسمعیل بن میر محمد حسین با خانواده رجالی پیوسته میشوند و ازاین خانواده است آقای میرزا سید محمدعلی معروف باقانجفی که ازعلمای معروف تفرش اند و تمامی اینها بحضرت سید سجاد علی بن الحسین علیه السلام منتهی میشوند .

خانواده هاشمی نیز بدین سلسله می پیوندد ومرحوم میر سیداحمد منتخب الممالک والد مرحوم میرسید محمود موقرلشکر درراس این خانواده بوده و دنباله این خانواده بدین تفصیل است .

میرسید احمد بن میر ابوالقاسم بن میر ابراهیم بن میرمحمد مهدی بن میرسیدعلی رضا بن میرهاشم بن میرکاظم بن میرهاشم میرسید احمد بن میر ابوالقاسم بن میرابراهیم محمد حسین بن میر فضل الله بن میر حبیب الله که در اینجا با سادات نامبرده قبل ارتباط میبابند .

توضیح آنکه میرفضل الله والد مرحوم آقا صادق هجری معروف‌معلم رضا قلیمیرزا پسرنادر شاه بوده که صاحب آثارو اشعاری بسیاراست واین بنده اشعاراورا جمع وتدوین نموده با ترجمه احوال آن عارف نامی در صدد چاپ و انتشار است و مرحوم آقا صادق با میر محمد حسین جد این سادات برادر بوده .

جدشان علی بن ابیطالب ع مکنی بابی الحسن بوده اند و حضرت علی بن موسی الرضا هم مکنی بابی الحسن است .

خانواده سعادت ـ که درراس آن مرحوم حاج میرسید باقر (ساعد السلطان) والد حاج سید محمد سعادت قرار گرفته این خانواده هم بسادات نامبرده فوق ازصلب میر فضل الله بن میر حبیب الله پیوسته میشوند بدین ترتیب .

حاج سید باقر بن میرسید یوسف بن میرسید هاشم بن میرسید مراد بن میر سید محمد بن میرشرف الدین بن میرمحمد حسین بن میررفیع الدین میر ابراهیم بن میرصفی بن ابوالمفاخر بن میرفضل الله بن میرحبیب الله .

خانواده حسابی ـ نیز از خاندان بزرك و معروف سادات جلیل طر خوران تفرش اند که نسب ایشان نیز بحضرت سید سجاد علی بن الحسین علیه السلام منتهی می گردد و ازاین خانواده اند آقای حاج یمین الملك (معز السلطان) وآقایان دکترمحمد حسابی و دکتر محمود حسابی وسلسله سادات حسابی از مرحوم حاج میرزا محمد حسین وزیر خزانه بدینطریق ارتباط میبابد :

میرزا محمد حسین بن میرزا عیسی بن میرسید احمد بن میرمحمد علی بن میرزا محمد (میرزا حسابی) بن میرزا محمد حسین بن سید محمد بن سید حسین بن سید محمد بن سید شرف الدین حسین بن سید کمال الدین رضا بن سید رضی الدین محمد الاوجی بن سید تاج الدین حسین بن سید زین الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید رضا بن سید محمد بن سید زید بن سید داعی بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید محمد بن سید علی بن سید ابومحمد حسن بن سید علی بن سید محمد الجزری بن حسن الافطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام .

در تاریخ سلطانی مینویسد : حسن افطس پنج پسر داشته . عبدالله شهید ـ علی عمر ـ حسن ـ حسین مکفوف ـ عبدالله شهید بدست هارون الرشید مقتول شده و حسین مکفوف جد سادات هزاوه فراهان است که مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام ازآنها است وعلی الجزری والد شاهزاده محمد است که درمشهدقم تفرش مدفون گردیده وقبه وصحن مجلل اورا خواجهٔ مومن برادر حاجی امین الدین (امینا) بن محمد حسین الحسینی در زمان شاه عباس دوم بنا نموده واو جد خانواده حسابی است .

عمر بن الافطس جد سادات رجالی ودیگران است که قبلا نگاشته شد

ازاولاد حسن بن الحسن المکفوف ابویعلی زید بن ابوالقاسم علی بن ابوالحسین محمد بن یحیی بن محمد بن ابی جعفر احمد بن محمدالز باره بن عبدالله المفقود بن حسن

عباس که او هم از امامزادگان جلیل القدر و دارای مقام و فضیلت بوده شیخ مفید در ارشاد خود از وی نام برده و گوید عباس بن جعفر فاضلی نبیل بود و بیش ازاین در احوال

المکفوف اند که اینها از ساداتی میباشند که بنیشابور و بیهق و سزاوار در اواخر قرن سوم رفته اند و از نسل آنها در آنحدود ساداتی زیاد وجود دارند .

سادات شکرائی و میرشکرائی

سادات میر شکرائی (شکراللهی) سجادی طفرود - سخنی - سعادت اینها تمامی منتسب بمرحوم میرزا شکرالله متوفی ۱۲۰۲ وزیر کریم خان زند ند و از سادات طرخوران تفرش بشمار می آیند و اکنون شکرائی بآقای سید یوسف خان شکرائی رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی فرزند مرحوم میر سید علی اکبر در تهران واخوی ایشان سید ابوالقاسم خان نواده دختری مرحوم میر فخرالدین مشهور بمیرزا بزرك والد سید رضا خان واخوان اودر تفرش بآقای سید موسی خان میرشکرائی فرزند مرحوم میرزا بزرك بن میرسید طاهر بن حاج میرزا رحمت الله بن میرشکرالله که بامرحوم حاج میرزا هدایت الله برادر بوده اند وسید موسی خان میر شکرائی فرزند میر سید عبدالکریم بن میرسید عابرضا بن میر سید علیخان بن حاج میرزا هدایت الله بن میرزا شکرالله وزیر ابن میرفخرالدین بن میر مظفر الدین بن میر ابوالفتح بن میر ابو البرکات (یا ابوالفخر) بن میر ابوالخیر بن میرسید رضا بن سید روح الدین (یا روح الله) بن سید قطب الدین بن سید بایزید بن سید جلال الدین بن سید باقرمشهور بسید بابا ابن سید حسن بن سید حسین بن سید محمود بن سید نجم الدین بن سید مجید الدین بن سید فتح الله بن سید روح الله بن سید نیك الله بن سید عبدالله بن سید صمد الدین بن سید عبد المجید بن سید شرف الدین بن سید عبدالفتاح بن سید میر علی ثانی بن سید میرعلی اول بن سلطان سید احمد بن سید محمد بن سید حسن بن سید حسین بن سید حسن الافطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

دراین شجره پس از تطبیق معلوم میشود که مرحوم میر ابوالفتح را پسری بنام میرزا عیسی بوده که جد اعلای مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بشمار میرود و پسری دیگر بنام میرمظفر الدین داشته که جد مرحوم میرزا شکرالله وزیر بوده و چنین مستفاد میشود که آن مرحوم ازفراهان بتفرش آمده ودرآنجا توطن گزیده و اولاد واحفاد او در تفرش توالد و تناسلی نموده اند ونزدیك ترین سلسله ازسادات تفرش بسادات فراهان سلسله میرشکرائی وشکرائی است .

خانواده سخنی - از احفاد مرحوم میرزا شکرالله وزیرند که ازآنها است : سید تقی خان سخنی - سید محمد خان یاورشهربانی سید عباس فرزندان مرحوم سید احمد سخنی بن میرسید تقی بن میر سید محمد بن حاج میرزا هدایت الله بن میرزا شکرالله وزیر

وولادت و وفات و وضع زندگانی او چیزی بدست نیامده بعضی اولاد حضرت صادق

سید اسمعیل خان برادر سید احمد در کیلان وفات یافته وفرزندانی‌ازوی‌بنام وشهرت‌خانواده میرشکرائی هم اکنون درآنجا ساکنند .

خانواده میرشکرائی اولاد مرحوم حاج میرزا هدایت که نگاشته شد : برای حاج میرزا هدایت دوپسر بوده یکی بنام میرسید محمد پدرمیرسید تقی دیگری میرسیدعلیخان که اونیزدارای دو پسر بوده یکی مرحوم میرسید علیرضای مستوفی که صد وده سال‌عمر کرده ودرسال ۱۳۲۲ قمری در تفرش وفات یافته و مردی بزرگوار وقوی جثه و رشید وبا عبادت و تقوی بود چنانکه در احوال اونوشته اند مدت هفتاد سال تهجد و نماز شب اوترك نشده ودر اقامه عزای حضرت خامس آل عبا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه و مصارف خیریه واطعام فقرا تا آخرعمرساعی وخدمتگذار بود .

مرحوم میرسید علیرضارا پنج پسر بوده یکی بنام میرسید علی (برهان الممالك) که پسری بنام سید عبدالحسین دارد وپسری دیگر بنام سید علیرضا پسر دیگر میر سید عبدالکریم والد سید موسی خان وسید علی اکبر خان میرشکرائی .

سیمین پسر - سید محمد خان (وقاردفتر) که پسری بنام سید عباس میرشکرائی‌از اومانده وبا دخترسید موسی خان پسرعموی خود وصلت کرده ودو فرزند بنام سید محمد و سید عبدالکریم دارد .

٤ - سید محمد علی که بلا عقب بوده

٥ - سید حسین میرشکرائی که‌آنهم اولادی نداشته

دومین پسر میرسید علی خان - مرحوم سید ابوالقاسم خان که جزء نظام و سرهنك قورخانه بوده ودو پسریکی بنام سید محمود خان مشهور بغاکسار ودیگری سید تقی خان که درژاندارمری رتبه افسری‌دارد ودو پسر بنام سید علینقی و سید ابوالقاسم از ایشان بوجودآمده .

خانواده سعادت - ازآنها است سید حبیب الله خان سعادت که هشت پسر دارد وآقا خان سعادت اخوی او که پسران مرحوم سید محمد خان سعید لشکرفرزند میرزاآقا خان بن میر سید حسن بن میرزا شکرالله وزیر بوده وجز این خانواده خانواده سعادت ازسادات تفرش خانواده مرحوم حاج‌میرسید باقر (ساعدالسلطان)هاست که بتفصیل‌شجره ایشان نگاشته‌شده وجزءسادات رجالی وازآن سلسله مجزا میشوند .

ازاولاد مرحوم میرزا شکرالله که ازتفرش مهاجرت کرده اند مرحوم‌میرسیداحمد کوثربوده که از تفرش بدرجزین همدان رفته ودرآنجا متوطن شده و مردی سخنگو و شاعرخوش قریحه ودانشمند بودة وازاولاد واحفاد اوهم اکنون درآنجا وجود دارند و آقای سید حسن احتشامی ازآنخانواده است

علیه‌السلام را دوازده نفر نوشته‌اند بدین تفصیل
اسمعیل امین - عبدالله - موسی بن جعفر - محمد دیباج - اسحق - علی عریضی - عباس - باقی اولاد آن حضرت دختران او میباشند بنام: اسماء - ام فروه وچند تن دیگر که نگارنده هنوز بنام آنها دست نیافته.

فرزندان حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و اولاد و احفاد آنها

چنانکه در این کتاب نگاشته شده اولاد حضرت صادق علیه السلام از اینقرارند:
حضرت موسی بن جعفر(ع) - اسمعیل که در زمان خود آن حضرت وفات یافته وجماعت اسمعیلیه او را امام میدانند عباس که بلاعقب بود علی بن جعفر مشهور بعریضی جد ابوالعلی مهدی مدفون در تفرش که اورا چهار پسر بنام: محمد - احمد - حسن - حسین بوده - محمد را دو پسر بنام حسین وعیسی است - احفاد حسین - محمد - حسن - علی - حسن - محمد که هریك ازصلب دیگری ونسب اولاد ایشان هنوز بدست نیامده.

پسران واحفاد عیسی:
عیسی را سه پسر بنام احمد - محمد - حسین بوده - اولاد واحفاد احمد که یکی بعد دیگری میباشند - محمد مدفون در ری است.
علی پسر او - حسین که آنهم درری مدفون است و پسر دیگر احمد علی است که فرزند اوزین العابدین در اصفهان مدفون است. وازاولاد حسین بن عیسی، علی و پسرش حمزه‌است که درری مدفونندوحسین والد محمد که فرزند اوابوالعلی مهدی تفرش است- حسین بن حسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که در باپلان قم مدفون است.
ابوجعفر بن احمد بن حمزة بن محمد بن اسحق بن جعفر الصادق علیه‌السلام درری مدفون است وحمزة بن محمد را نوادهٔ بنام احمد بن محمد بن حمزه درری بخاك رفته وازمحمدبن اسحق پسری بنام علی بن محمد دربغداد مدفون است - محمد بن جعفر معروف بدیباج چنانکه صاحب مطلع الشمس مینویسد: مدفنش درچهارده کلاته دامغان وبقعه آن دربلندی واقع وگنبدی مجصص (کچبری شده) وهشت ضلعی

دارد ولوحی مبسوط درایوان آن بقعه است که از تلفیقات شیخ محمدمهدی عبدالرب آبادی میباشد و حسین بن علی بن محمد بن جعفر (ع) در قم مدفون است و محمد بن جعفر بن حسین نواده او درری وجعفر بن‌حسین پسرش درقم دفن شده ومحمد بن حسین بن علی بن محمد دیباج درجرجان مدفون است و نیزمحمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد دیباج معروف بسید میر بخش درقم دفن شده ابوالعلی مهدی بن محمد بن حسین بن علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در قم تفرش مدفون است ازاولاد عیسی بن‌محمدعیسی بن ابراهیم بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن امام الصادق (ع) در ری دفن شده دیگر ازاولاد علی بن جعفر بن محمد (عریضی) احمد است که در فوق گفته شد، اورا دو پسر بنام قاسم وحسن بوده، قاسم را پسری بنام احمددرقم‌مدفون است از حسن پسری بنام احمد بوده که اورا هم پسری بنام حسین و اورا پسری بنام احمد مدفون درقم است و احمد را پسری‌بنام اسمعیل (شاهزاده اسمعیل) بوده که او نیز درقم مدفون‌است :

حسین بن علی بن جعفررا هم دو پسر بنام محمد و حسن بوده که محمد والد حسین واو پدرحمزه مدفون در ری است وحسن بن حسین بن علی را فرزندی بنام علی واورا پسری بنام حمزه است که او والد امامزاده سرآهنك مدفون در اطراف ری است .

حسن بن علی بن جعفررا نیز پسری بنام احمد بوده که والد امامزاده نصرت مدفون درابرقو است که سلسله نسبش بدین طریق بعلی بن جعفرمی‌پیوندد :

نصرت بن صادق بن مجتبی بن محمد بن مرتضی بن قاسم بن علی بن محمد بن حسین بن اسمعیل بن‌احمد بن حسین بن‌احمد بن حسن‌بن علی بن جعفرالعریضی بن امام الهمام جعفربن محمد الصادق علیه وآبائه السلام

جمال الساده . ابوالقاسم العریضی متوفی ٥٦٤ علی‌بن محمد بن علی بن‌حسن بن (علی بن جعفربن حسن) عیسی بن محمد بن عیسی نقیب بن محمد بن علی العریضی بن امام الصادق علیه السلام از سادات بیهق سبزوارمیباشد

اولاد اسمعیل بن جعفر و اجداد شاه نعمت الله ولی

اما اولاد اسمعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام امام طایفه اسمعیلیه ـ اسمعیل را پسری بنام محمد بوده که اورا دو پسر بنام جعفر و حسین بوده ، حسین بن حسن در بابلان قم مدفون است و برای جعفر پسری بنام محمد بوده که او را دو پسر بنام حسن وعبیدالله آمده : حسن اعلی جد سید نورالدین نعمت الله معروف بشاه نعمت‌اللهولی مدفون در کرمان است که سلسله فقرای شاه نعمت اللهی باومنسوبند و سلسله نسب او بدینطریق بحضرت امام صادق علیه السلام میرسد .

نورالدین نعمت‌الله بن محمدبن عبدالله بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن احمد صالح بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام

برای عبیدالله بن محمدبن جعفر پسری بنام محمد بوده واو اعلی جد رکن‌الدین خور شاه است که نسبت او بدینگونه بامام صادق علیه السلام میرسد : رکن الدین خورشاه بن علاءالدین محمدبن جلال‌الدین حسن بن علاءالدین محمدبن عبدالله بن حسین بن نزارالمصطفی لدین‌الله بن منتصر بالله بن معد بن ابوعلی الحاکم بن نزار بن اسمعیل بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمدالصادق علیه السلام .

فصل هفتم

در ذکر نام و اوصاف بعضی از روات حضرت صادق آل محمد علیه السلام از معتمدین و موثقین رجال شیعه و اهل تسنن و موالیان آن حضرت

روات شیعه امامیه

چنانکه درجلد اول شمه ای از نام واوصاف روات واصحاب آن بزرگوار نگاشته آمد در این مجلد هم بقدری که مقتضی است در ترجمه احوال بعضی ازروات آنحضرت مبادرت می نماید تا برای این کتاب جامعیتی بحداوفی بوده باشد و بقیه را بکتب رجال حواله میدهد و آنچه که اهل خبر و علمای رجال نوشته اند تعداد روات آن حضرت در حدود چهارهزار نفر یا زیادتر بوده واصول اربعمائه را چهار صد نفر از آنها ترتیب

داده اند که ما عده ازمشاهیر روات آنرا درحدود عشری ازاعشاریا صدی ده که چهل تن از ایشان بشمارمی آید دراینجا معرفی ووصف مینمائیم وشیخ مفید هم این نکته را متعرض گردیده (۱) ابن شهر آشوب هم مینویسد (۲) که ابن عقده اسامی ایشان را گردآورده ودیگری گوید که اوازبرای هریك حدیثی روایت کرده

طبرسی در اعلام الوری - شیخ ابوالقاسم محقق حلی معتبر ومحمدبن حسن طوسی دررجال اسامی آنها را ذکر کرده اند و ازاینرومعلوم میشود که دردوره حضرت صادق آل محمدبازارعلم رواج داشته واهل دین ودانش چگونه ازوجودفایض الجود آن دریای علم ومعرفت استفاده مینمودند وتعداد زیاد روات واهل خبرازجمله فضایل وجلالت شان ومقام آن سرور بشمارنمیرود بلکه مزایا ومراتبی را از برای راویان مذکور محرز مینماید که آنزمان را درك نموده اند روات مذکور را اختلافاتی در مقالات و آراء است که هریك روی فضل ودانش وسعی واجتهاد خود اقوال وآرائی را اتخاذ کرده اند.

ثقات رجال شیعه و معتمدین

ابان بن تغلب (۳) که درجلد اول زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تا حدی بترجمه احوال و درجات دانش و تقوای او اشاره شده دراینجا نیزقسمتی ازاحوال اورا مینگارد:

ابو سعد ابان بن تغلب (بفتح تاء وکسر لام) بکری جریری از روات معتمد است که ازحضرت سید سجاد وحضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده و در عصر آنحضرت در ۱۴۰ یا ۴۱ وفات یافته و از بزرگان رجال روات است چنانکه نوشته اند (۱) وقتی خبرمرك او بحضرت ابیعبدالله(ع) رسید فرمود اماوالله لقدا وجع قلبی موت ابان یعنی بخدا قسم که مرك ابان دل مرا بدرد آورد و این نکته برای مقام ومنزلت او نزد امام علیه السلام کافی است که میان دیگر اصحاب او را بچنین عواطفی اختصاص داده.

---

۱ - ارشاد مفید ۲- فهرست ابن شهرآشوب
۳ - حیات الصادق

ابان دارای دانشی بسیار وحجتی قوی بوده وفرموده حضرت باقر العلوم (ع) درباره او گواهی میدهد که بوی فرمود : درمسجد مدینه بنشین و بمردم فتوی بده زیرا که من دوست دارم درمیان رجال شیعه ام مانند تورا ببینم وحضرت صادق علیه السلام باو میفرمود نظارت کن باهل مدینه و مواظب آنها باش که من دوست دارم مثل تو از رجال من باشد واین تصدیقات خود مراتب مقام ومنزلت ابان رابخوبی گواهی میدهد وصحت عمل و درستی و ثبات ونیروی ایمان و کثرت فضل و کمال اورا میرساند .

ابان ازحضرت صادق علیه السلام درحدود سی هزارحدیث روایت کرده چنانکه خود حضرت خبرداده و باابان بن عثمان امر فرموده که ازوی روایت کند و او نه تنها تخصص درحدیث و کلام داشته بلکه متفنن در چندین رشته از علوم مهمه بوده و تفسیر وادب ولغت و نحو وقرائت را خوب میدانسته و او از عرب شنیده و ازآنها حکایت کرده وکتاب الغریب فی القرآن را نوشته و شواهد آنرا ازشعر آورده وشیعه وسنی بروثاقت اواعتماد دارند حتی بزرگان اهل تسنن با اینکه اورا شیعه میشمارند درحدیث او راثقه ومعتمد انگاشته اند که از آن جمله : احمد و یحیی و ابوالقاسم ونسائی وابن عبدی وابن عجلان وعقیلی وابن سعدصاحب طبقات وابن حجرعسقلانی وابن حیان ودیگران میباشند و اورا ازتابعین شمرده اند و همینقدر در وثاقت و فضیلت او کافی است که احدی صحت روایت وی را انکار ندارد .

۲ ـ ابان بن عثمان الاحمر البجلی الکوفی که درجلد اول هم بنام وبرخی از اوصاف او اشاره شده چنانکه درکتاب حیاة الصادق می نویسد این مرد گاهی ساکن کوفه وگاهی ساکن بصره بوده و اهل بصره مانند ابی عبیده معمر بن مثنی و ابی عبدالله محمد بن سلام ازاو اخذ حدیث مینمودند ودراخبارشعراو نسب وایام ازوی زیاد حکایت شده واو ازحضرت صادق وکاظم علیهما السلام نقل خبرنموده و روایت کرده و از او است کتاب کبیر نفیسی که متبد اومغازی و وفات وردّه را درآن گرد آورده چنانکه نجاشی گفته واو از اصحاب شیعه حضرت ابی عبدالله است چنانکه در جلد اول گفته شد وآنها جمیل بن دراج وعبدالله بن مسکان وعبدالله بن بکیر وحماد بن

عیسی و حماد بن عثمان وابان بن عثمان‌اند که عموم برصحت گفتار ایشان اجماع و اتفاق و بر تفقه آنها اقراردارند .

(۳) اسحق صیرفی - که نام وی هم دراین کتاب تکرارمیشود واو اسحق بن عماربن حیان صیرفی کوفی است که ازثقات روات حدیث از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بشمار آمده و برادران وی یونس و یوسف واسمعیل اند که از جمله خانواده های بزرك شیعه اند ودو برادر زاده های‌اواسمعیل بنام علی وبشیر ازوجوه روات حدیث بوده‌اندوحضرت‌صادق‌علیه‌السلام وقتیکه‌اسحق وبرادرش‌اسمعیل‌رامیدید میفرمود وقد یجمعهماالاقوام یعنی دنیا وآخرت برای ایشان جمع آمده وآندودارای ثروتی زیاد بودند و ازاموال خود اصحاب را بهره مند می‌نمودند و دارای مدایح واوصافی‌ستوده بودند .

(٤) - اسمعیل صیرفی اونیز پسرعمار بن حیان است که شغل صرافی‌داشته واز متمولین بوده و برادر اسحق است که حضرت صادق عبارت گذشته رادر باره‌آن دو فرمود وازجمله خبریکه‌درعلو مقام او رسیده خبرکافی است در باب بربوالدین درصحیح از عمار بن حیان پدر اسمعیل که گوید بحضرت ابی عبدالله علیه السلام از برّ وخوبی‌اسمعیل‌پسرم‌خبردادم‌فرمود :لقدکنت‌احبه‌ولقد ازددت‌له‌حبایعنی‌درحقیقت من اورا دوست میداشتم و اکنون بردوستی او افزودم و برای او ازفضیلت و مزایا همینقدرکافی است .

(٥) - اسمعیل سکونی - اواسمعیل بن ابی زیاد سکونی است و سکون قبیله ازاعراب‌یمن بوده‌اند شغل‌وی قضاوت موصل بوده اوازاشخاص ثقه درروایت است و شیعه امامیه در عمل بروایت او اجماع دارند بعضی از علمای رجال اوراعامی (درس نخوانده) نوشته اند و بثبوت نرسیده از برای اوحدیثی بسیار درفقه است و تمامی‌آن معمول به است‌درصورتی که صحت روایت او معلوم باشد (۱)

(٦) - برید بن‌معاویه عجلی - ازجمله روات معتمدی است که از امامین باقر وصادق علیهما السلام روایت کرده ردر عصروزمان حضرت صادق علیه السلام وفات

۱-حیات‌الصادق علامه مظفری

نموده ومردی صاحب جلالت وعظمت شان ومقام درنزد اهل بیت بالاتر ازمقام ووثاقت بوده واعلی درجه اهمیت و شئون را در خدمت امام صادق علیه السلام پیدا نموده بطوریکه آنحضرت درباره وی فرمود : اوتاد الارض واعلام الدین اربعة : محمد بن مسلم - وبریدبن معاویه ولیث بن البختری المرادی وزرارة بن اعین ودرحدیث دیگر میفرماید . ان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء اواموانا اعنی زرارة بن اعین ومحمد بن مسلم و منهم لیث المرادی وبرید العجلی هولاء السابقون السابقون اولئك المقربون براستی که یاران پدرمن زینت اصحاب بودند درحالت زندگی وحال مرگ یعنی زرارة بن اعین ومحمد بن مسلم واز ایشان است لیث مرادی وبرید عجلی آنها استند کسانی که قوامین بقسط بودند وراستی وعدالت ودرستی وصداقت را برپاداشتند آنها هستند سابقون آن سابقونی که از مقربین ونزدیکان اند وپیش قدم تراز همه میباشند ، در ایندنیا وآن دنیا درحدیث دیگر در باره آنها میفرماید : اربعة نجباء امناء الله علی حلال الله وحرامه وهم السابقون الینا فی الدنیا والسابقون الینا فی الاخرة انها چهار تن از نجیبان اند وامینان خدا می باشند برحلال وحرام او واینها هستند که پیشی گرفتند ازدیگران بطرف ما دردنیا وپیشی گیر کانند بجانب ما درآخرت ومانند این گفتار و امثال درباره آنها ازتعریف و تمجید بسیاراست .

برید عجلی از جمله اصحاب حضرت باقر علیه السلام است کـه جمیع وگروه مسلمین بر تصحیح روایات صحیحه وارده از ایشان اجماع واتفاق دارند و معترف ومقر بفقاهت ایشانند .

فهرست اسامی عده ازاصحاب ویاران حضرت صادق آل محمد علیه السلام را نگارنده درجلد اول کتاب ص ۱۰۵ مسطور داشته و نیز نگارنـده اسامی و تراجم احوال صحابه ایرا که از دوسه یا سه امام روایت کرده و از حضرت موسی بن جعفر هم روایت نموده اند در کتاب زندگانی آن بزرگوار ضمن فصل صحابه ویارانش مینگاریم .

بکیر بن اعین شیبانی این مرد برادرزرارة است(۱) که ازجمله روات حضرت صادقین علیهما السلام است ودر زمان امام صادق علیه السلام وفات نموده کشی گوید وقتی که خبرفوت او بحضرت رسیدفرمود :

۱- حیات الصادق

اما والله لقد انزله الله بین رسول الله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و علی آلهما الطاهرین یعنی بخدا قسم که خدا اورا فرود آورد بین رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما روزی هم حضرت صادق اورا بخاطر آورده فرمود: رحم‌الله بکیراً وقد فعل یعنی خدا رحمت کند بکیر راکه کارخودرامیکند عبیدالله بن زراره گوید: من اورا دیدم وملاحظه کردم که درآنروزحدیث السن و تازه جوان بود امام فرمود انی اقول انشاالله واین شهادت درعلو درجه و سمو مقام او کافی است.

بکیر از ثقات اولاد اعین وصلحای ایشان بوده وچه بسیار ثقات صاحا که درمیان آنهابود وعده ازثقات ازبکیرروایت نموده اند.

(۸) جابر جعفی فرزند یزید کوفی است که ازامامین باقر وصادق علیهماالسلام روایت کرده، نگارنده قسمتی ازاحوال اورا درکتاب زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) جلد اول نگاشته ام دراینجا هم مختصری مینگارد این مرد بزرگ درزمان حضرت ابی عبدالله درصد وبیست وهشت یا ۱۳۲ وفات یافته و ازحضرت باقر بتنهائی هفتاد هزار حدیث روایت کرده و از تتبع حدیث او اینست که حامل اسرار دو امام علیهما السلام بوده و کرامات باهره وآشکارا زاند وبزرگوار نقل کرده.

این شخص بزرگ درزدوره ستمکاری بنی مروان وازارایشان اظهارجنون ازخود نموده درفضای مسجدکوفه میگردید وکودکان دراطراف اوجمع می شدند و او میگفت اجد منصور بن جمهوراميراً غیرمامور یعنی من منصور پسرجمهوررا امیرغیر مأموروبی فرمان میشمارم و اوگویاکه حاکم کوفه بوده وطولی نکشیدکه دستوری از طرف هشام بن عبد الملك بوالی کوفه رسید نگاه کن مردی را که جابر بن یزید جعفی نام دارد یافته گردن اورا بزن وسر اورا برای من بفرست والی باندیمان خود سخنرا بمیان آورده وازحال جابر پرسید گفتند مردی صاحب‌علم وحدیث بود واخیرا حج گذارده ودیوانه‌شده‌هم اکنون دررحبه مسجدکوفه باپچهانی سواری میکندوالی خود برحبه رفته جابررا دیدکه نی سواری میکند درآن حال گفت: حمد خدائیرا که مرا ازقتل اومعاف فرمود وازاینجارمزکار آشکارشده بودکه حضرت باقر علیه السلام

وی را خبردار نموده ودرصدد اختلاط و آمیزش با کودکان بمانند دیوانگان برآمد وچون ازقتل خود اطمینان یافت آنگاه بحالت اول بازگشت نمودوروزگاری نگذشت که آنچه را درباره منصوربن جمهور گفته بود عملی گردید.

ابن واضح یعقوبی(۱) درتاریخ خود حدیثی ازجابرروایت کرده واخباری را از وقوع امر بنی عباس ودعوت ایشان وعملیات قحطبه خبرداده وگوید آنوقت قحطبه نزدیك آنها بوده ومی شنید - جابر اشاره بطرف او نموده وگفته اگر بخواهم که بگویم این همان است؛ تعیین میکنم؟

و ازاینجا معلوم میشود که جابرمستودع اسرارامام نمود وامین راز او بوده ومدایحی بسیار از او رسیده و حضرت صادق (ع) برای او رحمت فرستاده و گفته اند که او کسی است که علم ائمه علیهم السلام بوی منتهی میشده وازعلوم واسرار ایشان آگاه بوده وازاینجهت ارباب حدیث ورجال تسنن با اینکه اورا موثق ومعتمد شمرده اند دربارهٔ وی طعن زده اند که او رافضی غال است و دربارهٔ ائمه زیاد روی وغلو دارد و قائل برجعت است با اینکه ذهبی تصدیق نموده و اعتراف دارد که او از اکابر علمای شیعه است.

حزیر بن عبدالله ازدی کوفی سجستانی

حزیر او را از آنجهت بسجستان یا سیستان نسبت داده اند که برای تجارت بانصوب زیاد سفر مینموده و از فقهای روات است وکتبی چند در فقه نوشته و از حضرت صادق علیه السلام بالمشافهه یابواسطه اخباری زیاد روایت کرده وگفته اند که ازحضرت صادق علیه السلام جزد و حدیث شفاهی روایت ننموده ولیکن این قول با روایت زیادی که از وی در فقه بدون واسطه روایت شده منافات دارد وآنانکه درکتب حدیث و خبر مطالعه مینمایند خواهند دیدکه روایت بالمشافهه او بسیار است وکتابهای وی هم ازاصول شمرده میشود باینمعنی که او جزء اصحاب اربعمائه بوده وکتابهای او از اصول اربعمائه بشمار آمده که مدار فقه مذهب جعفری بر آن قرارداد - در سجستان اورا با جماعتی از شیعه بقتل رسانیدند و سببش این بود که برای حزیر صحابه و یارانی بوده که از گفتاراو دم میزدند وسخنان اورا میگفتند وغالب مردم سجستان

۱- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۸۱

خوارج و بد خواهان بودند و اصحاب حزیر از آنان بدگوئی نسبت بامیرالمومنین علیه السلام می‌شنیدند پس بحزیر خبر دادند و از او اجازه خواستند در قتل کسانی که این حرفها را از آنها می‌شنیدند حزیر بآنها اجازه داد و اشرار خوارج متوالیاً اشخاص را از خود کشته و مقتول میدیدند و گمان آنها بشیعه نمیرفت چونکه شیعه آنجا در اقلیت بودند و خونخواهی خود را از مرحلهٔ کرده و از آنان میکشتند و امر بدینگونه بود تا اینکه بحقیقت آن واقف شدند لذا درصدد مطالبه ازشیعه بر آمدند پس از آن اصحاب حزیر روزی درمسجد گرد آمده بودند اشرار دیوارهای مسجد را خراب نموده و مسجد را برسرایشان کوبیدند و بدن آنها درزیر آوار بخاک رفت و بدرجه شهادت رسیدند رحمةالله علیهم

حفص بن سالم جعفی کوفی او معروف بابوولاد حناط است که شغل وی گندم فروشی بوده و ازروات حضرت صادق وصاحب اصلی است که عده‌ای از ثقات ازاو روایت نموده اند وبر وثاقت وی اتفاق دارند واحدی درباره وی اغماض ننموده وبروی ایراد نگرفته و گفته‌اند که بازیدشهیدخروج نموده و خروج وی را حضرت صادق علیه السلام تصویب فرموده و بعیدهم نیست که تصویب شده باشد واین دفاع شاید برای آن بوده که زید هدف بلای بنی‌امیه قرار نگیرد

حفص بن غیاث نخعی کوفی قاضی اینمرد از طرف هارون‌الرشید قضاوت قسمت شرقی بغداد را عهده‌دار بوده سپس عهده دارقضاوت کوفه شده ودرآنجا سال ۱۹٤ بطوریکه نجاشی‌مینویسد وفات‌یافته ،کتابی راکه حفص از حضرت جعفربن محمد علیه‌السلام درحدیث روایت کرده صدو هفتادحدیث است و او چنانکه مشهور است عامی مذهب بوده ولی در روایت خود ثقه و معتمد است و طایفه درعمل بروایت جماعتی که از شیعه هستند اجماع نموده اند و حفص یکی از ایشان است و تشیع یگانه سبب ازبرای قبول روایت نیست بلکه مداروثاقت راوی است و مذهب او هرچه میخواهد باشد.(۱)

بعضی از روایات او استظهار نموده اندکه او شیعه امامی است ولیکن سنی

۱ــ حیاةالصادق

بودن او بیشتر شهرت دارد واو وقتی که از امام صادق علیه السلام حدیث نموده میگفته حدثنی خیر الجعافرة جعفر بن محمد علیهما السلام و مخفی نیست که مانند اینگونه بیان از راوی مارا دلالت بشیعه نبودن او میکند مگر اینکه او خواسته باشد تشیع خود را پنهان دارد .

حمران ابن اعین شیبانی که مولای ایشان برادران زراره بودند واز حضرتین باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده و بمنزلت و مقام او مابین رجال اصحاب کمتر کسی بوده وچنین شخص دارای چنین مقامی است که حضرت باقر علیه السلام درباره او میفرماید : انت من شیعتنا فی الدنیا والاخرة یعنی تو از پیروان مائی در دنیا و آخرت و باز درباره او فرموده حمران من المؤمنین حقا لایرجع ابداً یعنی حمران از مؤمنین واهل ایمان است از روی حق و حقیقت وهیچگاه بازگشت نمیکند و حضرت صادق علیه السلام در باره وی میفرماید : **مات والله مومنا** یعنی قسم بخدا که او با ایمان وفات یافت و مومن بود و باز در باره او میفرماید : حمران مومن من اهل الجنة لا ترياب لاوالله لاوالله یعنی حمران مومن است واز اهل بهشت است وهیچگاه شك نمیکند نه بخدا نه بخدا وباز درباره اش میفرماید وما وجدت احداً اخذ بقولی واطاع امری وحذا حذو اصحاب ابائی غیر رجلین رحمهما الله . عبدالله بن ابی یعفور وحمران بن اعین اما انهما مومنان خالصان من شیعتنا یعنی نیافتم هیچکس را که بگیرد قول مرا واطاعت کند امر مرا وقدم بردارد بقدم اصحاب پدران من جز دو مرد که خدا آندو را رحمت کند یکی عبدالله بن ابی یعفور دیگری حمران بن اعین که آندو هریك مومن خالص وپاك وبی غش ازشیعه ما میباشند .

بازمیفرماید : حمران مؤمن لایرتد ابدا یعنی حمران دارای ایمان است وهیچگاه مرتد نمی شود باز درباره اش میفرماید :

نعم الشفیع انا وآبائی لحمران بن اعین یوم القیمة ناخذه بیده ولا نزایله (ولانفارقه) حتی ندخل الجنة جمیعا یعنی خوب شفیعی هستم من وپدرانم ازبرای حمران بن اعین درروز قیامت مامیگیریم دست اورا و ازوی جدا نمی شویم تا اینکه همگی داخل بهشت شویم ونظیر از این کلمات آندو بزرگوار در باره او وارد شده

واینها تمامی دلیل برجلالت مقام اودرنزد امام علیه‌السلام بوده و برای آندو درجه ایست که جز معدودی دارای آن پایه نبوده باسیاری اهل تقوی و پرهیز وهدایت یافتگانی که درمیان ایشان بودند واین اخباردلیل بررسوخ ایمان و ثبات یقین ایشان دارد و آنها با ایمان کامل در آندوره وعصر پراز آشوب وفتن بوظایف دینی و اطاعت از پیشوای زمان خود بدینگونه اهتمام داشتند.

حمران نه تنها فقیه بوده واحکام دین میدانسته بلکه ازعلمای کلام بود و جزء متکلمین عالی مقام بشمار آمده واز جمله کتاب ونویسندگان بوده ونام او در اهل قراءات مذکور گردیده و ازعلمای لغت ونحو هم بوده وجامع تمامی جهات فضل و کمال آمده است

۱۳ - حمزة بن طیار این مرد بزرگ وثقه عظیم الشأن از رجال فقه و کلام بوده ودرزمان امام صادق علیه السلام وفات نموده ودرباره وی نیز اخبار و احادیثی است که ایمان راسخ او را باولایت و دوستی اونسبت باهل بیت عصمت وطهارت نشان میدهد واز آنجمله است روایتی که کشی ازهشام بن حکم درباره‌اوروایت نموده که گوید حضرت ابیعبدالله بمن فرمود **مافعل ابن الطیار** یعنی پسرطیار چه کرد هشام گوید من عرض کردم وفات یافت حضرت فرمود **رحمه الله ولقاه نضرة و سرورافقدکان شدیدة الخصومة عنا اهل البیت** یعنی خدارحمت کند اورا واورا باخوشنودی وسرور برخورددهدزیراکه اورا خصومتی شدید بادشمنان ما اهل بیت بود ومانند این خبر هم از مومن الطاق درباره اوروایت شده ونیز ابان احمر از طیارروایت کرده که من بحضرت ابیعبدالله عرض کردم: بمن‌رسیده که‌تومناظره بامردم را ناپسند می‌شماری‌وازخصومت کراهت داری‌حضرت فرموداماکلام‌مانندتو کراهت ندارد کسی که‌بپرد نیکو می‌داندکه بنشیند وچون نشست نیکو میداندکه بپرد یعنی درتمام‌نشست وبرخاست‌خودبصلاح وصواب رفتار میکند و چنین کسی راچگونه ما ازکلام اواکراه داریم.

محمد بن عبدالله طیار وپدرش ازاصحاب حضرت باقرعلیه السلام بوده اند وآنحضرت بایشان مفاخرت می نموده پس چگونه است حال کسی که حضرت باقر اوراواپیار برمناظره‌وحضرت صادق اورا وادار به مخاصمه فرماید پس طیار با پدرش

هرضو ازصاحبان حجج و براهین قاطعه بوده اندو نیروی مخاصمه در ایشان وجود داشته

زید شحام ابواسامة ازدی کوفی این مرد ازحضرت باقروصادق علیهما السلام روایت کرده وگفته اند که ازحضرت کاظم نیزروایت نموده ودرست نیست زیراکه خبرزیر دلالت برمرك اودرزمان آن حضرت دارد و واواز وثاقت وجلالت قدر مقام و مرتبه عالی دارد از شیخ مفید حکایت شده که او ازفقهاء اعلام اصحاب صادقین علیه السلام بوده که مسائل حلال وحرام وفتوی واحکام دین را ازوی اخذ مینمود و اخباری رسیده که ببلندی مرتبه و جاه ومقام او گواهی میدهد از آنجمله است خبری که کشی ازخود زید روایت کرده که گوید من بحضرت ابیعبدالله علیه السلام عرض کردم آیا اسم من در این اسامی یعنی در کتاب اصحاب الیمین هست ، حضرت فرمود : بلی و باز چیزی است که از خود اوروایت شده که گوید برحضرت ابیعبدالله واردشدم، بمن فرمودیازید جدد التوبه واحدث عبادة ای زید توبه را تجدید کن وعبادت را ازسر بگیر گوید که من عرض کردم ، خبرمرك مرا بمن میدهی فرمود ای زید هرچه نزدما است خیر است وتوازشیعه مائی تااینکه فرمود : ای زید گویا که من می بینم توراکه دردرجه خودت دربهشت میباشی ورفیق تودر آن درجه حارث بن مغیره نصری است واز این گونه اخبار درباره اورسیده که دلیل برعلومقام ورفعت درجات اودارد .

زیدشهید بن علی بن الحسین علیه السلام اوازپدرش سیدسجاد وبرادرش حضرت باقروبرادرزاده اش حضرت صادق علیهم السلام روایت کرده وصحیفه سجادیه ازجمله روایات زید است که فنونی ازعلم وادب وفصاحت وبلاغت در آن جمع شده وطرز و دعا خواندن خدای یکتا واستغاثه و زاری بدرگاه او را بمانشان داده وآن خود تنها دلالتی روشن بر امامت ائمه اهل بیت عصمت و طهارت است زیراکه دیباچه آن نشان می دهد که ناطق باین دعوات از امثال بشری نیست که تحت نظر و بصر واقع میشوند بلکه آنانرا بالاترین مراتب انسانیت وبشریت شامل است

زید بامامت حضرت صادق عقیده مند بود و برای آن حضرت درخفا وعلن

دعوت مینمود و اودرتمام روزگار واوقات جهادش هرگزدعوی امامت نکرده وبعد ازوفات او دیگران ادعای امامت وی رانمودند وشهادت این بزرگوار درکوفه سال ۱۲۱ وقوع یافت وتفصیل خروج وشهادت او وپسرش یحیی درزمان بنی مروان را نگارنده درجلد اول تاریخ عصر جعفری مسطور داشته حضرت صادق علیه‌السلام در شهادت او گریه کرده و ازبرای اوطلب رحمت فرموده وبراهل عیال کسانیکه با او بقتل رسیده انفاق نموده‌اوداراى صفات فاضله‌واخلاق ستوده بوده که جز معصومین درکسی دیگر مانندآن کمتر دیده شده درفقه وورع‌وسخاء وشجاعت وزهد وعبادت وغیر آن ما بین اقران بی نظیر بوده و اعلی مرتبه این او صاف در حضرتش مرکزیت داشته :

سدیر صیرفی بن حکیم بن صهیب صیرفی کوفی که‌اوازسه امام حضرت سجاد و حضرتین باقروصادق روایت کرده و بسیاری از ثقات از وی روایت نموده اند بعضی از ایشان ازاصحاب اجماعند ودرباره اومدایح وتمجید وتقدیر زیاد شده است ازجمله فرمایشی است که حضرت صادق(ع) درباره او بزید شحام فرموده یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیروعبد السلام بن عبد الرحمن وكانا فی السجن فوهبهما‌الله لی وخلی‌سبیلهما یعنی‌ای شحام من ازخدای خودم خواستم‌آزادی سدیروعبد السلام بن عبدالرحمن‌راکه درزندان بودند پس‌خدا اورا بمن بخشید و آزاد شده براه خود رفتند و موقعی دیگر که سدیر در خدمت حضرتش بود فرمود : ان الله‌اذا احب عبداً اغته بالبلاء غتا(ای اغطه) و انا وإیاکم یا سدیرلنصبح به ونمسی یعنی براستی خدا وقتی بنده ایرا دوست دارداورا دچار بلاء میکند وبلا اورا فرا میگیرد بفراگرفتنی‌ومن وشما ای سدیرصبح وشام میکنیم بدین نحو واین موهبتی که ازخدا باوشده دلیل بزرگی و علو مقام ومنزلت وتقدیری است که از اوشده وهمینقدر برای علو درجه کسی که خدا اورا دوست دارد واورا بالطاف بلای خود فرامیگیرد کافی است

۱۷- اعمش ابو محمد سلیمان بن عمران اعمش اسدی کوفی

خاصه وعامه بر وثاقت اعمش وفضل وجلالت او اتفاق دارند واهل تسنن براو ثنای جمیل فرستاده واز وی تمجید کرده وبمزایای ستوده او اعتراف نموده اند درصورتیکه اوراشیعه میدانند ازجمله ذهبی درمیزان الاعتدال خود گوید.

۱- بومحمد یکی از ائمه ثقات است و اورا در شمارصغار تا بعین در آورده و میگوید اعمش عدل صادق ثبت است وصاحب سنت وقرآن میباشد وغیراوهم ازمؤلفین رجال وتراجم در باره اش محامدی نوشته اند.

اعمش راوی فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام بوده وخاصه وعامه روایت نموده اند که منصورازاوپرسید چه قدر حدیث درفضایل علی علیه السلام(ع)محفوظ داری گفت ده هزاریا هزارحدیث ودر بعض از روایات ونسخ هزارحدیث نوشته اند.

واین تردید اوشاید ازجهت ترسی بوده که از منصورداشته زیرا که اوبکینه و عداوت منصورنسبت باولاد علی علیه السلام اطلاع داشت و چون منصور ملتفت قصد اعمش ازتردید شد خواست که وی را ازآنچه بخاطرش خطور کرده اطمینان دهدلذا باو گفت بلکه ده هزاراست چنانکه اول گفتی.

ولادت اعمش سال شهادت حضرت سید الشهداحسین بن علی علیه السلام سال ٦۱ بوده وفاتش در ۲۵ ربیع الاول سال۱٤۸ وفات حضرت صادق (ع) است

عبدالسلام بن سالم بجلی کوفی

که ازحضرت ابیعبدالله (ع) روایت کرده ودارای کتابی است که ثقات روات ازآن روایت نموده اند واو از فقهای اصحاب صادقین علیهما السلام بوده وازرؤسای اعلام است که مسائل حلال وحرام وفتوی واحکام ازایشان اخذ گردیده کسی درباره آنها طعنی نزده وطریقی برای مذمت ایشان از احدی نیست چنانکه شیخ مفید فرمود.

۱۹ - عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم ازدی

که ابن شهر آشوب در مناقب خود اورا از خواص اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و شرح حال سدیردرفرموده. حضرت امام صادق نگاشته‌شد وخبرمذکورقدردانی حضرت را نسبت باو ومحبت آن حضرت را در باره او وهم عطوفت

آن بزرگوار را نسبت بوی میرساند وعلوشان و اهمیت مقام اورا حاکی است

عبدالله بن ابی یعفور عبدی کوفی

که از اصحاب صادقین علیهما السلام بوده ودرزمان آن حضرت وفات نموده و نزد ماچیزی نیست که خالی وفارغ ازعلومقام او بوده و حاکی از جلالت قدروی نباشد واستواری عقیده ومحکمی ایمان وقوه یقین واستقامت و نیروی عقیده اورا حکایت نکند وما تنها بیان حال اورا واگذار بچیزی مینمائیم که امام صادق (ع) در باره او بمفضل بن عمرجعفی نگاشته هنگامی که ابن ابی یعفور روانه بجانب پروردگار خود شده که آن بزرگوار مینویسد : یا مفضل عهدت الیك عهدی کان الی عبدالله بن ابی یعفور فمضی رضی الله عنه موفیالله جل و عز ولرسوله ولامامه بالعهدالمعهود لله وقبض صلوات الله علی روحه محمود الاثر مشکورالسعی مغفوراً له مرحوما برضی الله ورسوله وامامه عنه بولادتی من رسول الله (ص) ماکان فی عصرنا احد اطوع لله و لرسوله ولامامه منه فما زال کذلك حتی قبضه الله الیه برحمته وصیره الی جنته ساکنا فیها مع رسول الله

عبدالله ازطرف منصورعباسی والی اهوازشده ودر آنوقت شرحی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد ودستور رستگاری ونجات خودرا خواسته حضرت در پاسخ او رساله نجاشی یا اهوازیه را نگاشته است و این رساله را مرحوم شیخ شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه در کتاب مکاسب خود ضمن موضوع ولایت نقل فرموده و کشی دررجال خود مینویسد عبدالله ابتدا زیدی مذهب بود و سپس بشیعه امامیه گرئیده .

عبدالملك بن اعین شیبانی

کنیه اش ابوضریس است که ازحضرت باقروصادق روایت کرده ودرزمان حضرت صادق وفات نموده و نوشته اند وقتی خبروفات اورسید حضرت درمکه بود : آنگاه دست خودرا بلند فرمود ودرباره وی دعا کرده وسعی در دعا نمود وازبرای او رحمت خواست وچون بمدینه برگشت قبر اورا با اصحاب زیارت کرد ،

زراره گوید حضرت ابیعبد الله بعد از فوت عبد الملك فرمود : اللهم ان — ابا الضریس کنا عدده خیرك من خلقات حضیرة لی ثقل محمد صلوات الله علیه

و آله یوم القیمه : یعنی خدایا اباضریس‌ما نزد او از مقربین خلق تو بودیم پس‌اورا روز قیامت درثقل محمد صلوات‌الله‌علیه و آله قرارده وجز اینها درباره او وارد شده که تمامی دلالت برعلو درجه‌ومقام اوداردومراتب معرفت اورابائمه‌دین میشناساند پسرش ضریس هم که‌خودبنام اومکنی بوده ازروات حضرت‌صادق و ثقات‌آن بزرگوار است واشخاصی ثقه از او روایت نموده اند واودخترعم خود حمران را داشته

عبید بن زرارة بن اعین شیبانی

از اشخاصی است که ازحضرت امام محمد باقروابیعبدالله الصادق علیهماالسلام اخذ حدیث کرده ودارای کتابی است که اجله روات از اوروایت نموده اند وبعضی ازاهل اجماع هم ازوی روایت کرده واو ازعیون ثقات و معتمدین است که شك ، وتردیدی درباره آنهانیست وازجمله فقهای مبرز واعلام رؤسائی است که مسائل حلال و حرام از او اخذ شده و جزء ارباب اصول مدونه اربعمائه و مصنفات مشهوره است .

عبیدالله بن علی بن ابی شعبه کوفی حلبی

که ازخاندان معروف آل ابی شعبه درکوفه بوده و در حلب تجارتخانه داشته و از اینجهت بحلبی نسبت داده شده جد ایشان ابو شعبه از حسن و حسین علیهاالسلام روایت نموده وتمامی از ثقات بوده اند .

عبیدالله مذکور بزرك و وجه أیشان بوده و هروقت که حلبی مطلق بیاورند غالباً از آن عبیدالله مراد است اگرچه گاهی هم برادرش محمدهم‌ازحلبی‌اراده میشود او اول کسی است از اصحاب حضرت ابی‌عبد الله علیه‌السلام که تصنیف نموده و هنگامی که کتاب معروف خود را در فقه برحضرت عرض کرد حضرت آنرا پسندیده و صحیح شمرد ، و هنگام قرائت آن درباره وی فرمود **اتری لهولاء مثل هذا** آیا مابین این اشخاص مانند این دیده میشود عده‌ای از روات اعلام و ثقات از او روایت کرده اند .

علاء بن رزین القلا کوفی مولی ثقیف

او از حضرت صادق آل محمدعلیه السلام روایت کرده ومردی جلیل‌القدر و ضابطی استوار و درستکار بوده که درباره وی ازاحدی کنایه‌وغمزی نیشده بلکه تمامی متفق برجلالت و وثاقت

او هستند او با محمدبن مسلم بوده و براو تفقه نموده وفقه باو یاد داده و از برای او کتبی‌است که اعیان ثقات روات و بعضی از اصحاب اجماع روایت نموده‌اند .

عمادالدهنی ابو معاویه ابن جناب البجلی الدهنی

که عنوان الدهنی او برای آن است که وی منتسب بدهن قبیله ای از بجیله بوده و او از عیون اصحاب حضرت صادق علیه السلام است وازثقات میباشد خانواده او بیوتات معروف شیعه در کوفه بوده وپدرش را گفته‌اند که معاویه نام داشته ، روزی بحضرت صادق ع گفتند که عمار دهنی امروز نزد ابن ابی‌لیلی محمدبن عبدالله (ص) انصاری قاضی کوفی شهادتی داده قاضی گفت . ای عمار برخیز ماتورا شناختیم و شهادت تو قبول نمیشود برای اینکه رافضی هستی عمار از جا برخاست درحالتیکه بدن او میلرزید وگریه اورا فراگرفته بود ، ابن ابی‌لیلی گفت : تو مردی از اهل علم و حدیثی اگر ازاینکه بتورافضی گویند بدست می‌آید پس ازرفض بیزاری بجوی که آنوقت از برادران خواهی بود عمار گفت : بخدا قسم رفتم بهرجاکه رفتم مگر اینکه برتو و برخودم گریستم اماگریه من برخودم از آن است که مرانسبت باین رتبه شریفه ای دادی که من از اهل آن نیستم توگمان کردی که من رافضی هستم وای برتو بدرستی که حدیث کرد مرا حضرت صادق علیه السلام که اول کسانی که نامیده شدند آنها بودند که گواهی دادند موسی درعصای خود سحرمیکند سپس ایمان آوردند و از او پیروی کردند و امر فرعون را ترك و رفض نمودند ودربرابر آنچه برایشان نازل شده بود تسلیم گردیدند

پس ازآن فرعون آنها را رافضه نامید برای اینکه دین اورا ترك نمودند پس رافضی کسیست که هرچه را خدا نمی پسندد ترك کند وآنچه راکه خدا باو امرداده انجام دهد وحال هم در این دوره وزمان چنین است پس گریه من برای این بود که بیم داشتم این نکته برقلب من نقش بندد وچون من این نام شریف را برخودم پذیرفتم مورد معاتبه وبازخواست پروردگارخودم قرارگیرم و بمن بفرماید : ای عمار توتارك اباطیل وعامل بطاعات بودی چنانکه برای تومی فرماید پس این امرمرا در درجات مقصرمیدارد که با من مسامحه وگذشت کنی وموجب عقاب شدید میگردد اگرکه با من مناقشه نمائی مگراینکه مولی بشفاعت ایشان آنرا تدارك نماید اماگریه من برتو

برای بزرگی دروغ تواست دراینکه مرا بغیر نام خودم نامیدی و شفقت شدید من بر تو ازعذاب خدای تعالی است که اشرف اسماء را اردل آن قراردادی و چگونه بااین وصف برعذاب صبرمینمائی ومن اینرا با تو گفتم واین سخنها را بمیان آوردم.

پس حضرت صادق فرمود لو ان علی عماد من الذنوب ماهواعظم من السموات والارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات و انها لتزید فی حسناته عندربه : یعنی اگر که بر عمار گناهانی بود بزرگتراز آسمانها وزمینها یقین که آنهابااین کلمات محوو نابود میشدند ویقینکه درحسنات او نزد پروردگارش افزوده میشد : واینها دلیل برصلابت واستواری ایمان او بوده وکاشف از عظمت قدر ومقام او میباشد و ثبات عقیده اورا میرساند که هیچ صرصرحوادث آنرا ازجای خود تکان نمیدهد، ازبرای عمار کتابی است که جماعتی از ثقات ازآن روایت کرده اند او از اجماعتی از اعلام سنت روایت نموده همانطور که ایشان نیز از وی روایت کرده‌اند واز این جهت با اینکه اوازاهل تشیع است و اعتراف بشیعه گری اودارند اورا موثق ومعتمد شمرده اند

ابن الندیم درکتاب فهرست خود از وی نامبرده و اورا از فقهای شیعه شمرده وصاحب قاموس درماده (دهن) گوید بنی دهن بضم قبیله‌ای هستندکه معاویه بن عمار ازآنهااست ودرالتاج گوید؛ پدرش عمارمکنی بابی‌معاویه بودکه ازمجاهد وابی‌الفضل و عده دیگری روایت کرده و سفیان و شعبه هم از او روایت نموده اند و او شیعه ثقه است وفاتش سال ۱۳۳ بوده .

(۴۰) عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز عجلی کوفی

که ازسه امام : حضرت سیدسجاد وامام محمد باقروحضرت صادق علیه السلام روایت کرده وازجمله تابعین بشمارآمده و ازگفته او است که گوید : حضرت صادق علیه السلام در اولین ملاقات بمن فرمود تعلموا الصدق قبل الحدیث یعنی راستگوئی را پیش ازحدیث نمودن فراگیرید وهم‌او گوید وقتی که‌من جعفر بن‌محمد علیه السلام را دیدم دانستم که او ازسلاله پیغمبران است و فریقن از او این کلمه را روایت کرده اند ازبرای اومقامی عالی نزد شیعه وسنی است وازحضرت صادق (ع) در باره اوفرمایشی است که دلالت برصلاح وارتفاع مقام او نزد خدای متعال میکند

گفته اند که آنحضرت دراستانه کعبه جلوس فرموده بودند او گفت ما اکثر الحاج یعنی حاجیان چه قدرزیادند ، حضرت فرمود ما اقل الحاج یعنی چه قدر کم است .

عمرورا کتابی است که ثقات از اوروایت نموده‌اند ، نجاشی گوید اورا کتابی لطیف است سپس سند خود را باوذکر کرده

۳۱ عمرو بن ابی نصر سکونی انماطی شرعبی ازاصحاب ثقه است که درباره اش هیچگونه تردیدی نشده و غمزی نرفته و اورا کتابهائی است که جماعتی ازثقات و اصحاب امام از وی روایت نموده اند واورا درردیف اصحاب صادق علیه السلام شمرده اند

عمر بن حنظله ابو صخر عجلی بکری کوفی ازحضرتین باقروصادق (ع) روایت کرده وبرای اونزداهل بیت عصمت منزلتی رفیع بوده که دلالت برعلوکعب او در ایمان ووثاقت وی می نماید وحضرت صادق علیه السلام در باره او فرمود **اذن لایکذب علینا** یعنی دربن وقت اودروغ برما نمی بندد وآنوقتی بود که زیدبن خلیفه حارثی بحضرت عرض کرد عمربن حنظله ازتو برای ما وقتی را آورد چنانکه درفروع کافی درباب وقت صلوات است وحضرت صادق باو فرمود : **یا ابا صخر انتم والله علی دینی ودین آبائی لنشفعن والله لنشفعن والله** سه بارحین **یقول عدونا فمالنا من شافعین ولاصدیق حمیم** یعنی ای ابا صخر شمائید قسم بخدابردین من ودین پدران من بقین که ما شفاعت میکنیم بخدا قسم (وسه بارفرمود) درحالیکه دشمن ما میگوید : پس برای ما شفاعت کنندکانی نیست ونه دوستی کرم وبا حرارت وغیر اینها ازآنچه در باره وی آمده پس اوچنان است که می بینی واونزد صادق (ع) صادق وراستگو خوانده شده وبردین آنحضرت ودین پدران اوبوده وآنها برای او وامثال شفیعانند و چه مقامی بالاتر از این است وازبرای او ازصادقین علیهما السلام احادیث بسیاری است که اعیان ثقات از او روایت نموده اند وازآنها بعضی ازاصحاب اجماع اند .

عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

که درسن شصت و پنجسالگی وفات یافته و بعضی هفتاد نوشته اند شیخ مفید در ارشاد خود می نویسد : او فاضلی جلیل بود و متولی صدقات النبی ص و صدقات امیر المؤمنین (ع) و ورع و سخی بوده و از حضرت باقر روایت شده که فرمود عمر بصری ابصر به یعنی عمر چشم من است که من باو می بینم و او جد شریفین سید مرتضی و سید رضی اعلی الله مقامها از طرف مادری است و علم الهدی در شرح مسائل الناصریه ضمن ترجمه اجداد خود از طرف مادرش می نویسد ، اما عمر بن علی بن الحسین علیهم السلام که لقب او اشرف بوده شخصی فخیم الساده و جلیل القدر و المنزله در دو دولت اموی و عباسی بود و دانش زیاد داشت از او حدیث روایت شده و تقریظ و اطراء او زیاد است .

فضیل بن یسار النهدی عربی بصری

او از حضرتین باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات نموده و از کسانی است که عصابه بر تصحیح صحیحهای او اجماع دارند و اقرار بفقه او از اصحاب سند ابی جعفر علیه السلام رسیده و حضرت ابی عبدالله علیه السلام درحالتی که او می آمد و حضرت باو نگاه میکرد میفرمود بشر المخبتین و نیز میفرمود فضیل از اصحاب پدر من است و من دوست دارم مردی را که دوست دارد اصحاب پدر خود را و احادیث در فضل و صلاح فضیل بسیار است حتی اینکه صادق علیه السلام فرمود ؛ رحم الله الفضیل بن یسار و هومنا اهل البیت یعنی خدا رحمت کند فضیل بن یسار را که از ما اهل بیت است و بعضی از احادیث دلالت دارد که او مستودع اسرار و محل امانات آن حضرت بوده و کرامتی از این بالا تر نیست که جلالت قدر و وثاقت او را برساند .

ابو بصیر لیث بن البختری المرادی الکوفی

او از حضرتین باقر و صادق ع روایت کرده و مقام او بالاتر از اینست که شایع شود و از مقدمین خدمت حضرت صادق علیهم السلام است و از برای حضرت درباره او کلماتی است که کاشف محلی است که بآن نمی رسد و درجه ایست

که بدان نائل نمیگردد جز کمی از نخبه رجال ایشان که بعضی از آنها درباره برید عجلی گذشت مانند قول آن حضرت که فرمود :

اوتاد الارض و اعلام الدین اربعة ولیث را از آنها شمرده اند وقول او اصحاب پدرمن زینت اند از زندگان و مردگان آنها لیث از آنجمله شمرده شده و قوله : بشتر المخبتین بالجنة لیث هم از آن عده بشمار آمده و بسیاری ازاینگونه اخبار هست واوخود کراماتی از حضرت صادق علیه السلام دیده از آنجمله مسح او برد و چشم وی بوده تا اینکه بیناشده و بحالت اول خود برگشته و از آنجمله نهی امام است که برحضرتش جنب وارد نشود واو از روی اختیار بحالت جنابت بر آنحضرت وارد شده بود که ما تفصیل آنرا در کتاب جلد اول نگاشتیم خلاصه آنکه ابو بصیر از از اعاظم محدثین واعیان فقهاء بوده و از مطالعه کتب حدیث کثرت احادیث مرویه از او ملاحظه میشود و او از اصحاب ستة حضرت باقر علیه السلام بوده که عصابه برصحت اخبار او اجماع دارند وفقه و دانش اورا مقر و معترفند و شان و مقام او بالاتر از این است که بوثاقت وجلالت قدر نام برده شود

مؤمن الطاق محمد بن علی بن نعمان ابو جعفر احول صیرفی کوفی

این مرد بزرگ نزد خواص بمؤمن الطاق نسبت یافته از آنجهت که او ایمانی کامل داشته و در این وصف یکتا و طاق بوده یا اینکه چون محل کسب او در زیر طاقی قرارداشته بدین واسطه بمؤمن الطاق ملقب شده و لیکن نزد عامه اوبشیطان الطاق خوانده شده وکسی که موافقت اورا درمناظرات با اعلام اهل تسنن درامامت خوانده ومطالعه نموده خواهد شناخت که منشاء ملقب شدن اوباین لقب چه بوده و بغض آنها نسبت باین مرد با ایمان تابچه درجه رسیده بود .

مؤمن الطاق ازحضرت باقر وصادق علیهما السلام روایت کرده وحضرت صادق علیه السلام درباره اوثناء جمیل فرموده واز وی تقریظ وتقدیر کرده وثقافت و دانش اورا ستوده ازآنجمله است قول آن حضرت که زرارة بن اعین ومحمد بن مسلم وبرید بن معاویه عجلی و احول محبوبترین مردمند در نزد من در حال حیات و ممات وغیر اینها

• حدیث مؤمن الطاق در کتب حدیث شایع است وهرکس مناظرات اورامطالعه کند میشناسد که او را چگونه دلائلی استوار و براهین قاطع بوده وتاچه اندازه سریع‌الجواب وشدید المعارضه بشمار آمده وذکای دل وروشنی خاطر را دارا بوده او درطلیعهٔ متکلمین شیعهٔ امامیه قرار گرفته و اورا قدح معلی در فقاهت بوده و در این قسمت درجه اول راحائز شده ودرزهد وتقوی یگانه وطاق بوده وشان او بالاتر ازاین است که درباره‌وی بتفصیل پرداخته شود وازآن معروفتراست که‌سخن درباره معرفی وی بطول انجامد رضوان الله علیه

محمدبن مسلم ثقفی

این دانشمندعالیمقام از دوامام همام صادقین علیهما السلام روایت کرده و زمان حضرت موسی بن جعفر ع راهم درک نموده و از افذاد و اعلامی است که روزگار کمتر مانندوی را آورده و مثل اعلی درصلاح و طاعت ازبرای ائمه خود بوده وامتثال اوامرایشان نموده و بسیرت وروش پیشوایان دین اقتدا و پیروی میکرده و نزد جماعتی ازمردم امین و معتمد آمده فضل و تقوی وصلاح و رشاد او نزد خاصه و عامه معروف است حتی کسانیکه درسیرت وسریرت بااو مخالف بودند بفضیلت وی اعتراف دارند وتنها ایرادی که براو گرفته‌اند و طعن بر وی زده‌اند این‌است که اورا رافضی خوانده وبا وجود این درمشکلات امر باومراجعه کرده ودراحکام مجهوله ازمعلومات وی‌استفاده نموده‌اند و اگر باعث اطاله کلام نمیشد قسمتی ازآنانرا مینگاشتیم

خلاصه آنکه‌محمدبن‌مسلم فقیه عصرجعفری بشمار آمده که بهترین و خجسته ترین عصر در فقه و دانش بوده و فقه های بسیار درآن‌دوره وجود داشته بطوریکه درباره او عبدالرحمن بن‌حجاج وحمادبن عثمان که ازبزرگان اصحابندمیگفتنداحدی از شیعه فقیه تر از محمدبن مسلم نیسست و فقهای عصراوکسانی هستندکه حافظ شریعت محمدی‌ص بودند چنانکه امام صادق علیه‌السلام درباره ایشان فرموده و او چگونه فقیه یکتا نباشدکه از حضرت ابیجعفر علیه‌السلام بتنهائی سی‌هزار حدیث شنیده (۱) و ازحضرت‌ابیعبدالله‌علیه‌السلام شانزده هزارحدیث روایت کرده وهرکس

۱- حیات‌الصادق علامه‌مظفری ج ۲

بکتب احادیث و خبر نظر کند خواهد دید که روایت وی تا چه حد واندازه بکثرت ووقوف دیده میشود .

اما ثنا و تعریف ائمه و پیشوایان درباره وی بسیار است که بعضی از آن در مورد برید عجلی گذشت و اگر ما بخواهیم استیفای قسمتی از آن بنمائیم سخن بطول انجامد همینقدر از اصحاب سته حضرت ابیجعفر امام باقر علیه‌السلام است که عصابه بشیعه برصحت اخبار مرویه وی اجماع نموده و بر فقه ودانش وی اعتراف دارند

وفات محمدبن مسلم سال ۱۵۰ هجری درسن هفتادسالگی بوده ودوسال ازعصر مبارك حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفرعلیه‌السلام را درك نموده رحمةالله‌علیه ورضوانه

معاویة بن عمار بن حناب بجلی دهنی کوفی

یکی ازوجوه اصحاب امامیه است که مقام تقدم داشته و مردی جلیل القدر بوده وبالاتر از رفعت مقام ورثاقت است و درکتاب وسائل (کتاب نکاح) درباب نظر مملوك بمالك قول حضرت صادق درباره اواست که فرماید . یا بنی و هذا ممایرشدك الی عطفه علیه وحبه‌له وعنایته به ، معروفیت معاویه وپدرش عمار وشهرتی راکه آندودرتشیع دارند نیازمند بتوضیح نیست .

معروف بن خربوز مکی

این شخص از سه امام حضرت سید سجاد وامامین باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده و او ازجمله اصحاب سته حضرت ابیجعفر که اجماع برصحت روایات ایشان شده وبر فقه آنها همگی اعتراف دارند واحادیثی چندکه دلالت برجلالت قدر وبلندی مقام او دارد دیده شده واوازاهل اسرار بوده وازعبادی است که سجودخود راطول میدادند

معلی بن خنیس مولی ابی عبدالله (ع)

که درکتاب جلد اول تاریخ عصر جعفری بشرح احوال او مبادرت رفته وازکسانی است که هرکس دراحادیث مرویه از او تتبع کند میفهمد که او از اهل فقه و معرفت بمقام و منزلت امام بوده وازاعیان اصحاب است وازآنچه که دلالت برعلومقام اودارد وحزن واندوه امام (ع) برقتل اواست و بیرون رفتن امام است از خانه در حالت غضب که رداء خودرا بزمین میکشیده واسمعیل پسرش درپشت سراو بوده واومیفرمود :

ان المرء بصبر علی الثکل ولایصبر علی الحرب یعنی که مرد[۱] بسر مصیبت جوانمردکی صبر میکند ولیکن درجنك صبر ندارد تا اینکه آن حضرت با این حالت برقاتل او داود بن علی عباسی والی منصوروارد میشود وباو میفرماید : ای داود مولای مرا کشتی ومال مرا گرفتی وحالت او آرامش نیافت تا اینکه از قاتل او تقاص کرد و اورا قصاص فرمود وقاتل او سیرافی صاحب شرطه داود بود و چون اورا پیش آوردند که برای قصاص بکشند او فریاد میکرد ؟ امر میکنند که من مردم را برای خاطر ایشان بکشم پس مرا بکشند .

چون معلی کشته شد حضرت صادق (ع) فرمود :

اما والله لقد دخل الجنة یعنی قسم بخدا که او داخل بهشت شد ونیز فرمود : **اف للدنیا سلط الله فیها عدوه علی ولیه** یعنی اف بر دنیا که مسلط نمود خدا در دنیا دشمن خودرا بر دوست خود وازاین قبیل گفتار که دلالت بر رفعت مقام معلی می نماید وداود اورا نکشت مگر برای اینکه از قوام و وکلای ابی عبدالله علیه السلام بود و نزد او فرستاد تا اینکه اورا دلالت برشیعه صادق واصحاب خود کند ، معلی چون امتناع کرد اورا تهدید بقتل نمود در صورتیکه بوی خبر ندهد پس اصرار بر کتمان کرد و این امر گواه بر تحرج وی در دین بود و گذشتی بوده که او در باره خود داشته رحمة الله و رضوانه علیه ،

میسر بن عبد العزیز نخعی کوفی مدائنی او از حضرتین صادقین علیه السلام روایت کرده و عده از ثقات از او روایت نموده اند وبسیاری از ایشان از ارباب اجماعند وابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود اورا ازخواص حضرت صادق شمرده و گفته شده که او در زمان حضرت صادق علیه السلام سال ۱۳۶ وفات یافته وثنا وستایش بروی بسیار است مانند فرموده ابی جعفر (ع) که فرمود **یا میسر انه قد حضر اجلك غیر مرة ولامرتین کل ذلك یؤخر الله بصلتك لقرابتك** یعنی ای میسر اما اینکه اجل تو یك یا دو بار رسیده وتمامی آنرا خدا بتاخیر افکند بواسطه صله وپیوستگی که بخویشان ونزدیکان خود داشتی ومفاد این حدیث مکرر درباره او رسیده وباز امام درباره او فرمود **انی لاحب ریحکم و ارواحکم و انکم**

علی دین الله ودین ملائکته یعنی من دوست دارم ریح وارواح شما را وبراستی که شما بردین خدا ودین ملائکه او هستید و جز اینها از احادیثی که شاهدکرامت و جلالت او میباشد.

روات و اعلام سنت و جماعت

چنانکه درجلد اول این کتاب نگاشته شد عده ازرجال اهل سنت وجماعت وائمه ایشان ازتلامیذوفراگرفتگان ازحضرت صادق آل محمدعلیه السلام بوده وازمحضر مبارك آن بزرگوار استفاده کرده وخوشه چینان خرمن فضل وکمال آن حضرتند واخذواستفاده آنهانه ازطریق دریافت شاگرد ازاستاد بوده بلکه اخذ واستفاده آنان ازاین راه بود که تمامی ایشان اتفاق بر امامت و جلالت وسیادت او داشتند چنانکه شیخ سلیمان در ینابیع و نووی درتهذیب اسماء ولغات بیان کرده واخذ ایشان را از آن حضرت منقبتی که بدان تشرف یافته اند شمرده وفضیلتی دانسته که از آن بزرگوار کسب نموده اند چنانکه شافعی درمطالب السئول گفته ودراینجا عده ازاعلام آنان نام برده میشوند از آن جمله است

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی از موالی که ما در کتاب اول بنام و احوال اواشاره نمودیم ودراینجاهم شرحی راکه علامه مظفری درکتاب حیات الصادق راجع بوی نگاشته اتخاذ مینمائیم اصل ابوحنیفه ازکابل بوده ودرکوفه تولدیافته ودرآنجا نشوونما نموده ودرس خوانده وازمحضرحضرت صادق علیه السلام استفاده ها کرده و بعد خود دارای حوزه درسی شده و ببغداد رفته در آنجا سال ۱۵۰ وفات یافته وقبرش درآنجا است واو پیشوای یکی ازمذاهب اربعه بعقیده اهل تسنن است اخذ و استفاده وی را از محضر حضرت صادق آل محمد دو نفر در آن اختلاف نداشته وفریقین برآن متفق اند شبلنجی درنورالابصاروابن حجرعسقلانی درصواعق و شیخ سلیمان درینابیع ابن صباغ درفصول ودیگران این نکته را متعرض اند، آلوسی درمختصر التحفة الاثنی عشریه گوید، که این است ابو حنیفه ما بین اهل سنت افتخار میکند وبلسان فصیح میگوید: **لولا السنتان لهلك النعمان** یعنی اگر آن دو سال نبود یقین که نعمان هلاك میشد ومنظوراو ازدوسالی بوده که در خدمت حضرت امام صادق استفاده نموده

هم از آنها مالك بن انس مدنی پیشوای یکی از مذاهب اربعه بر عقیده اهل تسنن است که ابن الندیم درفهرست خود مینویسد :

مالك پسر ابی عامر ازطایفه حمیر است واورا از خاندان بنی تیم بن مره از قریش شمرده اند وحمل اورا سه سال نوشته اند و گفته اند اورا نزد جعفر بن سلیمان عباسی که والی مدینه بود بردند والی امر کرد اورا برهنه نموده وتازیانه زدندواورا بزمین کشیدند بطوری که کتف اوازجا در آمد ودرسال ۱۷۹ بسن هشتاد و پنجسالگی وفات یافت ابن خلکان در وفیات الاعیان تفصیل احوال او را نوشته

اخذ واستفاده او ازحضرت ابیعبدالله معلوم و مشهور است چنانکه نووی در تهذیب وشبلنجی درنورالابصار وسبط بن جوزی درتذکره وشافعی درمطالب السئول وابن حجر درصواعق وشیخ سلیمان دریناببع المودة وحافظ ابونعیم درحلیة الاولیاء وابن صباغ در فصول المهمه وغیرآنها ذکر نموده اند

ازآنجمله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی است که چندین بار ببغداد ورود نموده وازحضرت صادق(ع)جملهٔ ازاشیاء را روایت کرده وحضرت اورا باموری مهمه چند وصیت فرموده چنانکه در جای خود خواهد آمد واو با حضرت صادق در باره زهد مناظره نموده ، سفیان از کوفه ببصره رفته و در آنجا وفات یافته ۱٦۱ ولادت او در نودوچند هجری بوده و گفته اندکه او در حادثه زید شهید حضور داشته و جزء شرطه هشام ابن عبدالملك بوده ، این شخص از محضر حضرت صادق ع استفاده کرده و مطالب علمی را از آن بزرگوار اخذکرده چنانکه در تهذیب ونورالابصار و تذکره ومطالب وصواعق وینابیع وحلیه وفصول المهمه وغیره مذکور گردیده رجالی ها اورا در رجال خود از جمله شیعیان شمرده اند

دیگری سفیان بن عیینه بن ابی عمران کوفی مکی است که درکوفه سال ۱۰۷ متولد شده و در۱۹۸ در مکه وفات یافته وداخل کوفه شده واو درعهدابوحنیفه بحالت جوانی بوده و ازحضرت صادق علیه السلام اخذ نموده چنانکه در تهذیب ونورالابصار و دیگر کتب مذکور آمده و علمای رجال اوراهم از جمله رجال شیعه شمرده اند .

دیگری یحیی بن سعید بن قیس انصاری است که ازجمله بنی نجار و از تابعین

بشمار آمده و در مدینه از طرف منصور عنوان قضاوت داشته و بعد از آن قاضی القضاة شده و درهاشمیه سال ۱۴۳ وفات یافته مصادر مذکوره روایت اورا ازحضرت صادق متعرض است و اورا نیز از رجال شیعه دانسته اند

ابن جریح عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریح مکی که از بسیاری از علماء استماع نموده و از جمله علمای عامه است که برحلیت متعه معتقد است چنانکه جمعی دیگر هم از ایشان حلیت متعه را جایز و روا میدارند و در طریق صدوق در باب ما یقبل الدعوی بغیر بینه و در کتاب کافی در باب ما احل الله من المتعه سؤال یکی از ایشان از حضرت صادق علیه السلام درخصوص متعه است که حضرت می فرماید : عبدالملك بن جریح را ملاقات کن و از او بپرس که نزد وی از این بابت علمی است پس سائل نزد وی رفته و او بر وی مسائلی چند از متعه و حلیت آن را بیان کرد

ابن خلکان گوید : عبدالملك یکی از علمای مشهور است ولادت او در سنهٔ هشتاد هجری بوده و او ببغداد بر ابی جعفر منصور ورود نموده و در ۱۴۹ یا ۱۵۰ وفات یافته مصادر مذکوره سابقهٔ اورا از تلامذه و فراگیرندگان از حضرت صادق ع شمرده‌اند و بعضی‌هم اورا جزء رجال شیعه دانسته اند

ابوسعید یحیی بن سعید قطان بصری

اوهم از جملهٔ ائمه حدیث بلکه محدث زمان خود بشمار آمده و اصحاب صحاح سته ودیگران باحادیث او احتجاج نموده‌اند وفات وی ۱۹۸ بوده ازابن قتیبه حکایت شده که او درعدار رجال شیعه بوده ولیکن شیعه اورا از خود نمی‌شمارند و صاحب‌تهذیب و ینابیع و غیرآن او را از رجال سنی حضرت صادق ع دانسته اند شیخ - و ابن داود و نجاشی و بعضی دیگر اورا از رجال شیعه میدانند .

محمد بن اسحق بن یسار مدنی

صاحب‌المغازی والسیر که درمکه‌سکونت‌داشته‌وابن‌خلکان(۱) ازاو ثناوستایش زیادی‌نموده وبین اوبا مالك دشمنی وخصومت بوده بطوری که هر یك بدیگری طعنه می‌زده او در حصیره بمنصور ورود کرده و برای او المغازی را نوشته و از آنجا ببغداد آمده و در آنجا

---

۱ - وفیات‌الاعیان

سال ۱۵۱ وفات یافته و بن اسحق ازحضرت صادق علیه‌السلام اخذ نموده چنانکه در تهذیب وینابیع وغیره ازکتب اهل تسنن مسطور است و شیخ در رجال خود باعلامه وکشی در رجالش با دیگران او را از شیعه شمرده اند

شعبة بن حجاج ازدی که از ائمه سنت و جماعت و اعلام ایشان بشمار آمده و او فتوای بخروج باابراهیم بن عبدالله بن حسن رامیداده وگفته‌اند او از اصحاب حدیثی است که باابراهیم بن‌عبدالله خروج نموده و اورا جمعی ازاهل تسنن از اصحاب حضرت‌صادق شمرده‌اند که‌ازآنجمله است : صاحب تهذیب‌وصواعق وحلیه وینابیع وفصول و تذکره و غیرایشان ودرکتب شیعه هم بعضی اورا از رجال شیعه دانسته اند.

ایوب سجستانی بصری ابن ابی تمیمه که اورا سختیانی هم نوشته‌اند و صحیح آن سجستانی یا سیستانی است ، ومولی عمار بن یاسر بوده و ازکبار فقهای تابعین بشمار آمده وفاتش در ۱۳۱ بطاعون در بصره بود بسن ٦٥ سالگی

صاحب نورالابصار و تذکره ومطالب وصواعق و حلیه و فصول دیگران او را از رجال حضرت صادق شمرده اند و رجال شیعه هم در کتاب خویش او را از خود دانسته اند.

اینها از رجال مبرزی بودند که درخدمت حضرت صادق آل محمد تلمذنموده و ازخرمن فضایل و دانش آن بزرگوار استفاده کرده وهریك درمورد خود ازرجال مشهور و سران محدثین و روات مهمه می باشدکه نیاز مند به بیان و توصیف نخواهد بود.

موالیان حضرت صادق آل محمد برای حضرت ابیعبدالله (ع)موالی بسیاری بوده ولیکن آنچه که‌درترجمه‌معتب‌ذکرشده‌آنهاده‌نفربوده‌اندوخود آن‌حضرت فرموده‌وفیهم خائن فاحذروه وهوصغیروابن‌کلمه‌درست‌ضبط نشده که‌آیا صغیر بغین‌معجمه است تاوصف بوده‌باشد یاصفیر بفاء یا بعین‌مهمله است که عنوان اسمی داشته باشد درهرحال‌آنچه که بدست‌آمده از ایشان‌ازده تن تجاوزمی

کند وشاید که عده آنها وقتی از اوقات ده تن بوده و در اینجا نام و او صاف بعضی از آنهامذکورمیگردد :

۱یکی از ایشان معلی بن خنیس از موالیان حضرت ابی عبدالله است که تفصیل احوال او بیش ازاین نگاشته شد واو ازکسانی است که حضرت را درامور و شئون خود بایشان اعتماد بوده و از جمله ثقاتی است که مورد نظر آمده و از مشاهیر روات ثقه است .

۲ دیگری معتّب است (بضم میم وفتح عین وتشدید تاء) که علمای رجال اورا ازاصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) شمرده اند واز حضرت صادق رسیده که موالی آن بزرگوارده نفر بودند وازهمه بهتروافضل معتب بوده ونیزفرموده و فیهم خائن فاحذروه وهوصغیر ودرخبردیگر است که میفرماید موالی عشره خیر هم معتب و ما یظن معتب الا انی احق الناس یعنی موالیان من ده تن است وبهترازهمه معتب است که اوکمان نمی برد مگراینکه من شایسته و سزاوارترین مردمم

از معتب مشاهیرثقات واعیان ایشان مانند یونس بن یعقوب ومعلی بن خنیس و اسحق بن عمار و دیگران روایت نموده اند و از این طریق میتوان اورا از اهل معرفت وفضیلت شمرد واورا موثق ومعتمد درحدیث دانست علامه در خلاصه خود وثاقت اورا بدون تردید وتوقف توثیق نموده

۳ دیگری مسلم است که ازحضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام رسیده ان مسلماً سندی و ان الصادق جعفر و باز باو فرمود ارجوان تکون وفقت الاسم یعنی امیدوارم که تو با اسمت موافق باشی و از امام علیه السلام است که میفرماید ان مسلما علّم القرآن فی النوم واصبح قدعلمه یعنی مسلم قرآن را درخواب یادگرفته وصبح کرد درحالتی که عالم بقرآن بود وازحضرت رضا علیه السلام بمانند آن روایت شده وبعضی ازاحادیث دلالت برموافقت اوباامام دارد بلکه او از اهل سرائر ازامام مصادف هم یکی ازموالیان است وعلمای رجال اوراجزء اصحاب امامین صادق وکاظم علیهما السلام شمرده اند و اعلامی از ثقات مانند حسن بن محبوب و علی بن رئاب

ودیگران از اوروایت کرده اند واین خود شاهد وثاقت و عرفان او بحدیث و مقام امامت است.

٤مصادف کسی است که حضرت صادق علیه السلام اورا باسرمایه ی که درحدود هزار دینار بود بمصرفرستاد ودرمعاودت باهزار دینار ربح خدمت آن حضرت آمد وحضرت آنرا زیاد شمرد مصادف بحضرت اعلام کرد متاعی که با ایشان بود در مصر چون وجود نداشت سوگند خوردند که جز بربح دینار بدینار (صددرصد)نفروشند حضرت این شوکند را انکار نموده واین ربح راحرام دانست واصل راگرفته ربح را واگذار نموده وباو فرمود؛ یامصادف مجالدة السیوف اهون من طلب الحلال

مصادف کسی است که باامام بودومرازم بن حکیم راهم بهمراه داشتندموقعی که منصور حضرت را بحیرهٔ خواست وچون منصورحضرت را اجازه مراجعت بمدینه دادشبانه بیرون آمد پاسبان یاعاشر از آنجا حضرت را از رفتن ممانعت نمودمصادف ومرازم خواستند آنرابقتل رسانندامام علیه السلام مانع شدوامام همین طور باعاشر بودتااینکه اوراقانع نمودند وراه راباز کرد تارفتند وبیشترشب گذشته بودآنگاه حضرت فرمود: ای مرازم این بهتر است یاآنچه شما دونفر گفتید و این قبیل قضایا دلالت دارد که مصادف همواره ملازم امام بوده و در قیام باو امر امام و رفع نیاز و احتیاج او مبادرت داشته.

۵ سعید رومی شیخ دررجال خود اورا ازاصحاب حضرت صادق(ع)دانسته وابن مسکان و ابان وحماد از اوروایت نموده‌اند و اینها از اشخاصی هستند که عصابه برتصحیح احادیث صحیحه ایشان اجماع نموده و اقرار واعتراف بفقاهت ایشان دارند چنانکه در تراجم احوال آنان گذشت واین نکته دلیل واضح بروثاقت سعید درروایت او است ونیز دلیل براعتماد این جماعت ازاعیان بروی وبرمعرفت او بحدیث واحکام واخذازامام علیه السلام میباشد.

٦صباح (بتخفیف باء) این شخص نیز از جمله غلامان وموالیان حضرت صادق بوده واورا از اصحاب آن حضرت شمرده اند و این دلالت دارد که او ازحضرت روایت کرده و از وی اخذ نموده و دلیل

بر معرفت او درباره امام است و همینقدر برای توفیق و سعادت او کافی است علاوه اینکه سعادت خدمت امام وانجام اطاعت وقیام بحوائج اورا داشته

۷ ـ طاهر چیزی در ترجمه احوال اوذکر نشده ولی همینقدر اوازاصحاب حضرت صادق (ع) است وچنانکه در باره صباح ذکر شد این مقام کاشف ازاخذ اواز آقای خود و روایت وی ازآنحضرت است وسعادت و بهره وی وا از فیض خدمت آن بزرگوار میرساند ودلیل برمعرفت او میباشد وظاهر آن است که روایت عتاب حضرت بپسرش عبدالله افطح و توبیخ وی بر آنچه امام از کردار او راضی نبوده ازطاهر است واوغلام ومولی حضرت صادق بوده .

۸ ـ عباس بن زید مدنی که او را از اصحاب حضرت صادق شمرده اند و احادیثی ازوی روایت شده وبیش ازاین از احوال او چیزی بدست نیامده و خدمت امام برای او سعادتی عظیم بوده وخطوه وبهره کبری از این راه برده ونظری که اورا همواره ودرهرحین برخسارمبارك امام بوده از اسعد طوالع شمرده میشود واخذ و استفاده‌اش سعادتی دیگراست که نصیب اوگردیده واورا ازدیگران مستغنی وبی‌نیاز نموده و این از افضل باقیات الصالحات او است که اگر از بصیرت و معرفت وقصد و اراده بجا آورده و ملتفت این موهبت وکرامت عظمی بوده و شکراین نعمت سابغه را می گذارده

۹ ـ فضیل (بضم فاء وفتح ضاد) او نیز از اصحاب امام صادق بشمار آمده ودر طریق صدوق درباب نوادر الوصایا از وی نام برده و زیاده از این چیزی ذکر نکرده وخوشا بروی و سعادت او که چنین بهره و نصیب را برده و صدق نیت و اخلاص در عمل اساس این منزلت عالی وپایه بنیان این رواق ارفع وی گردیده

۱۰ ـ مغیره ـ که آن هم از اصحاب حضرت صادق است وازبرای او روایتی‌است ودارای چنین سعادتی گردیده واینگونه قدر ومقام یافته

۱۱ ـ موسی ـ نیز ازجمله موالیان حضرت بوده و ازاصحاب آن سرور بشمار آمده وجز این چیزی درباره اوذکرنشده وبا این وصف دارای خطی سعید وتوفیقی رفیع گردیده که خدای متعال اورا بجانب آن کشانیده

۱ - نصر بن ساعد - این شخص نیزدارای روایت از حضرت ابی عبدالله است ازجمله موالیان بوده و بهرمند ازفیض حضورودرك خدمت شده ودارای کرامت توفیق گردیده و باندازه استعداد خود سعادت برده

۱۳ - سالمه - شیخ این مرد را در کتاب رجال خود ازاصحاب حضرت صادق علیه‌السلام شمرده و او کسی است که روایت شده هنگام وفات و موقع اغما خدمت امام حضور داشته و چون بهوش آمده فرمود . بحسن افطس هفتاد دینار بدهید و بفلان چنین و چنان بپردازید و گوید که من عرض کردم آیا بکسی عطا میکنی که برای حضرتت کارد کشیده و میخواست ترا بکشد آنگاه فرمود : اتریدین الااکون من الذین قال عز وجل فیهم والذین یصلون ماامرالله الخ چنانکه بجای خود مذکور گردید

از این روایت برمیآید که سالمه درخدمت امام علیه‌السلام خیلی مقرب بوده، امام کلام اورا میشنیده و بدون منع وردع جواب میداده و بتعلیم و وعظ او را متذکر میشده است .

فصل هفتم

در بعضی ازخطب و مواعظ و نصایح حضرت امام صادق علیه السلام

درخطب آن حضرت — از حضرت صادق آل محمد علیه السلام دو خطبه در کتاب فروع کافی دیده شده که یکی از آن مفصل ودیگری مختصر است و خطبه نخستین بر دو فصل است اول آن درصفات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بخصوصه است ولیکن ابتدای آن ملاحظه نشده وازاینجاشروع میشود

فلم یمنع ربنا لحلمه واناته وعطفه ماکان من عظیم جرمهم وقبیح افعالهم ان انتجب

لهم احب انبيائه و اکرمهم علیه محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه و آله فی حومة العزمولده و فی دومة الکرم محتده غیرمشوب حسبه ولاممزوج نسبة ولا مجهول عند اهل‌العلم صفته بشرت به‌الانبیاء فی کبتها و نطقت به‌العلماء بنعتها و تاملتهاالحکماء بوصفها مهذب لایدانی هاشمی لایوازی ابطحی لایسامی شیمته الحیاء و طبیعته السخاء مجبول علی اوقار النبوة و اخلاقها مطبوع علی اوصاف الرسالة و احلامها الی ان انتهت به اسباب مقادیرالله الی اوقاتها و جری بامرالله القضاء فیه الی‌نها یاتها ادی محتوم قضاء الله الی غایتها یبشر کل امة من بعدها و یدفعه کل اب الی اب من ظهرالی ظهر لم یخلط فی عنصره سفاح ولم ینجسیه فی ولادته نکاح من لدن آدم الی ابیه عبدالله فی خیرفرقة و اکرم سبط و امنع رهط و اکلاحمل و اودع حجر اصطفاه الله و ارتضاه و اجتباه و اتاه من‌العلم مفاتیحه و من‌الحکم ینابیعه ابتعثه رحمة للعباد وربیعاً للبلاد و انزل‌الله الیه الکتاب فیه‌البیان و التبیان قراناً عربیاً غیر ذی عوج لعلهم یتقون قد بینه للناس و نهجه بعلم قد فصله و دین قد اوضحه و فرائض قد او جبها وحدود حدهاللناس و بینها و امور قد کشفها لخلقه و اعلنها فیها دلالة‌الی‌النجاة ومعالم تدعوا الی‌هداة فبلغ رسول الله صلی‌الله علیه و آله ما ارسل به وصدع بما امر به و ادی مماحمل من اثقال النبوة و صبرلربه وجاهد فی سبیله و نصح لامته و دعاهم الی‌النجاة وحثهم علی‌الذکر ودلهم علی سبیل الهدی بمناهج و دواع اسس للعباد اساسها و منازل رفع لهم اعلامها کیلا یضلوا من بعد وکان بهم رؤفاً رحیما

فصل دویم آن دوصفت ائمه وپیشوایان دین است که آنرا نیزکلینی درکتاب کافی ضمن کتاب حجة در باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته درج نموده و مسعودی صاحب تاریخ مروج الذهب نیز در کتاب الوصیة ذکر کرده حضرت صادق علیه‌السلام وقتی که خدای عز و جل امر را باو رجوع فرمود شیعیان خود را جمع کرده و برخواست و خطبه خواند و خدا را حمد وثنا کرده و آنانرا بایام الله متذکر نمود آنگاه فصلی راکه ذکر میشود بیان فرمود ولی‌بین‌خبر کلینی‌ومسعودی تفاوتی زیاد دیده میشود.

قال الصادق علیه السلام : ان الله تعالی اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا

عن دينه وابلج بهم عن سبيل منهاجه وفتح بهم عن باطن ينابيع علمه فمن عرف من امة محمد صلى الله عليه وآله واجب حق امامه وجد طعم حلاوة ايمانه وعلم فضل طلاوة اسلامه لان الله تعالى نصب الامام علما لخلقه وجعله حجة على اهل مواده وعالمه والبسه الله تعالى تاج الوقار وغشاه من نور الجبار يمد بسبب من السماء لاينقطع عنه مواده ولاينال ماعندالله الا بجهة اسبابه ولايقبل الله اعمال العباد الا بمعرفته فهو عالم بمايرد عليه من ملبسات الدجى ومعميات السنن ومشتبهات الفتن فلم يزل الله تعالى يختارهم لخلقه من ولد الحسين عليه السلام من عقب كل امام اماماً يصطفيهم لذلك ويجتبيهم ويرضى بهم لخلقه ويرتضيهم كلما مضى منهم امام نصب لخلقه من عقبه اماما علماً بينا وهادياً نيرا واماما قيما وحجة عالما ائمة من الله يهدون بالحق وبه يعدلون حجج الله ودعاته ورعاته على خلقه يدين بهداهم العباد وتستهل بنورهم البلاد وينمو ببركتهم التلاد جعلهم الله حياة للانام ومصابيح للظلام ومفاتيح للكلام ودعائم الاسلام جرت بذلك فيهم مقادير الله على محتومها فالامام هو المنتجب المرتضى والهادى المنتجى والقائم المرتجى اصطفاه الله بذلك واصطنعه على عينه فى الذر حين ذرأه وفى البرية حين برأه ظلا قبل خلق الخلق نسمة عن يمين عرشه محبوا بالحكمة فى الغيب عنده اختاره بعلمه وانتجبه لطهره بقية من آدم عليه السلام وخيرة من ذرية نوح ومصطفى من آل ابراهيم وسلالة من اسماعيل وصفوة من عترة محمد ص لم يزل مرعيابعين الله يحفظه ويكلاه بستره مطرودا عنه حبائل ابليس وجنوده مدفوعا عنه وقوب الغواسق ونفوث كل فاسق مصروفا عنه قوارف السوء مبرأ من العاهات معصوماً من الفواحش كلها معروفا بالحلم والبر فى يفاعه منسوبا الى العفاف والعلم والفضل عند انتهائه مسنداً اليه امر والده صامتاً عن المنطق فى حياته فاذا انقضت مدة والده الى ان انتهت به مقادير الله الى مشيته وجاءت الارادة من الله فيه الى محبته وبلغ منتهى مدة والده صلى الله عليه فمضى وصار امر الله اليه من بعده وقلده دينه وجعله الحجة على عباده وقيمه فى بلاده وايده بروحه وآتاه علمه وأنبأه فصل بيانه ونصبه علما لخلقه وجعله حجة على اهل عالمه وضياء الاهل دينه والقيم على عباده رضى الله به اماماً لهم استودعه سره واستحفظه علمه واستخبأه حكمته واسترعاه لدينه وانتدبه لعظيم امره واحيى به مناهج سبيله وفرائضه وحدوده فقام بالعدل عند

تحیرا هل‌الجهل وتحییراهل‌الجدل بالنور الساطع والشفاء النافع بالحق الابلج والبیان اللائح من کل مخرج علی طریق المنهج الذی مضی علیه الصادقون من آبائه علیهم السلام فلیس یجهل حق هذا العالم الاشقیّ ولا یجحده الا غویّ ولا یصدعنه الاجریّ علی الله تعالی

خطبه دوبم - خطبه ایست که در مناقب ابن‌شهرآشوب روایت شده ودرآنجا می نویسد : وقتی‌که هشام‌بن عبدالملك بمدینه وارد شد بنی عباس نزد اورفته واز حضرت صادق « ع » شکایت کردند که حضرت ترکات راگرفته حضرت ابوعبدالله(ع) درآنجا خطبه خوانده وفرمود :

ان الله لما بعث رسول الله « ص » کان ابـو نا ابو طالب المواسی له بنفسه والناصرله و ابوکم العباس وابو لهب یکذبان ویولیان علیه شیاطین‌الکفروابوکم یبغی له الغوایل ویقودالیه القبائل فی بدروکان فی‌اول رعیلها وصاحب خیلها ورجلهاالمطعم یومئذ والناصب‌له الحرب ثم قال . فکان ابوکم طلیقنا وعتیقناواسلم‌کارهاً تحت سیوفنا ولم یهاجرالی الله و رسوله هجرة قط فقطع الله ولایته منابقوله : « الذین امنوا و لم یهاجروامالکم من ولایتهم من شیئی ثم قال . مولی لنا مات فحزنا تراثه ادکان مولاو ولاناولد رسول‌الله (ص) واماّ فاطمة احرزت میراثه

مواعظ و نصایح حضرت‌صادق (ع)

موعظه و نصایح آن بزرگوار بسفیان ثوری

صاحب فصل الخطاب مینویسد
سفیان ثوری گوید . روزی‌من خدمت‌حضرت ابیعبدالله‌جعفر بن محمد علیه السلام رسیدم وعرض‌کردم مرا وصیتی فرما تاآنرا حفظ‌کنم شاید خدای‌متعال مرا بدان بهره مندسازد

فرمود : یا سفیان لامروّة لکذوب و لاراحة لحسود ولاسوددلسیئی الا خلاق ولا اخاء لملول اولملوك - یعنی ای سفیان دروغگو مروت ندارد و برای حسود راحت نیست وآدم بد اخلاق آقائی و برتری پیدا نمیکند وبرادری ومواخات از برای‌شخص‌ملول وافسرده یا ازبرای شاهان نیست .

• سفیان گوید من عرض کردم ، زدنی ، حضرت فرمود یا سفیان کف عن محارم الله تکن عابد او ارض بما قسم الله لك تکن غنیاً واحسن جوار من جاورك تکن مسلماً و لا تصحب الفاجر فیغلبك فی فجوره و شاور فی امورك الذین یحسنون طاعة الله عز وجل

یعنی ای سفیان خودرا بازدار وجلوگیری کن از آنچه خدا حرام فرمود تا اینکه بنده پرستنده باشی و راضی شو بآنچه خدا بتو قسمت داده تا اینکه بی نیاز مانی و خوبی کن درهمسایگی با همسایه خودت تا اینکه مسلم بشمار آئی و یارمشو وهمراه مکرد بابدکار که بدکاری او تورا از بین برده رمغلوب سازد ومشورت کن در کارهای خود باکسانیکه فرمانبرداری خدای عز وجل را بخوبی انجام میدهند.

سفیان گوید باز عرض کردم - زدنی ، حضرت فرمود یا سفیان من یصاحب صاحب السوء لایسلم ومن دخل مدخل السوء یتهم ومن لایملك لسانه یندم

یعنی ای سفیان کسی که با یار بد همراه شد سالم نمیماند وکسی که بجای بد داخل شد متهم میشود وکسی که اختیار زبان خودرا ندارد پشیمان میگردد

سفیان گوید باز عرض کردم یا ابن رسول الله (ص) زدنی فقال لی یاسفیان من اراد عزا بلا عشیرة وغنی بلا مال وهیبة بلاسلطان فلینتقل من ذل معصیة الله الی عز طاعته

یعنی ای سفیان کسی که بخواهد عزت را بدون داشتن خویشان و بستکان و بی نیازی را بدون دارائی و هیبت وتشخص را بدون سلطنت وشاهی بیابد پس بایستی که انتقال پیداکند ازخواری نا فرمانی خدا بفرطاعت و فرمانبرداری او

وقال للصادق (ع) مرة لا اقوم حتی تحدثنی ، قال له انا احدثك و ما كثرة الحدیث لك بخیر ، یا سفیان اذا انعم الله علیك بنعمة فاحببت بقائها و دوامها فاكثر من الحمد والشكر علیها فان الله عز وجل قال فی كتابه (و لئن شكرتم لا زیدنكم) و اذا استبطات الرزق فاكثر من الاستغفار فان الله تعالی قال فی كتابه (استغفروا ربكم انه كان غفاراً یرسل السماء علیكم مدراراً و یمددكم باموال و بنین ویجعل لكم انهاراً)

یعنی سفیان بحضرت عرض کرد ازجابر نمیخیزم تا اینکه مرا حدیث کنی حضرت باو فرمود من تو را حدیث میکنم

ولیکن زیادی حدیث از برای تو خوب نیست ، ای سفیان وقتی که خدای متعال برتو نعمتی راانعام نمود وبقاء ودوام آنرا دوست داشتی حمد وشکرخودت رابر آن زیادکن زیراکه خداوند عزوجل درکتاب خودمیفرماید (اگر شکر کنید نعمت شما را میافزایم) وچون روزی کندی گرفت و نقصان یافت پس درخواست مغفرت رازیادتر کن وبر استغفارخود بیفزا زیراکه خدای متعال درکتاب خود میفرماید : درخواست آمرزش از پروردکارخودتان کنیدکه او بسیارآمرزنده است و ازآسمان برای شما باران میفرستد وکمك میدهد بشما بدارائی مالو اولادوبرای شما جویهاروانه میسازد

یا سفیان اذا احزنك امر من سلطان اوغیره فاکثر من لاحول ولاقوة الا بالله فانها مفتاح الفرج وکنز من کنز الجنة فعقد سفیان بیده وقال ثلاث وای ثلاث

ای سفیان وقتی که تورا امری اندوهناك نمود ازسلطان یاغیرآن پس زیادکن لاحول ولا قوة الا بالله راکه آن مفتاح فرج است و گنجی از گنجهای بهشت میباشد پس سفیان دست خودرا پیچیده وگفت ثلاث وای ثلاث (سه تا وکدام سه تا)

مواعظ و نصایح حضرت صادق (ع) بحمران ابن اعین

حضرت صادق آل محمد(ع) را مواعظی است که بحمران بن اعین فرموده که ترجمه آن گفتارحکمت آثار در اینجا بمورد نگارش میآید :

امام (ع) فرماید ای حمران نگاه تو بکسی باشدکه از تو پست تر است و نظر نداشته باش بکسی که ازتو بالا تر است یعنی که همواره نظر بزیردست خودکن که ازحیث دارائی ازتوپست ترندوزندگانی ایشان ازتوسخت ترمیگذرد نه بربالا دستان خودت که در نهایت خوشی وراحت اند ، وهرگاه بانچه توراگفتم رفتارکنی قانع تر خواهی شد بدانچه قسمت و روزی توشده و شایسته تر خواهی شد بزیاد شدن نعمت از پروردکارخودت وبدان عمل کم ودائم که با یقین توام باشد نزد خدا بهتراست ازعمل بسیاری که یقین درآن نباشد وبدان که ورعی مفیدتر ازپرهیز ودوری گزیدن از محارم آلهی و خود داری ازآزارمؤمنان وغیبت نمودن از ایشان نیست وعیشی گواراتر ازحسن خلق نباشد ومالی سودمند تر ازقناعت بچیزکم وکافی نباشدوجهلی زیان دارترازعجب وخود پسندی نیست .

هم از نصایح آن بزرگوار است

اگر بتوانی از منزل خود بیرون نروی بهتراست زیرا که در بیرون آمدن بر تو لازم است که خودرا ازغیبت نگاهداری، غیبت نکنی و دروغ نگوئی و حسد نبری وریاکاری و خود نمائی نکنی، مداهنه و سهل انگاری ننمائی زیرا که خود داری و حفاظت خود از این معاصی دربین مردمان مشکل است ولیکن اگرشخص در خانه بماند وبیرون نرود ازشر آنها آسوده ماند سپس فرمود چه خوب صومعه ایست برای مسلم خانه‌او که درآن چشم وزبان ونفس و روح خودرا نگاهداری میکند:

وصیت وموعظه آن حضرت بمفضل بن عمر

در بصائر الدرجات آمده که حضرت صادق (ع) بمفضل بن عمرفرمود: وصیت و سفارش میکنم تورا وخودم را بتقوای الهی و پرهیز و اطاعت اوزیراکه لازمه تقوی فرمانبرداری وپرهیز است ونیزتواضع از برای خدا وآرامش خاطروکوشش وگرفتن امراواست پیروی از نصیحت پیمبران خدا وشتابیدن در طلب رضای او است و دوری گزیدن و اجتناب ازچیزهائی است که او نیزفرموده زیراکه هرکس تقوی پیشه کرد و از خدا ترسید خودرا باذن خدا ازآتش جهنم حفظ نموده وبتمامی خیردنیا وآخرت رسیده وکسی که بتقوای خدا امرودستوردهد درحقیقت از موعظه رستگارشده وخدا ما را برمرحمت خود از جمله متقین قرار دهدانشاءالله.

وصیت ووعظ حضرت صادق (ع) بجمیل بن دراج

هم آن بزرگوار بجمیل بن دراج فرمود. خوبترین شماها بخشندگان وسخاوت داران شما می‌باشند وبدترین شماها بخیلان شما میباشند واز نیکوترین عملها خوبی نمودن به برادران وکوشش وشتاب دررفع نیازواحتیاجات‌ایشان است که دماغ شیطان بدان مالیده میشود وصاحب خودرا از نیران وآتش جهنم متمایل و دورنموده وداخل بهشت مینماید.

ای جمیل بـاین حدیث روشن دلان اصحاب خود را خبرده جمیل گوید من

۱ـ حمران‌ابن‌اعین شیبانی که نام او جزء صحابه حضرت صادق مذکور گردید واز اخیار و ابرار اصحاب آن بزرگوار است

عرض کردم قربانت شوم غرر اصحاب من و روشن دلان کدامند فرمود آنها کسانی هستند که در سختی وسستی ببرادران خود خوبی وخوشرفتاری میکنند .

سپس فرمود ای جمیل برای صاحب جمیل ودارندگان تجمل این امری آسان است ولی خدای سبحان صاحب قلیل وکمتر داران را مدح فرموده و ازآنها ستایش کرده که فرماید: ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون وآنها اختیار میکنند دیگران را برخود شان اگر چه بخود آنها بیشتر اختصاص وملازمت دارد وآنکس که از بخل خود نگاهداشته شود آنها همه از رستگارانند

وصیت و موعظه حضرت بمعلی بن خنیس

از جمله سفارشات آن بزرگوار سفارش و وصیتی است که که بمعلی بن خنیس فرموده درموقعی که قصد سفر داشته ای معلی خدارا عزیز بشمار و با عزت بدان تا خدا تورا عزیز بدارد معلی عرض کرد بچه طور یابن رسول الله ، حضرت فرمود . ای معلی ، از خدا بترس تا هرچیزی از تو بترسد ، ای معلی محبت کن ببرادران خود بصله و و پیوستگی ایشان که خدای تعالی عطارا محبت ودوستی قرار داده و منع را مبغضت دشمنی پس شما بخدا قسم اگر ازمن بخواهید و من بشما بدهم نزد من محبوبتر است از اینکه نخواهید وبشما ندهم که مرا دشمن دارید و هروقت خدای عزوجل امری از امور شمارا بدست من اجرا فرمود پس پسندیده خدای متعال است و شما دوری نجوئید از شکر چیزی که خدا از برای شما بدست من اجرا فرموده

وصیت وموعظه حضرت صادق بمؤمن الطاق

دراینجا قسمتی از وصایای حضرت صادق علیه السلام که بمؤمن الطاق فرموده اتخاذ و انتخاب گردیده که ازاصل عربی آن از کتاب حیات الصادق علامه مظفری اقتباس و ترجمه میشود :

حضرت فرماید : ای پسر نعمان حذر باد تورا از مراء که عمل تورا بخودنابود میکند و حذر باد تورا از جدال که تورا هلاك می‌نماید و بترس ازکثرت خصومت که آن تو را از خدا دور میسازد بدان که پیش از شما مردمی بودند که خاموشی وسکوت میاموختند و شما تکلم وگفتار را فرا میگیرید و آنها وقتی که قصد تعبد و

خود و اداری بعبادت مینمودند پیش از این کار بده سال قبل : لمیم خاموش و سکوت میگرفته و اگر آن کار را خوب انجام میدادند و بر آن صبر و تحمل مینمودند آنوقت تعبد اختیار میکردند وگرنه میگفتند ما از عهده این عمل برنمیآئیم و اهل آن نیستیم زیرا نجات از برای کسی است که سکوت و خاموشی از کارهای ناروا را تحمل کند ودردولت باطل بر اذیت و آزار صبر و بردباری کند و اینگونه اشخاصند که خوبان و برگزیدگان واولیاء خدا از روی حق و حقیقت اند و آنها هستندکه که دارای ایمان اند بخدا قسم اگر که یکی ازشما زمین‌را برای خدا از طلا پر کند و آنرا انفاق نماید سپس آن طلا از جمله چیز هائی خواهد شدکه با آن او را در آتش داغ میکنند .

ای پسر نعمان کسی که از علمی سئوال شد و گفت نمیدانم در حقیقت انصاف علم را داده و در علم خود انصاف کرده و مومن در مجلس خود حسد برده میشود و چون از مجلس برخاست کینه از دل او بیرون میرود .

ای پسر نعمان اگرخواهی که دوستی ومحبت برادرت درباره توصاف و خالص شود با او مزاح و شوخی مکن و مجادله منما و مباهات باو مکن و باوی مخاصمه منما و دوست و رفیق خودت‌را ازسر خود آگاهی مده مگر بر آنچه که اگردشمن بر آن‌مطلع شود بتو ضرر نرساند زیرا که‌دوست یکروزی‌هم ممکن‌است دشمن‌توشود

ای پسر نعمان بلاغت به تیزی زبان‌نیست وبزیادی‌هذیان یا پرت‌گوئی نباشد ولیکن بلاغت رسانیدن معنی و قصد حجت است .

از جمله وصایای حضرت صادق (ع) بشیعه خود

زید شحام گوید حضرت ابیعبدالله علیه‌السلام بمن فرمود : اقرء من تری انه یطیعنی منکم ویاخذ بقولی السلام واوصیکم بتقوی الله عز وجل والورع فی دینکم والاجتهاد لله وصدق الحدیث و اداء الامانة و طول السجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمد(ص) یعنی بخوان آنکسی راکه می‌بینی اطاعت مرا از شما میکند وگفته مرا میگیرد سلام برسان و سفارش و توصیه میکنم بپرهیز از خدای عزوجل وورع و پاکدامنی در دین خودتان و اجتهاد وکوشش از برای خدا و صدق حدیث یا

راستگوئی و ادای امانت و طول دادن سجده و خوشرفتاری با همسایگان و این‌ها است آنچه که محمد صلی‌الله علیه و آله آورده

صفات یکنفر جعفری مذهب بفرموده امام علیه السلام

ادّ والامانة الی من أئمنکم علیها براوفاجرا فان رسول الله کان یامر باداء الخیط والمخیط . صلواعشائرکم و اشهدوا جنائزهم وعود و امرضاهم وادوا حقوقهم فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه وصدق الحدیث وادی الامانة و حسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری و یسرنی ذلك و یدخل علیّ منه السرور و قیل هذا ادب جعفر و اذا کان غیر ذلك دخل علی بلاؤه و عاره و قیل هذا ادب جعفر فوالله لحدثنی ابی ان الرجل کان یکون فی القبیله من شیعه علی علیه السلام فیکون دینها اداهم للامانه واقضاهم للحقوق و اصدقهم للحدیث الیه وصایاهم وودائعهم تسئل العشیرة عنه ویقولون من مثل فلان انه اداُ نا للامانة واصدقنا للحدیث

امام علیه السلام فرماید : اداکنید امانت را بهر کس که شما را امین شمرده و بشما امانت سپرده چه نیکوکار یابدکار باشد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر میفرمود باداکردن نخ ومخیط یاسوزن که بامانت گرفته باشند بپیوندید باخویشان وبی نوایان خود و حاضر شوید در سرجنازه های ایشان واحوالپرسی وعیادت کنید از بیماران آنها واداکنید حقوق ایشان را زیرا هرمردی ازشماهنگامیکه پرهیزگار شد در دین خود و درست گفتاری کرد و ادای امانت نمود و خلق او با مردم نیکو شد چنین کس را جعفری گویند و او مرا شادمان ومسرور نموده وازمن بر او سرور وشادمانی وارد میشود وگویند که این ادب جعفر است ویاباداب جعفری مودب گردیده و چون غیر این بود داخل میشود بربلاء وعارا و گویند که این ادب جعفر است پس بخدا قسم پدرم مراحدیث فرمود مردیکه در قبیله از شیعه علی است پس باید زینت شیعه باشد ودر ادای امانت اداکننده تر ازهمه ودرقضای حقوق حکم کننده ترو داور تر ازهمه ودرمورد گفتار راستگوتر باشد وصایا وودایع ایشان بجانب او باشدعشیره و خویشان از اوپرسش کنند وبگویند کی بمثل فلانی است که ازهمه مادر او امانت خوبتر ودرحدیث وگفتار ازما راستگوتر است

مواعظه آن بزرگوار درامور مختلفه ومتفاوته

از جمله مواعظه و اندرز نیکو و بلیغ آن بزرگوار که در خاطر های صافی جای گیر و متمرکز است فرمایشی است که درمورد درخواست شخصی‌شده که خواسته‌است‌حضرت اورا پندی دهد وفرموده بیقین که خدا متکفل روزی است پس اهتمام تو از برای چیست ؟ و اگر روزی رزق مقسوم و روزی مقدر است پس حرص ازبرای‌چیست ؟ واگرحساب حق‌است‌پس جمع مال چرا ؟ واگر ثواب و پاداش ازخدا حق است پس تنبلی و کسالت ازبرای چیست ؟ واگر خلف و عوض از خدای عزوجل حق است‌پس بخل‌از برای‌چیست ؟ واگرعقوبت‌ومجازات‌ازجانب‌خدای‌عزوجل آتش جهنم است پس معصیت از برای چیست ؟ و اگر مرگ حق است پس شادمانی و فرح از برای چیست واگر عرض برخدا حق است پس مکر از برای چیست ؟ واگر شیطان دشمن است پس غفلت و بیحالی از برای چیست ؟ واگر گذشتن از صراط حق است پس عجب وخودپسندی از برای چیست ؟ واگر هرچیزی بسته بقضا وقدر است پس اندوه وغم ازبرای چیست ؟ واگر دنیا فانی است پس اطمینان و آرامش چرا ؟

ازجمله بدایع مواعظه حضرت صادق علیه السلام است

بدرستی‌که شما در اجل ها ومدت هائی قبض شده و ایامی معدوده هستید ومرگ ناگهانی بشما وارد میشود ،کسی که تخم خیر بکارد و کشت و کار خوبی کند غبطه و حسرت میدرود (که چرا بیشتر نکشتم وزیادتر نکردم) و کسی که تخم شر بکارد و کشت وکار شر کند پشیمانی وندامت بدرود که چرا چنین تخمی کاشتم وازبرای هرزارعی زراعتی است سبقت وپیشی نمیگیرد شخص کندکار وبطئی ازشما بهره ونصیب خودرا ودرك نمیکند حریص چیزی راکه ازبرای او مقدر نشده، کسی‌که خیری راعطاکندخدابوی عطای خیر نماید و کسی که شی را جلوگیری کند خدا او را نگاهداری می نماید (۱)

هم از مواعظ آن‌بزرگوار است : تاخیر انداختن‌فریب خوردگی واغترار است وطول تسویف وامروز وفردا نمودن حیرت و سرگردانی است وعلت وعیب را بخدا

نسبت دادن باعث هلاکت است واصرار بر گناه ایمن بودن از مکرخداست وازمکر خدا وپاداش مکر او جز قومی که زیانکارانند ایمن نباشند (۱)

بازفرماید ـ من اتقی الله وقاه ومن شکره زاده ومن اقرضه جزاه هر کس که از خداپرهیزد خدا اورا نگاهداری میکند وکسی که خدارا شکر میکند برنعمت او می افزاید وکسی که در راه خدا قرض دهد خدا باو جزا وپاداش خواهد داد

وآن حضرت بابی بصیر فرمود اما تحزن ، اما تهتم اما تتالم قال بلی یعنی آیاتو محزون نمی شوی آیا مهموم نمیگردی آیا متالم نمیشوی عرض کرد بلی وانگاه فرمود وقتی که این حالت درتوبود بیادبیاور مرك راوتنهائی خودت را درقبر و روان شدن اشك چشمانت را بردو گونه ورخسارت وازهم بریدن وجداشدن رك وپی های خودت را وخوردن کرمها را ازگوشت بدنت وبلا وانقطاع خودت را از دنیاکه این تذکر تورا به عمل ترغیب وتحریص می کند وتو را منع می نماید از بسیاری حرصی که بر دنیا داری

بیانات مفید عنوان بصری ازشیخ خود

در استفاده از محضرحضرت صادق آل محمد

شیخ بهائی در دفترسوم کشکول خود مینویسد .

ازعنوان بصری روایت شده که من چند سالی را نزد مالك بن انس میرفتم سپس که از فضایل ومکارم حضرت جعفر بن محمد الصادق آگاه شدم گفتی دوست داشتم که ازمحضرش استفاده کنم و از اواخذکمالات نمایم همانطورکه از مالك اخذکمال مینمودم پس روزی بمن فرمود ، من مردی مطلوبم و با این وصف برای من در هر ساعت ازاوقات شب و روزاورادی است بنا براین تومرا ازاذکارواورادخودبازمدار و ازمالك اخذکن وبجانب او برو چنانکه پیش از این میرفتی ، پس من از این بیان

۱ ـ بحارمجلسی

اندوهناك و غمین گردیده ازخدمتش بیرون شدم و بخود گفتم اگر که عاقبت خوشی داشتم ببهترین آرزوی خود میرسیدم و برای من تشرف بخدمت این حضرت واخذ نمودن از اومیسرمیشد پس داخل مسجد رسول خدا شدم و براوسلام کردم و فردا باز بروضه مقدسه برگشته ودرآن دور کعت نماز گذاردم و گفتم خدایاازتودرخواست میکنم که قلب جعفر ن محمد(ع)را برمن مهربان کنی ومرا ازعلم اوروزی فرمائی تا چیزی فراگیرم که بواسطه آن بصراط مستقیم توهدایت شوم وازآنجابخانه ام برگشتم درحالتی که اندوهگین بودم ونزد مالك بن انس هم نرفتم برای آنچه که دردل من از حب جعفر بن محمد جای گرفته پس از خانه خود جز برای ادای نماز واجب بیرون نشدم تااینکه صبر من تمام شد و چون سینه مق تنك گردید ناچار شده کفش و کلاه کردم و بقصد خدمت حضرت جعفر بن محمد بیرون رفتم و این بعد ازادای نمازعصر بود پس وقتی که بدرب خانه آن حضرت رسیدم اذن دخول خواستم خادم حضرت بیرون آمد و گفت حاجت تو چیست گفتم عرض سلام برشخص شریف امام است گفت آن حضرت درمصلای خود قائم است پس من در برابر در نشستم و جزاندکی طول نکشید که خادم بیرون آمد وبمن گفت داخل شود ببرکت خدا پس داخل شدم و بر اوسلام کردم وحضرت سلام مرا جواب داده وفرمود بنشین خدا تورا بیامرزد آنگاه من نشستم وآن حضرت سر بزیر افکننده آنگاه سربالا نموده وفرمود چه کنیه داری عرض کردم ابوعبدالله فرمود خدا ثابت و برقرار بدارد کنیه تورا توراتوفیق دهدیااباعبدالله درخواست توچیست پس من پیش خود گفتم اگر که درزیارت وسلام دادن بر او غیر این دعا نبود باز هم خیربسیاری بود پس ازآن سر بالا نموده وفرمود درخواست تو چیست عرض کردم ازخدا میخواهم که قلب تو را برمن مهربان کند و مرا از علم تو روزی فرماید و امیدوارم که خدای تبارك و تعالی در دل هرکس که خواهد اورا هدایت کند جای داده و قرار میدهد پس اگر خواهان علمی اولا در خودت حقیقت بندگی را طالب شو وعلم را باستعمال آن طلب کن وازخدا طلب فهم نما که بتوبفرماید آنگاه من گفتم یا شریف فرمود بگو یا اباعبدالله گفتم یا اباعبدالله حقیقت عبودیت چیست فرمود . سه چیز است یکی اینکه بنده ازبرای خوددرآنچه خدا باومرحمت

وعطا فرموده مالکیت نه بیند و آنرا ملك خودنداند زیراکه از برای بندگان مالکیتی نیست ومال را مال الله می بینند و آنرا در آنجا می گذارند که خدا امرفرمود دیگر اینکه بنده برای خود تدبیری نکند واشتغال خودرا در چیزی قرار دهد که خدا باو امرفرموده یا نهی کرده پس وقتی که بنده از برای خود در آنچه خدا باوداده مالکیتی قائل نشد انفاق نمودن برا و آسان گردد و در آنچه خدا باوامر بانفاق نموده در آن انفاق کند وآنگاه که بنده تدبیر نفس خودرا بمدبر امور واگذار کرد مصیبتهای دنیا براو خار وآسان شود وآنگاه که بنده مشغول بچیزی شد که خدای تعالی او را بدان امر یا نهی فرموده بواسطه آن دیگرمشغول بمراء وجدال وخود نمائی ومباهات با مردم نمی شود وهنگامیکه خدای تعالی بنده خودرا باین سه چیز گرامی گردانید واین سه را باو کرامت فرمود دنیا در نظراوخار گردد و ابلیس وخلق در نظر اوخار بشمار آیند وطالب دنیا نشود که درآن بازدیاد مال بپردازد وبدان مفاخرت ومباهات کند وطالب چیزهائی نشود که در نزد مردم عزت وبرتری دارد وروزگارخودرا به باطل نگذراند پس این اول درجه تقوی است و خدای متعال فرماید.

تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لافساداً والعاقبة للمتقین این است خانه آخرت که قرارمیدهیم ما اینرا از برای کسانیکه اراده برتری وفساد درزمین نمیکنند وعاقبت از برای پرهیزکاران است

عرض کردم یا ابا عبدالله مرا وصیت فرما حضرت فرمود تورا وصیت میکنم بنه چیز که درحقیقت آنها وصیت های من است از برای مرید طریق من بجانب خدای تعالی وازخدا در خواست میکنم که تورا برای بکار بردن آن توفیق دهد : سه چیز آن درریاضت نفس است وسه ازآن درحلم وسه دیگر آن درعلم میباشد پس آنانرا را حفظ کن وسستی و تهاون درباره آن منما ،

عنوان گوید پس من دل خودرا خالی ساخته و خاطرخویش را فارغ گردانیدم حضرت فرمود اماآنهاکه در ریاضت اند حذر بادتوراکه بخوری از چیزی که اشتهای آنرا نداری که بیقین آن مورث حماقت وبلاهت شود و جزدرحال گرسنگی مخور و چون خوردی حلال بخوروناm خدا برآن ببروحدیث رسول (ص) را بخاطر بیاورکه

فرمود ماملاء آدمی وعاء شراً من بطنه یعنی پر نمیکند فرزند آدم ظرفی را که بدتر از شکم خود باشد پس اگر آنرا پر کرد پس باید ثلثی از برای طعام و ثلثی از برای شراب و ثلثی از برای نفس کشیدن او باشد اما آنها که درحلم است پس اگر کسی بتو گفت اگر یکی بگوئی ده تا می شنوی پس باو بگو اگر ده تا گفتی یکی میشنوی و اگر کسی بتو شتم کرد و تورا بد گفت پس باو بگو اگر راست می گوئی در آنچه گوئی من از خدا میخواهم که مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی در آنچه گوئی من از خدا میخواهم که ترا بیامرزد و کسی که تورا وعده با نحنا و خمیدگی کرد پس اورا بنصیحت ودعا وعده کن واما آنها که درعلم است پس بپرس از دانایان هر آنچه را که ندانی و برحذر باش از اینکه ازایشان چیزی را ازروی تعنت وتجربه بپرسی وحذر باد تو را از اینکه درچیزی رأی و اعتقاد خود عمل کنی وعمل باحتیاط کن در تمامی آنچه که بجانب آن راهی می یابی واززنان جوان بگریز همانطور که ازشیر ژیان می گریزی و گردن خودرا جسر وپل مردم قرارمده هم اکنون یا ابا عبدالله ازنزد من بر خیز که درحقیقت تورا نصیحت کردم وورد مرا ازبرای من خراب وفاسد مساز که مردی هستم که بنفس خود بخیل می باشم والسلام علی من اتبع الهدی

فصل هشتم

در گفتار درر بار حضرت صادق ال محمد علیه السلام

برای صادق آل محمد علیه الصلواة و السلام گفتاری در ربار و اقوالی معجز آثار در آداب و اخلاق و معاشرت و سلوك و عبادات وغیره است که قسمت مهم آن در مصباح الشریعه و مناهج انوار وماده ۹۳ مسطور است و نگارنده جزئی از آنها را انتخاب نموده ودراین کتاب تیمناً وتبرکاً بمورد نگارش میآورد تاخوانندگان از آن هنرمند گردند.

قال الصادق علیه السلام

نجوی العارفین تدور علی ثلاثت اصول :

الخوف والرجاء والحب، فالخوف فرع العلم والرجافرع اليقين والحب فرع المعرفة فدليل الخوف الهرب و دليل الرجاالطلب و دليل الحب ايثار المحبوب على ما سواه فاذاتحقق العلم فى الصدرخاف فاذاصح الخوف هرب واذاهرب نجى واذااشرق نور اليقين فى القلب شاهد الفضل واذا تمكن منه رؤية الفضل رجا واذا وجد حلاوة الرجاطلب واذا وفق للطالب وجد واذا انجلا ضياء المعرفه فى الفؤاد هاج ريح المحبة واذاهاج ريح المحبة استانس فى ظلال المحبوب وآثر المحبوب على ماسواه وباشراوامره واجتنب نواهيه و اختارهما على كل شى غيرهما فاذا استقام على بساط الانس بالمحبوب مع اداء و اوامره واجتناب نواهيه وصل الى روح المناجات و القرب ومثال هده الاصول الثلثة كالحرم والمسجد والكعبه فمن دخل الحرم امن من الخلق ومن دخل المسجد امنت جوارحه ان يستعملها فى المعصيته و من دخل الكعبه امن قلبه من ان يشغله بغير ذكرالله عزوجل

فانطر ايهاالمؤمن فان كانت حالتك حالة ترضيهما لحلول المعرفة فاشكر الله تعالى على توفيقه وعصمته و ان تكن للاخرى فانتقل عنها بصحه العزيمة و اندم على ماسلف من عمرك فى الغفلة واستعن بالله على تطهير الظاهر من الذنوب وتنظيف الباطن من العيوب واقطع مادة الغفلة عن قلبك واطف نارالشهوة من نفسك

یعنی فرمود صادق آل محمد علیه السلام که رازونیاز اهل معرفت پیوسته بسه اصل است :

اول ترس ـ دوم امید ـ سوم دوستی ، اماترس فرع دانستن است و امید فرع یقین باشد ومحبت فرع معرفت است ونشانه ترس گریختن و نشانه امید خواستاری وجستجو است ونشانه دوستی گزیدن محبوب است برهرچه که غیر اوباشد .

و چون علم درسینه تحقق یافت ترس پیدامیشود وچون ترس صحیح شد فرارپیش آمد و چون فرار پیدا شد نجات و رستگاری فراهم آید و چون نور یقین در دل تابند فضل وبخشایش پروردگار مشاهده کند وچون دیدن فضل استقرار پیداکرد امیدوار گردد و چون حلاوت امیدواری را چشید درصدد طلب برآید و چون توفیق طلب پیداکرد مطلوب خودرا بدست آورد و آنرا بیابد و چون نور معرفت دردل تابید

نسیم محبت بوزیدن آید و چون باد محبت وزید در سایه مرحمت محبوب انس و آرامش گیرد و محبوب را بر هرچه که جز آن است اختیار کند و بانجام اوامر او بپردازد و از نواهی او اجتناب نماید وامر ونهی محبوب را بر هرچیزی که غیر آندو باشد برگزیند و چون بر بساط انس محبوب برقرار شد و اوامر اورا بجا آورد و از نواهی او دوری گزید آنگاه بروح مناجات و قرب محبوب واصل آید و مثال این سه اصل حرم و مسجد و کعبه است که هر کس داخل حرم شد ایمن از تمام خلق شود و هر کس که داخل مسجد شد جوارح او از بکار رفتن در نافرمانی و معصیت ایمن گردد و هر کس که داخل کعبه شد دل او از اشتغال بغیر ذکر خدای عزوجل ایمن شود

پس ای مومن نگاه بخود کن که اگر تورا حالتی است که راضی برسیدن مرك خود هستی آنگاه خدای تعالی را بتوفیق وعصمت خود سپاسگذار شو واگر توراحالتی غیر از این است پس خودرا از آن حالت انتقال ده و قصد و عزیمت خودرا درست کن و پشیمان شو برآنچه عمر تو بغفلت گذشته و از خدا کمك بخواه که تورا از گناهان پاك سازد و باطنت را از عیبها پاکیزه گرداند و ماده غفلت را از دل خود قطع کن و آتش شهوت را از نفس خود خاموش بدار

در احکام

قال الصادق علیه السلام اعراب القلوب علی اربعة انواع . رفع وفتح وخفض ووقف فرفع القلب فی الاشتغال بغیر الله و وقف القلب فی الغفلة عن الله الاترى الى ان العبد اذا ذکر الله بالتعظیم خالصاً ارتفع کل حجاب کان بینه و بین الله تعالی من قبل ذلك واذا انقاد القلب لورود قضاء الله بشرط الرضا عنه کیف ینفتح القلب بالسرور والراحة والروح و اذا اشتغل قلبه بشیء من اسباب الدنیا کیف تجده اذا ذکر الله بعد ذلك واناب منخفضاً مظلماً کبیت خراب خاو لیس فیه عمران ولا مونس فاذا غفل عن ذکر الله کیف تراه بعد ذلك موقوفا محجوباً قدقسی و اظلم منذ فارق نور التعظیم

فعلامة الرفع ثلاثة اشیاء: وجود الموافقه وفقد المخالفة ودوام الشوق وعلامة الفتح ثلاثة اشیاء التوکل والصدق والیقین و علامت الخفض ثلاثة اشیاء العجب والریاء و الحرص و علامة الوقف ثلاثة اشیاء زوال حلاوة الطاعه و عدم مرارة المعصیه و التباس علم الحلال بالحرام

یعنی حضرت صادق آل محمد علیه السلام فرمود اعراب دلها چهار است: رفع ـ فتح ـ کسر ـ وقف ، رفع قلب ذکر خدای تعالی است وفتح آن راضی بودن برضای اواست و خفض یا کسر قلب مشغول شدن بغیر خداست و وقف آن غافل شدن از یاد خدا باشد آیا نمی بینی هنگامی که بنده خدارا به بزرگی وعظمت وخلوص نیت یاد کند تمام پرده و حجابهائی که بین او و بین خداست پیش از ذکر برداشته شود و هروقت دل دربرابر ورود قضای خدا اطاعت نمود وراضی شد از خدا چگونه بشادمانی وراحت و نشاط روحی باز شده وگشاده گردد و آنگاه که بچیزی از اسباب دنیوی مشغول گردید چگونه آنرا می یابی در آن بین که خدا را پس از اشتغال بیاد آورد وبسوی او باز گشت کند که در آنحال سربزیر وگرفته و تیره دل و مانند بنای خراب باشد که در آن آبادی و عمرانی دیده نشود و مونسی درآن نبینند

پس هنگامی که دل ازذکر خدا غافل شد چگونه می بینی آنرا که بعد ازغفلت باز مانده و محجوب گردیده وقساوت وتیرگی آنرا بسختی فروگرفته و آن ازوقتی است که نورعظمت آلهی را مفارقت کرده و بنابراین علامت رفع قلب سه چیزاست پیدایش موافقت ونایاب شدن مخالفت ودوام شوق الهی که باشتیاق خدا باشد وعلامت فتح سه چیز است : توکل بخدا و راستی و یقین بحق و علامت خفض نیز سه چیز باشد خودپسندی و خود نمائی و حرص وعلامت وقف هم سه چیز است : برطرف شدن حلاوت طاعت پروردگار و تلخ نشمردن نافرمانی و معصیت و اشتباه کردن در علم بحلال و حرام

گفتار آن حضرت در مواخات

قال الصادق علیه السلام ثلاثة فی کل زمان عزیزه وهی الاخاء فی الله تعالی والزوجه الصالحة النقیه تعینه فی دین الله عزوجل والولد الرشید ومن وجد الثلثة فقد اصاب خیر الدارین والحظ الاوفر من الدنیا والاخره و احذر ان تواخی من ارادك لطمع اوخوف او میل او مال او اکل او شرب و اطلب موافاة الاتقیاء ولو فی ظلمات الارض و ان افنیت عمرك فی طلبهم فان الله عز وجل لم یخلق علی وجه الارض افضل منهم بعد النبیین و ما انعم الله علی العبد بمثل ما انعم به من التوفیق لصحبتهم قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و اظن ان من طلب فی زماننا هذا صدیقا بلاعیب بقی بلا-

صدیق الا تری ان اول کرامة اکرم‌الله بها انبیائه عند اظهار دعوتهم صدیق امین وولی فکذلك اجل ما اکرم‌الله به اصدقئه و اولیائه و اصفیائه وامناء ه صحبة انبیائه وذلك دلیل علی ان مافی الدارین بعد معرفه الله ص نعمه اجل و اطیب و ازکی من الصحبة فی‌الله عزوجل والمواخاة لوجه الله

فرمود حضرت صادق علیه السلام سه چیز است که در هردوره عزیز و کمیابند و آنسه یکی برادری در راه خداست و همسر نیکوکاری که الفت دار بشوهر خود باشد و اورا دردین خدا بی‌نیاز سازد وفرزندی رشید وارجمند دارا شود وهرکس دارای این سه چیز شد در واقع بخیر دو جهان رسیده و بهره تمام از دنیا و آخرت برده وبترس از اینکه برادری کنی باکسی که تورا از برای طمع یابیم یا میل یا مال یا جهت خوردن یا آشامیدن بخواهد وطلب برادری از پرهیزکاران نما وبا آنها رادری کن اگرچه در میانه تاریکیهای زمین باشند اگرچه عمر خودرا درطلب ایشان فنا کنی پس بدرستیکه خدای عزوجل در روی زمین بعداز پیغمبران بهتر ازآنها خلق نفرموده و بر بنده انعام نفرموده بمانند آنچه باو انعام نموده از توفیق برای صحبت ایشان خدای متعال فرماید درآنروز دوستان بعضی دشمن بعضی دیگرند جز پرهیزکاران ومن گمان میکنم که هرکس در این روزگار ما دوستی که بدون عیب باشد طلب کند بیدوست میماند آیا نمی‌بینی اول بزرگواری وکرامتی که خدا پیمبران خودرا بدان گرامی داشته درهنگام اظهار دعوت ایشان دوست امین و ولی و دوستدار است پس همچنین بزرگترین چیزی که خدا بآن دوستان و اولیای خود را بزرك داشته و و برگزیدگان و امنای خود گرامی گردانیده صحبت وهمراهی پیغمبران اواست واین خود دلیل است بر اینکه در دو دنیا بعد از شناختن خدای تعالی نعمتی بزرگتر و پاکیزه از همراهی درراه خدای عزوجل نیست وبالاتر ازبرادری برای رضای خدا نباشد

گفتار آن حضرت درحسن خلق

قال الصادق (ع) الخلق الحسن جمال فی‌الدنیا نزهة فی الاخرة وبه کمال‌الدین وقربة الی‌الله عزوجل ولایکون حسن الخلق الا فی کل ولی وصفی لان الله تعالی ابی ان ینزل اللطافه و حسن الخلق الا فی مطایا نوره الاعلی و جماله الازکی لانها خصلة یختص بها العارفون ولا یعلم ما فی حقیقة حسن الخلق الا الله عز و جل قال رسول الله

صلی الله علیه و آله خاتم الخلق زماننا حسن الخلق و الخلق الحسن الطف شیئی فی الدین و اثقل شیئی فی المیزان وسوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل وإن ارتقی فی الدرجات فمصیره الی الهوان قال رسول الله (ص) حسن الخلق شجره فی الجنة و صاحبه متعلق بغصنها یجذبه الیها و سوء الخلق شجرة فی النار و صاحبه متعلق بغصنها یجذبه الیها .

فرمود صادق آل محمد (ع) خلق نیکو جمال دنیا و نزهت و پاکیزکی در آخرت است و بخلق خوب تمامیت دین است وتقرب و نزدیکی بخدای عز وجل می باشد وحسن خلق جزدر ولی یادوست و برگزیده خدا نباشد زیراکه خدای تعالی امتناع فرمود ازآنکه لطافت وحسن خلق را جز درمراکب نور اعلی و جمال ازکی خود نزل نماید زیراکه خلق خوب خصلتی است که عارفان بحق وخدا شناسان بدان اختصاص دارند و جزخدای عزوجل حقیقت آنچه راکه در حسن خلق وجود دارد نمی داند فرمود رسول خدا (ص) انکشتر مردمان دردوره‌وزمان ما حسن خلق است وخلق خوب پاکیزه ترولطیف ترین چیزی است دردین وسنکین تر چیزی است در میزان عمل وبدی خلق عمل را تباه وفاسد سازد همانطورکه سرکه عسل را فاسد می‌نماید واکر بدخلقی بدرجات بلندرسید و پایه اوبالاکرفت پس بازکشت آن بجانب ذلت و خواری باشد و نیز رسول خدا فرمود حسن خلق درختی است در بهشت و صاحب آن بسته وآویخته بشاخه ای ازآن است که اورا بجانب بهشت میکشاند وبد خلقی درختی است درآتش و صاحب آن آویخته بشاخی است ازآن که او را بجانب دوزخ وآتش میکشاند .

گفتار آن بزرگوار در تقوی

قال الصادق (ع) : التقوی علی ثلاثه اوجه تقوی بالله وهو ترك الحلال فضلاعن الشبهة و هو تقوی خاص الخاص وتقوی من الله وهو ترك الشبهات فضلا عن الحرام و تقوی من خوف النار والعقاب وهو ترك الحرام وهو تقوی العام کماء یجری فی نهر و مثل هذه الطبقات الثلث فی معنی التقوی کاشجار مغروسة علی حافة ذلك النهر من کل

لون و جنس و کل شجرمنها یستمص الماء من ذلك النهرعلی قدر جوهره و طعمه و لطافته و کثافته ثم منافع الخلق من ذلك الاشجار والثمارعلی قدرها وقیمتها

فرمود حضرت صادق (ع) تقوی بر سه گونه است تقـوای بخدا و آن بترك حلال است تا چه رسد بشبهه و ان تقوای خاص الخاص است و تقوای از خدای تعالی و آن ترك شبهات است علاوه‌ازحرام و آن تقوی ازخواص است وتقوائی که‌از بیم آتش وعذاب است و آن ترك حرام و تقوای عوام میباشد ، مثل تقوی مانند آبی است که جاری شود درنهری ومثل این سه پایه درتقوی مانند درختهائی است که بر کنار آن نهر نشانده شده ازهر رنك وجنس وهر درختی از آن نهر آب می مکد و بخود جذب میکند باندازه استعداد خود ومزه ولطافت و کثافت خودش پس بهره ومنافع مردم‌از آندرختها ومیوه‌های آنان در اندازه وقیمت آنها است .

گفتار آن حضرت در رعایت

قال الصادق علیه السلام من رعی قلبه عن الغفلة و نفسه عن الشهوة وعقله عن الجهل فقد دخل فی دیوان المنتبهین ثم رعی علمه عن الهوی ودینه عن البدعة وماله عن الحرام فهو من جملة الصالحین قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة وهو علم الانفس فیجب ان یکون نفس المؤمن علی کل حال فی شکر اوعذر علی معنی ان قبل ففضل و ان رد فعدل و تطالع الحرکات فی الطاعات بالتوفیق ویطالع السکون عن المعاصی بالعصمة و قوام ذلك کله بالافتقار الی الله و الاضطرار الیه والخشوع والخضوع و مفتاحهما الا نابة الی الله تعالی مع قصر الامل بدوام ذکر الموت و عیان الوقوف بین یدی الجبار لان فی ذلك راحة من لحبس و نجاة من العدو وسلامة للنفس والاخلاص فی الطاعة بالتوفیق و اصل ذلك ان یرد العمر الی یوم واحد قال رسول الله الدنیا ساعة فاجعلها طاعة و باب ذلك کله ملازمة الخلوة بمداومة الفکرة وسبب الخلوة القناعه و ترك الفضول عن المعاش و سبب الفکرة الفراغ الزهد و تمام الزهد التقوی وباب التقوی الخشیة و دلیل الخشیة التعظیم لله والتمسك بخالص طاعته و اوامره والخوف والحذر

مع الوقوف عن محارمه و دليلها العلم. قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء .

یعنی فرمود حضرت صادق آل محمد کسی که دل خود را از غفلت رعایت کند و نفس خودرا از شهوت و عقلش را از جهل نگهدارد درحقیقت در دیوان آگهان و باخبران داخل گردیده

پس کسی که علم خودرا ازهوا ودین خودرا از بدعت ومال خویش را ازحرام رعایت کند او ازجمله صالحین وخوبان خواهد بود .

حضرت رسول خدافرمود طلب دانش برهرمرد مسلم وزن مسلمه واجب است وآن دانش جان ها وعلم بنفوس است بنابراین واجب است که نفس مؤمن درهرحال بشکر گذاری یا عذر خواهی باشد بدین معنی که اگر قبول بشود بفضل و بخشش حق خواهد بود واگر مردود گرد بعدل او باشد وحرکات درطاعات و فرمانبرداری رابتوفیق خدا بیند وسکون ازنافرمانی وخودداری ازمعاصی رابعصمت ونگاهداری خدامطالعه نماید وقوام تمامی اینهابه نیازمندی خدا واضطرار بجانب او باشدوفروتنی وخضوع در بر امرذات حق است وکلید آن درباز گشت بجانب خدا است باکوتاهی آرزو بواسطه همیشگی بیاد مرك وآشکارا دیدن وقوف خود را دربرابر پروردگار جبار چونانکه در این عمل راحت شدن ازحبس ونجات یافتن از دشمن وسلامت از برای نفس واخلاص درطاعت بسبب توفیق الهی است واصل این اعمال آنستکه تمام عمر را بیك روز شمارد ، رسول خدا فرمود که دنیا ساعتی است و آنرا در طاعت و فرمانبرداری پروردگار قرارده وباب این اعمال بتمامی ملازمت خلوت بدوام فکرت است وسبب خلوت قناعت وواگذارنمودن زیادتی ازمعاش وگذران است وموجبات فراغت زهد وبی رغبتی بدنیا است وتمام زهدپرهیز کاری است وباب تقوی بیم وخشیت است ودلیل ونشانه ترس وبیم تعظیم وبزرك شماری حق عزوعلا است وتمسك جستن بخالص طاعات واوامر اوباشد وبیم وترس باایستادگی ووقوف ازمحرمات خداودلیل آن علم است چنانکه خدافرماید :

انما يخشى الله من عباده العلماء جز این نیست که می ترسند ازحق تعالی بندگان او که دانایان وعلما هستند .

در بیان حق و باطل از فرمایشات آنحضرت

قال الصادق علیه السلام : اتق الله و کن حیث شئت و من ای قوم شئت فانه لا خلاف لاحد فی التقوی و التقوی محبوب عند کل فریق و فیه اجتماع کل خیر و رشد وهو میزان کل علة و حکمة و اساس کل طاعة مقبوله والتقوی ما ینفجر من عین المعرفة بالله تعالی یحتاج الیه کل فن من العلة و هو لایحتاج الا الی تصحیح المعرفة بالمحمود تحت هیبة الله و سلطـانه و مزید التقوی یکون من اصل اطلاع الله عزوجل علی سر العبد بلطفه فهذا اصل کل حق و اما الباطل فهو مایقطعك عن الله متفق علیه ایضاً عند کل فریق فاجتنب عنه وافرد سرك لله بلاعلامة

فرمود حضرت صادق علیه السلام بپرهیز ازخدا وباش بهرکجا که خواهی وازهر قوم که خواهی زیرا که خلافی نیست برای احدی در پرهیز کاری و پرهیز دوست داشته محبوب است در نزد هر فرقه ای و در آن است گرد آمدن هر چیز و خوبی و آن شکافته میشود ازچشمهٔ معرفت بخدای وتعالی نیازمند میگردد بآن هرقسمتی ازعلة و او محتاج نمیشود جز بصحت ودرست گردانیدن شناسائی باخاموشی درتحت بیة وهیبت خداوند وسلطه وقدرت اوزیادتی تقوی که ازاصل آگاهی وباخبری خداست براسرار بنده بواسطه لطف و مهربانی اوپس این است اصل و ریشه هرحقی و اما باطل پس آن چیزی است که تورا ازخدا دورسازد وآن نزدهرفرقه وگروهی متفق علیه است که تمامی بران اتفاق دارند و جملگی براننذ پس از آن دوری کن و سر خود را برای خدا نگاهدار بتنهائی بدون بستگی بدیگری

فرموده آن بزرگوار در اخلاص

قال الصادق علیه السلام الاخلاص یجمع فواصل الاعمال وهو معنی مفتاحه القبول و توقیعه الرضافمن تقبل الله منه ویرضی عنه فهوالمخلص و ان قل عمله و من لا یتقبل الله منه فلیس بمخلص و ان کثر اعماله اعتبارا بآدم و ابلیس و علامة القبول وجود الاستقامه ببذل

کل المحاب مع اصابة العلة کل حرکة و سکون و المخلص ذائب روحه باذل مهجته فی تقویة ما بـ العلة والاعمال و العامل والمعمول بالعمل لانه اذا ادرك ذلك فقد ادرك کله و اذا فاته الکل و هو تصفیته معانی التنزیه فی التوحید کماقال الاول هلك العاملون الاالعابدون و هلك العابدون الاالعالمون وهلك العالمون الاالصادقون و هلك الصادقون الاالمخلصون و هلك المخلصون الا المتقون و هلك المتقون الاالموقنون وان الموقنین علی خطر عظیة قال الله تعالی و اعبد ربك حتی یأتیك الیقین و ادنی حدالاخلاص بذل العبد طاقته ثم لایجعل لعلمه قدراً عندالله فیوجب علی الله مکافاة بعلمه لعلمه انه لوطالبه بوفاء حق المعبودیة لعجز و ادنی مقام المخلص فی الدنیا السلامة من جمیع آلاثام و فی الاخرة النجاة من النار و الفوز بالجنة

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام اخلاص گرد می آورد بهترین عملها را و آن معنائی است که کلید وی قبول و پذیرفتاری است وامضاء آن خوشنودی میباشد پس کسی که پذیرفت خدا ازوی وراضی شد ازاوپس اواخلاص دارنده است اگر چه عملش اندك باشد وکسی که خدا ازاونپذیرد وعمل اورا قبول نکند پس اواخلاصمند نیست اگرچه کردار وی بسیار باشد مانند عمل وکردار حضرت آدم وابلیس ونشانه پذیرفتن وقبول نمودن بودن پایداری راستقامت است ببخشیدن تمام آنچه راکه دوست دارد با رسیدن بدانش در هر حرکتی و سکونی و آنکس که دارای اخلاص است روح خود وا میگدازد و جای خود را بذل میکند در برپا داشتن آنچه که دراوست از دانش وکرداروآنچه راکه عمل کننده وعمل کرده شده است بواسطه دانش زیرا که او وقتی این مرتبه را درك نمود و بعلم و عمل رسید در حقیقت تمامی طاعات را درك نموده و آنگاه که آنرا از دست داد و از او فوت گردید درحقیقت همه را از داده و ترك تمامی اعمال را نموده عمل صافی نمودن و پاکیزه کردن معانی تنزیه و منزه شمردن خداست در توحید و یگانگی چنانکه اول فرموده : هلاك شدند عمل کنندگان جز پرستش کاران و عابدان وهلاك شدند پرستش کارها جزعلماء ودانایان و هلاك شدند عالمان جز راستگویان و صداقت پیشه گان و هلاك شدند صادقین غیر از آنها که اخلاص دارند و مخلص شمرده میشوید و هلاك شدند مخلصین مگر

آنها که اهل تقوی و پرهیزند و هلاك شدند اهل تقوی مگر آنهـا که دارای یقین اند و بدرستیکه یقین داران هم بیقین در خطـر عظیمی خواهند بود : خدای سبحان فرماید ، پرستش‌کن پروردگار خودت را تا اینکه برای تویقین آید و پست ترین مرتبه وحد اخلاص بخشیدن ونثار نمودن بنده‌است توانائی و طاقت خود را که بقدر طاقت بندگی و عبادت کند و قرار ندهد برای عمل خود قدر و قیمتی در نزد خدای متعال تا اینکه واجب شمارد برای خدا پاداشی وعوضی برای عمل خود برای اینکه میداند اگرخدا بخواهد و مطالبه نماید وفا نمودن بحق بندگی وعبودیت‌را یقین‌که عجز آرد وعاجز آید و پست‌ترین مقام شخص اخلاص‌مند در دنیا سلامتی او است از تمامی گناهان و در آخرت رستگاری او است از آتش وفائز گردیدن و بهره‌مند شدن او است به بهشت .

گفتار آن بزرگوار در خوف و رجاء

قال الصادق علیه السلام الخوف رقیب القلب و الرجاء شفیع النفس و من کان بالله عارفاً کان من الله خائفاً و هما جناحان الایمان یطیر بهما العبد المتحقق الی رضوان الله تعالی وعینا عقله یبصر بهما الی وعدالله و وعیده والخوف طالع عدل‌الله ناهی وعیده والرجاء داعی فضل‌الله وهویحیی القلب والخوف یمیت النفس

فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ترس نگاهبان دل است و امید شفاعت‌کننده نفس میباشد و کسی که بخدا شناسا باشد ازخدا ترسان است و بیم‌وامید دو بال ایمانند که بنده تحقیق‌کار بااین دو بال بسوی رضوان خدای‌تعالی پروازمیکند وچشمان عقل او میباشند که با آندو بجانب وعدووعید خدا نظرمیکند وبیم‌مطالعه کننده است عدل خدارا ونهی‌کننده‌است ازوعید او وامید خواننده بنده است بفضل خدا وامید است که دل را زنده می‌سازد و بیم است که نفس را می میراند

گفتار آن بزرگوار درحقیقت عبودیت

قال الصادق علیه‌السلم العبودیة جوهرة کنها الربوبیة فما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة و ما خفی فی الربوبیه اصیب فی‌العبودیة

یعنی فرمود حضرت صادق آل محمد بندگی وعبودیت جوهری است که کنه

آن پروردگاری وربوبیت است پس آنچه که در ربوبیت پنهان شده در بندگی و عیودیت بظهور آمده وپیدا گردد

وقال الصادق علیه السلم کتاب الله علی اربعة اشیاء العبادة والاشارة و اللطایف و الحقایق فالعبادة للعوام و الاشارة للخواص و االطایف للاولیاء و الحقایق للانبیاء علیهم السلم فرمود حضرت صادق علیه السلام که کتاب خدا (قرآن) بر چهار چیز است : عبارت و اشارت ـ لطایف وحقایق ، پس عبارت آن از برای عوام است واشارت از برای خواص باشد و لطایف از برای اولیاء است و حقایق از برای پیغمبران علیهم السلام باشد .

گفتار آن حضرت درمعاشرت و و آمیزش

قال الصادق علیه السلام حسن المعاشره مع خلق الله عزوجل فی غیر معصیة من مزید فضل الله عند عبده ومن کان خاضعا لله فی السر کان حسن المعاشرة فی العلانیة فعاشر الخلق لله ولاتعاشرهم لنصیبک من الدنیا ولطلب الجاه والریاوالسمعة ولاتسقطن بسبها عن حدودالشریعة من باب المماثلة والشهوة فانهم لایغنون عنك شیئا وتفوتك الاخرة بلا فایدة و اجعل من هو اکبر منك بمنزلة الاب و الاصغر بمنزله الولد والمثل بمنزله الاخ ولا تدع ما تعلمه یقینا من نفسك بما تشك فیه من غیرك وکن رفیقا فی امرك بالمعروف وشفیقا فی نهیك عن المنکر و لاتدع النصیحه فی کل حال قال الله عزوجل وقولوا للناس حسنا واقطع عمن نسیك وصل ذکر الله وتشغلك الفتنة عن طاعة الله فان ذلك من اولیاء الشیطان و اعوانه و لایحملنك رؤیتهم علی المداهنة عندالحق فان فی ذلك الخسران المبین

فرمود حضرت صادق علیه السلام خوشی آمیزش باخلق خدای عزوجل درغیر نا فرمانی و گناهکاری اززیادی فضل ومرحمت خدا است درنزد بنده خودوهرکس که برای خاطر خدا فروتنی کند درنهان و باطن اوخوش معاشرت و نیکو آمیزش در آشکار خواهد بود پس آمیزش کن با خلق از برای خاطر خدا ومعاشرت مکر باایشان جهت بهره گیری ونصیب خودازدنیا ویااز برای جاه طلبی وخود نمائی وشهرت وشنوانیدن بمردم و سقوط مده خودرابواسطه چنین معاشرتی ازحدودشریعت ودستور آن از باب مانند

و یا همرنك شدن با مردم پس درحقیقت آنهاتورا بی‌نیاز نمیکنند از چیزی و آخرت تو از دست میرود بدون فایده که بتومترتب شود و قرار ده آنکس را که ازتوبزرگتر است بجای پدرت و آنکه از توکوچکتر است بجای پسرت و آنکه مانند وهمجنس تو است بجای برادرت و مگذار آنچه راکه بآن یقین دارد از خودت بواسطه آن چه درآن شك و تردید داری از غیر خودت و باش رفیق در امر نمودن رفیق خودت را بمعروف و کار نیك و با او شفیق ومهربان‌باش درباز داشتن ونهی نمودن ازمنکر و کار بد و ناروا و فرو نگذار نصیحت وپند را در هرحالتی که خدای عزوجل فرماید بگوئید از برای مردم خوبی را و ببر رشته خودرا ازکسی که وصلت و پیوستگی با اوتورا ازذکرخدای تعالی بازداردوتورا الفت وآمیزش با اوازاطاعت وفرمان برداری خدای متعال منع کند زیراکه در حقیقت این شخص از اولیای شیطان و دوستداران وکمك‌کاران او میباشد و وادار نکند تورا دیدار ایشان برسست‌گیری نزد حق‌زیرا که فی‌الحقیقة در اینکار زیان و ضرری آشکار است

گفتار آن حضرت در معرفت

قال الصادق (ع) العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع‌الله ولو سهی قلبه عن الله طرفة عین لمات شوقاً الیه و العارف امین ودایع‌الله وکنزاسراره ومعدن انواره ودلیل رحمته‌علی‌خلقه ومطیة علومه و میزان فضله وعدله قدغنی عن الخلق و المراد و الدنیا ولا مونس له سوی الله ولانطق ولااشارة ولاانس الا بالله ومن الله ومع‌الله فهوفی ریاض قدسه متردد ومن لطائف فضله الیه متزود والمعرفة اصل و فرعه الایمان

فرمود حضرت صادق (ع) عارف بحق شخص اوبا خلق است و قلب او با خدا میباشد واگردل او از خدا غافل شود بقدریك چشم‌بهم‌زدنی یقین که خواهد مرد او ازشوق بسوی‌خداوعارف‌امین امانتهای‌خداست وخزانه‌اسراراو ومعدن انوار الهی و دلیل رحمت اواست برخلق وی ومرکب علمهای اوومیزان‌فضل وعدل اومیباشدودر حقیقت بی نیازازخلق گردیده ونیزازمراد ودنیابی نیاز شده مونس برای او جز خدا نیست ونطق واشاره ونفس اوجز بخدا وازخدا وبا خدا نباشد پس او درباغات قدس

الهی آمد وشدکند وازلطایف فضل خداکه درباره وی نموده توشه گیرد ومعرفت اعلی است که شاخه آن ایمان است

گفتار آن بزرگوار درحکمت

قال الصادق (ع) الحکمة ضیاء المعرفة و میزان التقوی و ثمرة الصدق ولوقلت ما انعم الله علی عبد بنعمة اعظم و انعم و ارفع واجزل وابهی من الحکمة لقلت قال الله تعالی یوت الحکمه من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً وما یذکر الا اولو الالباب ای لا یعلم وما اودعت وهیات فی الحکمه الامن استخلصته لنفسی وخصصته بها والحکمة هی النجاة وصفة الحکمة الثبات عند اوایل الامور و الوقوف عند عواقبها وهو هادی خلق الله الی الله تعالی قال رسول الله لعلی (ع) لئن یهدی الله علی یدیك عبداً من عباده خیرلك مما طلعت علیه الشمس من مشارقها الی مغاربها

یعنی فرمود حضرت صادق (ع) که حکمت نور معرفت و میزان تقوی و میوه صداقت است واگر بگویم که انعام نفرموده خدای متعال بربنده نعمتی راکه بزرگتر وبالاتر ورساتر وفراوانتر ازحکمت باشد البته حق گفته ام و خدای تعالی فرماید:

میدهد حکمت را بر هر کس که خواهد و کسیکه باو حکمت داده شود پس درحقیقت باوخیر بسیاری داده شده وپند نگیرند مگرصاحبان خرد ،یعنی نمیداند آنچه راکه در حکمت گذارده شده جز آنکس که اورا ازبرای خود خالص نموده ومختص گردانیده ام بحکمت وحکمت نجات ورستگاری است وصفت حکمت پای برجابودن است درآغازکارها وایستادگی ومقاومت است دراواخر آن واو است رهنمای مخلوق خدا بجانب خدای تعالی وحضرت رسول خدا(ص) بعلی(ع) فرمود اگرخداهدایت و راهنمائی کند بدست تو بنده ای ازبندکان خودرا از برای تو بهترخواهد بوداز آنچه که آفتاب بر آن میتابد ازمشرق تا مغرب آن

گفتار آن حضرت درحسد

قال الصادق(ع) الحاسدمضر بنفسه مانع قبل ان یضر بالمحسود کابلیس اورث بحسده لنفسه اللعنة وآدم الاجتباء والهدی وارفع الی محل حقایق العهد والاصطفاء فکن محسوداً

• ولا تكن حاسداً فان ميزان الحاسد ابداً خفيف بثقل ميزان المحسود والرزق مقسوم فماذا ينفع الحسد الحاسد و ماذا يضر المحسود الحسد والحسد اصله من عمى القلب وجحود فضل الله وهما جناحان للكبر و بالحسد وقع ابن آدم فی حسرة الابد و هلك مهلكا لا ينجوا منه ابدا ولا توبة للحاسد لانه مستمر عليه معتقد به مطبوع فيه يبدوا بلا معارض به ولا سبب والطبع لا يتغير عن الاصل و ان عولج

یعنی فرمود حضرت صادق علیه‌السلام حسد برنده بنفس خود ضرر میرساند و حسد مانع او شود پیش از اینکه ضرر بمحسود برساند مانند ابلیس لعین که حسدوی باعث لعنت ابدی از برای او گردید که دوری از رحمت خدائی است و از برای آدم برگزیدگی را سبب شد و اورا بمحل حقایق عهد الهی و برگزیدگی بالا برد پس محسود کسی است که مورد حسد قرار گیرد نه حسد برنده زیرا که درحقیقت میزان عمل حسد برنده سبك میشود بواسطه سنگی میزان آنکس که بر اوحسد برده وحال اینکه روزی مقدر و تقسیم شده است پس در اینصورت حسد حاسد چه ضرری بمحسود میرساند واصل و ریشه حسد از عمی قلب است و از انکار نمودن فضل و بخشش خدای سبحان میباشد و حسد با انکار هردودو بال از برای کفر ند وفرزند آدم بواسطه حسد خود درحسرت ابدی میافتد و هلاك میشود بهلاکتی که از آن هیچگاه رستگاری و نجات نمی‌یابد و از برای آنکس که حسد میبرد توبه نیست زیرا که این صفت برای او دایم و همیشگی است و حسد عقیده قلبی اوست که این صفت در طبیعت او نقش بسته و بدون معارضی که متعرض وی شود از او آشکارا وظاهر گردد و سببی برای اظهار آن نمیخواهد وطبیعت ازاصل خود تغییر نمیکند اگرچه معالجه وچاره‌جوئی شود

گفتار آن بزرگوار در عقل وهوی

قال الصادق علیه‌السلام العاقل من كان ذلولا عند اجابة الحق منصفاً بقوله جموحاً عند الباطل خصيماً لقوله يترك دنياه ولا يترك دينه و دليل العقل شيئان: صدق القول وصواب العقل والعاقل لا يحدث ما ينكره العقول ولا يتعرض للتهمة ولا يدع مداراة من ابتلى به ويكون العلم دليله فی اعماله و الحلم دقيقه فی احواله والمعرفة يقينه فی مذاهبه والهوى عدو العقل

و مخالف الحق و قرین الباطل و قوةالهوی من الشهوة و اصل علامات الهوی من اکل الحرام والغفلة عن الفرایض والاستهانة بالسنن و الخوض فی الملاهی

فرمود حضرت صادق علیه‌السلام خردمند کسی است که بوده باشد رام در هنگام پذیرفتن و اجابت نمودن امر حق و انصاف دهنده باشد در گفتار حق و سرکش باشد در نزد باطل و دشمن و خصم باشد برای گفتار باطل واگذارد دنیای خودرا و ترك آن کند ولی دین خودرا وا نگذارد و ترك آن ننماید و دلیل عقل دو چیز است: یکی صدق گفتار دیگری حقیقت و صواب کردار عاقل حرفی نمیزند که عقلا و اهل خرد آنرا انکار کنند و خودرا مورد تهمت و متعرض آن قرار نمیدهد و وا نمیگذارد مدارا و ملایمت نمودن با کسی را که مبتلا باو شده و علم و دانش دلیل وی در اعمال و کردار وی باشد و بردباری رفیق و یار اوست در احوالش و معرفت و شناسائی یقین اوست در طریقه و روش او هوا و خواهش نفس دشمن عقل است و مخالف با حق باشد و قرین و همسر با باطل خواهد بود و نیروی خواهش نفس از شهوت است و ریشه و بیخ علامتهای هوای نفس از خوردن حرام باشد و از غفلت نمودن از واجبات و فرایض الهی و خوارشمردن سنن و روش پیغمبر و فرورفتن در ملاهی و اشتغال بدنیا باشد

گفتار آن بزرگوار در وصف دنیا

قال الصادق (ع) الدنیا بمنزلة صورة رأسها الکبر و عینها الحرص واذنها الطمع ولسانها الریاء و یدها الشهوة و رجلها العجب وقلبها الغفلة وکونها الفناء و حاصلها الزوال فمن احبها اورثته الکبر و من استحسنها اورثته الحرص و من طلبها اورثته الطمع و من مدحها البسته الریاء و من ارادها مکنته العجب و من اطمان الیها ارکبته الغفلة و من اعجبه متاعها افتنته ولایبقی و من جمعها و بخل بها ردبه الی مستقرها وهی النار

فرمود حضرت صادق (ع) دنیا بمنزله و مانند صورتی است که سر آن کبر و چشم آن حرص و گوش آن طمع است. وزبان آن ریا و خودنمائی و دست آن شهوت و خواهش نفس و پای آن عجب و خود پسندی و دل آن غفلت و بیخبری و وجود آن فنا و نیستی و برداشت و حاصل آن زوال و برطرف شدن است پس هر کس که دنیا را دوست داشت دنیا برای او کبر و بخود بالیدن و خودرا بزرگ شمردن باعث و مورث گردد

وکسی که خواستارخوبی دنیا است و خواهدکه دنیای خود را خوب کند دنیا برای اوموری حرص شود وکسی که دنیا را طلب کند دنیا مورث طمع از برای وی گردد وکسی که دنیا رامدح وستایش کند باولباس ریا را بپوشاند وکسی که دنیا را بخواهد وقصد آن کند اورا متمکن بعجب وخود پسندی سازد وکسی که بدنیا اطمینان پیدا کند اورا مرتکب غفلت سازد وکسی که اورا متاع وکالای دنیابشگفت دوآورددنیا او را فریفته نماید و برای او باقی نمی ماندکسی که جمع نماید دنیا را و بخل کند بآن دنیا اورا برمیگرداند بسوی مستقروجایگاه خود وآن آتش است

یعقوبی درتاریخ خود می نویسد:

حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب(ع) درمدینه سال ۱۴۸ بود ودوره زندگانی آن حضرت شصت وشش سال بوده واو افضل مردم واعلم ایشان بدین خدا بود و اهل علم ودانش ازاو شنیده وچون از حضرتش روایت مینمودندمیگفتند ـ اخبرنا العالم

سفیان ثوری گوید: ازحضرت جعفر شنیدم که می فرمود.

الوقوف عندکل شبهة خیرمن الاقتحام فی الهلکة یعنی خودداری و ایستادگی دربرابرهرامرمشتبهی بهتر ازداخل شدن درمهلکه است

وترك حدیث لم تروه افضل من روایتك حدیثا لم تحصه

و نیز فرماید: بر هر حقی حقیقتی است و بر هرامر صواب و مصلحتی نوری خواهد بود پس آنچه راکه باکتاب خدا موافق آمدآنرا بگیرید وآنچهٔ راکه مخالف آمد پس واگذار نمائید.

وفرمود: سه کس هستندکه واجب است برایشان ترحم نمود وواجب الترحم اند سرمایه دار و دولتمندی که محتاج شود: عزیز قومی که ذلیل گردد عالمیکه اسباب دست وبازیچه جهال گردد ومیان نادانان دچارشود

هم آن حضرت فرماید.

کسی راکه خدا ازخواری معاصی ونافرمانی بدرآورد و اورا بعزت تقوی و پرهیزکاری کشانید خداوند اورا بدون مال بی نیازگردانیده و با نداشتن عشیره و

خویش عزیز نموده وکسی که از خدا ترسید خدا ازاوهرچیزی رابترساند وکسیکه ازخدا نترسید خدا او را ازهرچیزی بترساندو کسیکه از خدا بروزی اندك وآسان راضی گردید خدا ازاو باندك ازعمل راضی گردد

وفرماید من لم یستح من طلب الحلال خفتا مؤنته و نعم اهله

وفرمود کسی که دردنیا زهدو بی رغبتی اختیار کند خدا حکمت را درقلب او پا برجا سارد وزبان او را ازامور دنیا ودرمان آن رهانموده و اورا از دنیا بسلامت بیرون برد .

وفرمود با پنج کس ازمردمان آمیزش منما .

۱ - احمق که اومی خواهد بتوفایده رساند ودرعوض ضرر میرساند

۲ - دروغگو که گفته وقول اوبمانند سراب است دوررا ازتو نزدیك ونزدیك را ازتودورمیسازد .

۳ - فاسق که ترا بیك لقمه نان یا شربتی آب میفروشد

٤ - بخیل که ترا خارمیکند بکمترچیزی که توبدان نیازمندی داری

۵ - ترسو که تورا بدست دشمن تسلیم می کند .

باب ششم

در روزگار منصور دوانیقی و طرز رفتار او بعد از حضرت صادق آل محمد و حوادث ایام ووزرای وی وبنای شهر بغداد وتاریخچه آن مشتمل بر هشت فصل

فصل اول

درروزگار منصور و بعضی ازعادات ورفتار او باعلویین ودیگران

بطوریکه نوشته‌اند وقتی که خاطر منصورازجانب علویین فارغ گردیدوحضرت جعفربن محمد صلوات الله علیه بدار بقا ارتحال فرمود منصور مرکز خلافت خود را اساساً دربغداد قرارداده وبدانجا منتقل گردیدوآنجارا دار الخلافه وجایگاه سلطنت خودنمود خزائن وبیت المال ودواوین دولتی وادارات را بآنجا انتقال داد و بغداد درسال ۱٤۹ تکمیل یافت

دراوصاف منصور و خصایل او

مورخین مینویسند (۱) منصور مردی تیز هوش و باخرد وزیرك وصاحب رای وشجاع و حیله ور و باتدبیر و رائی صائب بود ، علمی زیاد داشت‌وازکسانی‌بوده که‌امان‌میداد ونکث عهد وامان مینمود چنانکه این عمل را درباره عم خود عبدالله بن علی انجام داد ونسبت بابن هبیره عامل بنی امیه درواسط رفتار نمود چنانکه درجلد اول کتاب نگاشته شد (۲) ازجمله کردار منصور این‌بودکه امر کرد رجال در بار او کلاههای ایرانی بسربگذارند (۳) وبجای‌عمامه دربالای‌آن عمامه کوچکی قراردهند وشمشیر بکمر خود بیاویزند ، لباس سیاه درمیانه ایشان عمومیت ورسمیت داشته باشدوآن

۱ـ تاریخ‌طبری ـ کامل‌ابن‌اثیر ـ تاریخ اسلام وعرب ـ تفسیرطنطاوی ـ عصرالمامون
۲ـ صفحه ۳:٦ ۳۱۲ جلد اول تاریخ عصرجعفری ۳ـ تفسیرالجواهرطنطاری

شعار عباسی بود چنانکه لباس سفید شعار بنی امیه ولباس سبز شعار بنی هاشم بوده وهر کس که بر خلیفه عباسی وارد میشد ناچار بود جبه سیاهی که آنرا (سواد) مینامیدند بپوشد و سایر لباس او در زیر مستور باشد، منصور بر افراد سپاه خود درعهائی پوشانیده بودکه این آیه بر آن نگاشته بودند «فسیکفیکهم الله وهوالسمیع-العلیم» واز اینگونه درع برای عمال خود فرستاده وامرداده بودکه آنرا بپوشند.

عملیات منصور و بنی عباس

طنطاوی گوید(۱): بنی عباس عرب را برای خاطر پیشرفت کارخود واستقرار خلافت در خاندان خویش ذلیل نمودند زیراکه خلافت بآنها آزادی در اموال ودولت میداد، اگر این خلافت خلافت راست ودرستی بودکه خلیفه وقت درمال وجان مردم جز بشوری ومشورت تصرف نمینمود هرگز کاربکشتن و بستن ونفی واعدام نمیرسید، عباسیان لباس ایرانیان پوشیدند وسلطنت خودرا مانند دوره ساسانیان تشکیل دادند وآنان ایرانیان وترکهارا برای ذلیل کردن عرب بکار واداشتند واول کسی که آنهارا ذلیل گردانید همین هابودندچونانکه سلطنت خودرا برخلاف اصول اسلامی قرارداده و قرآن را فراموش نموده پیروعصبیت جاهلیت گردیدند.

قاضی نورالله شوشتری مینویسد (۲): منصور مردی زیاد خسیس الطبع بود وخست او بقدری بوده که از اعطای یك دانق (شش یك دینار) مضایقه کرده و از این جهت بمنصور دوانیقی مشهور گردید.

عداوت منصور باشیعه و علویین

از آنجا که شیعه و علویین مخالف منصور بودند وخلافت اورا عملی برخلاف میشمردند لذا منصور بواسطه مخالفت شیعه وعلویین که از او تبری میجستند و بواسطه تبرای سادات علوی از متابعت وپیروی او که علاوه بر این ایشان مردم را از اطاعت وی منع وطرد مینمودند ونیز شیعه خلافت را حق اولادعلی میدانستند ازاینجهت او باشیعه ومذهب ایشان مخالفت نموده با اهل سنت وجماعت موافقت میکرد وطریقه ایشان را تاییدکرده از روش وعقیده آنها تقویت مینمود.

۱- تفسیر طنطاوی ۲- مجالس المومنین

منصور می‌خواست بکمك ودستیاری اهل‌تسنن‌وامداد ایشان‌ازطرفیت‌علویین وقیام ومخالفت آنان برعلیه خود دفاع کند از اینجهت سوگند یاد نموده وگفته بود: « قسم بخداکه بینی خود وبینی علویین‌را بخاك میمالم وعلی رغم آنها بنی تیم وبنی عدی را (ابابکر و عمر) برعلی مقدم میدارم لذا او روی این قسم عمل نموده در خطبه های خود خلفای ثلاث را برعلی علیه السلام‌مقدم میشمرد ودشمنی خودرابآل علی علنی وآشکارکرده بسیاری ازسادات‌گرام واولادعلی ع رانفی ونابود نمودونیز عده زیادی از ذراری فاطمه سلام الله علیها رازبردیوار جامع منصور در حالت حیات وزندگی میان دیوارگذاشت ومحمد وابراهیم پسران عبدالله محض را بقتل رسانید وچندین بار درصددقتل حضرت امام جعفرصادق علیه السلام برآمده وهربار بواسطه مشاهده آیات عجیبه و تجسم بعضی صور از خیال خود منصرف گردیده و بالاخره هم آن بزرگوار را مسموم نمود در اینجا برای توضیح مطلب و اختلالی که بعد از بنی امیه ومروانیان راجع بشیعه وامور پیروان این مذهب بمیان آمده وآنها را در اقلیت قرارداده وازطرف دیگر باعث پیشرفت وترویج مذهب تسنن گردیده مطالب ذیل را مینگارد :

مذهب شیعه ومذاهب تسنن

آیا بچه علت مذهب تسنن بمذهب تشیع فزونی پیدا نموده وپیروان آن درمیان اهل اسلام بیشترشدند ؟

پاسخ این پرسش آن است‌که خلفای اولیه با صرف نظرازدستورخدا ورسول بهقر وغلبه وکشمکش و اختلاف امرخلافت رامتحمل شده وابتداآنرا بمردم مدینه جبراً وعنفاً قبولانیدند ومسلمین دوردست یا دیگران‌که از محیط دایره خلافت دور بودند سلطه وقدرت ظاهری و استیلای آنها را مدرك قرار داده وازکنه واقعه بی خبر بودند لذا بآنهاگرویده و با وجود بودن حضرت علی بن ابیطالب که ازهرحیث شایستگی وبایستگی از افضلیت واعلمیت‌وقرابت‌واولویت‌بامر ولایت خلفا را خلیفه حقیقی پیغمبر شمردند و حکام وعمال خلفا هم خلافت آنان را بنحوی‌که جریان داشت بعنوان خلافت حقه مردم تلقین وتحمیل نمودند وآنها هم که بحقیقت امر آگاه وخلفا را غاصب میشمردند درظاهرامر چارهٔ جزتحمل اجحاف

وتحمیل گزاف آنها نداشتند ولی ازهمان آغاز کار در نهانی و پنهان حقیقت موضوع را بدیگران تعلیم وتلقین می نمودند اما در اغلب موارد جرئت اظهار وا علان عقیده خودرا نداشتند وقتی هم که حق بحقدار رسید و ولایت مطلقه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی (ع) بروی کار آمد تازه مدعیان و دشمنان او القای شبهه نموده و ببهانه خون عثمان مردم را بعداوت آن ولی مطاق واداد گردانیدند ونگذاشتند که حق بجای خود پایدار گردد علاوه بر این عمروعاص و حکام جور ازطرف معاویة بن ابی سفیان با دیگران از پیروان ایشان نسبت بشیعیان پیرو علی (ع) واولاد او همه نوع صدمه و آزاو رسانده و در اخفاء کلمه حق میکوشیدند و نمیگذاشتند که اهل ایمان هیچگاه در سلامت وامان باشند؛ دسایس زیاد بن ابیه وقتل ونفی وستم وآزاری که ازاو بمؤمنین رسیده در کتابها مسطوراست وتاریخ اسلام تمامی آن را بیان میکند دردنباله آن هم شقاوت یزید و بد رفتاری ها وستم بنی امیه وبنی مروان و دشمنی ایشان بخاندان رسالت وامامت دراخفای کلمه حق بقدرقوه ونیروئی که داشتند در تمام ممالك اسلامی که تحت نفوذوقدرت ایشان بودند کوشیدند وهمزمامداران وسلاطینی که درهر دوره از اهل تسنن بودند کاملا از نفوذ شیعه در اثر قدرت و نیروی خود جلوگیری نمود وپیروان مذهب تشیع را بسختی تحت اذیت وآزارخود میآوردند معذلك حقیقت این مذهب درزبراین همه فشارها خودرا جلوه گر وآشکار گردانیده و پایدار وبرقرار گردید وروز بروز بر عظمت و اعتبار خود افزوده وپیروان روبازدیاد میگذارند و حقانیت این مذهب بجهانیان آشکار میشود .

این مطلب واضح است که دردولت بنی امیه که دشمنی آنها با خاندان رسالت علنی و آشکار بود آنان برای مردم وقت و مجالی نگذاشته و در تمام مراکز و محافل رسمی و منابر جز ازنام خلفای ثلاث که آنهم اصل واساسی غیرازبتعیت روش سیاسی و بستن دهان مردم چیزی نداشت سخنی دیگر بمیان نمی آمد وحکومت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را هم امویان بیمورد شمرده حتی نسبت بآن حضرت وپیروان اوجزسب وطعن وجوروآزار ونفی و اعدام کار دیگری نداشتند .

بنی عباس هم مانند منصور و مهدی و هارون برای پیشرفت سیاست خود و

جلوگیری ازدخالت ورقابت علوبین که آنها خلافت را حق خود و خانواده خود می شمردند چاره جز تبعیت وپیروی ازخلفا وتمشی بسیرو روش آنها نداشتند و مذهب رسمی دولت خودرا روی اصول مذهب تسنن اجرا مینمودند ومذاهب اربعه اهل تسنن یکی ازمتبدعات خلفای بنی عباس است که دربرابرمذهب حق جعفری برای پیشرفت سیاست دولت خود بپای کار آوردند و خواستند که بکلی مذهب شیعه فدای مطامع وهواوهوس آنها شود ولیکن ازآنجاکه حق هرگرازبین رفتنی نیست وهرموقع باشد خودرا آشکارمی نماید وپایدار خواهد شد تشیع پیشرفت نمود

با تمامی عداوت وکارشکنی های امویان وبنی عباس بالاخره خورشید دولت شیعه از زیر برابرهای تیره ومتراکم بغی وعدوان در آمده دروسط اسمان جلال و جبروت جلوه نمود وحقانیت خودرا بعالمیان نمایان وآشکارگردانید.

کسانیکه ازعلویین وسادات بدست منصور شهید شدند

منصور دوانیقی نسبت بعلویین و سادات بنی الحسن و بنی الحسین زیاده ستم و جور بخرج داده و از قتل و نفی آنها مضایقه ننموده ودرحبس وتلف آن هابی پروائی هاکردند ازجمله کسانیکه بحبس آن ستمکاردرآمده و شربت شهادت نوشیده اند اینها هستند.

ابراهیم اغمر که از جمله برادران حسن مثنی بوده أودرکوفه مقیم گردیده و شصت ونه سال زندگانی نموده بودکه در پایان عمردچارحبس وزندان منصورشده و در آنجا تلف گردید.

دیگر از برادران حسن مثنی جعفربودکه اونیزهفتاد سال داشت وسیدی عالی مقام وفصیح اللسان و بلیغ وخطیبی خوش بیان بوده واونیزدرحبس منصوروفات یافت

دیگر از برادران عبدالله محض حسن مثلث است که حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) بوده ومادرش فاطمه بنت الحسین یا دخترجناب سید الشهدا است و یا عبدالله و ابراهیم از یکمادر متولد شده اندکه آن بزرگوار نیز در حبس منصوربدرود زندگانی نمود.

منصور چندین تن از اولاد امام حسن را در هنگام بنای بغداد زند، در میان دیوار نهاد .

عبدالله محض و حبس او در زندان منصور

عبدالله محض فرزند حسن مثنی فرزند زاده امام حسن مجتبی است مادرش فاطمه بنت الحسین است کنیه او ابومحمد بودو اورا ازآنجهت محض گفتند که سلاله خالص ازسبطین بوده عبدالله تازوال دولت بنی امیه درمدینه بود و در عهد سفاح بانبار آمده با جمعی از طالبین بری ورود نمود سفاح پس ازشناسائی باو احترام نمود وجایزه زیاد باوداد و او را نزد خود نگاه داشت و ندیم شبانه خود نمود شبی عبدالله سفاح حقه ایکه در آن جواهر نفیسه بود حاضر نمود و گفت این جواهر از بنی امیه بمن رسیده باتوقسمت میکنم وچنین کرد وقتی بخواب رفت عبدالله محض این دو بیت را خواند

الم ترحوشباً امسی ویبنی   قصور انفعها لبنی نفیله
یؤمل ان یعمر عمر نوح   و امرالله یأتی کل لیله

یعنی نمی بینی که جوشب شام کرد وقصرهائی را ساخت که بسود آن برای بنی نفیله باشد (یکی از از واج امام حسن موسوم به نفیله بوده) و آن قصر ها را برای ما گذاردند و آرزو داشتند که عمر نوح کنند در صورتیکه امر خدا هر شب وارد میشود .

سفاح برخاسته واین دو بیت را تعرض بخود شمرده بفال بدگرفت و گفت . من بتو محبت می کنم و تواین اشعار را بر خرابی وزوال دولت من می خوانی سپس از او رنجیده وهر قدر ازاو عذر خواست مفید نیامد در این خصوص تفاصیل دیگری هم نگاشته اند .

منصور و ستم و آزار او بسادات علوی

منصور پس از تثبیت مقام خود بسختی در صددخونریزی و قتل سادات و هتك حرمت بنی فاطمه درآمده عبدالله محض را در حبس خود در آورد زجری سخت نمود بطوریکه در آن هنگام دختر کوچکی ازعبدالله فاطمه نام برای رهائی پدر نزد منصور آمده و گفت

ارحم کبیرا سنه شهد ما فی السجن بین سلاسل و قیود ان جدت بالرحم القریبة بیننا ماجدنا من جدکم ببعید.

یعنی ترحم کن باین پیرسالخورد که قوای او تحلیل رفته و در حبس تو بزنجیر بسته است اگر که ترحم بقرابت وخویشی ما میکنی جد ما و جد شما با یکدیگر دوری و بیگانگی ندارند منصور از آن دختر گذشته و اعتنائی ننمود و علت حبس عبدالله برای داعیه خلافتی بود که ابراهیم ومحمد اولی قتیل با خمرا دیگری صاحب نفس زکیه داشته و آندو برمنصور خروج نمودند.

فرید رفاعی مینویسد (۱) : سیرت منصور بخوبی نشان میدهد که او دارای سیاستی مکیاولی بوده درهرجاکه سودخودرا میدید و نفع خویش را تصور مینمود از هیچگونه حیله و تزویر وقطع رحم و کفران نعمت فرو گذار نمیکرد و در همه نوع جنایت کاری حاضر بود.

منصور و طرز ملك داری او

اگرچه منصور دوانیقی درکینه جوئی وستم و آزار اولاد علی وسادات بنی فاطمه منتهی درجه شقاوت وستمکاری را بخرج داده و برای پیشرفت سیاست خود با علویین که آنهارا رقیب خود میدید ازهیچ نوع جنایت وجفا وجور کوتاه نیامده معذلك دراءور ملك داری وموجبات عمران و آبادی و رعیت داری داهیه عجیبی بوده و از عدل و انصاف درباره رعایا فروگذار نمینمود در تاریخ اسلام وعرب و دیگر جا مینویسد:

منصور خودرا از اعمال شنیعه وخلاف زیاده بر کنار نموده و در کاخ سلطنتی و سازمان خلافت او منتهی درجه مراعات از عدم ارتکاب مناهی میشد و خود او بانزدیکانش از لهو و لعب بر کنار بود و باصطلاح امروزی مردی خشك و پرهیزکار بوده و اوقسمت عمده اوقات خودرا بامرونهی کشورداری وعزل ونصب حکام وعمال ونظام امور کشوری گذرانده دردوره او امنیت راهها برقرار گردیده و سرحدات کشور ومرزها بتمامی مصون بوده ورسیدگی مناسبی در عایدات و مخارج مملکت شده ومهام کشوری بانجام میرسید در امور لشکری نیز دقت و اهتمامی زیاد بخرج

۱- عصر المامون ج ۱

داده شخصاً خود او بررسی و باز جوئی میکرد و قلاع و استحکامات کشوری را سرکشی مینمود و از اینجهت روحیه سپاهی وسربازی در زمان او خوب و متناسب بود ودرجمع آوری عواید مالیاتی ورسیدگی بحساب عمال کشوری وقتی زیاد بکار برده از جزئیات عواید صرف نظر نمی‌نمود ودردادگستری بادیکتاتوری وخودسری واستبدادی که داشته سرمشقی عجیب بدیگران داده

منصور و محاکمه او باساربان

درتاریخ عرب و اسلام مینویسد: وقتی شتربانی درداد گاه مدینه بر علیه منصور خلیفه اقامه دعوی نمود و از طرف دادرس دستور احضار او داده شد، منصور بمحض رسیدن احضاریه تنها خود بارئیس تشریفات دربارخلافت بمدینه ورود نموده بدادگاه رفت و مانند یکتن از متداعیین معمولی دعاوی در برابر قاضی نشسته قاضی هم از برای احترام وی ازجای برنخواست لذا دعاوی شتربان مطرح گردید وبرعلیه منصور رای داده شد ومنصور محکوم گردید، منصور با محکومیت خود بدرستکاری و بیغرضی قاضی محکمه ودادرس اعتراف نمود ودفع ادعاراکرده وخویشتن را محکوم بتادیه محکوم به شمرد ومبلغی هم برسم انعام بقاضی ودادرس داد

منصوروتقلید او از روش وعادات ایرانی

درذیل ص ۲۷۲ کتاب تاریخ عرب واسلام مینویسد:
ابتدای دولت عباسی در حقیقت از آنموقع بود که منصور بروی کارآمده ودردوره علوم وفنون اسلامی شروع گردید علاوه بر اینکه او از اهل فضل و کمال بوده مذاق ایرانی داشته و در هرچیزی از ایرانیان تقلید مینمود بطوری که لباس درباری خود راهم لباس ایرانی قرارداده بود، او اول کسی است که ایرانیان را بطرف خودجلب‌نموده مناصب ومشاغل عالی که در درباربود بآنان واگذار نمود و فایده بزرگی که از این سیاست بدست آورده این بود که درعرب سنگ بنیاد حکمت وفلسفه گذاشته شد و علوم عقلی که امروزه مابین مسلمین رواج است بیشتراز برکت ایرانیان‌است که‌داخل دربار بنی عباس شده ومشغول کار گردیدند چونانکه اغلب ایشان ارباب فضل و کمال بودند وبهین جهت آنان کتاب های کمیاب و گرانبهای فلسفه وطب‌وغیرآن راازهرجا

که بود گردآورده بزبان عربی ترجمه نموده اند.

منصور برخلاف بنی امیه که امتیاز نژادی بین عرب و ایران قائل بودند این امتیازرا ازمیان برداشته بلکه بیشتر متمایل همکاری و دستیاری ایرانیان بود و ازاستعداد و قابلیت افراد ایرانی استفاده نموده مشاغل مهمه را بایشان واگذار میکرد چنانکه درضمن احوال وزراء ورجال درباری او این رویه مشاهده وملحوظ میگردد.

منصور دوانیقی و ابن هرمه شاعر

ابن هرمه از شعرای معروف دورهٔ خلافت منصور دوانیقی است و او بندیمی حسن بن زید بن حسن بن علی ع حاکم مدینه که از جانب منصور منصوب شده بود اشتغال داشته و در شرب خمر بسیار حریص بود.

ابن هرمه از منصور دوانیقی خواهش نمود که بحاکم مدینه بنویسد هروقت در هر جا او را مست دید حد بر او جاری نکند منصور با آنکه از ابن هرمه بی‌اندازه احترام میکرد و میخواست حاجت اورا برآورد معذلك از این امر خود داری واستیحاش نموده گفت نبایست که حدود الهی‌را ابطال نمود لذا باو گفت حاجت دیگر بخواه تا برآورم ابن هرمه بواسطه حرص و میلی زیاد که بشرب خمر داشت همین تقاضارا اعاده نمود.

منصور درآخر بحاکم مدینه نوشت هروقت ابن هرمه شراب خورد هشتاد تازیانه باو بزن تا حد الهی معطل نشود و هرکس که او را بحالت مستی بیاورد ماذونی که که یکصد تازیانه هم بر او بزنی از این بابت بعد ازآن هرکس که ابن هرمه را مست میدید بنزدیك او نمی آمد و حاکم مدینه را خبر نمینمود

منصور و ستمکاری او در باره سادات علوی

ازجمله کسانیکه ازسادات حسنی بحبس منصوردوانیقی درآمده حسن امیرفرزند زیدبن حسن جد حضرت عبدالعظیم ازبلدی است که ازکبار سادات و بزرگان اولاد بنی الحسن بوده و او مکنی بابی الحسن است که فرزندش حسن و کنیه او ابومحمد بود و امیرلقب داشت حسن امیر مدت پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مکه و مدینه و مصر

امارت و حکومت نموده پس‌ازآن مورد غضب منصور قرار گرفت منصور اموال اورا گرفته و اورا بحبس انداخت و درحبس بود تا منصور بدرود زندگی نمود مهدی خلیفه اورا از حبس‌درآورده و آنچه راکه منصور از وی گرفته بود باو مسترد داشت حسن امیر با مهدی بحج رفت ودوره سه تن از خلفای بنی‌عباس‌را درك نمود منصور مهدی ـ هادی سپس که بحاجز رسید در سال ۱٦۸ هجری رحلت کرد در حالیکه از سن او هشتاد وپنجسال گذشته بود علی‌بن مهدی بر او نماز نموده (حاجز درچند میلی مدینه‌واقع است)

حسن امیر مابین بنی هاشم ببزرگواری وخردمندی‌مشهور وبابنی‌عباس آمیزش زیاد داشت بدون اینکه بایشان خیانتی کند و او بلباس سیاه عباسیان هم ملبس‌میشد و شعار بنی‌عباس را رعایت میکرد

اخلاق منصور

فرید رفاعی(۱) مینویسد : زیدبن هبیره گوید من هرگزمردی را درجنك ندیدم و در صلح نشنیدم که مکارتر و بیدارتر و حیله بازتر ازمنصورباشد ، منصورمرا درشهر خودم‌مدت نه ماه محاصره نمود در صورتیکه فرسان عرب بامن بودند وما سعی نمودیم‌که از سپاه او چیزی را شکست‌دهیم‌میسر نشد واومرا درهنگامیکه‌محاصره نمود یکدانه‌موی‌سفید درسرمن نبود ولی چون مدت محاصره بسر آمد یك موی سیاه بسرم باقی نماند .

هم درخلق وخوی منصور وشمه از رفتار او

منصور درصدر دولت بنی عباس قرار گرفته و میتوان او را سرسلسله ومؤسس این دولت شمرد او برای‌خود دولتی عظیم تشکیل داده در انضباط‌امور کشور وضبط و ربط مهام مملکت بزرك اسلامی و کشور داری اهتمامی عجیب نمود و در عمران و آبادی مملکت همتی غریب داشته ، منصور ، در خلوت باند های خود چنان میزیست که گوئی یکی از ایشان بودی و لیکن در مجلس بار زیاده مهابت وجلال از خودنشان میداد وهرکس را از خود بیمناك وهراسان داشتی

گفته‌اند : روزی منصور بپسران خودگفت « چون ببیند که من لباس بار در

---

۱ ـ عصرالمأمون

برنمودم وسلام عام دادم کسی ازشما بنزدمن نیاید که مبادا باو آزاری رسانم ، وازعادت او این بود که لباس خشن پوشیدی و گاه بود که پیراهن خودرا وصله زدی و گفته اند وقتی این موضوع را بعرض حضرت صادق علیه السلام رسانیدند فرمود : الحمدلله الذی ابتلاه فی ملکه بفقر نفسه یعنی سپاس خدا را که اورا مبتلا فرمود در دولت خود بفقر خودش .

صاحب تجارب السلف می نویسد : روزی منصور آوازی بلند شنید پرسید که این چه آواز است ؟ گفتند فلان خادم طنبور میزند و کنیز ها بدور آن گرد آمده بازی میکنند ، منصور پرسید طنبور چیست ؟ برای او وصف کردند ، منصور بگوینده گفت ، توچه میدانی که طنبور چنین چیزی است ، جواب داد من در خراسان دیدم منصور خود دربالای سر آن جمع رفته تمام کنیزان گریختند ، سپس امرداد طنبور را بسر خادم شکستند وپیروان خادم را ببازار روانه نموده ودرمعرض فروش درآورد

«سخاو بخل منصور»

مورخین واهل سیر منصوررا از طرفی بسخا و کرم وازطرفی دیگر ببخل وخست نسبت داده اند چنانکه می نویسند : وقتی که منصور سفر حج نمود بامردم حجاز احسانی بی شمار کرد و از اینجهت سالی راکه اوحج گذارد بعام الخصب نام نهادندودرباره خست و بخل او نوشته اند ؛

هنگامیکه منصور بمسند خلافت نشست گفت میخواهم که باهل کوفة از زن و مرد وصغیر و کبیر عطا واحسان کنم بنابر این مبلغی را بعنوان عطایا بایشان اختصاص داد چون قسمت کردند بهریك نفر پنجدرهم رسید از اینجهت اورادوانقی خواندند و سپس چند روز دیگر گفت این شهر درمیان بیابان قرار گرفته و مردم آن دشمن بسیاردارند آنگاه مبلغی دیگر بر ایشان قسمت نمود چنانکه نصیب هر نفری چهل درهم گردید سپس آن زر را بجبر و قهر از ایشان گرفته و بمصرف برج وباره کوفه رسانید .

در مظالم منصور

صاحب منتخب التواریخ از کتاب در السلوك نقل نموده که منصور در مکه معظمه شبها گردش میکرد وطواف می نمود وبعد از نماز صبح بمنزل خود میرفت شبی مشغول گردش بودشنیدکسی را که میگوید : اللهم انی اشکواالیك ظهورالبغی والفساد فی الارض منصور گوینده را خواسته گفت : چه میگفتی ؟ او گفت اگر مرا امان دهی باتو بگویم اورا امان داد آنشخص گفت آن کس که طمع بر اوغالب شده و بین وی وحق حائل گردیده وباعث پیدایش ستم وفساددرروی‌زمین شده‌تو باشی‌چون‌خداوند امور بندگانش را بتو واگذار فرموده وتو بغفلت میگذرانی و بین خود و مسلمانان دیواری ازگچ وآجر حایل‌گردانیده ای ودرهائی از آهن قرارداده وحاجب ومانعی بر آنهاگماشته ای که دارای اسلحه اند ووزیران ستمکاروکمك های فاجرونابکاری راگرفته ای که اگر اراده احسان کنی تورا یاری ننمایندواگرقصد سوئی‌بنمائی‌تورا مانع نشوند وآنانرا برظلم بمردمان نیرو دادی وبفریادرسی و دادخواهی مظلومین برنگماشتی وبسیر نمودن گرسنگان یاپوشیدن برهنگان و انداشتی و شهرستانها از ظلم وفساد توپر گردید :

ای امیر من ببلاد چین سفر نمودم دیدم پادشاه آنجا گوشش سنگین شده وگریه میکرد وزرا بوی گفتند چرا گریه میکنی پاسخ دادگریه من نه‌برای‌آن‌است که‌گوشم کر شده بلکه برای‌آن است‌که مظلومین‌دردربارگاه‌من داد وفریاد کنند ودادخواهی نمایند من صدای آنهارا نمیشنوم ولکن‌اکنون که‌گوش ندارم چشم‌دارم آنگاه امرداد منادی نداکند که احدی لباس سرخ نپوشد مگر اینکه بر او ستمی شده باشد وخود سلطان سوار فیل‌میشد تامظلومی را بیابد و اورا یاری‌کند .

سپس گفت ای امیر اوبا آنکه مشرك بخدا بود اینگونه بدن خود را برنج وتعب می افکند وتو که گوئی من مسلمان واهل ایمانم وبخدا عقیده دارم وپسر عم پیغمبرم خودرابرای مسلمانان‌بزحمت نیفکنی وبجمع‌اموال‌وگردآوردن مال‌حریص باشی درصورتیکه‌گردآوردن مال برای یکی از سه چیز است : یا بجهت اولاد و تو میدانی طفل‌که ازمادر متولد شد اورا مالی نباشد وخدا باوروزی میدهد وتوروزی

اورا نمی دهی یا برای استحکام مبانی سلطنت وتودیدی که پیشینیان اموال ها گرد آورده وسلاح ها تهیه نمودند وباوجود این بحال آنها فایده نداشت یاجهت تحصیل مقام است درصورتیکه مرتبه ومقامی‌فوق این رتبه ومقام که‌توداری‌نیست مگر آنکه عمل شایسته وصالح کنی .

آنگاه منصور بگریه درآمده گفت یالیتنی لم اخاق ولم اك شیئاً آنگاه مؤذن اذان گفت ومنصور مشغول نماز گردید و چون از نماز فارغ شد آن شخص را طلبید ونیافت .

منصور ودرخواهش سیده‌علویه و مجازات آنی او

صاحب جنات نعیم از زهرة‌الریاض‌ونزهة القلوب نقل‌نموده که منصور خلیفه عباسی از بغداد درآمده بر استری سوار بود ، علویه‌ای عنان استرش راگرفته گفت ای امیرتوراقسم میدهم برحمی‌که بین من وتو است ساعتی صبر کن منصور ایستاد ، علویه گفت ، من از دختران حسین بن علی علیه السلام وتودوبرادروعمو وشوهر مراکشتی‌واکنون‌پسری بیشترندارم،آن نورچشم ومیوه دل‌من‌است‌وهم‌الحال درحبس تو است از وی درگذر واورا رهاکن ،

منصور ساعتی صبر نموده و بانهایت غضب در گذشت و گفت از او نمیگذرم پس آن علویه بادیده‌گریان مراجعت نمود وچند قدمی‌نگذشته بودکه استر منصور لغزیده رم کردو اورا بزمین زد بطوری که نزدیك بود گردن او خورد شود سپس فریاد زدپسر این علویه را رهاکنید وباو ده هزار درهم بدهید

منصور ودانش پروری او

درباره احوال منصور دوانیقی چنین نوشته اند: (۱) که او در ۱۳۶ هجری مطابق با ۷۵٤ مسیحی بخلافت رسید واورا میل زیادی بعلم نجوم وریاضی بوده وازاین راه علمای این فن را گرد آورده و توجهی زیاد بترجمه کتب از زبان بیگانه داشت که آنرا بزبان عربی انتقال دهد .

درطلوع دولت بنی عباس میتوان گفت که علم بسه قسمت بوده : فقه ـ طب

---

۱ ـ تاریخ قفطی ـ طبری ـ عصرالمأمون

نجوم چنانکه درافواه گفته شد : ان العلوم ثلاثة: الفقه للادیان والطب للابدان والنجوم للازمان و میتوان بنابر این منصور خلیفه را از علمای نجوم شمرد چه او دوستدار علم ومعرفت بوده و افتخاروی بر آن است که یکنفر حامی علم و دانش بشمار رفته ودرعصری مانند عصرشعشعانی جعفری که دوره رواج علم بوده او زندگانی مینمود نه افتخار او بر آن است که یکتن از خلفای بنی عباس بوده بلکه این مقام با آن عملیات جابرانه و ستمکاری هاکه در آن نموده لکه ننگینی بدامن او زده که پاك شدنی نیست .

گفته اندکه منصور از یوسف بن ابراهیم معروف به ابن الدایه متوفی در نیمه قرن سوم هجری استفاده نموده و غافل از اینکه او سرمایه علمی خود را در دوره صباوت وجوانی هنگامی که درمدینه جای داشت ودرسر او هوائی نبود بلکه هرگز در متخیله اوچنین خیالی خطور نمیکرد ازمحضر حضرت صادق علیه السلام استفاده نموده چونانکه باب اکتساب دانش وعلم ازطرف آن حضرت در آنموقع بروی عموم بازبود وهرکس باندازه ظرفیت خود بهره ورمیگردید ابن ابی‌اصیبعه وابن قفطی و ابو الفرج بن عبری هرکدام دربن باب شرحی نگاشته اند.

منصور و نجوم

درزمان منصورابویحیی، ابن بطریق معروف کتاب چهارمقاله بطلمیوس راکه درفن احکام نجوم است ازیونانی بعربی نقل نمود وآن بیونانی Tetrabiblos خوانده میشد(یعنی کتاب مرتب بچهارباب) وآن کتاب را بایستی مهمترین کتب مولفه درعلم احکام نجوم شمرد در قرن وسطی کتاب نامبرده را به لاتینی Gauadripartitum نامیدند

این کتاب راعلی بن رضوان مصری متوفی ۴۵۳ هجری شرح نموده

درزمان منصور کتابهای احکامی دیگری هم بزبان عربی نقل وترجمه گردیده وماشاء الله بن ساریه منجم معروف معاصر منصور در تالیفات خود اقوالی از علمای آن دوره ذکر می‌کند، گویند درزمان منصور یکی ازعلمای هند که درشناختن حرکات کواکب ودیگر اعمال فلکی مهارت داشت ببغداد آمد واوبی نهایت دانابطریقه‌علمای هند مخصوصا بمذهب علمی کتاب براهمه بود منصور ازوی خواست که آن کتاب را

مختصر و ملخص کند سپس امر داد مختصر آنرا بعربی ترجمه نماید و منصور آن ملخص را امر باستخراج کتابی نمود که ماخذ محاسبات علمای عرب گردید و ابراهیم فزاری متصدی تالیف آن کتاب گردید واز آن زیجی تألیف نمود که تا دوره مأمون خلیفه ملاك عمل بوده

درعیون اخبارالرضا ازمحمدبن اسحق انماطی روایت کرده :

وقتی که منصور مشغول ساختن ابنیه در بغداد بود درصدد بدست آوردن علویین برآمده آنهارا بسختی تعقیب مینمود و بهر کدام که دست می‌یافت درمیان استوانه‌های مجوف که از آجر و گچ بنا نهاده میشد میگذاشت اتفاقاً روزی پسری نیکوروی‌را که موئی سیاه داشت از اولاد حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام بدست آورده و اورا تسلیم بنائی نمود که برای او مشغول بنائی بود و امر داد که اورا درمیان استوانه بگذارد و بر روی آن بنا را بالا برد بناء در این اثناء بحال او رقت یافته در استوانه فرجه‌ای قرار داد که هوا تا حد لزوم در آن داخل میشد و بآن پسر گفت باکی نداشته باش و بیم نکرده صبر کن که من تورا از میان این استوانه بیرون خواهم آورد پس وقتیکه تاریکی شب فرارسید بنا در آن تاریکی آمده علوی را از میان آن استوانه درآورد و باو گفت ازخدا بپرهیز در بارهٔ خون من و خون کارگرانیکه با من کار میکنند تو خودرا پنهان کن وبدان که من تورا در این ظلمت شب از میان این ستون بیرون آوردم زیرا ترسیدم که اگر تو درمیان آن بمانی جد تو رسول خدا در روز قیامت نزد خدای عزوجل خصم من بوده باشد پس از آن موی اورا با آلات گچکاری بقدر امکان چیده باو گفت خود را پنهان کن وخویشتن را نجات ده و نزد مادرت برنگرد پسر گفت اگر که اینطور است پس تو برو بمادرم خبر ده که من نجات یافتم و فرار نمودم تا اینکه خاطر او آسوده شود وجزع و بیتابی و گریه او کمتر گردد اگر که من نتوانم نزد او بازگردم لااقل از من نجات باخبر باشد.

پس آن پسر فرار نموده و ندانست که بکجا برود وکدام سمتی را از زمین خدا توجه نماید و بکدام شهر روی بیاورد

بنا گوید آن پسر مادرش را با مکان او بمن معرفی نموده ونشانی داد و من

به آنجائیکه مرا راهنمائی کرده بود رفتم و ناله‌ای بمانند آهنگ زنبوران از گریه شنیدم دانستم که ناله ما دراواست پس نزدیك شده و خبر پسرش را باوداده ومویه اوراهم بوی دادم واز آنجا برگشتم

این بود شمه ای از جفا و جور منصور و ستم و آزار او نسبت به بنی فاطمه و اولاد علی علیهما السلام

خلاصه بد رفتاری و ستم و جنایتکاری منصور دوانیقی مانندسایر خلفای عباسی بجائی رسیده بود که ابوعطای شاعر آرزوی بازگشت دورهٔ بنی‌امیه را درشعر خود نموده و گوید :

یا لیت جور بنی مروان عادلنا　　　یا لیت عدل بنی عباس فی النار

ایکاش که جور وستم اولاد مروان بازگشت مینمود وایکاش که دادگری وعدل اولاد عباس در آتش افتاده میشد (۱)

در کاهنامه تهرانی سال ۱۳۱۰ مینویسد (۲)

منصور خلیفه عباسی- ابوجعفر منصورخلیفه دوم عباسی است که در ۱۳٦ هجری مصادف ۷۵٤ مسیحی بخلافت رسید او میل مفرطی بعلم نجوم و ریاضی داشت و از اینجهت علمای نجوم وریاضی را گرد آورده واهتمامی زیاددر ترجمه کتب اززبان خارجی بزبان عربی نمود

هم انجامی نویسد : در آغاز دولت عباسی علوم را بسه قسمت میتوان نمود علم فقه و طب و نجوم چنانکه درالسنه بود که ان العلوم ثلاثة : الفقه للادیان والطب للابدان والنجوم للازمان و بعقیده نویسنده منصور خلیفه عباسی را باید درردیف علمای نجوم نام برد چنانکه او یکی از دوستداران علم ومعرفت بوده و افتخار منصور این است که حامی علم و دانش بوده نه اینکه او یکی از سلاطین خلفای عباسی است

ونیز مینویسد منصور از یوسف بن ابراهیم معروف بابن اقدام استفاده نموده و ابن ابی‌اصیبعه وابن قفطی وابوالفرج ابن عبری هر کدام دراین باب شرحی نگاشته‌اند در دوره بنی‌عباس اول علمی ازعلوم فلسفه که مورد توجه واقع شد علم منطق و نجوم

۱ - اغانی ج ۱٦　　۲- تالیف دانشمند محترم سید جلال الدین تهرانی

بوده گفته‌اند(۱) در منطق اول کسی که در دولت بنی‌عباس شهرت یافت عبدالله مقفع خطیب ایرانی است که منشی ابوجعفر منصور عباسی بوده این مقفع کتب ثلاثه ارسطو را در قاطاغوریاس و باری ارمیناس وانولوطیقی ترجمه نموده و بعربی در آورده است و گفته‌اند قبل از اینموقع تنها کتاب قاطاغوریاس بعربی نقل شد و دو کتاب دیگر بعربی ترجمه نشده ابن مقفع کتاب منطق معروف به ایساغوجی وفوفوریوس صوری را ترجمه نمود؟ و بعبارت سهل و ساده در آورده کتاب کلیله و دمنه حکیم هندی را از لغت فارسی و پهلوی بعربی ترجمه نموده و او اول کسی است که ازفارسی بعربی کتاب ترجمه کرده و وی را مؤلفات نفیسه درسیاست و آداب اجتماع است و رساله یتیمه را در اطاعت پادشاهان نوشته

نجوم در دوره بنی‌عباس ترقی یافته ومنصور خلیفه بآن اهمیت داده و نخستین عالمی که دارای نام است در آن عصر :

بختیشوع عالم نصاری است که طبیبی معروف بوده ابتدا روزگار خود را درخدمت ابوالعباس سفاح گذرانده و طبیب معالج او بوده سپس بخدمت منصور دوانیقی آمده و با او بود بعد از وفات وی پسرش بجای او برقرار گردیده و در خدمت خلفا محترم بود و او دارای تالیفاتی مهم درطب است .

در پایان روزگار منصور

فضل بن ربیع گوید : (۲)

من با منصور در سفری بودم که او درآن وفات نمود و در یکی از منازل فرود آمدیم اومرا خواند و او درقبه ای که بسمت دیوار بود جای داشت گفت آیا من نهی ننمودم که هر کس داخل این منازل نشود تا اینکه چیزی را بنویسد که خبر در آن نیست گفتم آن چیست گفت . آیا نمی‌بینی که بدیوار چه نوشته شده است و این اشعار را خواند .

ابا جعفر حانت وفاتك وانقضت سنوك و امر الله لابد نازل

ابا جعفر هل کاهن او منجم یرد قضاء الله ام انت جاهل

من گفتم بخدا سوگند که بدیوار چیزی نیست و آن سفید و پاك و پاکیزه است گفت نه بلکه بخدا سوگند من بمرك خودم خبر داده شده‌ام

---

۱ - عصر المامون ۲ - شیرپشی

پس ما کوچ نمودیم و ناخوشی او سنگین شد تا به بئر میمون رسید پس باو گفتم که داخل حرم شدی گفت الحمدلله و همان روز بدرود زندگانی نمود و چون اورا وفات رسید گفت : السلطان من‌لا یموت سلطان کسی است که نمیمیرد

منصور و کوتاه نظری و بخالت و خست او

فرید رفاعی از حنین‌بن عطا نقل نموده که گوید :
مابین من و ابوجعفر منصور دوستی قدیمی بود و پیش از رسیدن او بخلافت من با وی ارتباط داشتم و مرا با او مودت بود روزی در دوره خلافت وی ببغداد رفتم و او از من دیدن کرد و ما باهم خلوت نمودیم ، منصور بمن گفت : یا ابا عبدالله ، مال و مکنت تو چگونه است ، گفتم خوبست همانطور که امیرالمؤمنین میداند ، گفت عده اهل و عیال تو چند است ، گفتم سه دختر و یك زن و یکنفر خادم که بخدمت ایشان مشغول است ، منصور گفت ، هر چهار تن درخانه تواند گفتم بلی ، من بخدا قسم بتردید افتاده و گمان نمودم که او بزودی مرا متمول میکند ولیکن او سر خود را بلند نموده و گفت ، تو از توانگرترین عرب هستی زیرا که چهار دوك (چرخ ریسمان‌ریسی) درخانهٔ خود بگردش داری

گفته‌اند که منصور پیش از خلافت خود اغلب اوقات بازهرالسمان وارد میشد و او از وی پذیرایی گرم مینمود موقعی که منصور بخلافت رسید ازهر ازاو دیدن کرده و درخواست صله نمود منصور در اولین بار و دومین دفعه صله عطا کرد سوم بار که او نزد منصور آمد و تقاضای صله نمود منصور بوی گفت ای ازهر چه چیز تورا نزد من می‌آورد ، گفت : دعائی که درباره تو نمودم و دوست دارم که حق آنرا از تو میگیرم منصور گفت دعای تو رد شده و مستجاب نخواهد شد ، من دعا کردم که خدا مرا از شر تو رها کند و نکرد پس از آن وی را رد نموده و باو چیزی نداد

مورخین مینویسند(۱) که هروقت منصور کسی را بجنایتی ماخوذ میداشت و از او جریمه‌ای میگرفت یا ازکسی وجهی دریافت مینمود آن وجه را در بیت المال یا خزانه جداگانه نهاده و روی آن نام صاحبش را مینگاشت ، هنگامی که وفات او در رسید به پسرش مهدی گفت : ای‌پسر من هرچه‌را که از مردم بعنوان جنایت ومصادره گرفته ام کنار گذاشته ونام اورا بر آن نگاشته ام وقتی که تو عهده دار این امر شدی

---

۱ ـ طبری ـ ابن اثیر

آنْ مال و منال را بصاحبانش بر گردان تا از تو خوشنود شده و بتو دعا کنند وتورا دوستْ بدارند .

منصور با همه قساوت قلب و سنگین دلی که داشته معذلك دارای رایی ثاقب و تدبیری محکم بوده و سیاست‌مداری عجیب بود

فصل دوم

دربعضی از حوادث ووقایع مربوط بعصر جعفری و اواخر دولت منصورعباسی و بعضی ازمشخصات اندوره

مورخین مینویسند (۱) ، منصور در دوره خود اقتدار خویش‌را بهمه جا بسط داده و تمام آسیای غربی و افریقا حکومت و دولت اورا پذیرفته و تصدیق نمودند اسپانیا اگرچه در ظاهر تحت‌نفوذسلاطین اموی درآمده و تابع‌حکومت منصورنبود ولی چون منصور نگاهبان و حافظ اماکن متبرکه اسلامی و دو شهر مقدس مکه و و مدینه بود در اسپانیا هم بنام وی خطبه میخواندند

ولادت زبیده‌دختر جعفر بن‌منصور

از وقایع این دوره آنکه در سال ۱٤٦ هجری دوسال قبل از وفات حضرت صادق آل‌محمد علیه‌السلام منصور پسرش جعفر را بحکومت موصل فرستاد و حرب نام پسرعبدالله‌را که یکی از سرداران جنگی و جسور بود بمعاونت او تعیین نمود او درنزدیکی‌شهر موصل قلعه زیبا و با شکوهی داشت که‌جعفر در آنجا سکنی‌گرفت و دخترش زبیدهٔ معروف که بعدها زوجهٔ هارون‌الرشید و ملکه بزرك و شهیر عالم اسلامی‌گردید در این قلعه متولد شدو گفته‌اند که اورا از غایت سفیدی‌ولطافت بدن زبیده میخواندند چه زبد بمعنی‌کف است و از سفیدی بدن‌او چون‌کف بوده و نام اصلی اوامة‌العزیز نوشته اند زبیده لقب اوست‌که جدش منصور باو داده زبیده از جمله خیرات حسان دنیاست‌که آثار خیریه او دربلاد اسلامی روزگارها باقی خواهد ماند از آنجمله مجرای آبیْ است‌که در نهایت دقت وحسن طراحی ومهندسی از طایف بمکه‌آورده

و آن وادی غیر ذی‌ذرع را از بی‌آبی نجات داده و چاههائی که از راه جبل در تمام عرض راه مکه است برای رفاه حال حجاج بیت‌الله‌الحرام حفر نموده

عبدالرحمن اموی دراسپانیا

در دولت منصور عبدالرحمن اموی در اسپانیا استیلا یافته قدرت و شوکتی تمام پیدا نمود و لشگری که منصور برای تسخیر اسپانیا فرستاده بود شکست داده سرفرمانده سپاه اورا محرمانه باسپانیا فرستادند و موقعی که منصور درمکه بسلام عام جلوس نموده بود سر را بجلوی وی افکندند و معلوم نشد که آنرا کی افکند منصود از این تهور و جرئت و جسارت بحیرت در آمده خدارا سپاس گذارد که بین او و بین عبدالرحمن اموی دریائی بزرك وقهار مانند دریای مدیترانه حایل است

هم در این دوره قبایل خزر بگرجستان هجوم آورده بودند و برای جلوگیری ایشان اقداماتی انجام گرفت وهم برای رفع زحمت اکراد ودفع اذیت وآزار ایشان خالد بن برمك که وزارت مالیه را دارا بود از طرف منصور بحکومت بین النهرین تعیین شد خالد باحسن رفتار و بسط بساط عدل وداد و پایداری و متانت و بردباری و استقامت بزودی آن نقاط را امنیت وآرامش دادواکراد نافرمان را تحت اطاعت و فرمان خود درآورد .

ظهور اغالبه افریقا دراین عصر

در اوایل دولت بنی عباس و زمان خلافت منصور همواره آتش انقلاب در قسمت افریقا برپا بود و فتنه آنجا دائماً خاطر منصور را مشوش داشت در سال ۱۴۸ مقارن با سال وفات حضرت صادق علیه السلام اغلب نام که مردی ازافراد قبیله تمیم بود بحکومت افریقا تعیین شده و مدت دوسال باموفقیت تمام در آنجا حکومت میکرد ولیکن در آن بین میانه جنگی که باسرکشان خارجی درتونس روی داد اوکشته گردید وعمر بن حفص بجای وی حکومت یافت که از اشخاص شایسته‌ولایق بود واودرحددوسه سال بحکومت خود باقی ماند دیگر بارخارجی ها در آنحدود شورش‌نموده قیروان رامحاصره کردند وآنجابواسطه فشار بسیاروسختی کارزار سقوط یافت و در تصرف

محاصره کنندگان درآمد وابن حفص والی قیروان بقتل رسید سپس پایتخت افریقا بدست خوارج افتاد .

پیش آمد فوق سبب خشم وغضب منصور گردیده بزودی لشگری درتحت امر سرداری بنام یزید بن مهلب درآمد که ازمعاریف بودواوراکه ومردی فعال وجدی وپشت کار دار بشمارمیرفت بآن حدود روانه نمودخوارج در آنجا بدست یزید بن مهلب شکست خوردند و سر کردگان ایشان بقتل رسیدند سپس از عقب فراریان تاخته اغلب را دستگیر کردند ودرمدت چندماه یزید بن مهلب آنحدود را امن وآرام نمود وخود مدت پانزده سال در افریقا حکومت وفرمانروائی میکردتادرصدوپنجاه هجری وفات یافت وپسرش داود بن یزید جانشین وی گردید .

معاهده و پیمان امپراطور روم بامنصور و بعضی از حوادث دیگر

در اواخر دولت منصور امپراطور روم قراردادی را که با منصور بسته بود شکسته ونقض عهدو پیمان نمود و از این رو بخاك کشور اسلامی تجاوز کرده بنای تعدی و تطاول راگذاشت ولی چیزی نگذشت که لشگر اوشکست خورده وناچارشد که پیمان مجددی بامنصور ببندد و قرار داد پیش را تجدید نماید ولذا درضمن قراردادجدیدملتزم گردیدکه سالیانه مبلغی خراج تادیه نماید و در سال ۱۶۵ هجری حکام ولایات از طرف منصور تجدید شده ولایات را بتقسیماتی جدید قسمت نمود ویکنفر ازسادات بنی الحسن بنام زیددرمدینه بحکومت معین وانتخاب گردید .

درتاریخ عرب و اسلام مینویسد : در دورهٔ منصور تهاجم روم شرقی رخ داد ولی باتلفات زیاد رفع شده وامپراطور قسطنطین مجبورشد پیمانی ببندد که بموجب آن تا مدت هفت سال جنك متارکه باشد بعد از آن منصور در صدد رفع خرابی برآمد که از مهاجمین مسیحی بکشور اسلامی روی داده بود سپس قراء وشهر های خراب وخالی ازسکنه را آباد نموده ومسکون گردانید واصلاحاتی در اوضاع مرزی وتدارك موجبات دفاع فراهم آورد و خود برای سرکشی بولایات و ایالات میرفت و طبرستان که تا آنوقت در تحت فرمان نیامده بود ضمیمه دولت و کشور وسیع منصور گردید .

تفصیل این حادثه آنکه ساکنین قسمت جنوب غربی بحر خزر بعد از ظهور اسلام بآیین و کیش قدیم خود باقی مانده حکامی که از خود داشتند بظاهر تحت اوامر خلفابوده و بآنها حکومت مینمودند ولیکن باطن امر بخیال استقلال بودند چنانکه بعد ها برعلیه اعراب قیام نموده جمعی را کشتند و دردوره منصور لشکری برای سرکوبی ایشان روانه شد وچند نفر از سرکشان بومی بقتل رسیدند و قسمتی هم تبعید شده وطبرستان ضمیمه دولت بنی عباس گردید .

منصور جاسوس ها و مامورین سری بهر جا فرستاده تا بکار های مامورین و حکام رسیدگی کنند وجریان اموررا گزارش دهند

جنك منصور باراوندیهاوگزارش معن بن زائده

در دوره منصور وقایع دیگری هم رخ داده که خاطر او را بخود مشغول نمود از جمله خروج علویین و حادثه عبدالله محض وپسران اومحمدوابراهیم ودیگران بود که در کتاب اول تاریخ عصرجعفری ج۱ شرح آن نگاشته شدواز جمله حوادث آن عصر حادثه راوندیها بودو آنان جماعتی بودند درخراسان که مذهب تناسخ داشتند وآنها را راوندیان میگفتند ،جماعت مذکور بشهر منصور آمد، در اطراف کاخ او طواف مینمودند و آنراکوشك و قصر پرورد گارخود میشمردند منصوربزرگان ایشان راگرفتهو بحبس درآورد ، دیگران ریختهدرمحبس راشکستهومحبوسین را ازمحبس بیرون کشیدهروی بجانب منصور نهادند

منصور از کاخ خود در آمده با ایشان جنگید ولی تا آنوقت او اسب دردرگاه دربار خود حاضر نداشت وازآن ببعد دستورداد شب و روزاسب نوبتی بردر درگاه ببندند و دیگران هم این موضوع را بعد از وی رعایت مینمودند خلاصه آنکه درآن اثنا بفوری اسب حاضر کرده منصور سوار شد و با راوندیها مبارزه شدیدی نمود و در آن موقع چون سپاهیان او حاضر نبودند و عده راوندیها زیادتی داشت نزدیك بودکه پیشرفت با ایشان شود و بر منصور غالب آیند ، دراین بین معن بن زائده شیبانی معروف که ازاسخیاء و صاحب همتان عصر خود شمرده شدهٔ از منصورهمواره بیمناك و هراسان و برکنار بود اتفاقاً درچنین موقعی رسیده نقابی بروی خود بست و دربرابر منصور باآن جماعت جنگی سخت نمود چنانکه منصوررا پسندیده ومنظور

افتاد در اینوقت لگام استر منصور را ربیع حاجب در دست داشت، معن آمده بربیع گفت، لجام استر را بمن واگذار که من اکنون از تو باینخدمت‌شایسته ترم، منصور گفت راست میگوید لگام را باو واگذار، ربیع لگام استر را در کف معن نهاده و دربرابرخلیفه اودیگر بارجنگی‌شدید نمود و راوندیان بکلی‌مغلوب و منکوب شدند

در این اثنا منصور از معن پرسید توکیستی، جواب داد بنده خطاکار خائف معن‌بن زائده، منصور گفت بتوومال و جان واتباع تو امان دادم، بعد از آن معن‌را نوازش کرده واحسان ها نمودوکارهای مهم‌وعمده بوی مراجعه دادمورخین‌مینویسند منصور خلیفه عباسی دربغداد قبه ای بنا نهاده و میخواست مطاف حجاج بیت‌الله در بغداد باشد وبدینواسطه ازحج بیت الحرام جلوگیری نماید ولیکن ازبرای او دراین باب موفقیتی‌حاصل‌نشد،واین‌امر تقلیدازامویهابود که آنهاهم‌منظورشان‌ازساختن‌مسجد جامع اموی در دمشق این بود ومیخواستند این امر مهم وعمل اساسی اسلامی را باینوسیله ازبین برده باشند.

فصل سوم

در ذکر نام وشرح احوال وزرای سفاح ومنصور دوانیقی

چنانکه نگاشته شد توجه سفاح منصور و اخلاف او از بنی عباس بیشتر این بودکه که از ایرانیان مردمی را بر روی کار آورده و امر وزارت خود را با دیگر مشاغل مهمه بایشان واگذار نمایند واعتماد آنها بحسن کاردانی لیاقت و تیزهوشی و استعداد و ذکاوت ایرانیان بوده و بآنها اهمیتی زیاد میدادند

ابوسلمه خلال وزیر ایرانی

نخستین وزیری‌که در دوره خلافت بنی‌عباس بوزارت‌رسید ابوسلمه خلال است‌که بوزیر آل‌محمد لقب یافته و نامش حفص‌بن‌سلیمان کوفی است‌که ازجمله موالیان ایرانی نژاد بوده و تفصیل احوال وگذارش کار و پایان روزگار او تا حدی درکتاب اول‌نگاشته شد،گویندابوسلمه وقتی‌که از علویین و بیعت ایشان مأیوس‌گردید با سفاح بیعت نموده و بخلافت بر او سلام‌کرد، در آنوقت سفاح باو گفت. ای ابوسلمه علی رغم

تو مسلمین با من بیعت کردند و باودشنام داد ، باوجود این وزارت خود را باو تفویض نمود واورا وزیر آل محمد لقب داد و لیکن در صدد بود که ویرا بقتل رساند ، اما میاندیشید که مبادا این مطلب بابومسلم مروزی رسیده و در باره او بدگمان شود لذا نامه بابومسلم نوشته و عملیات ابوسلمه را با اقدام وی در نقل خلافت بعلویین اشعار داشت واظهار نمود که گناه اورا بتو بخشیدم ومرادش ازاین نامه کشتن ابوسلمه بود سپس آن نامه را بدست منصور داد تا بابومسلم برساند ،

ابومسلم از خواندن نامه و مندرجات آن غرض سفاح را فهمیده چند تن از اتباع خودرا فرستادتا ابوسلمه راکشتند و ابومسلم درحقیقت چنین جنایتی رامرتکب گردید که بعداً هم خود بدان دچار و گرفتار شد .

تفصیل قتل ابوسلمه

در تاریخ الفخری مینویسد ابوسلمه هرشب پیش سفاح می‌نشست و تاپاسی ازشب را بسخنرانی و صحبتهای متفرقه میگذرانید در آنشب که او کشته شد سفاح وی را زیاد تر از همه شب پیش خود نگاه داشت هنگامیکه ابوسلمه از خدمت سفاح مرخص شد مدتی ازشب گذشته بود، دربین راه جمعی درکمین اونشسته بودندوقتی که ابوسلمه بآن محل رسید آن جمع از کمین درآمده شمشیر کشیده فریاد زدند لا حکم الاالله و اورا بقتل رسانیدند و این عمل از برای آن بود که مردم تصور کنند کشندگان ابوسلمه از جمله خوارجند و بامداد نیز چنین شهرت یافت که خوارج ابوسلمه را کشتند دوره وزارت ابوسلمه مدت چهارماه بوده و هارون بن سعید عجلی برای او باین ابیات مرثیه سروده

الا قل لرهط الملك من آل هاشم   مقالة من اضحی بماکان عالما
اما فی الذی اسداه حفص الیکم   ثواب فیعفی عنه ان کان ظالما
ولو غیرکم ابلاه حفص بلائکم   لجازوه خیرا اولادوه سالما
فما هکذا فعل الاخا یرمنکم   اذا ما کرام الناس عدوا مکارما

بعد ازابوسلمه خلال بعضی وزارت سفاح را بابوالجهم بن عطیه نسبت داده‌اند و گفته‌اند چون خلافت بمنصور رسید از ابوالجهم کینه در دل داشت و اورا مسموم نمود .

خالدبن برمك وزیر ایرانی

ازجمله وزرای سفاح و منصور یکی خالدبن برمك معروف است که او مردی شایسته و دانشمند وعاقل و بردبار بود و قدرو جلالتی زیادداشته گفته‌اندکه دردولت‌اموی وبنی‌عباس مانند او مردی کافی و لایق نبود سفاح وزارت خودرا بخالد داده و اورا باکرام و احترام خویش اختصاص داد و ویرا زیاده دوست میداشت و اورا وزیر میگفتند و گفته اندکه بعد از ابوسلمه وزراء میل نداشتندکه کسی بآنها وزیر بگوید بواسطه این بیت :

ان الوزیر وزیر آل محمد اودی فمن یشناك كان وزیرا

خالدبن‌برمك‌کار وزرا را انجام مینمود ولی اورا وزیر نمیگفتند خالد را در دل‌سفاح جا و مقامی عجیب پیدا شد و نیزگفته‌اند فضلا و شعرای عالیمقام و اعیان واشراف وقتیکه آوازه مکارم و بزرگواری و جاه و جلال خالد را شنیدند از هرطرف بامید احسان و عطایای او روی آوردند . واردین را وفود مینامیدندکه واحد آن وافد است وتمامی آنانراسائل میخواندند خالدگفت ، سائل خواندن این‌جماعه را شایسته نباشد چونکه اغلب ایشان فضلاء واشراف و اعیانند لذا آنانرا زوار نام نهاد و این عمل باعث امتنان وشکرگذاری آن مردم گردید وشاعری‌کوفی در اینخصوص‌گفته

حذا خالد فی مجده حذو برمك فمجد له مستطرف و اصیل
و كان اولو الحاجات یدعون قبله بلفظ علی الاعدام فیه دلیل
فسماهم الزوار سترا علیهم ولكن من فعل الكرام جلیل

یعنی خالد دربزرگی و جلالت خود قدمی‌برداشت‌که برمك‌آن قدم را برداشته‌بود و بنابر این بزرگواری و جلال اوهم از نو پیدا شده وهم ازاصل داشته واهل نیاز و احتیاجات را پیش از وی بنام ولفظی‌میخواندندکه‌درآن دلیلی برنا بودی وفناشدن بود پس او اینگونه از مردم را بنام زوار خوانده و پرده پوشی بکار ایشان نمود و این خود از کارهای بزرگ اشخاص‌کریم وبزرگوار است

منصور و قصد خراب نمودن ایوان کسری و ممانعت خالد از او

گفته‌اند وقتی که منصور شروع به بنای شهر بغداد نمود مصالح بنائی او از آجر و سنك نقصان پذیرفت باو گفتند که ایوان کسری را در مدائن خراب نموده و مصالح آن را ببغداد بیاورد منصور در اینخصوص با خالد برمکی مشورت کرد خالد گفت ای امیر ایوان کسری یکی از آیات دین اسلام است زیرا که مردم هروقت آن بنارا می‌بینند دانند که تا حادثه آسمانی پیش نیاید چنین سرائی که ایوانش آن باشد رو بخرابی نگذارد و هم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آنجا نمازخوانده و این ایوان مصلای او بوده و بدین وسایط نبایستی که درصدد خرابی آن برآمد زیرا ضررش بیش ازنفع آن خواهد بود .

منصور ـ ای خالد تورا میل بایرانیان بی نهایت است و سخن بر وفق احوال ایشان گوئی معذلك امر داد که درخرابی ایوان بکوشند ، چون اندکی از آنرا شکافتند معلوم شد که خرج خراب نمودن بیش از بهره برداری است لذا ترك این تصمیم نمود و بخالد گفت اکنون با توهم عقیده شدم .

خالد ـ ای امیر هم اکنون عقیده من آن است که خرابی ایوان را باتمام رسانی تا مردم نگویند که از خرابی آن عاجز شد .

چنانکه مورخین نوشته‌اند :(۱) موقعی که منصور بخلافت رسید خالد راخیلی محترم شمرده ودر کارها باوی مشورت میکرد و گفته اند : فضایلی که پسران خالد داشتند خالد از آن فضایل بیشتر از همه بهره داشت با اینکه هریك از فرزندان او در آن خصلت مابین مردم مشار الیه بالبنان بودند چنانکه یحیی رای و علم داشت فضل سخاوت و بخشش ـ جعفر فصاحت و کتابت محمد ـ بزرگی وشرافت ـ موسی شجاعت وشخصیت خلاصه در خالد برمکی تمام این اوصاف جمع آمده ومتمرکز بود .

ابو ایوب موریانی

مورخین مینویسند : ـ (۲) که بعد از خالد برمکی منصب وزارت منصور بابو ایوب موریانی وا گذار شد و با اینکه منصور در کارها باستبداد رای خود عمل مینمودو نیازمند

---

۱ ـ الفخری ـ تجارب السلف ۲ ـ طبری ـ ابن اثیر ـ تجارب السلف ـ

برای دیگران نبود وهیبت اوبرای و زرای وی قدر و مقداری نمیگذاشت معذالك دردورهٔ او وزرائی متعدد وزارت یافتند که از آنجمله یکی ابو ایوب موریانی است واومردی از اهل موریان یادهی از دهات اهواز بوده و نیز در باره ابو ایوب چنین مینویسد : منصور اورا خریداری نموده وتربیت کرد ویکبار اورا باهدایاوتحف نزد سفاح فرستاد ، سفاح از فصاحت وبلاغت او تعجب کرده و گفت تو از آن کیستی ، ابو ایوب گفت از آن برادر امیرم . سفاح گفت ، نه تو از آن منی واورا باز گرفته و آزاد نمود وگزارش امر را بمنصور نگاشت ابو ایوب دردوره سفاح ملازم خدمت او بود ودر آن اوقات ترقی نمود ومراتبی را طی کرد وقتی که نوبت خلافت بمنصور رسید وزارت خودرا بوی تفویض نموده واومردی فاضل وعاقل بود ، ذکاء و فطانتی بکمال داشت وگفته اند او مال و منال گرد آوردی تا بواسطه آن بمنصور تقرب پیدا کند ، روزی منصور گفت پسر من صالح را ضیاع و عقاری بالاختصاص نیست و می‌خواهم که اوراجد اکانه املاکی خاصه باشد موریانی گفت ، در اهواز مزارع معطله بسیار است ولیکن سیصد هزار درهم باید داد تا آبادان شود ومنافعی نیکو دهد منصور آنمبلغ را بموریانی داد واودریافت نمود وهیچ آبادانی وعمران نکرده ولی هرساله بیست هزار درهم نزد منصور فرستادی که این حاصل املاك صالح است ومدتی بدین منوال گذشت عاقبت دشمنان موریانی باین امر آگاه شده و بمنصور گزارش دادند منصور باین اندیشه درآمد که ملك پسرش را دیدن کند ، ابو ایوب دستور داد که بر کنار آب عماراتی ساخته و درختانی نشاندند اطراف آن را سبز وخرم کردند وقتی که منصور از آنجا گذشت موریانی گفت اینها ضیاع وعقار مخدوم زاده من است ، منصور نگاه کرد عماراتی خوب ودلکش وسبزه واشجاری فرح‌افزا دید وتصور نمود که موریانی در گفتار خود راست‌گو است ولیکن دشمنان موریانی حقیقت امررا بعرض منصور رسانیدند او معماران و ارباب بصیرت واطلاع را وادار نمود تا در آن املاك بررسی نموده ودقت کنند وچگونگی رامعروض دارند بازرسان بعد از رسیدگی وبازدید جز ظاهر سازی چیز دیگری ندیدند و خیانت ابو ایوب

واضح گردید ، منصور در اثر این تقلب امرداد تمام اقارب موریانی راکشتند واموال اورا ضبط نمودند .

ربیع بن یونس یاربیع حاجب

بعد از موریانی منصب وزارت منصور نصیب ربیع بن یُونس شدکه بربیع حاجب شهرت یافته کنیه او ابوالفضل وپدرش یونس بن محمد بن کیسان است کیسان ابوفروه آزادکرده عثمان بن عفان بوده وبعضی گفته‌اندکه ربیع لقیط (بچه سرراهی) بوده .

ربیع مردیعالی مقاموفصیحزبان وزیرك وکاردان وکارپردازوعاقلونکته دان بود درحسابداری و امور دیوانی نهایت خبرت وبصیرت را داشته در اکتساب خیرات ومبرات تمایلی زیاد از خود بروز داده‌وابتداء بربیع حاجب‌شهرت یافته بود وقتی‌که ربیع بمقام و زارت رسید منصور اورا خیلی عزیز و محترم داشت و نسبت بتمام خدم وحشم اورا احترام زیادتر بوده و تا آخر زندگانی منصور منصب وزارت باربیع بن یونس بود .

بعد از وفات منصور مهدی وزارت خوددا بابی عبدالله معاویة بن یساردادکه پیش ازخلافت کاتب ومنشی اوبوده و منصب حجابت ووزارت در بار خود را بربیع حاجب واگذار نمود ، وقتی‌که هادی خلیفه شد او ربیع را مسموم‌کرد وسبب آن بودکه ربیع کنیزکی بعنوان هدیه نزد مهدی فرستاد ، مهدیآن کنیزرابپسرش‌هادی بخشید ، هادی را باآو دل نگران شده و ازوی فرزندی بوجودآمد موقعی‌که هادی بخلافت رسید دشمنان باوگفتند که ربیع وقتی فرزندان تورا می بیند میگوید من باهیچ زنی بهتر از مادر ایشان وقاع ننموده ام این‌سخن‌درخاطرهادی وفرزندان او ومادرشان اثری عظیم بخشیده بینهایت از ربیع‌رنجیدند وهادی درصددقتل ربیع برآمده قدحی عسل مسموم بربیع داد ، ربیع پیش خود تصورکردکه بوی احترام و اکرام میکنند و بحرص تمام آن شربت را نوشیده و همان روز وفات یافت سال ۱۷۰ هجری

با این وضع وزرای منصور وسفاح‌مانندیگرخلفای عباسی ازایرانیان وموالی بودند

که بنی‌عباس آنها را طرفدار و حامی خود تصور کرده و برخلاف امویان که ایرانیان را طرد و رفع مینمودند آنان از ایرانیان هرفردی از افراد شایسته و لایق را بروی کار آوردند.

فصل چهارم

در تاریخچه بنای بغداد و خصوصیت آن

منصور دوانیقی از آنجاکه منظورش خصومت و عناد با خاندان آل محمد و علویین و سادات بنی‌فاطمه بود نمیخواست که دربرابر خود رقیب و همسری از آنها داشته باشد وازطرفی مدینة الرسول که مهبط وحی و تنزیل ومرکز رسالت و حوزه خلافت بود وعلم و دانشی که از مجامع امامت وولایت در آنجا بسط و نشرمییافت او خواست برای تقلیل وتحلیل این اهمیت و تنزیل آن مقام و موقعیت مرکزدیگری از برای سلطنت اسلامی و خلافت ترتیب داده باشد و از طرفی توقف خودرادرشهر هاشمیه و مراکز دیگری که آنوقت پایتخت و مرکز خلافت بشمار میرفت مکروه میشمرد و دمشق راهم که مرکز حکومت امویین بود ناپسند و شوم میدانست بدین اندیشه درآمد شهری از نو بنا نموده و موقعیت چندی را در آن از لحاظ سیاسی و علمی و تجارتی و اقتصادی وغیره ها در نظر گیرد بدینجهت بعد از وارسی و جستجو وکنکاشی زیاد برای محل مقتضی موضع و مرکز حالیه شهر بغداد را در نظر گرفته آنجا را برای تامین تمامی منظور خود شایسته و مناسب شمرد و درصدد بنا وبنیاد آن برآمد ولی با تمام این تفاصیل شهر بغداد یکی از مفاخر مهمه دوره و تاریخ عصر جعفری است که اینگونه مقتضی بود در همچه موقعی که خورشید علم و دانش از پرتو نور وجود آن امام بحق ناطق بلمعان و تابش درآمده بود چنین مرکز علمی و مرجع فضل و دانش در همچه زمانی بنا و تاسیس شود.

اینک ما بتفصیل درباره ذکرخصوصیات این شهر که از آن بدارالسلام وعاصمه و پایتخت دولت اسلامی تعبیر شده بنحو ایجاز و اختصار پرداخته مزایا و مرجحات آنرا بمورد نگارش درآوریم.

تاریخ شروع بنای بغداد

بطوریکه زبان تاریخ حکایت میکند ، منصور دوانیقی برای محل پایتخت ومرکزخلافت‌خود در۱۴۵ هجری شهر بغداد را بنا نهاده و پیش از این نقشه آنرا طرح کرده و بعد ها شروع به بنای این شهر نمود وعلت تعویق امر خروج علویین و بعضی پیش‌آمد ها بوده‌که تا حدی در انجام منظور وی مانع آمده و جلوگیری مینمود .

وجه تسمیه بغداد و عقیده نویسندگان

چنانکه نوشته اند (۱) لغت بغداد مخفف‌ازباغ داد است ، گفته شده که آنجا قبل از عمارت و آبادی سرا بستان پادشاه دادگر انوشیروان عادل ساسانی بوده واو در آنجا دیوانخانه‌عالی وباشکوهی داشته‌که در آن بعرض‌متظلمین وستمزدگان‌رسیده ودادخواهی مینمود :

حمزة‌بن حسن اصفهانی‌گوید :(۲) بغداد بنای پارسی‌است‌ومعرب باغ داذویه است زیراکه درگوشه از شهر منصور پیش از آن باغی بوده است که تعلق بمردی ایرانی موسوم بداذویه داشته (دادگر یاصاحب داد)

درتاریخ عمران بغداد مینویسد : (۳)منافاتی نداردکه‌پیش از بنای بغداددر آن مکان شهری بوده و از بین رفته و ویران شده باشد و درزمان اکاسره (کسرویها) باغی در آنجا احداث نموده باشند و انوشیروان دادگر آنرا تفرج‌گاه خود قرار داده باشدکه پس از وی بنام باغدادبدر آمده‌سپس مخفف شده و بغداد خوانده شود

صاحب تجارب السلف و تاریخ الفخری مینویسند:(٤) بغداد بدالین مهمله و بغداذ بذالین معجمه و بغدان بنون بابن هرسه لغت خوانده شده است و خود بغداد زا زوراء خوانند برای آنکه درجانب قبلی آن زوراء یعنی انحراف است وآنجارا مدینة‌المنصور ودارالسلام هم‌گفته اند

دیگری مینویسد: این شهر زا زوراگفته‌اندکه ازخارج در آن انحرافی دیده میشود و لغت زورا ، بمعنی منحرف است از طرف دیگری این شهر مقابل با شهری دیگر نبوده و یا آنکه در محراب مساجد آن انحرافی دیده میشود ، هم این شهر بنام دارالسلام خوانده شده‌و آنرا منصور عباسی بنا نهاده .

---

۱ ـ بستان‌السیاحة ۲ ـ تاریخ سنی‌الملوك ۳ ـ عمران‌بغداد ٤ ـ تاریخ هندوشام

بطوریکه یاقوت حموی مینویسد (۱) قبلا در محل بغداد بازاری تجارتی بوده و آنجا موقعی خاص کاروان گذار و محل داد و ستد و معاملات شده و بازرگانانی ازفارس و خوزستان و جهات دیگری هرماه یکبار بآنجا می آمدند و این بازار وقتی بدست مثنی بن حارث بغارت رفت که از آنجمله تخت طلای جواهر نشان او بود ودرتواریخ تفصیل آن مسطور است)

اقوال مختلفه در باره تاریخ باستانی بغداد

صاحب قاموس مینویسد : بغداد و بغداذ بمهملتین ومعجمتین و تقدیم هریك از آنها و بعنوان مدینةالسلام وتبغددانتسب الیها تشبه باهلها (انتهی)

دینوری ـ در کتاب معروف خود (الاخبار الطوال) مینویسد ابوجعفرمنصور دوست داشت برای خود و سپاهیانش شهری بناکند و آنرا دار الملك خویش قرار دهد اذاخود شخصا بسیاحت بلاد و دوره گردی پرداخت تا بمحل بغداد رسید ، بغداد را آنوقت راهی بود که هرماهه درآن بازاری برپا میشد ، منصور از آنمکان خوش آمده و درآنجا از برای خود وحشم وموالی و فرزندان و اهلبیتش نقشه شهری کشید و آنرا مدینةالسلام نامیده و نیز قصری برای خویش بنا نمودکه وسط آن مسجدی قرار داد پس از آن برای لشکریان خود درحول وحوش شهرخطی کشید و قرار داد اهل هربلد از خراسان را در ناحیه از نواحی آن بطور انفراد جای دهند و باقی مردم را ببنا وبنیان و آبادی و عمران آنجا وادار نمود و نفقات آنهارا توسعه داد سطح زندگانی ایشان را بالا برد و امرداد نهر فرات را از هشت فرسخی کشیده ودهانه نهر ازآنجا شروع شده آنرا ببغداد جاری نمود تا اینکه مواد و محصولات جزیرةالعرب وشام بآنجا وارد شود .

شهر بغداد را زوراء و مدینه منصور و دارالسلام(۲) هم گفته اند و برای آن نامهای بسیاری است، درباره آب و هوای این شهر وگوارائی آبش تنها قول این گوینده کافی است که در وصف آن سروده :

طیب الهواء ببغداد یشوقنی — قربآ الیها و ان عاقت مقادیر
وکیف ارحل عنهاالیوم اذجمعت — طیب الهوائین ممدود و مقصود

۱ ـ معجم البلدان یاقوت ۲ ـ انوارالحسینیه

یعنی خوشی هواء ببغداد مرا تشویق می کند که خودم را بآن نزدیک کنم اگرچه مقدار ها مسافت از آن دورم وچگونه ازآن سفر کرده وامروزه رحلت کنم زیرا که در آن دو هوای پاك وخوش دراز و کوتاه گرد آمده است

شاعری دیگر گوید :

آه علی البغداد ها و عراقها	و ظبائها والسحر فی احداقها
متبنخترات فی النعیم کانها	خلق الهوی العذری من اخلاقها

یعنی تاسف وحسرت من بر بغداد است ملتفت باش با عراق آن و خوشی های آن و سحری که در حدقه ها چشمهای خوبان رخوبرویان آن است که بحالت خود نازی و تبختر درناز و نعمت آن میگردند که گویا عشق و محبت دختران باکره جزء اخلاق سرشته و آفریده شده .

محمد رفیق بیك در جزء چهارم کتاب تاریخ عمومی خود مینویسد :

منصور شهر بغداد را در محل سلفیکه قدیم کنار دجله بنا نهاد وآن درمحلی بود که قبل ازآن در ۳۰۷ بیش ازمیلاد مسیح سلوکوس نیکاتر بنا نهاده بودوپایتخت سلوکیدها بود تا موقعی که اشکانیان در ۱٤۰ قبل ازمیلاد برآن مستولی شده وآنجا راگرفته بعضی گفته اند که بجای بغداد جز بازار نامبرده قبل دیر وکلیسائی بود که جمعی از رهبانان نسطوری پیش ازاسلام درآن جای داشتند .

صاحب بستان السباحه می نویسد : شابور ذوالاکتاف قریهٔ در جهت غربی دجله بنانمود که آن کرخ وقریه دیگری درمشرق دجله بنانهاد که بساباط موسوم گردید دردورهٔ کسری انوشیروان باغ بزرگی دراین سرزمین احداث شده بود که بباغ داد معروف گردیده و پس از آن از کثرت استعمال بغداد خوانده شد .

ابن جوزی در کتاب مناقب بغداد خود مینویسد : اینجا شهری کوچك معروف ببغداد بود ومنصور خلیفه شهر خودرا درجوار آن بنا نمود سپس آنشهر برای ارتباط ومجاورتی که ببغداد داشت باین نام خوانده شد و شهر ابیجعفر پیش از بنا مزرعه و جای کشت وکار مردم بغداد قدیم و بنام مبارکه بوده واین قسمت درتمکن شصت تن از بغدادی ها اداره میشد منصور خاطر آنانرا راضی نمودهٔ وآنمحل راازایشان گرفت

تاریخ بنای بغداد

ابن‌واضح یعقوبی (۱) مینویسد : منصور بنای شهر بغداد راد سال ۱۴۵هجری نهاد و آن موافق با اختیار وقتی بود که نوبخت منجم معروف وابن‌ساریه تعیین نموده بودند .

ابوریحان بیرونی(۲) مینویسد : ابتدای بنای بغداد روز ۲۳ تموز سال ۱۰۷۴ اسکندری‌مطابق ۲۵ربیع‌الثانی سال ۱۴۵ هجری بود که نوبخت منجم‌فارسی برحسب وقت مناسبی که‌ازروی احکام نجوم اختیار نموده بود شروع بکار کردند ونیز بیرونی زایچه بنای بغداد رادر کتاب خود نقش وترسیم کرده .

بغداد کهنه‌و نو

دریکی ازمجلات عصری مینویسد : روزهای درخشان‌قدیم بغداد عده زیادی از مسافرین هر کشور در موقع شب در کاروانسراها جمع شده تبادل افکار مینمودند وحوادث و اتفاقات عجیبه‌راکه دردوره مسافرت‌خوددیده بودند حکایت کرده واخباری‌از پایتخت هارون‌الرشید بکشورهای خود میفرستادند ، امروزه دربغداد جدید که محل ترقی و پیشرفت است درهمین بناهای قدیمه نمره عراق جوان مردمان فعال و دانشمند در امور ملی مشغول وباداره کردن امور و بنا نهادن اساس ترقی اشتغال دارند در سرای بزرك بغداد ادارات مهمه‌عمارت ریاست هیئت وزراء ـ وزارت فرهنك ـ وزارت‌امورو ارتباط خارجه ـ وزارت دارائی ـ مصارف عمومی ـ اداره شهربانی و ادارات دیگر تشکیل گردیده .

ازاین اداراتامنیت‌وآسایش دولت‌وجامعه وسعادت‌کشورونیکبختی‌وآبادانی امورزندگانی عراق رامراقبت می‌نمایند چندبارد دورتر از این‌سرا : باشگاه افسران ارتش‌عراق ـ عمارت شهرداری ـ سالون‌شهر ـ اداره‌آتش‌نشانی ودادگاه‌هابرقراراست

سرای بغداد روبدجله واقع شده وپس از طغیان شوم دجله‌که در بیست‌سال قبل‌رخ داد این دستگاه بوضع با شکوه جدید ساخته شد و این دستگاه دارای باغ زیبائی است که دروسط آن برمج معروف ساعت‌نصب گردیده‌است . خیابانهای‌بغداد و بازار ازهرطرف بسرامنتهی‌میشوند .

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی ۲ ـ احسن‌التقاسیم

موقعیت بغداد

صاحب عمران بغداد از قول مقدسی نقل میکند که اهل رأی و فتوای ازفقها بمنصور اشعار داشتند اراضی شهر جدید را بچهار طرح یا چهار ناحیه تقسیم سازد ، دو بخش از جانب شرقی و دو بخش از طرف غربی ازاینرو باید دانست اراضی که برای شهر تخصیص یافته زیاده وسیع است و ممکن است در موقع وسعت و آبادی تمام این اراضی معمور و آبادان شود و با این وصف چنانکه اربلی (۱) نوشته وسعت شهر و ابنیه و باغات به ۵۳۷۵۰ جریب بالغ گردید که ۲۶۷۵۰ جریب در جانب شرقی و ۲۷۰۰۰ جریب در طرف غربی قرار گرفته بود در صورتیکه یك جریب مساوی با ۳۶۰۰ ذرع مربع باشد .

بنابراین مساحت آنشهر در حدود ۱٫۹۳۵۰۰۰۰۰۰ ذراع مربع خواهد بود و از این احصائیه برمیآید که بغداد عبارت از چند شهر بهم پیوسته بوده و این شهرهای متصل بهم تماماً بیك نام خوانده میشد چنانکه مداین پایتخت قدیم ایران که در نزدیکی بغداد بوده پیش از آن بر چند نهر متصل بیکدیگر اطلاق شده بود .

خلاصه منصور در پایتخت جدید خود چندین دهکده را که متعلق بنصارای کلدان بود از آنجمله قریه سویانا در محله کهنه و قریه براثا که بازار و حرم بوده و محله شده و هم اکنون درقسمت غربی بغداد و دریا خوانده میشود و درقسمت شرقی محله کرخ واقع است قرارداد .

باید دانست از حین بنای بغداد تاکنون تغییراتی زیاد و تحولاتی متوالی برای بغداد پیش آمد نموده است یاقوت حموی (۳) عرض بغداد را ۷۵ درجه و طول آنرا ۳۴ درجه دانسته و آنجا را از اقلیم چهارم میشمارد :

علت بنای بغداد

بطوریکه مینویسند : (٤) بعد از آنکه مردم باسفاح بامر خلافت بیعت نمودند در سال ۱۳۲ هجری و طرفداران او در عراق و ایران بسیار شدند ، سفاح با برادر خود منصور دوانیقی بکوفه آمده درصدد بنای شهرها شمیه بر آمد تااینکه بنی عباس و علویین را در آنجا گرد آورده باشد که این شهر در نزدیکی انبار در محل معروف بقصر ابن هبیره بود و هاشمیین با آنجا

۱ ـ احسن التقاسیم ۲ ـ سیر الملوك ۳ ـ معجم البلدان ٤ ـ عمران بغداد ـ تاریخ عرب و اسلام

انتقال گزیدند ، سفاح درآنشهر بدرود زندگانی نموده ودرهمانجا مدفون گردید

منصور بعداز وفات سفاح چندسالی درهاشمیه اقامت گزید ودراین بین چنانکه درکتاب اول تاریخ عصر جعفری نگاشته شد راوندیها برای قتل ابومسلم خراسانی شورش نمودند ، منصور ازسکونت آنجا اکراه یافته وازآنمحل بیرون شد ودرصدد جستجوی محلی برآمدکه آنجا شهری زیبا واستوار بدلخواه خودبنا نماید ، او در آغاز کار خواست شهر کوفه را مرمت کند وآنجا را مرکز خلافت قراردهد ولیکن بزودی این اندیشه وی بهم خورده وبواسطه یادآوری وتذکر این نکته که طبایع مردم کوفه انقلابی ومتحول وقابل تغییر وتبدل است وازطرفی مردم آنجابه بی‌وفائی اشتهار یافته ودردوستی وپیمان استوار نمانندتوجه خودرا بنقطهٔ نزدیك بارمتا معطوف نمود وچون بآنجا رسید شبی‌را در آنجا بیتوته نمود وازکسانی که همراه وی‌بودند مانندسلیمان بن مخالد وابوایوب موریانی خوری‌ونزیر وعبدالملك کاتب استشاره نموده‌از ایشان عقیده ورأی خواست ، آنها گفتندکه اینجا جائی بسیار خوش‌آب وهوا ومحلی زیاده مناسب است ، منصور خودهم تصدیق نمود ولکن گفت که اینجاموافقت بااحوال رعیت نیست وباید جائی را انتخاب نمودکه همیشه کاروان گذارباشد و امتعه و کالای بری وبحری‌درآنجا وارد شود ومن‌اکنون‌بدان‌طرف شده شب را درآنجا بسرمیبرم اگر آنشب درآنجا خوش گذشت چنین جائی موافق باآن منظوری است که من و مردم طالب وخواهان آنیم .

بنابراین منصور بمحل فعلی بغداد آمده درمحل قصر دارالسلام عبورنمود و نمازعصررا درآن فصل‌تابستان وگرمای‌شدید درهمانجا بجای‌آورد وشب‌را درآنجا بیتوته نمود روز دیگرهم اقامت کرده درآنجا جزخوش وراحت چیزی ندیده گفت دراینجا جائی است که صلاحیت ساختمان وبنا دارد ومادهٔ از فرات و دجله و دیگر آنها وشطوط بدینجا آید و مناسب باحال رعایا وسپاهیان خواهدبود .

علت دیگر بنای بغداد

ونیز درباب علت بنای بغداد چنین نوشته اند : (۱) منصور هنگامیکه‌تصمیم گرفت پسرخود محمدمهدی‌را بجنك‌صقالبه (روسیه) درسنه۱٤۰ هجری بفرستد برای‌مشایعت وتودیع

او تامحل بغداد کنونی آمد واورا ازموقعیت این محل خوش آمده منظره آنرا پسندید وشایسته ونیکوشمرد وازصفای آب وهوایش بهره مند شده لذا پرسید نام اینجا چیست گفتند ، بغداد ، بنابراین منصور ازهمانوقت تصمیم گرفت شهری درآن محل بنا کند و آنرا پایتخت ومرکز خلافت خودسازد .

درتاریخ عرب واسلام تفصیلی قریب باین مضمون مینویسد : (۱)

تاموقعیکه ابومسلم خراسانی زنده بود منصور خاطری پریشان داشت وازمقام خویش مضطرب ومشوش بود ولی بعداز قتل او خودرا شاه مستقل خوانده ودرصدد برآمد برای پایتخت خود محلی را اختیار کند ، بنی عباس را نه تنها علاقه ومیلی بدمشق نبود بلکه درآنجا برای ایشان بیم خطر بوده وازطرف دیگر کوفه وبصره هم بواسطه دورنگی ونفاق اهالی وتلون مزاج و بی ثباتی و بدعهدی مردمانش ناپسند و مکروه طبع آنها قرار گرفته وبمکه ومدینه هم نظر به بیم ازعلویین اندیشناك بودی بدین جهت بعدازجستجوئی زیاد محل بغداد بخوبی که مسافت آن تابصره ازروی آب به پنجروز راه درآن روزمیرسید پسندیده آمد .

بغداد پیش ازان جایگاه تابستانی انوشیروان عادل بوده وازواژه باغداد گرفته شده چونانکه انوشیروان بروش دادگری وعدالت کستری اشتهاریافته بود وبعدازبهم خوردن دولت ساسانیان همان باغ که کسری انوشیروان درآن بعدل وداد میپرداخت ازنظرها نابود شده وتنها نام آن درزبانها باقی بود ، منصور این مکان زیبا ومرکز عالی ودلگشا را که دارای آب وهوائی دلپسند وسازگاربود برای پایتخت خویش برگزید وشهر بغدادرادرآن بنانهاد وبنای این شهرزیبا ودلگشا بدست معماران تواناومهندسین عالی مقام ودانا وکارشناس انجام گرفت .

بغدادی راکه منصور بنانهاد درسمت غربی رودساحل دجله بنیاد یافت وبعداز اندك مدتی درسمت ساحل شرقی پسراومهدی ولیعهد منصور بغداد نو را بنام مهدیه بنا نهاد که در زیبائی و دلگشائی و شکوه و عظمت با بغـداد پدرش منصور قرین و همدوش بود.

خلاصه بغداد دردورهٔ عظمت وجلال خودش که هنوز دچار حمله مغول وتاتار نشده وتمدن اسلامی عربی آنجا پایمال حوادث نگردیده بود منظره زیبا وجالب توجه

واهمیتی را دارا بوده وپایتخت شایسته ومتناسبی ازبرای مرکز روحانیت و جایگاه خلافت اسلامی بشمار میرفت .

طرز ساختمان بغداد ووضع مهندسی او

بطوریکه نگاشته اند(۱) : این شهر تقریباً بشکل مدور ساخته شده وبدیوار وسوری دوپهلو بنیاد یافته بود و کاخ خلیفه در مرکز شهر بوده ومسجد جامع درآنجا برپاشده بود منازل وعمارت سران سپاه و افسران اطراف میدانی راکه برای سان سپاه ساخته بودند احاطه کرده ونقشه خیابانهای شهر بقانون مهندسی طراحی شده وعرض آن بچهل متر میرسید وبازارشهر درخارج حصار بود ولیکن درگوشه وکنار خیابانها بعضی دکاکین متفرقه خواروبار فروشی قرار گرفته وپاسبانان ازآنها حفاظت ونگاهداری مینمودند سربازخانه شهر درطرف شرقی رود دجله واقع وبسه قسمت میشدکه یك قسمت آن مختص سپاه مدحری وقسمتی مخصوص یمنی‌ها وآخرین قسمت بسربازان خراسانی اختصاص داشت و بین هریك ازدستجات سد وحائلی ترتیب داده بودند .

شهر بغداد دارای چندین دروازه بود وهرکدام‌رابرجی مرتفع وعالی بودکه پاسداران شبانه‌روز درمیان آن بروج مشیده بپاسداری ونگاهبانی شهر میپرداختند وبنای این شهر تاسال ۱۵۰ هجری بطول انجامید .

خبر راهب دربارهٔ بنای بغداد

علی‌بن یقطین گوید : من درمیان سپاه واردوی منصور بودم در انوقت که وی بجانب صراه روانه بود درطلب مکانی بر آمده و آنرا برای بنای شهرخود جستجو می‌نمود موکب منصور دراین‌اثنابدیر راهبی نزول اجلال کرد وآن دیردرمکانی باستانی وکهن نزدیك صراة بود منصور خود تنها روی اسب نشسته ومیرفت وفکر مینمود ومردد بود .

راهبی دانشمند درآن دیر مسکن داشت گفت : امیر برای‌چه اینقدر دراندیشه است ومردد میماند ؟ من باو گفتم که امیردرصدد بنای شهری‌است ، راهب گفت ، اسم اوچیست ؟ گفتم ، عبدالله پسرمحمد ، گفت ، ابوکی ؟ گفتم ، ابوجعفر ، گفت اورا لقبی‌هم هست ، گفتم ، بلی ، منصور ، راهب گفت این‌شخص بانی‌آن‌شهر نخواهدشد

---

۱ ـ عمران بغداد

گفتم چرا ؟ گفت زیرا مادر کتابی موروثی که داریم چنین خوانده ایم کسی که این شهررا بنا میکند مردی است که نام اومقلاص است

ابن بقطین گوید : من این خبررا بمنصوردادم ، منصور از اسب فرود آمده بسجده افتاد وتازیانه خودرا گرفته شروع کرد که باآن ذرع ومساحت کند ، من بخود گفتم این مرد داراي لجاجت است ، آنگاه بهمان حالت مهندسین را خواسته وبایشان امر داد که باخاکستر خطی کشیدند ، من گفتم ' ایامیر ،گویاکه باراهب درصدد معارضه ومعانده برآمده ای ومیخواهی که گفتهٔ اورا تکذیب کنی ،گفت نه چنین است بلکه من خود مقلاص لقب دارم .

سپس منصوراین حکایت را نقل کرد که من روزی ازدایه خود دوکی رادزدیده وبدو درهم فروختم ودرضیافتی که برای خویشان وپسرعموهای خود ترتیب داده بودم بمصرف رسانیدم وقتي که دایه احساس نمود من آنرا دزدیدم آنوقت مراملقب بمقلاص نمود که عنوان ولقب دزدی مخصوص بوده . بعضی برآن رفته اند(۱) که ابوالعباس سفاح بغداد را احداث نموده ومنصور شهرخود را درآنمحل بنا نهاد .

منصورواحضار مهندسین فنی ودیگران

شمشاطی درتاریخ خودمینویسد : وقتی که منصور خواست مدینةالسلام را بسازد بزرگان اهل فقه وعدالت ودیانت و خبرای فنی ومهندسین چندراخواست که درمیان ایشان ابوحنیفه نعمان بن ثابت فقیه معروف بود وازمهندسین حجاج بن ارطاه بوده آنگاه امردادسایر مهندسین وطراحان وآنانکه آشنا بفن بنائی ودانش ذرع و مساحت بندی اراضی بودند حاضر نمود که ازآنجمله عبدالله بن محرز وحجاج بن یوسف وعمران وجناح و شهاب بن کثیر ونوبخت بزرك منجمین وابراهیم بن محمد فرازی وطبری ازاهل حساب بودند سپس ازارباب صنایع وبناء ومعمار وعملجات ازشام وموصل وعراق وایران ودیگر جا خواسته امر بنقشه کشي وکندن پایه دیوار واساس حصارشهر نمود وچنانکه نوشته اند : (۲) آمارمعمار وبناء ونجار وحداد وحفاردراین کاربصدهزار میرسید وبرطبق این احصائیه سایر عملجات وکارگران را باید برآورد نموده بشمارآورد .

---

۱ ـ احسن التقاسیم ۲ ـ ابن رسته

نقشه برداری شهر بغداد و طراحی آن

منصور امر داد خشت‌ها زده و آنها را بپزند و آجر پخته ترتیب دهند و نیز در ابتدای کار دستور داد که خطوط و نقشه‌برداری را با خاکستر انجام دهند و فواصل هر قسمت را بدینگونه بر آورده اندازه گیری نمود سپس گفت پنبه دانه گرد آورده بآتش بسوزانند و چنین کردند و او نگاه میکرد درحالیکه پنبه‌دانه‌ها شعله‌میزد وازاینرو آنرا ترسیم نمود سپس دستور داد که پایه‌شهر را روی آن رسم کنند و چهار تن سر کرده برای انجام این عمل برگماشت وابوحنیفه را بکار وکالت آجر شماری واداشت واین عمل قبل از آن بود که ابوحنیفهٔ عهده‌دار امر قضاوت بغداد ومظالم آن گردد ولی او نپذیرفت منصور وی را سوگند داد که امر اورا اجابت کند سپس او پذیرفتار این عمل گردید تااینکه در امور بغداد ناظر باشد وخشت و آجر و بوریا را شماره مینمود پس از آن منصور دستور داد که شهر را تقریبا بشکل مستدیر درآورند تا اینکه مردم بعضی بدیگری نزدیك باشند و قصر خودرا که دوره آن دوازده هزار نی بود درمرکز این دائره قرار داد و دربرابر آن جامعی از سنك بنام « جامعهٔ منصور » بنا نمودسپس خیابان های منظم از روی مرکز دائره باطراف آن احداث کرده ودرحواشی و جوانب آن ابنیه‌عالیه وعمارات رفیعه مجلل و باشکوه متحدالشکل ساختمان نمود و تمامی‌را با متانت و استحکامی زیادبنیاد کردبطوریکه هرکس‌ازهرجای شهر که نگاه میکرد کاخ‌خلافت را در جلو نظر خود میدید و جلب نظر و توجه اورا مینمود .

منصور برای شهر دوسوراستوار وباروی داخلی وخارجی قرار دادکه داخلی سور اول و درحدود شهر واقع شده بود و بلندی دیوار آن بسی وپنج ذرع میرسید و دربالای آن ۱٦۳ برج قرار دارد که ارتفاع هر برجی از بالای سور و باروی شهر به پنج ذراع بالغ میشد و عرض سور شهر از پایه به بیست ذراع میرسید و دردورهٔ آن خندقی عمیق کندند ، دربرابراین‌سور دیگری ترتیب دادکه فاصلهٔ آن بادیگری شصت ذراع میشد و آنراسور خارجی یا سور فصیل میخواندند ودرپشت سر آن‌خندق قرارگرفته بود .

گذاشتن سنك اول بنا بدست منصور

در آنروزکه شروع ببنای شهر بغداد نمودند روزی بودکه عده کثیری ازوزرا و علما وسرکردگان سپاه و اعیان رجال و وجوه مردم در آنجا حضور داشتند ، منصور سنك اول بنا را بدست خود بر روی زمین نهاده وگفت:
بسم‌الله والحمدلله و ان‌الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة المتقین سپس گفت بمبارکی و میمنت و با برکت آلهی بنا کنید آنگاه شروع به بنا نمودند و این امر در سال ۱۴۵ هجری واقع شد

مصالح ساختمان مداین در بغداد

چنانکه درضمن احوال خالدبن برمك نگاشته شد منصور تصمیم گرفت‌ازمصالح ساختمانی‌مداین‌موادی‌را ببغدادانتقال دهد و با آن مواد بنای شهر را بنیان و اساس نهد لذابرای انجام این منظور بوزیر خود خالدبن یحیی برمکی که‌یکی‌از بزرگان و سران ایران بود تا ایوان کسری را ویران نموده ومصالح ساختمانی آنرا از سنك و چوب وآجر و ابواب و غیره برای عمران بغداد بدانجا انتقال دهد خالد اورا از این تصمیم باین کلام لطیف جلو گیری‌کرده و نهی نموده وگفت « من در اینکار عقیده ندارم وبدان رای نمیدهم زیراکه ایوان‌کسری علمی از اعلام‌اسلام است و هنگامی‌که مردم‌آنرا می‌بینند دانندکه مانند این بنارا جزامرآسمانی برطرف ونابود نسازد اینك دراینجا باختصار کوشیده وبقیه مطلب‌رابشرح‌احوال خالدکه قبلانگاشته شد مراجعه میدهد

فصل پنجم

در ابواب و مجاری و ابنیه وعمارات و مؤسسات بغداد

دروازه های بغداد درآغاز بنا

شهر بغداد ابتدا دارای چهار دروازه بزرك بوده ، اولین دروازه آن‌دروازه خراسان بودکه‌دروازه‌دولت نیزخوانده میشد و تسمیه اولش از آن بوده‌که دولت بنی‌عباسی از جانب خراسان طلوع و اقبال نمود دوم دروازه‌شام‌که مقابل با راه شام وبجانب آن

بوده دیگری دروازه کوفه که برابر بجانب کوفه بود و از آن راه کوفه را میپیمودند آخرین دروازه دروازه بصره بوده که آنهم مقابل راه بصره بنا شده بود وهردودروازه مقابل و محاذی بیکدیگر بودند و برای هر دروازه دهلیز ومیدانگاهی بوده گویند درهای این چهار دروازه را منصور از واسط و شام آورده و درشهر بغداد بکار وا داشته بود که سواربا نیزه وعلم بلند بدون آنکه آنرا خم کند در آن آمد وشد مینمود و برهرکدام پرده ها و حجاب قرار داده بودند و دروازه خراسان محلی است که در آن مشهد و مدفن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام واقع شده و کاظمین معروفست

مجاوی و انهار در بغداد

منصور از برای استفاده مردم بغداد و مشروب نمودن آن شهر نهرهائی از دجله بشهر کشیده و آنهارا با ساروج و آجر محکم گردانید ونیاز واحتیاجات آن شهر را از حیث آب در تابستان و زمستان از هرجهت تأمین نموده و برای محله کرخ بغداد چهار نهر مخصوص احداث کرد .

کاخ سلطنتی منصور و گنبد سبز و میزان الهوا

بطوریکه نگاشته شد ، منصور شهر بغداد را دائره مانند ساخته کاخ خودرا با جامع آن در مرکز دائره قرارداد و گنبدی سبز برای جلوه و شکوه روی ایوان آن بنا نهاد که بلندی آن بهشتاد ذراع رسیده و دربالای گنبد یك مجسمه صورت سواری نیزه دار نصب نمود که چنانچه نوشته شده آن مجسمه بدورخود میچرخید و هواسنجی بود که از وزش باد و پیدایش گرد و غبار و باد و طوفان مردم را خبر میداد و این مجسمه با راس قبه در۳۲۹ هجری روزی که رعد و برق شدید و بارانی سخت ومهیب درکار جریان بود در دورهٔ خلافت المتقی لله سقوط نمود

تاج البلد بغداد

یاقوت حموی(۱) این گنبدسبزرا تاج البلدوعلم بغداد نامیده که مدت بقای آن صدوهشتاد سال و کسری بود وبنای این گنبد درباغی قرارداشت که مساحت آن چهارصدذرع درچهارصد بود واین قصری بوده که منصور آنرا برای خود بنا نموده بود ومخارجی را که منصور برای بنای شهر بغداد نموده درحدود چهارده الی هیجده ملیون دینار نوشته‌اند که

---

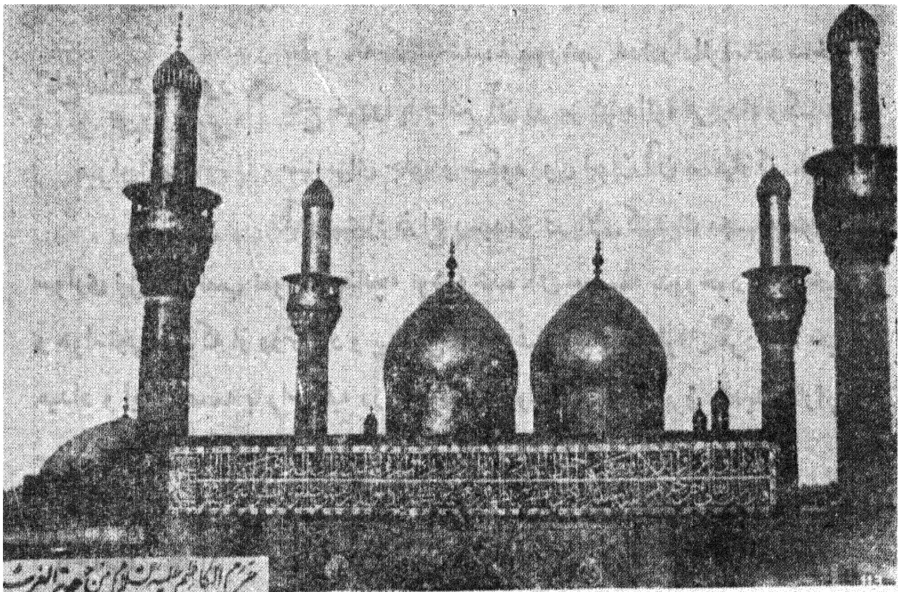
۱ ـ تاریخ معجم البلدان

اگر باحساب کنونی مقایسه شود مبلغی زیاد وهنگفت خواهد بود واین هزینه باکارکنان واساتید ومعماران ارزان قیمت وکم خرج آنروز بدین حدود وپایه بوده است.

بنای کاخ در بغداد

پس ازآن منصور در ۱۷۵ هجری کاخ بزرك وباشکوه خود که بقصر الخلد معروف شده بود درکنار دجله بنا نمود وآن محلی بوده دربرابر دروازه خراسان، این قصر بزرگترین قصری بودکه دردوره بنی عباس دربنای آن اهتمام نمودند ومحتوی هرگونه صنایع و بدایع وطراحی های عجیب بوده وبسیاری ازفنون بدیعه وصنعت های ظریفه ازحجاری ومعماری ونقش ونگار درآن بکاررفته بود.

علاوه برکاخهای مذکور چندقصر مهم دیگر بامرمنصور در طرف غربی بغداد بنا نهادندکه ازآنجمله: یکی قصرعیسی منصوب بعیسی بن علی بن عبدالله بن عباس بوده



گنبد کاظمین

وآن نخستین کاخی بودکه هاشمیین درزمان دولت منصور دربغداد بنانمودند، این قصر درکنار نهررفیل ومصب آن دربیاض دجله بنا شده بود

مشاهد ومقابر بغداد

در بغداد بقاع مهمه متبرکه و مشاهد مشرفه بسیار است مشهورتر ازهمه آنها مشهد کاظمین علیهما السلام است که بمشهد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشهورشده این مشهددر جانب غربی بغداد درموضع معروف بمقابر قریش قراردارد مشتمل برقبردوامام همام موسی بن جعفر ونوادهٔ او امام محمدالجواد علیهما السلام است .

خطیب درتاریخ خودمینویسد : (۱) امام موسی بن جعفر درحبس وفات یافته و درمقابر(شونیزیع) درخارج قبه ایکه قبرآن حضرت درآنجاست واکنون مشهوراست وزیارت میکنند مدفون گردید واورامشهدی عظیم ومرقدی باجلال وشکوه است که درآن قنادیل طلا وانواع آلات واسباب وفروش وامتعه گرانبهااست .

صحن وایوان این مرقد مطهر را مرحوم شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا فرزند عباس میرزاولیعهد وعم ناصرالدین شاه قاجار درسنه ۱۲۹۸ تعمیر نموده وشکوه وعظمت وجلالی تمام برآن بارگاه داده ، مرحوم دبیرتفرشی در ضمن تاریخ وفات معتمدالدوله این عمل را متذکرشده وگوید :

راد فرزند ولیعهد مجاهد فرهاد	آن خدیوی که بدش حدخردنامحدود
ساخت ازنوچه سرا صحن امام هفتم	یافت فردوس سزا ازکرم حی ودود
سال تاریخ عیان آمدش ازکلك دبیر	ازعمل معتمدالدوله بجنات آسود
۱۳۰۵

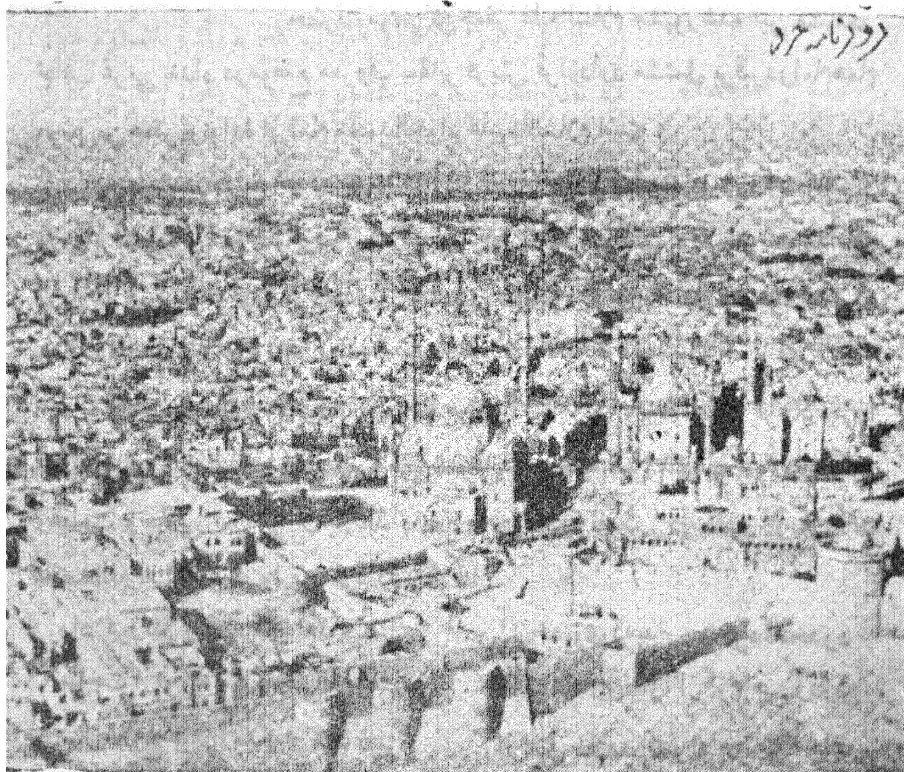
درکتاب عمران بغداد مینویسد : اگرچه برای این مشهدشریف حوادث زیادی در دوره وادوار تاریخ روی داده معذالك بااستواری اساس و رصانت و استحکام بنا تاکنون این بارگاه باعظمت برپامانده و ازتمامی ممالك وبلاد اسلامی سالیانه مردمی بسیار وزائرین بیشمار بزیارت وآستان بوسی آن بزرگوارمشرف میشوندواین مکان نزدما ازمشاهدمتبرکه بشمار میرود .

موقعیت کاظمین ومختصری از تاریخچه آن

شهر کاظمین ازجمله شهرهای جدیداسلامی است که درکنار دارالسلام بغداد واقع شده واین شهر اغلب دچارحوادث و طغیان دجله وپیش آمدهای دیگری گردیده که بعضی اوقات بحالت آبادی بوده وبرخی دیگر را بخرابی گذرانیده و

۱- تاریخ خطیب .

دراثر توجه فرقه شیعی مذهب واهتمام و بذل عنایتی که دراین قرون اخیر ازدورهٔ صفویه ببعد درآبادی و عمران وقبه وبارگاه امامین همامین کاظمین (حضرت موسی بن جعفر



دورنمای کاظمین

وحضرت امام جوادعلیهما السلام)شده روزبروز برابهت و عظمت این شهرافزوده مرحوم شاه اسمعیل اول صفوی چه آثار نفیسه وگرانبها که دراین حظیره قدس ازخود بیادگار گذاشته حتی ازطرف سلاطین عثمانی وپیروان مذهب تسنن هم توجهی خاص باین جایگاه مقدس وبارگاه مینو نشان بعمل آمده که تفاصیل هر قسمتی را کتاب تاریخ کاظمین دانشمند محقق جناب آقای میرزا عباس فیض ادام‌الله توفیقه حاوی و متضمن است و ماخوانندگان این کتاب را برای بسط اطلاع وآگاهی ازتحولات وتاریخ این قسمت از اعتاب مقدسه بکتاب نامبرده مراجعه میدهیم وهمچنین نفایس فنی وظرافت صنعتی واستعدادی راکه ازصنعتگران هوشمند وماهرایرانی درضریح مقدس وابنیه

وابواب بکاررفته مخصوصاخاتم کاری‌های ظریف وزیبائی که دراین دوسه سال اخیر بدست استادی توانا ونیرومند شهیر آقای محمدصنیع خاتم انجام گرفته وخدماتی راکه ازسران وعیون اعیان واشراف این کشور بآن مقام پاك صورت یافته تفاصیل آنرا بنگارشات آقای فیض حواله مینمائیم چونانکه دانشمند نامبرده باحس کنجکاوی ونظر دقیق و محققانه که داشته تمامی لطایف ودقایق این عالی بنای معلی را بقلم آورده باگراورهای زیبا ولطیف درکتاب خود درج نموده ونیز پارهٔ ازاطلاعات تاریخی وشرذمه ازحال بزرگان ورجالی راکه درآنسرزمین متوطن بوده یابخاك رفته‌اندنام‌برده ووصف کرده

نگارنده در اینجا قسمتی ازخدمتگذاری و تعمیراتی راکه مرحوم شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا در این استان قدس انجام داده در۱۲۹۸ مطابق شرحی که جناب آقای فیض نگاشته‌اند ذیلامی‌نگارد (دراینجا متذکرمیشود که نویسنده‌نامبرده شاهزاده را ملقب باعتمادالدوله نگاشته واشتباه نموده‌اند)

خلاصه آنکه شاهزاده معتمدالدوله فرهادمیرزاعموی ناصرالدین‌شاه بنای صحن سابق رااز بیخ وبن بهمزده وچندباب ازخانه های اطراف ومجاوررا هم خریده وبرآن افزوده صحن باشکوه ومجللی را ازنو طرح ریزی نموده ومدت شش‌سال باین‌خدمت اشتغال داشته تاصحن نهایت باعظمت که هرطرف آن‌دارای بیست‌حجره وایوان است بناگذارده وتمامی را باکاشی های نفیس زینت داده ودرجهت جنوبی دری بسیار زیبا باایوانی مجلل وباشکوه بنا نهاده وهفتمین دربصحن را درزاویه شمال‌شرقی افتتاح نموده و آنرا بنام خودموسوم گردانیده وکارهای دیگری‌را هم انجام داده است رحمة‌الله‌علیه

دیگر از مشاهد متبرکه بغداد مشهد عبیدالله‌بن‌محمدازاحفاد حضرت‌امام‌حسن مجتبیع است که بابی‌النذورمشهورگردیده وهرنذری که درآنجاکنند برآورده‌میشود این شهرشریف درجانب شرقی خارج سورشهر بمسافت نصف میل‌قرارگرفته وسالها بودکه دارای گنبد وبارگاه مهم وصحن وسرای عالی بوده ومردم ازهرجا بزیارت‌و طواف آن میرفتند تادرسال ٦٤٦ که رصافه راآب گرفته بود و بیشتر خانه های آن خراب گردیداین مشهد نیز خراب‌شده وباز چندین‌بار بنای آن‌را تجدیدنموده ودیگر بارآنرا فراگرفته وخراب نمود .

مقابر و مزار بغداد

در بغداد مقابر و مزار بسیاری از بزرگان رجال از خلفاء و وزراء و علما و حکما و متفننین و اساتید و ادبا وجود دارد از آنجمله مقابر خلفای عباسی است که دررصافه قرار گرفته و ابن بطوطه (۱) در اطراف آن در سفرنامه خود تفصیلی نگاشته ازجمله قبوران قبر مهدی هادی - امین - معتصم - الواثق - متوکل - منتصر - مستعین وغیره است که بر هر قبری نام صاحب آن ثبت گردیده دیگر مقبره ابوحنیفه است که درخیزرانیه و نزدیك رصافه است و آن دارای گنبدی بزرك میباشد دیگر مقبره شیخ عبدالقادر گیلانی است که درطرفی از رصافه واقع شده واکنون درمیانه شهر قرارگرفته و از قبور مشهور بغداد است . دیگر قبر شیخ مفید وابویوسف قاضی القضاة و خواجه نصیرالدین طوسی وجمعی ازاعاظم علما و بزرگان جزء مقابر قریش است که درجوار مشهد منور کاظمین قرار گرفته واین قبرستان مختص بنی هاشم واشراف وسران وبزرگان بوده ، قبر شیخ ابواسحق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی، و نواب اربعه امام عصر عجل الله تعالی فرجه (عثمان بن سعید - محمد بن عثمان - ابوالقاسم حسین بن روح وابوالحسن علی بن محمد سمری) وشیخ شهاب الدین سهروردی معروف بشیخ مقتول و جنید بغدادی وشیخ ابوزکریای تبریزی خطیب ومعروف کرخی ومحمد بن یعقوب کلینی رازی صاحب کتاب کافی هم در بغداد است ومرکزیت علمی یادارالتعلیم بودن بغداد مقتضی تمرکز واحتفال اینگونه رجال بزرك وفحول ازعلما بوده .

مساجد وجوامع بغداددر ازمنه اولیه

صاحب کتاب عمران بغداد مینویسد :

مجموع مساجد وجوامع علمی که دردوره عظمت واقبال بغداد سرپابوده بطوریکه ابن رسته نقل مینماید بچهل وپنجهزار بالغ میشده وازجمله درمحله کرخ چهل هزار ودررصافه پانزده هزار مسجد ومجامع بوده واینها جزآنان است که مردم برآن علاوه نمودند واول جامعی که دربغداد بناشده بود «جامع منصور» بوده که آنراابوجعفر منصور دوانیقی درکرخ بنا نموده وپیوسته بقصر معروف او (قصرالذهب) بوده که هارون الرشید برعمارت آن افزوده ونام خود را بر

---

۱ - سیاحت نامه ابن بطوطه طنجی

آن نگاشت وابن بنگاه چندین بار دچار خرابی وانهدام گردیده و مکرر بنای آن تجدید شده .

دیگر جامع رصافه بوده که آنرا مهدی پسر منصور درجانب شرقی بغداد ساخته بود والمکتفی مسجد جامع را نزدیك قصر حسنی ساخته ، دربراثا مسجد جامع مهمی نیز ساخته شده بود که شیعه درآنجا اجتماع مینمودند وبمسجد براثا(۱) خوانده میشد وشیخ مفید اعلی مقامه حوزه درس خودرادرآنجا دائر مینموده ونمازجمعه رادرآنجا اقامه میکرد ومسجد نامبرده امروز درمیان راه بغداد بکاظمین واقع شده ومقابری زیاد آنرا احاطه نموده است .

دیگر جامع قطیعه بوده ونیز ابواحمدموسوی مسجدی دربغداد بنانموده واز الطائع بالله خواست که آنرا جامع قرار دهد و نماز جمعه را در آنجا اقامه نمایند ، عبدالعزیز هاشمی هم جامع حربیه را دردوره المطیع بامرالله بنا نمود ، جلال الدین ملکشاه سلجوقی هم در بغداد جامعی بنام(جامع سلطان) بناکرده وبعدازآن جامعه های دیگری هم بنا نمودند که ازآنجمله در سال ۵۳۰ جامع دارالقریه و جامع العقبه و جامع التابثین وجامع دارالرقیق وغیرآن بود .

ابن جبیر سیاح معروف اسلامی که بغداد را دردوره خرابی وانحطاط آن دیده چنین مینویسد (۲) دربغداد مساجدی که درآن خطبه خوانده میشود ونمازجمعه در آن اقامه میگردد یازده مسجد است ازانجمله درطرف عربی هشت باب ودرجانب شرقی سه باب میباشد ومساجد دیگر درآنجا خیلی زیاد است .

---

۱ ـ یاقوت حموی راجع بمسجد براثا شرحی نوشته (معجم البلدان) و گوید براثا محله درگوشه از بغداد درطرف قبلی کرخ وجنوبی باب محول و برای آن مسجد جامعی بود که شیعیان درآن نماز میخواندندو گفته اند که قبل از زمان الراضی بالله وخلیفه عباسی جماعت شیعه درآن مسجد اجتماع نموده وبست دشمنان اهل بیت می نمودند الراضی حکم کرد بمسجدریختند وهرکه را یافتند گرفته بزندان بردندومسجد راخراب نمودند ودوباره حکم ماکانی امیرالامراء آنرابناکرده وبروسعت آن افزوده ونام الراضی بالله را درصدر آن نگاشت وگفته اند براثا محلی بود که امیر المومنین علی علیه السلام درجنك نهروان درآنجاآمده ونماز خوانده وبراثا منسوب بابوشیلب براثی جامد بوده و برای آن تفصیلی است که محدث قمی درمفاتیح الجنان خودنوشته وفضائلی برای آن مسجد درآنجا نگاشته است .

۲ـ سیاحت نامه ابن جبیر

مدارس و مؤسسات آموزشي قديم بغداد

در کتاب عمران بغداد مینویسد : موسسات آموزشي و آموزشگاههای بغداد بطوريكه معلوم شده مانندابنيه مدارس وآموزشگاههای کنونی نبوده وحلقات تدریس درمجامع و مساجد وریاطات وزوایادرمنازل وبیوتات علماء واهل دانش برپامیشد ومردم از آنان استفاده مینمودند ونیز ابن محاضرعلمی در دکاکین بزرك و حجرات واقعه در بازار کتابفروشها (وراقين) انجام می گرفته .

مورخین اسلامی تقریباً بطوراجماع گفته اند اول کسی که مداوس اسلامی رادر ایران و بغداد تأسیس و بنیاد نموده خواجه نظام الملك طوسی وزیرجلال الدین ملکشاه سلجوقی بود که دراواسط قرن پنجم مبزیسته این وزیر باکفایت ودانش دوست چندین مدرسه درنیشابور و اصفهان وبغداد بنانهاده وتمامی رابنام خود منتسب نمودو نظامیه خوانده شدند .

نظامیه بغداد دروسط سه بازار(سه سوق) درجانب شرقی شهر بنا شده وافتتاح آن روز دوشنبه دهم شهر ذیقعدة الحرام سال ٤٥٩ صورت گرفت ، نظام الملك امر تعلیم را دراینمدارس رایگان ومجانی قرارداده وبرای دانشجویان وطلاب هرگونه وسایل و موجبات اعاشه شبانه روزی وخدمتگذار ووسائل تحصیل را فراهم نمود ودانشوران واساتید عالیمقام و علمای مبرز و ممتازیرا در آنمدارس بکار تعلیم و تدریس وادار گردانید .

پس ازنظام الملك وزیردیگر ملکشاه ابوالقاسم مرزبان بن خسرو فیروز ملقب بتاج الملك مدرسه دیگری بنام تاجیه بغداد درناحیه شرقی آن بنانمود .

چنانکه استاد فهمی بیك مدرس در بیانیه خودذکر کرده ـ شماره مدارس بغداد بسی وپنج مدرسه رسیده و اوابتدا نام نظامیه رابرده پس از آن مدرسه (المستنصرية) را که المستنصر بالله خلیفه عباسی مانند نظامیه ساخته و در ٦٢٥ شروع ببنای آن نموده ودر ٦٣٣ آنرا اتمام کرده(٢) نام میبرد. این مدرسه درروز پنجشنبه بیستم رجب سال ٦٣١ پیش از اتمام بعضی از مزایا ولوازم آن بدوسال قبل از اختتام افتتاح یافته ومتصدی ساختمان آن وزیر ابن علقمی معروف بوده وچنانکه نوشته اند(١) این مدرسه دارای بناهائی استوار

ووسعتی زیاد بوده المستنصر بالله برای اهل علم در آن حقوق کافی قرارداده وموجبات آسایش خاطر وفراغت خیال محصلین را از هرجهت درراه تعلیم و تربیت در آن فراهم نموده است .

دراین مدرسه فقه و اصول و حدیث و تفسیر و حساب و هندسه وطب وعلم حیوانشناسی تدریس میشده وشخص خلیفه در آن مدرسه از برای هرمذهبی شصت وسه نفر از فقها و مدرسین واداشته بود وچهارنفر معیدین (اعاده کنندگان) در آنجا قرار داشت و برای هرکدام ماهیانه مقرر گردانیده و احتیاجات آنجارا از هر بابت فراهم نموده بود علاوه براین برای آن بیمارستانی ترتیب داده وطبیبی ماهر در آن گماشته بود (۱)

مستنصر برای آنمدرسه کتابخانه عالی ترتیب داده و مرقعات شریفه و کتابها و نسخ نفیس که محتوی علوم دینیه و ادبی بود بمقداری زیاد تهیه نمود و اداره آنرا بعهدهٔ مورخ فیلسوف ابن صابونی معروف قرار داده بود (۲) ناصرالدین شاه قاجار در سفرنامه ایکه برای زیارت عتبات عالیات در ۱۲۸۸ نوشته شرحی از مستنصریه نگاشته و از الفی نقل شده که بنای آن در ۶۱۷ بوده و نام مدرسین آنرا برده که آنجمله محیی الدین مدرس شافعی و عمر بن محمد فرغانی مدرس حنفی و محیی الدین بن جوزی مدرس حنابله وابوالحسن مغربی مدرس مالکی بوده ، هم الفی گوید در زمان المستنصر مدرسه بزرگ تر وعالی و اعظم از مستنصریه در ربع سکون نبوده

هم از مدارس مهمه ایکه در بغداد ایجاد شده (مدرسه مجاهدیه) بودکه آن را مجاهدالدین ودودیدارصغیر ایجاد وتکمیل نموده وقواعد واساس آنرا روی مدرسه مستنصریه نهاده وآنرا برسم حنابله قرار داده وبرآن چیزی وقف ننموده بود وآن درجانب شرقی شهر مقابل (داردویدارد کبیر) علاء الدین درباب بصلیه بنا شده بود دیگر مدرسه شمس الضحی شاهانی زوجه احمد بن خلیفه مستعصم بوده که آنرا بر طوایف اربعه (چهارمذهب) وقف نموده بود و بنای آن در سال ۶۷۱ تکمیل یافته و اینمدرسه مجاور مشهد عبیدالله بن محمدعلوی معروف بابی النذور بودکه نزدیک بجامع رصافه درجانب شرقی شهر بوده و شمس الضحی در جوار اینمدرسه خود رباطی از

۱ ـ جامعه ال البیت ۲ ـ تاریخ مرآت البلدان

برای متصوفه بنا نموده بود وقاضی عزالدین بصری متوفی ۶۷۲ مدرس شافعی را ابتدا در آنجا بتدریس وا داشتند ونیز عفیف‌الدین کوفی مدرس حنفی و شرف‌الدین جبلی مدرس حنبلی و مجدالدین معروف بشقیر مدرس مالکی را درآنجا مشغول تدریس کرده و برطبق اصول مذاهب اربعه‌تسنن دراینمدرسه عمل تدریس انجام میگرفت و عمل نظارت آن با شهاب‌الدین علی بوده و در ۶۸۳ اینمدرسه بزندان انتقال یافته دیگر مدرسه شرابیه بوده که بنای آن درشوال ۶۲۸ هجری تکمیل یافته و بانی آن شرف‌الدین اقبال شرابی بوده و آنرانیز برسم مذاهب اربعه قرار داده بودند ، این مدرسه در سوق‌العجم و خیابان اعظم نزدیك پیچ ارك سلطنتی مقابل درب ملاحین بوده و بعضی محل آنرا در نقاط دیگری‌هم گفته اند

دیگر مدرسه بشیریه بوده که در جانب غربی بغدادمقابل مدرسه مستنصریه بناشده بود و اینمدرسه را بشیرالدوله بامریکی از خلفای بنی‌عباس یا بدستور یکی از خواجگان مستعصم آخرین خلیفه عباسی‌ساخته وشباهت زیادی‌بمدرسه مستنصریه داشته و در دوره خود خالی از اهمیت نبوده

اینها مدارس عمده‌ای بود که ذکرآن درآثارمتقدمین بعمل آمده و در ردیف موالید مدرسه نظامیه بغداد بشمار رفته اند ونکته قابل توجه این است که حیات علمی بغداد درآن عهد بمانند وسعتی‌که امروزه این شهر پیدا نموده نبوده وشامل همه ملل نمیشده‌وتمام طبقات‌مختلفه ازآن استفاده‌نمینموده‌اندزیراکه‌نفوذمخصوصی از جانب دولت در اینخصوص‌بکار نمیرفت وچندان درصدد ایجاد مدارس و تربیت عمومی‌قطع نظر از احساب و انساب نداشتند ولیکن فرهنگ‌کنونی و وزارت معارف این عصر که عهده دار پیشرفت تمدن عربی وتربیت عمومی است اهتمامی بی اندازه در اینباب بخرج داده و میدهد .

شفاخانه ها و بیمارستان بغداد

در دوره خلفای عباسی از جانب خلفای عصر و صاحبان امر اهتمامی زیاد درباره تاسیس بیمارستانها و ایجاد شفاخانه و بهداشت بکار میبردند ونیزدارالعجزه‌ها ودارالمساکین عمده ترتیب داده بودند ، منصور دوانیقی شفاخانه و درمانگاه و مؤسسه مهمی از

برای کوران تأسیس نموده بود و هارون‌الرشید آنرا وسعت وتوسعه داده پس از آن موسساتی زیاد از این قبیل بر پانمودند که از آنجمله بیمارستان معروف بعضدی بوده و عبیدالله بن جبرئیل بن بختیشوع طبیب از آن نام برده در کتاب خود مینویسد : وقتی که عضدالدوله دیلمی بیمارستان عضدی جدیدرا در کنار جسر غربی بغداد بنانمود اطبائی را در آنجا جمع آورده بود که همگی پزشکان معروف بودند و آنان ازهر جا ببغداد گرد آمده وبیست و چهارنفر پزشك متخصص در آنجا مشغول عمل گردیده حقوق میگرفتند که از جمله ایشان یکی ابن بکس ابواسحق علی بن ابراهیم بود و آداب و روش وی چنین بود که بواسطه محجوبیت خود طب را تدریس مینمود - ابوالحسن بن کشکرایا و دیگری ابویعقوب اهوازی و ابوعیسی بقیه والقس رومی بنی‌حنون بودندجمعی از طبیعی‌دانهاهم در آنجا اشتغال داشتند و نیز نویسنده نامبرده میگوید : پدرم جبرئیل با عضدالدوله از شیراز ببغداد رفته در ردیف طبیعی دانها در بیمارستان مشغول گردید و هم از جمله خواص اطباء بشمار آمد ، و نیز مینویسد در بیمارستان علاوه براطباء و طبیعی دانها کحالان بزرگی بودند که از آنجمله ابونصر بن دخلی بوده و از جراحان ابوالحسن بن تفاح و درشکسته‌بندی هم کسانی در آنجا مشغول بودند رئیس اداری همگانی وعمومی این بیمارستان ابوبکر رازی بوده (۱)

فصل ششم

درحیات علمی و آثار تمدنی وعمران وآبادی بغداد

حیات علمی در بغداد دردوره پیش

هنگامی که دولت عباسی تشکیل شد توجه خلفای بنی‌عباس بیشتر بترجمه علوم وفنونی بوده که بین یونان وایران وهند وروم وشام معمول ومتداول بود وآنان توجهی مخصوص در این باب مینمودند واین عمل بخلاف روش ومسلك خلفای قرن اول و اوایل قرن دوم هجری بوده که وجهه همت ایشان اغلب مصروف بنشر دعوت اسلامی وتبلیغ واجرای آن بنقاطی بود که اسلام هنوزدر آنجاپای ننهاده بود .

۱ - عمران بغداد

قاضی صاعد بن احمد اندلسی مینویسد : (۱) نظر مسلمین نسبت بمعارف و فنون در دورهٔ وزمان قبل از بنی عباس این بود که عرب درصدر اسلام توجهی بدیگر علوم نداشتند و تنها نظر ایشان بلغت وزبان و نشر احکام وشریعت بود و نیز صناعات طبی که نزد بعضی ازافراد معروف بواسطه نیازمندی عمومی معمول بوده .

در اینجا باید دانست که آغاز نهضت علمی از عصر جعفری در دورهٔ خلافت منصور شروع شده و منتهی بزمان الواثق بالله عباسی سال ۲۳۲ زمان حضرت امام علی النقی ع گردیده

و نیز قاضی صاعد اندلسی می نویسد :(۲) اول کسی که در بغداد بجانب علوم و معارف توجه نموده و آنرا ترویج داد خلیفه دوم عباسی ابوجعفر منصور بود که خود براعتی تمام درفقه داشت ومیخواست که فلسفه و نجوم را ترویج کند وچون دورهٔ او بپایان رسید وخلافت بخلیفه هفتم عباسی عبدالله مامون منتقل گردید این خلیفه عملیاتی راکه منصورجدش بدان دست زده بود تکمیل نمود، چنانکه احمد فرید رفاعی هم این مطلب را متعرض است .(۳)

حضارت و تمدن بغداد در دوره مامون

بغداد یادارالسلام دردوره مامون خلیفه عباسی خصوصیاتی رادارا گردیده ومجمع حکماء وفلاسفه وعلماء وفقها و اطبای بزرك وبسیاری ازاهل ادب وصاحبان فنون وهنرواساتیددر صنایع بدیعه گردید، وبکتابخانه های مهم که بعضی محتوی صدهاهزار مجلد کتاب بودند زیب وزینت یافت از آنجمله کتابخانه مهم «بیت الحکمة» و «دارالکتب» و غیر آندو بود ، دراین عصر مولفاتی زیاد وبافایده ومهم درعلوم دینی وحدیث وفقه وادب وتفسیر وتاریخ وجغرافیا وطب وفلسفه واصول فلاحت وزراعت وموسیقی وعلوم ریاضی ازقبیل حساب وهندسه وجبر وعلم هیئت ونجوم ومکانیك (جرثقیل) وغیره ازعلوم نگاشته و وتالیف شد ، وعلمای اسلامی دربغداد از سال ۱٤٦ بتد وین کتب حدیث وفقه وتفسیر همت گماشته مصنفات عدیده در این علوم نگاشتند ، ابوحنیفه کتابی درفقه تالیف نموده بود وبعدازاندك مدتی تدوین علم ودانش شیوع یافته وکتبی درتاریخ وغیره بزبان عربی تدوین گردید .

---

۱ ـ طبقات الامم ۲ – طبقات ۳ ـ عصرالمأمون

انحطاط علمی در بغداد و ارتقاء مجدد آن در دوره دیالمه

پس ازاینکه علوم و دانش دوره شعشعانی و عصر تابان و درخشان خودرا درعصر جعفری وپس ازآن درعصر رضوی ودوره امامت حضرت ثامن الائمه علیه السلام گذراند دیگر بار بازار دانش وکمال ازرواج افتاده انحطاط علمی برای علم واهل علم فراهم آمد ومتدرجاً متاع علم ودانش کسادی پیدا نموده وپیشرفت سریع آن روبتنزل وقهقرا گذاشته وعقب روی نمود واین تحول دراثر خارشدن علما و بی اهمیتی ایشان بواسطه تسلط اتراك گردید که ازدوره معتصم خلیفه متدرجاً اوضاع را دگرگون واساس وبنیاد علم وفضل راسراز یر وواژون گردانید وبدین حال میگذشت تا دولت آل بویه وسلاطین دیالمه بپای کار آمد، این خانواده اصیل ایرانی و بزرگان و امرای آن دوستدار علم وادب بوده در بسط معرفت ونشر دانش کمال کوشش را داشتند مخصوصاً عضدالدوله دیلمی که یکی ازبزرگان امرا و سلاطین دیالمه بشمار میرود طرفدارعلم واهل علم شده عملیات مامون را اقدامهائی که اودراین راه برداشته بود پیروی نمود ودیگر باردراثر توجه خاص این سلطان بغداد برای دوم بار دارای شکوه و جلال علمی وفرهنگی شده ونام این امیر بزرك زینت صفحات تاریخ آن دوره وزمان گردید بویژه بغداد تازگی ونضارت اولیة خودرا دیگر باردراثر وجود رجال عمده از حکما وفضلا وفقها ومفسرین ومحدثین ومتکلمین ولغویین و علمای نحو و منجمین و پزشکان عالی رتبه حائز گردید.

کتاب و کتابخانه در بغداد قدیم

چیزیکه بیشتر موردنظر وتوجه است کثرت مؤلفات وآثار جلیله ایست که عصر نهضت علمی آنرا در بغداد بوجود آورد ودراثر ترویج واهمیت وطالبین وخوانندگان آنها کاربجائی کشید که در بغداد بازار بزرگی معروف به «سوق الوراقین» یا بازار کتابفروشها تاسیس گردید این بازار مختص خریداری کتاب بودودرآن علماء وشعرا نیزجلوس مینمودند ودریکی ازمخازن (سوق الحلاوین) یا بازارشیرینی فروشها، کتابخانه مهمی بوده که دوازده هزار جلد کتاب درآن جمع آوری نموده بودند ونیز کتابخانه ابن علقمی وزیر مستعصم محتوی ده هزارجلد کتاب ازکتب نفیسه(۱) بوده و نگارنده تفصیل کتاب و

کتابخانه آندوره راکه جزء قرون وسطی بشمار میرود ودرضمن مقاله مفصلی درمجله آئین اسلام بمورد انتشار گذاردم .

مشهورترین کتاب فروشها در بغداد سعدبن علی معروف به«دلال الکتب» بوده که بعضی ازمؤلفین اورا درردیف مصنفین شمرده‌اند .

بغداد عصر مامون و عظمت آن

چنانکه نگاشته شد مامون خلیفه دنباله کار وعقبا اندیشه و افکار ورفتار جدخود منصور دوانیقی را گرفته و در راه ترویج علوم ودانش اهتمامی بلیغ و کوششی تمام بخرج داده بطوریکه احمد رفاعی مصری مینویسد : (۱) مامون صله وهدایائی راکه از امپراطوران روم و سلاطین کشور بیزانطین تقاضا نمود کتب فلسفه وحکمت بود که آنان همه خواهش اورا پذیرفته و آنچه راکه حاضر داشته ازکتب افلاطون وارسطو وبقراط وجالینوس و اقلیدس و بطلمیوس ودیگران بخدمت اوروانه مینمودند و اومترجمین ماهر وتوانائی رابرگزیده ، ایشان را وادار بترجمه درست وبااساس آن مینمود وآن کتابها نهایت آنچه راکه امکان داشت ازصحت وسلامت وتطبیق بااصل ترجمه میرسید وسپس مردم را تشویق وترغیب بخواندن کتب نموده استادان متبحر را وادارمیکرد که بدیگران بیاموزند .

مامون خود باحکما ودانشمندان وصاحبان خرد وکمال خلوت ومجالست مینمود وبمناظره ومباحثه باایشان انس والفتی تمام داشت و ازمذاکره ومحاوره باآنان لذت میبرد و ازاینجا نهضت علمی شروع شده جنبشی شدید درعمل نقل وتالیف و ترجمه وتصنیف پیش آمد نمود .

ابوالقاسم احمدبن صاعد اندلسی مینویسد : (۲) همین که نوبت خلافت بهفتمین خلیفه عباسی عبدالله مامون پسرهارون الرشید رسید اوروشی راکه جدش منصورشروع نموده بود پیروی واقدام کرده ونواقص کار او باتمام رسانید ودرراه دانش سعی وافی مبذول نمود چنانکه درهرگوشه وکنجی که گنجی ازدانش را پوشیده و نهان میدید آشکارا وعیان مینمود وباامپراطوران روم طریق دوستی ورفاقت را پیش گرفته هدایا و وتحف برای ایشان میفرستاد ودرعوض از آنها کتب حکمت وفلسفه رامیخواست ، و

---

۱ ـ عصرالمأمون ۲ ـ طبقات الامم

سلاطین روم برای مامون کتب مولفه ،فلاطون و ارسطو و دیگران رامیفرستادند ،مامون مترجمین ماهر وزبردست را بترجمه آنان وادار نموده وازوجود آنان استفاده مینمود

یوحنابن ماسویه ازعلمای نصاری طبیب هارون الرشید و پسر وی مامون بوده اند واو تادوره متوکل زندگانی مینموده و بامر هارون کتب قدیمه که در آنقره و سایر شهرهای روم مفتوحه مسلمین بود ترجمه نموده بعربی درآورد ، اورا تالیفاتی مهمه درطب است ازقبیل کتاب برهان ـ فصد وحجامت ـ کتاب جذام وحمام ـ کتاب اصلاح البلاغه ـ کتاب معده ـ کتاب ادویه مسهله کناش معروف بمشجر .

حنین بن اسحق مکنی بابوزید شاگرد یوحنا است که ازمترجمین بزرگ اسلامی دوره خلفای عباسی وعالم بزبان عربی ویونانی بوده ودرخدمت خلیل بن احمد نحوی بصری عربی آموخته ، حنین کتاب العین(۱) را ببغداد آورده و در سال ۲۷۰ هجری وفات نموده است .

ابومعشر بلخی گوید . (۲)مترجمین بزرگ درعصر عباسی چهارنفر بودند : حنین بن اسحق ـ یعقوب بن اسحق کندی ـ ثابت بن قره حرانی ـ عمر بن فرخان طبری و نیز صاحب طبقات الامم مینویسد ، حنین کسی است که ترجمه کتابهای بقراط و جالینوس را واضح نموده وآنها را ببهترین صورتی ملخص کرده واو را تالیفاتی مهمه است ، از جمله کتابی درمنطق و کتابی درمدخل منطق و کتابی دراغذیه و کتابی درتدبیر بیماران و کتابی در ادویه مسهله نوشته واودرایام متوکل وفات یافته ودو پسر ازخود بیادگار گذاشته که یکی اسحق ودیگری داود است ، اسحق روش پدررا گرفته درعمل ترجمه مهارت یافت ودرعلوم ریاضی هم سمت تقدم پیدا نمود ، داود طب آموخت و پزشکی دانا ومتبحر ومتخصص گردید ، محمدبن ابراهیم فرازی منجم معروف دردوره منصور عباسی مقامی شامخ ومنزلتی عمده رادارابوده و کتابی بنام هندسه (دهر الداهر)نگاشته که علمای زمان عباسی بآن عمل مینمودند .

حوادث بغداددر عصر مامون

نگارنده در کتاب تاریخ زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خود در جلداول و دوم قضایای مربوط بحوادث بغداد را از منازعه وکشمکش بین مأمون با امین واختلاف

---

۱ ـ طبقات الامم . ۲ ـ کتاب مذاکرات

بنی‌عباس و انتخاب ابراهیم بن مهدی و بعضی از حادثه های دیگررا متعرض گردیده اینك در اینجا بطور اختصار مینویسد که بعد از قتل امین از مامون ناراضی شده بنای نافرمانی وعدم اطاعت و سرکشی راگذاشتند مخصوصاً وقتی شنیدندکه مأمون درصدد برآمده خلافت را از خانواده بنی‌عباس بخاندان‌علوی نقل وانتقال دهدبیشتر عصبانی شده و نسبت بکردار او اعتصاب نمودند ، هم از اینکه لباس سیاه راکه شعار عباسیان بود وقتی که آنرا بلباس سبز و سبزپوشی تبدیل نمود بیشتراسباب تهییج و آشوب آنها شده لذا برای بیعت با ابراهیم بن مهدی دست بهم دادند ومأمون‌را در بغداد خلع نمودند وموجبات حرکت مامون از مرو ببغداد بدین سبب فراهم آمد

مامون در اثر این پیش‌آمد انجام چندکار مهم را بخاطر گرفت که‌یکی ازآنها قتل فضل‌بن سهل ذوالریاستین بود و او خودرا از آن عمل تبرئه مینمود ، دیگری مسموم نمودن حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام بودکه دیگران از آن دفاع مینمایند و میگویند مامون با آنهمه‌عرض ارادت و اظهار محبت چنین عملی‌رانتموده و آخر آن انتقال مرکز خلافت و پایتخت خودکه آنرا از مرو ببغداد تمرکزداده و خود بآنجا نقل و انتقال نمود ودرسال ۲۰٤ بغداد را پایتخت قرار داده و درآنجا استقرار یافت و بعدها موقعیت خلافت دربغداد بود

خضری مینویسد : (۱) واشرقت‌شمس ابی‌العباس‌عبدالله المامون ببغدادحاضرة آبائه یعنی آفتاب دولت ابوالعباس عبدالله مامون دربغداد پایتخت نیاکان خود طلوع نموده تابش یافت و اینموقع آغاز دولت‌وسلطنت حقیقی مامون بودکه مزایای عالیه و اخلاق خودرا با سیاستی نرم و ملایم بروزداد وبا مردم‌داری ورعایت حفظ حدود و حقوق مماشات مینمود و طریقه عفو و اغماض وگذشت و بخشش را پیش گرفته اطرافیان را با این روش دلخوش میداشت و از این راه جلب توجه عموم را نموده و مردم را نسبت بخود متمایل گردانید و بخویشتن گرایانید

احمدبن صاعد (۲) اندیسی مینویسد : در زمان مامون جماعتی از علماء در فنون مختلفه مهارت‌یافته وترقی‌نمودند ودر طب‌وعلوم ادبی‌قوی و زبردست گردیدند آنها برای اخلاف و آیندگان خود اصول جدیده دراینگونه علوم بیادگار گذاشتند

---

۱ ـ محاضرات الامم ۲ـ طبقات الامم

ودر دوره او بقدری علوم و دانش رواج یافت که دولت عباسی درعراق وبغداد نظیر دولت روم متمدن در منتهی درجه ترقی و اوج عظمت گردید ولیکن وقتی که سال هجرت بسیصد رسید رفته رفته بازار علم و دانش کساد شده و ترقیات علمی و دانشی رو بتنزل نهاد و این بواسطه تهاجم ترکان و غلبه آنان بر ممالك اسلامی و تسلط ایشان بخلفا گردید که مردم در اثر مزاحمت و فتنه و آشوب ایشان از فرا گرفتن علم و دانش باز مانده برای آنها آسودگی و فراغتی باقی نماند.

هم او گوید[1]: مامون دارای نفسی فاضل بودو میل زیادی بحکمت و معرفت داشت علمای زمان او هم خود را مصروف بکتاب مجسطی وفهم آلات رصدیه نمودند، مامون علمای عصر خودرا ازهر جا و هرسو از ممالك اسلامی خواسته دستور داد که آلات رصدی را بطوریکه بطلمیوس وصف نموده بود بسازند وکواکب رارصد گرفته، چگونگی حرکت کواکبی را ضبط نمایند وامررصد در شماسیه بغداد شروع شد و رصدی که در آنوقت ترتیب یافت بنام رصد ماموني مشهور گردید.

کاخها و باغات و گردشگاههای عمومی بغداد

در بغداد کاخها و باغات و تفریحگاه زیادی احداث شده بودو هریك ازخلفا ووزراء وسران سپاه وافسران وصاحبان مناصب و کارها حرص ورغبت و میل و اشتیاقی تمام بساختن عمارات عالیه و بنیاد کاخها و احداث باغات و بساتین بودو آنان پولهای هنگفتی صرف بناوبنیاد یك کاخ می نمودند چنانکه بسابود مخارج ساختمان یك کاخ ازملیون ها دینار (پول طلا) تجاوز مینمود و اول کسی که کاخ عالی در بغداد بنانمود منصور دوانقی بود[2] که او بطوری که قبلا هم نگاشته شد قبة الحضراء (گنبد سبز) و قصر الذهب (کاخ طلا) و قصر الخلد (کاخ بهشت) را بنا نمود مهدی پسر منصور چندین کاخ مهم بر پا کرد که از آنجمله (قصرالوضاح) بود. آن بدست یکی از اهل انبار بنام (الوضاح) ساخته شد، وضاح از موالیان منصور بشمار میرفت و از این روی آن کاخ را بوی نسبت دادند و این کاخ نزدیك بکاخ الرصافه بود که از بزرگترین کاخهای بغداد بشمار می رفت و جزء ابنیه رشیدی بوده.

---

۱ ـ طبقات الامم ۲ ـ تاریخ عمران بغداد

برامکه دارای چندین کاخ بودند که مهمتر از همه آنها کاخ یحیی برمکی بوده است دیگر کاخ دارالخلافه ر آن قصر حسنی بود که بجعفر برمکی اختصاص داشت سپس خراب گردیده و حسن بن سهل وزیر مامون بنای آنرا تجدید نمود و بعد از مرگ او این کاخ بپوران دخت دختروی همخوابه مامون انتقال یافت، معتضد یا معتمد این قصر را دیگر بار تعمیر نموده و آنرا ببهترین فرشهای گرانبها و نفیس مفروش نمود و بخدمه و کنیزان باهوش و زیبا زینت داد و تمام لوازم و ما یحتاج آنرا فراهم آورده خود بآنجا انتقال یافت و بر وسعت آن افزود ، گفته‌اند که پوران دخت آن کاخ را اصلاح و تعمیر نموده و برای معتضد سفید گردانید و این قصر بزرگترین قصور بغداد بود که سقفها و دیوار بنایش با جواهر گرانبها و احجار کریمه مرصع شده بود[1]

معتضد خلیفه دوستدار بنا و عمران و آبادی بوده و شوقی زیاد بساختمان داشت ، او قصری در جانب شرقی بغداد ساخته و آنرا بنام «قصر التاج» نامید ولیکن در روزگار وی این قصر باتمام نرسید و بعد از او پسرش المکتفی آنرا بپایان رسانید و وراث او در آنجا قبه‌ها و مجالس ترتیب دادند سپس در دو میلی قصر التاج قصر معروف به «الثریا» را بنا نمودند و در آن بواسطه معبر تحت‌الارضی راهی ترتیب دادند که بقصر الحسنی میرفت و این راه دو قصر را بهم می‌پیوست و اهل حرم و پردگیان از این قصر بآن قصر از راه زیر زمینی عبور مینمودند المعتز در وصف کاخ الثریا گفته:

سلمت امیر المومنین علی الدهر   فلازلت فینا باقیا واسع العمر
حللت الثریا خیر دار و منزل   فلازال معمورا و بورك من قصر

یعنی من سلام میدهم بامیرالمومنین در روزگار پس همیشه او در میان ما باقی باشد و عمر او دراز و طولانی بادای امیر تو داخل شدی در قصر ثریا که بهترین خانه و فرودگاه است پس همیشه آن کاخ آباد باد و آن قصر با برکت بوده باشد اما قصر دارالشجره از عجائب بغداد بشمار میرفت و آن دارای فضائی وسیع و باغاتی دلکشا و فسیح بوده و در آن قبه‌ها و ایوان عالی که ببهترین تزیینات زینت شده بود آماده و مهیا گردید، و از تمامی بناها و عمارات آن دورهٔ زیباتر و با شکوه و بهاتر

---

۱ ـ منجم العمران مناقب بغداد

بوده معروف بدارالشجره شده بواسطه درختی که در میان او از طلا و نقره ترتیب داده ودر وسط برکه و آبگیری بزرك در جلو ایوان و بین درختان بساتین زیاد بر پاداشته بودند؛ این درخت دارای هیجده شاخه بوده ودر هرشاخی از آن شاخه های کوچك بسیار مکلل و آراسته بانواع جواهر ولئالی بوده و جواهر آن هر کدام بشکل میوه بر شاخها آویخته بودند و انواع طیور و پرندگان بر شاخسار وی از طلا و نقره ترتیب داده و هنگامی که باد یانسیم بر آن میوزید آهنك، و نواهای جانفزاو دلکش از آن پرندگان مصنوعی بگوش ها میرسید ودر جانب کاخ از طرف راست برکه مجسمه پانزده سوار بود که بر پانزده اسب قرار گرفته بودند و مانند آن از طرف چپ برکه همین اندازه سوار بر اسبان قرار گرفته و انواع البسه حریر و پوشش های زیبا در بر داشتند وشمشیر ها بدوش گذاشته و دردست خود نیزهها داشتند و همگی بخط واحد حرکت مینمودند چنانکه بیننده تصور میکرد تمامی آنها هر کدام قصد رفیق خود دارند،

اما حریم دارالخلافه بطوریکه آثار نگارندگان میفهماند عبارت بود از چند کاخ پیوسته بیکدیگر و گرد آمده در یك مکان که از بعضی جهات و اطراف آن محالی بود که مردم در آن سکنی داشتند و مابین مربعه و شریعه رنگین حالیه قرار گرفته بود.

عمارات و ابنیه مهمه در بغداد

عمارت و کاخ معزالدوله دیلمی از بزرگترین و با شکوه ترین عمارات و کاخها در بغداد بوده که ابن عقیل در وصف آن میگوید: «در انتهای دار شاطیه (عمارت کنار شط فرات) عمارت معزالدوله بود که عرض آن باندازه صدآجر و صاحب روشنی و درو پنجره های بدیع و ممتاز بود» اما دارالمملکة یادارالسلطنه که مخصوص سلاطین بود آن دستگاه در بلند ترین محل واقع شده وامیر عضدالدوله دیلمی برای تجدید قسمتی ازعمارت آن پنجهزار درهم خرج نمود و برای ما بس است کاخهای پیوسته بیکدیگری که در جانب غربی بوده و از برای آنان دوب و پنجرههای متقابل بیکدیگر بود ازهمه مهمتر (دارالفخریه) ودار بلارك و حریم الطاهری وعمارات شاطیه وسور عمده بادر آهنین آن بوده و نیز

عمارات امیر حسن بن اسحق بن مقتدر که خلافت را بوی عرضه داشتند و او ازقبول آن امتناع نمود سپس عمارت النقابة لشاطئه و عمارت (باب الحجره) که عمارتی زیاد عالی و باشکوه و شکفت بنیان بود و در آن وزراء خلعت پوشیده یا مخلع میگردیدند و در مواقع خوشی و شادمانی در آنجا حاضر شده تفریح می نمودند و این بنا ازجمله کاخهای بااهمیت و عمده بغداد بود .

فصل هفتم

در نقابت سادات و خانواده های اصیل و مشاهیر علمی و فنی بغداد وعلما و نویسندگان و مولفین و غیره

نقابت سادات و خانواده های اصیل و عالی نسب بغداد

در بغداد خانواده های اصیل وخاندان نجیب و کریم آنهائی بودند که نسب ایشان منتهی بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم میشد ونیز سادات حسنی وحسینی که آنهارا منزلتی عالی و مقامی شامخ و ارفع بوده و در زمان المستعین بالله در سال ۲۵۲ نقابتی خاصه برای آنها تاسیس یافت که بنقابت طالبییتن یا علویین خوانده میشد ورئیسی از برای ایشان تعیین شده بود که اورا نقیب النقباء میخواندند این نقیب را خلیفه وقت تعیین کرده و از جمله رجال مبرز و نامی عالی مقام و منزلتی عالی را در بغداد دارا بود و او باندازهٔ اهمیت داشته که هر وقت در مجلس فخرالدوله دیلمی ورود مینمود و فخر الدوله برای تجلیل و احترام او از جای خود برخاسته و سید را بجای خود می نشانید .

از اینها گذشته خانواده اولاً مهاجرین بودند و دیگر کسانیکه نسبت آنها بخلفای راشدین میرسید واینها از طبقات ممتازه نجبا و خاندان اصیل و نبیل شمرده میشدند وخلفای عباسی جانب ایشان را مراعات مینمودند و برای آنها عطایا و رواتب مخصوصی ترتیب میدادند ولیکن المستنجد بالله خلیفه عباسی درسال ۵۵۵ تیولات و مقاطعاتی را که مختص بعلویین بود مداخله و تصرف نمود و موجب زحمت ایشان گردید و این عمل را مورخین عملی ناپسند وقبیح بشمار آورده اند .

از جمله خلفائی که بعلویین احترام مینمودند و بدوستی و وداد علویین وسادات بنی فاطمه اشتهار یافته اند ـ مهدی ـ مامون ـ الواثق ـ منتصر ـ معتضد ـ المکتفی ـ ناصر ـ مستنصر بوده‌اند و بطوریکه مورخین نوشته اند[1] احسان وخوشرفتاری و نیکو کاری الواثق نسبت بعلویین بقسمی بوده که در دوره او احدی از علویین فقیر نبودند و او از ایشان دستگیری میکرد .

مشاهیر قدیم بغداد در علوم و فنون

از برای بغداد در دوره خلفای عباسی یکی اهمیت مذهبی و دینی و دیگری اهمیت تمدنی بزرك بود که این شهر عمده اسلامی را نصیب شده بود ـ در بغداد بسیاری از نوابغ زمان و بزرگان و صاحبان فضل و دانش گرد آمده علم و ادب بواسطه افاده و افاضه ایشان باعلی درجه کمال رسید واین تجمع وسیله استجلاب جمعی کثیر ازاهل فضل و نباهت از دیگر کشورهای عمده اسلامی شده از هرسو مردمی بآنجا ورود می نمودند .

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد خود که چندین مجلد است واردین این شهر را از علما و بزرگان و دیگران بتفصیل درمجلدات کتاب خود شرح داده و ما دراینجا بذکر بعضی از اساتید اهل فضل ونوابغ ومشاهیر و دانشمندان که دراین مرکزمهم اسلامی جا و مکان داشته‌اند مبادرت می نمائیم وآنان یا اصلا از مردم بغداد بوده یا اینکه از نقاط دیگر ببغداد روآورده ودرآنجا توطن گزیده و نزیل بغدادند .

ازجمله مشاهیر ومعاریف قدیم بغداد یکی ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی بوده که ریاست وپیشوائی مذهب حنفی باو اختصاص یافته و نزد اهل تسنن از ائمه اربعه آنها بشمار رفته و تفصیل حال او دربخش یکم این کتاب نگاشته آمد و او از جمله کسانی است که دانش را ازحضرت صادق آل محمد علیه السلام فراگرفته و شاگرد دبستان علمی آن حضرت بوده ـ او در اواخر برای امر قضاوت بغداد بحبس منصور افتاد و ازقبول آن امتناع نمود .

دیگری ابویوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی بغداد بود که وی نیز بین اهل تسنن شهرتی تمام دارد و درعصر خود ازمعاریف بشمارآمده و او یار وندیم و دمخور ابو حنیفه بوده و بدانشمندی و فضل اشتهار یافته و از او آثاری درخراج وقضاء است و

۱ ـ تاریخ عراق

در دوره مهدی وهادی خلیفه پسر و نواده منصور عهده‌دار امر قضا گردیده و در زمان هارون‌الرشید مرجع فتوی شده و اول کسی است که عنوان قاضی‌القضاة گرفته و در ۱۸۲ هجری وفات یافته است .

یکی دیگر از اهل ادب و سخن وشعر و گفتار که شهرتی تمام داشته اسمعیل بن محمد مشهور بسید حمیری است که نام وبعضی اشعار وی در بخش اول این کتاب اشعار گردید ـ او شاعری امامی وشیعی مذهب بوده سیادت او نه اصلی ونسبی است بلکه بواسطه برتری‌وسوددی که در فضل وادب داشته ازاین راه اورا سیدخوانده‌اند و او اشعاری زیاد در مدح بنی‌هاشم سروده و درخدمت منصور ر مهدی اورا تقربی بوده وفاتش درسال ۱۷۳ واقع شده .

بشار بن برد شاعرمعروف گوید .

اگر نه این بود این مرد (یعنی سید حمیری) که از میانه ما خود را مشغول بمدح بنی‌هاشم نمود یقین که مارا بزحمت می‌انداخت وگفته‌اند وقتی که مروان بن ابی حفصه شاعر قصیده مذهبه سید را شنید برای هر بیتی گفت سبحان‌الله چه قدر این کلام کلامی شگفت انگیز وتعجب‌آور است !

ثوری گوید اگر قصیده‌ایکه در آن ان یوم التطهیر یوم عظیم علی المنبر را میخواندی باین قصیده باکی نبود ـ دیگری گفته من از اشعار سید حمیری دو هزار و دویست قصیده گرد آوردم و گمان کردم که دیگر چیزی از برای من باقی نمانده است از قضا روزی شعری انشاد شد من پرسیدم این شعر ازکیست ؟ گفتند از سید حمیری است من بخودم گفتم دیگر بچیزی از آنها که من جمع نموده‌ام بعدازاین عقیده ندارم ابن‌معز درطبقات‌الشعراء می‌نویسد :

ابن شهر آشوب درمعالم‌العلمای خودمی نویسد: سید ابوهاشم اسمعیل بن محمد بن مزید بن محمد بن وفراغ بن مفرغ حمیری ازاصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده واودر آغاز امر خارجی بود سپس بمذهب کیسانی در آمده وبعد ازآن شیعه امامی گردید . وقتی که از ابوعبیده پرسیدند شاعرترین مردم کیست جواب گفت من شبه رجلا بربح عاد یعنی شاعر آنکسی است که مردرادر بریح عاد تشبیه نموده وآنوقت گفته سید حمیری شاهرمیآورد گفته که‌اذاالتی معشراً یوماً انامهم انا مةالریح فی تدبیر هاعادا

• در بغداد حمالی را دیدند که باری سنگین بدوش داشت ازاو پرسیدند محمول تو چیست گفت قصیده میمیات سید اسمعیل حمیری است و از اینرو بایستی سایر قصاید واشعار اورا قیاس گرفت .

گویند وقتی بسید گفتند چرا شعری نمیگوئی که در آن غریب باشد ، گفت من چیزی میگویم که صغیر و کبیر بفهمند و نیازمند بتفسیر و تعبیر نباشد ، آنگاه این شعر را انشاد نمود .

ایا رب انی لم ارد بالذی به　　　　مدحت علیا غیر وجهك فارحم

یعنی خدایا من در اشعاری که علی را بآن مدح نموده‌ام ورضای تورا اراده ننموده‌ام پس بمن ترحم کن و مرا بیامرز .

دیگر از معاریف عباد وصلحا و زهاد بغداد احمد بن هارون الرشید بوده که از بندگان صالح خدا بشمار آمده و از تارکین دنیا بوده است ، احمد دردوره خلافت پدرش هارون ترك دنیا نموده و بهیچ چیزی ازامور خلافت اظهار علاقه ومیل ننمود و او معروف با حمدسبتی شده که روز شنبه را برای اعاشه و گذران هفته خود کار وکسب میکرد وباقی روزها را بفراغت خاطر مشغول عبادت وبندگی بود و در ۱۸٤ وفات یافت .

دیگر کسائی ابوالحسن علی بن حمزه است که امام نحو و لغت وقرائت بوده و معلم رشید وپسرش امین بود و درسال ۱۸۹ در ری وفات نمود واوصاحب مصنفات معانی القرآن ـ المصادر وغیرآن است وازجمله مشاهیر رجال دانش بشمار آمده .

دیگر معروف کرخی بن فیروز است که ازمشایخ متصوفه و ازموالیان حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده وپدر و مادر وی نصرانی بودند او درخدمت حضرت موسی بن جعفر بذیرفتار دین حنیف اسلام شده وازمعاریف بغداد بوده است گفته اند وقتی که معروف ایمان آورده و اسلام قبول نمود بمنزل پدرش رفته دق‌الباب کرد پدرش پشت در آمده پرسید کیست ؟ گفت معروف ، از او پرسید بکدام دین ؟ گفت بدین اسلام ، پدر ومادرش هم اسلام آوردند و او باستجابت دعا (مستجاب‌الدعوه) مشهور است ودرسال ۲۰۰ هجری (۲۰٤۰ میلادی) وفات یافته و در

طرف محله کرخ بغداد مدفون است وقبر او مشهور میباشد .

بشرحافی مروزی معروف که او نیز از بزرگان زهاد و صلحا بوده، اصل وی از مرو خراسان و از رجال حدیث و اقطاب بشمار آید ودر ۲۲۷ وفات یافته درکتب و آثار نام او و بعضی از سیرت و رفتار او مسطور است .

جنید بغدادی : او نیز از مشهور ترین مشاهیر متصوفه و عرفای بغداد بوده ، علمای زمان وی او را شیخ مذهب تصوف شمرده اند زیرا که وی مذهب خود را بقواعد کتاب وسنت ضبط مینموده وازگفتار اوست که گوید :

طریقتنامضبوطة بالکتاب والسنة - اصل جنید از نهاوند بوده که شهری از شهرهای ولایات ثلاث است ونگارنده مدت چهار سال و نیم در آنجا رئیس فرهنگ و اوقاف ومدیر مدرسه بوده (از ۱۲۹۹ شمسی تا ۱۳۰٤)نشو و نمای جنید در بغداد بوده ودرسال ۲۹۷ وفات نمود .

سری سقطی - ابوالحسن بن مفلس از مشاهیر صوفیه بوده او در بغداد تولد یافته ودرآنجا نیز وفات نموده و از دائی جنید بغدادی است و اول کسی است که بلسان توحید واحوال صوفیه تکلم نموده وفات او در ۲۵۱ بوده .

زجاج نحوی وابواسحق ابراهیم بن سری معروف بزجاج عالم نحو ولغت است که درجوانی شیشه بری مینموده وازاهل بغداد بوده و اوکتاب الامالی-معانی القرآن وغیرآن را تالیف نموده تولد وی در بغداد شده وهم درآنجا وفات یافته ۳۱۱ هجری

علما و فقهای بغداد و نویسندگان تصانیف و تألیف

در بغداد علمای بزرگ وفقها و رجال علم و ادب و نویسندگان و مولفین و مصنفین عمده مهمی بوده که اغلب از طراز اول دانشمندان نامی بشمار میروند واز آنها است.

ابواحمد حسین بن موسی که از سادات موسوی و از اعاظم نجباو والدماجد سیدبن شریف رضی وسیدمرتضی رضوان الله علیهما بوده ابن سیدجلیل القدر نقابت علویین و امارت حاج را در ۳۵٤ داشته واز بزرگان ومعاریف وعظمای بغداد شمار آمده دیگر ابوعلی حسین بن صالح که از جمله فقهای بزرگ و علمای پرهیزکار بغداد بوده و در دوره المقتدر بالله خلیفه عباسی که امر قضای بغداد را باو تکلیف نمودنداز قبول این

کار امتناع نمود ووفات او در سال ۳۲۰ هجری بوده

دیگر محمد بن یعقوب کلینی : صاحب کتاب کافی این عالم بزرگوار از مشایخ بزرگ حدیث و اخبار واز جمله علمای عظام شیعهٔ امامیه بوده و از مردم ری و اهل قریه کلین ری است که از آنجا ببغداد رفته و در بغداد مقیم گردیده کنیه او ابوجعفر و عالم باخبار [1] بوده از او است . کتاب کافی که مشتمل بر سی کتاب است کتاب العقل - فضل العلم - کتاب التوحید والحجة والایمان - والکفر - فضل القرآن - الدعاء - الطهارة الحیض - الصلوة و الزکواة تا آخر کتب فقه - از او است الدواجن و الرواجن - الزی والتجمل - الروضه - الرسائل - الردعلی القرامطه - تعبیر الرویا و غیر اینها

کتاب کافی او در دو قسمت اصول و فروع تنظیم شده و جزو کتبی آمده است که مدار اصول وفروع وفقه امامیه بدان مرجوع و مربوط است از اوست کتاب الرجال وفات او در ۳۲۹ در بغداد روی داده و در موضعی مشهور نزدیك جسر قدیم بغداد که اکنون در طرف رصافه واقع شده مدفون گردیده دبیر تفرشی در تاریخ وفاتش سروده : محمد ابن یعقوب کلینی که بودی شمس ملت نجم دین کو دبیراز بهر تاریخش رقم کن کلینی اوحد پاك عزدین کو ۳۲۹

ابو الفرج علی بن حسین اصفهانی

صاحب کتاب الاغانی که در اصفهان متولد شده در بغداد نشو ونما یافته و از اعیان مصنفین و مشاهیر نویسندگان بوده و در تاریخ و سیر و روزگار مردمان و چگونگی احوال ایشان دانشی تمام داشته و از رجال شیعی مذهب بشمار رفته است .

تنوخی در باره ابوالفرج گوید: از جمله متشیعین که ما مشاهده نمودیم یکی ابوالفرج اصفهانی بود که بسیاری از اشعار و اغانی و اخبار را از حفظ داشت و عالم باحادیث و آثار مسنده ونسب بود که من بمانند او ندیدم و همین طور علومی دیگر را از لغت وشعر و خرافات و بیطره از حفظ داشته و ضبط نموده بود واز دانش وفن طبابت و نجوم و غیر آنهم اطلاعات کافی داشت ، ولادت او در ۲۸٤ وفاتش در ۳۵٦ بوده و جز کتاب الاغانی برای او مصنفاتی زیاد است که از آنجمله است : مقاتل الطالبیین - جمهرة النسب وغیر آن.

---

۲ - ۱ معالم العلماء ابن شهر آب

شریف رضی یا سید رضی اعلی الله مقامه ابوالحسن محمدبن حسین موسوی که ثعالبی در کتاب درةالیتمیه خود از وی نام برده و در تاریخ بغداد خطیب و کتب بسیاری نام وی بجلالت و بزرگواری ذکر شده و مقام علمی و ادبی وفضیلت او بلند و دارای جایگاهی ارجمند بوده است

ثعالبی در ترجمهٔ احوال سید مینویسد . (۱) شریف رضی امروزه ابدع ابنای زمان و انجب سادات عراق است وجود او بادب ظاهر و فضل باهر و بهره‌مندی از مزایا و محاسن وافرزینت شده واشعر طالبین است باکثرت شعرائی که این خانواده راست و اگر اورا اشعر قریش بشماریم از صدق و حقیقت گوئی دور نشده‌ایم ، پدر سید نقابت طالبیین را عهده دار بوده ودرمیان ایشان بتمامی حکومت مینمود و نظر در مظالم و حج و غیر آن داشت و اینها تمامی بپسرش سید رضی برگردید ، در ۳۸٤ درصورتیکه پدرش آنوقت در قید حیات بود و از اشعار دربار اوچیزی است که بهالقادربالله خلیفه (ابوالعباس احمدبن مقتدر) نوشته :

عطفا امیر المومنین باننا — فی دوحة العلیاء لا نتفرق
ما بیننا یوم الفخار تفاوت — ابدا کلانا فی المعالی معرق
الاالخلافه میزتك فاننی — انا عاطل منها وانت مطوق

یعنی ای امیرالمؤمنین مهربانی و محبت داشته و عاطفه خویشاوندی و قرابت بخرج ده زیرا که ما از یك ریشه و نژاد عالی و اصلی هستیم که از هم جدا نمیشویم ولی با وجود این در روز مفاخرت بین ما تفاوت و توفیری است با اینکه هردوی ما در معالی و برتری جاه و مقام فرو رفته یا ریشه دوانده‌ایم و باز خلافت و سلطنت است که امروز ترا تمایز و اختصاص داده و من اکنون از آن برکنار و بیکار میباشم درصورتیکه این امر امروزه مانند طوقی بگردن تو افتاده از آثار مهمه سید رضی کتاب نهج البلاغه است که در آن خطب ورسائل صادره وکلمات قصار ازلسان دربار وبیان معجز آثار حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در آن جمع و تدوین نموده و دیوان اشعاری داردکه مشهور است دیگر کتاب مجازات القران

۱ــ درت‌الیتیمه ثعالبی

و معانی القران و غیر آن میباشد

• ولادت سید رضی در بغداد سال ۳٦۹ هجری بوده وفاتش در محرم سال ٤٠٦ واقع شده و ابتدا در خانه خودش در مسجد انباریین بخاك رفته ولیکن برادرش سید مرتضی در اثر جزع و بینائی خود اورا بمشهد مقدس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام جد خود انتقال داده زیراکه او نتوانسته نگاه بتابوت یا قبری بکند که برادرش در آن بوده

سید رضی از جمله علمای بزرك و سادات مبرز عالیمقام تشیع است که در برابر خلیفه عباسی (القادر بالله) مقاومتی عجیب بخرج داده و تقاضای اورا ردنمود و این دو موردی بود که خلیفه دراثر پیشرفت خلفای فاطمی که پرافتخار ترین سلسله سلاطین اسلامی را در افریقا بدست عبدالله مهدی تشکیل داده بودند و پیشرفت العزیز فاطمی بعداز المعزلدین الله شیوع یافته بود القادر برخلاف ایشان قیام نموده و آنهارا تکفیر کرده لعنت نامه هائی ترتیب داد و گواهینامه هاو اسنادی درست کرد که نسب فاطمیین راقدح ورد نماید و آنانرا ازسادات علوی وفاطمی خارج سازد و همین معامله ازطرف فاطمیین برای قدح نسب بنی عباس بمیان آمده بود و در نسب ایشان با آن اهانت و ستمها و جور و آزار که بائمه اطهار و سادات علویین نموده بودند این قدح ورد را بثبوت میرسانید و در اینجا معاوضه بمثل شده بود

بنابراین القادر بالله نسب فاطمیین را از عبدالله مهدی بعبدالله بن میمون قداح رسانیده و میمون قداح یهودی ود و از راه عداوت خلیفه عباسی آنها را یهودی نژاد خوانده

سید رضی باکمال قدرت و شهامت در رابرخلیفه ایستادگی کرده واین نسبت راقدح نمودولی این نسبت مجعول را تواریخ غیرمعتبر ضبط کرده وصاحب تبصرة الحرام هم آنرا پیروی نموده ونگارنده درجلداول تاریخ عصرجعفری این قول را ضمن ذکر مذاهب و ادیان از کتاب او نقل کرده

با این وصف نسب سادات خلفای فاطمیین مصررا بدینگونه میدانند عبدالله مهدی بن احمدبن اسمعیل ثانی بن محمدبن اسمعیل بن جعفر بن محمدالصادق علیه السلام

نگارنده انشا الله تمامی تفصیل را ضمن بیان احوال اولاد حضرت امام صادق علیه‌السلام در کتاب نسب سادات تفرش با تحقیق کامل خواهم نگاشت .

شریف مرتضی علم‌الهدی

یا سید مرتضی که بذوالمناقب شهرت یافته نامش علی بن حسین بن موسی موسوی است که او نقیب علویین بوده و استاد و پیشوا در علم کلام و ادب و شعر آمده و صاحب تصانیفی زیاد مشهور است ، سید دارای مذهب امامیه و پیرو آئین شیعه اثنی‌عشریه بوده ، ابن بسام گوید (۱) : شریف امام ائمه عراق بین اختلاف و اتفاق بود و علمای عراق بجانب او روی نموده از محضر شریفش استفاده میکردند ، عظما و بزرگان در مجلس علمی او مستفیض میشدند .

ولادت سید در بغداد سال ۳۵۵ بوده و سید رضی بنابراین چهار سال از سید مرتضی کوچکتر است وفات او در ۴۳۶ سی سال بعد از وفات برادرش سید رضی بوده و بنابراین هشتاد و یکسال زندگانی نموده و در مقبره جامع المنصور بخاك رفته ابن شهر آشوب وفات سید را در ۴۳۳ نوشته (۲) نوشته و اشعار او در حدود بیست هزار بیت است .

از مولفات سید کتاب الدرر والغرر که معروف بامالی سید مرتضی است ، کتاب شهاب در شیب و شاب و اوصاف البروق و دیوان شعر است که محتوی بیست هزار بیت میباشد .

سلسله نسب سید بحضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام منتهی میشود بدین طریق : شریف ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) مشهور بسید مرتضی و ملقب بعلم الهدی است و اسامی کتب او در معالم العلما بتفصیل مسطور است

شیخ مفید اعلی الله مقامه

محمد بن محمد بن نعمان العکبری که از مسقط الراس خود عکبری نزدیك بسامره ببغداد رفته در دورهٔ عضد الدوله دیلمی شغل تدریس و امامت را در بغداد دارا گردیده و جمعه را در جامع بر اثا برپا مینمود و نماز جمعه میخواند ، شیخ استاد شریفین سید

---

۱ - کتاب الذخیره ۲ - معالم العلما ابن شهر آشوب

مرتضی و سید رضی اعلی‌الله‌مقامهما است که تفصیل مراجعه نمودن والده سیدین بشیخ برای تدریس و تعلیم آندو در کتاب ها مسطور است سید از بزرگان مشایخ علم و دین مابین علمای امامیه و شیعه اثنی‌عشریه میباشد

برای شیخ مفید محاورات مفیده نادره با ابن‌الزمانی و قاضی باقلانی بوده و اورا در حدود دویست کتاب آثار تالیفی و تصنیفی است که از انواع علوم متنوعه در آن کتب مندرج گردیده از ابواب عربیت وتاریخ و تفسیر و فقه و حدیث که مشهور تر از همه آنها کتاب‌الارشاد و مقالات الفرق است وکتاب ارشاد اودر دوره سلطنت شاه‌سلیمان صفوی بوسیله محمد مسیح کاشانی بعنوان تحفه سلیمانی ترجمه شده و بطبع رسیده وکتابی‌است در خلاصه‌احوال ائمه اطهارصلوات‌الله علیهم اجمعین‌نجاشی گوید : من جنازه شیخ را دربغداد مشایعت نموده ودیدم که هشتاد هزارجمعیت در تشییع جنازه وی حضور داشتند و با این تجلیل اورا بمشهد حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام برده و بخاك سپردند .

شیخ الطایفه ابوجعفر محمدبن حسن بن علی‌طوسی رضوان الله علیه

که از بزرگان علمای امامیه و فقهای شیعه اثنی‌عشریه و فحول رجال علمی عصر خود بوده این دانشمند عالی مقام در بغداد و مشهد کاظمین ع درعلوم فقه و حدیث وکلام و و تاریخ تدریس می‌نمود چنانکه گفته اند سیاست‌گران نزد خلیفه وقت از او سعایت کردند شیخ مجبورشد بنجف اشرف مهاجرت کند لذا بنجف رفته و در آنجامنصب امامت و تدریس یافته ومشغول‌تالیف و تصنیف و ترویج احکام دین مبین گردید

ازاواست :کتاب‌تهذیب ـ استبصار ـ کتاب‌الاستیعاب ـ وفات او درمحرم ٤٦٠ واقع شده و در خانه خود درنجف‌مدفون گردید که هم اکنون آنجا بمسجد طوسی معروف و باب طوسی درحرم محترم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور است

ابواسحق ابراهیم شیرازی

این دانشمند بزرك بنام ابراهیم بن‌علی بن‌یوسف شیرازی مکنی باواسحق است که ازفارس ببغداد رفته در٤١٥ ودر آنجا نبوغ واجتهادخودرا آشکار نموده و سرآمد علمای

عصر درعلوم شرعی أسلامی شده چنانکه نوشته اند : نظام الملك وزیر جلال الدین ملکشاه وقتی که مدرسه نظامیه خود را در بغداد بنا نمود ابواسحق در آنمدرسه بتدریس اشتغال داشته و اورا تصانیفی بسیار است که از آنجمله است :
کتاب التنبیه - المهذب - التبصرة - طبقات الفقهاء و اورا اشعاری نمکین و دلکش است وفاتش در ۴۷۶ بوده والمقتدی خلیفه بر جنازه‌اش نماز خوانده

علی بن ابی زید استرابادی این دانشمند هم از اساتید و مدرسین مدرسه نظامیه بغداد بوده ودر ۵۱۶ وفات نموده ونیز **ابو یعقوب زاهد** که از کودکی ببغداد رفته و ملازم خدمت شیخ ابواسحق بوده و درعلوم عقلی و نقلی براعت و مهارت یافته واز مدرسین مدرسه نظامیهٔ شده واصلا از مردم همدان بوده و در ۵۳۵ وفات یافته

از جمله مفاخر بغداد **ابومنصور لغوی** است که درفنون ادب استاد و پیشوا بوده و نزد خطیب ابوزکریای تبریزی درس خوانده وکتاب ادب الکاتب را شرح نموده وفاتش در ۵۳۹ بوده

فصل هشتم

در تاریخ نویسان و مورخین بغداد و متخصصین فنی و قسمتی از گفتار ادبا درمدح وذم بغداد

تاریخ نویسان یا مورخین بغداد از جمله مورخین بزرك بغداد یکی ابوجعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر است این دانشمند در فنون وعلومی چندسر آمد بوده که از آنجمله است تفسیر حدیث - تاریخ و فقه گفته‌اند که طبری ازائمهٔ مجتهدین بوده وازاحدی تقلید نمینمود و او در نقل اخبار از ثقات و معتمدین بشمار رفته

ابو اسحق شیرازی در طبقات الفقهای خود مینویسد که او از جمله مجتهدین بود و صاحب ذیل وصله تاریخ طبری از یکی از شاگردان وی حکایت کرده که گفته است : « اگر من اوراقی راکه طبری نوشته میشمردم و بر روزگار عمر او تقسیم

می‌نمودم از روز بلوغ تا روز وفات و هر روزه بچهارده ورق تقسیم می‌شد.

تولد طبری در سال ۲۲٤ درشهر آمل مازندان وفاتش در بغداد سال ۳۱۰ هجری بوده، بنابراین مدت زندگانی طبری بنود و چهار سال میرسد و بسیاری از حوادث روزگار را و بدیدگان خود دیده است

دیگری فخرالکتاب نویسنده دانشمندو شاعر معروف بزرك مؤیدالدین ابواسمعیل حسین بن علی اصفهانی معروف به طغرائی است ابن خلکان در بارهٔ وی مینویسد (۱) طغرائی مردی بسیار دانا و لطیف طبع بوده و اهل زمان و مردم روزگارخود را به صنعت نظم و نثر برتری جسته و از همگان سرآمد گردیده اورا دیوانی در اشعار پسندیده و نیکواست واز خوبترین اشعار اوقصیده ایست که بلامیة‌العجم معروف است و مصدر باین ابیتات می باشد اصالة‌الرای صانتنی عن‌الحنظل

طغرائی این قصیده را در بغداد بنظم آورده و در آن احوال واوضاع زندگانی خودرا شرح داده و از دوره وضع زمان‌وروزگار خود شکایت کرده، او وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی بوده و باستادی موصوف گردیده تولد وی در اصفهان و قتلش در بغداد سال ۵۱۳ از روی ستم و عدوان ابنای زمان خود شده

دیگر از اهل فن کتابت و انشاء ابراهیم حرانی است که کاتب انشاء بغداد و منشی از جانب خلیفه وقت و عزالدوله بختیار بن معزالدوله بوده وفات او در ۳۸۰ واقع شده و شریف رضی برای وی مرثیه‌ای سروده که اولش این است.

ارایت من حملوا علی‌اعواد ارایت کیف خبا ضیاء النادی

یعنی آیا دیدی تو آنکسی راکه برچوب ها حمل نموده و بر دوش بردند آیا دیدی چگونه پوشیده ومستور گردید آنکس که نور مجامع و محافل بود دیگری ابوحامد احمدبن محمداسطرلابی مهندس که عالم بهیئت بوده و آلات صناعت اصطرلاب ورصد رامتین و مستحکم نموده و از اهل بغداد بوده و در سال ۳۹۷ وفات یافته

دیگر ابراهیم بن هلال صابی از نوابغ نویسندگان و منشیان بشمار رفته و در دوره المطیع بالله عهده دلرد واین‌وسائل‌ومظالم (دادگاه) بوده وکتاب الناجی

---

۱ — وفیات الاعیان

رادراخبار وتواریخ آل بویه نگاشته ودارای دیوانی ازاشعار است ومذهب صائبی داشته و چون وزارت را براو عرضه نمودند پیشنهاد کردند بشرط اینکه اسلام بیاورد او قبول ننمود وبدین خود باقی ماند سال وفات وی ۳۸٤ بوده

دیگری ابراهیم بن عباس صولی کاتب عراق بود که خلفا اورا بخدمت خود خوانده وتقرب دادند. واومنشی المعتصم والواثق را المتوکل عباسی بوده ودرسامره سال ۲٤۲ وفات نموده.

بحتری هیثم بن عدی است که بعقیده خوارج بود و دارای مصنفاتی است که از آن جمله کتاب المثالب و کتاب نزول العرب بخراسان والسواد، کتاب تاریخ الاشراف، صغیر و کبیر، کتاب «طبقات الفقها والمحدثین» و اخبار حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام وغیر آن است و بمجالست منصور دوانیقی ومهدی وهادی ورشید اختصاص داشته ودر ۲۰٦ وفات یافته اسحق بن حنین عبادی از جمله اطبای مشهور بغداد بوده ودردوره خود یگانه درفن پزشکی وطبابت شده و شهرتی تمام یافته کتابهای طبی چندی را از یونانی بعربی ترجمه نموده و کتبی عدیده تألیف نموده که از آنجمله است: تاریخ الاطباء، کتاب او در مفردات و آداب الفلاسفه و نوادرهم و نیز او کلیات ارسطو را بعربی ترجمه کرده و بزبان یونانی وسریانی تسلطی تمام داشته وفات او در بغداد سال ۲۹۸ بوده

دیگر ثابت بن قره حرانی که طبیب وفیلسوف بوده درحران متولد گردیده ودر آنجا نشوونما یافته ومذهب صائبی داشته اوقصد بغداد نموده و بخدمت معتضد خلیفه در آمده در طب وفلسفه براعت ومهارتی تمام یافته ودرحدود ۱۵۰ کتاب درطب و کلیات واخلاق وغیره نوشته برای او مقدار زیادی از کتب درهندسه وموسیقی بوده واز جمله آنهااست کتاب: ترکیب الافلاك ـ رساله درموسیقی ـ تصحیح مسائل جبر ـ اصول الاخلاق وفات ثابت بن قره در ۲۸۸ هجری بوده

دیگر حسین بن منصور حلاج ـ که یکی از فلاسفه ومتصوفه بوده وبعضی هم اورا از کبار معتبدین زهاد می شمارند وبعضی اورا در ردیف محدثین و زهاد شمرده اند اصل وی از بیضای فارس بوده گفته اند که او ادعای حلول خدا درخود نموده واز او بمقتدر خلیفه وادعائی که داشته خبر بردند وی را بحبس انداخته وشکنجه وآزار نموده سپس در

سال ۲۰۹ بقتل رسانید.

نویسندگان واهل بحث تحقیق ومتنفذین در باره منصور حلاج گفتاری زیاد دارند لویس ماسنیون[1] مستشرق فرانسوی کتابی در باره او وطریقه اش نوشته وانتشار داده

حلاج دارای مصنفاتی زیاد است از آنجمله است. کتاب. علم البقاء والفناء - کتاب القیامة والقیامات - کتاب السیاسة و الخلفاء والامراء دیگر مؤلفات و مصنفاتی که ذکر آنها باعث تفصیل خواهد شد.

بنی موسی یا پسران موسی که از جمله معاریف و اهل فن و تخصص بغداد بشمار آمده اند آنها سه برادرند که شهرتی بسزا و تمام یافته اند و نام آنها: احمد حسن - محمد است، همت عالی این سه برادر در تحصیل علوم قدیمه و کتب اوائل بوده و خودرا بزحمت ترجمه ونقل واداشته عجایب حکمت را آشکارا و مکشوف نمودند.

بنی موسی بر حسب امر مامون دوره کره ارض را بحساب آورده ودر حدود ۲٤ هزار میل یعنی هشت هزار فرسخ دانسته وآنها ازمشاهیر قرن سوم هجری بشمار رفته اند.

دیگر خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی که از مورخین بزرگ ومشهور است او یکی از حفاظ مورخین مقدم است که در فن تاریخ مشهور و مسلم آمده و متفنن و متخصص در فن خود بوده

تولد ووفات خطیب در بغداد شده وسفر هائی زیاد بدیگر شهرستانها و بلاد نموده و عارف بادب وشعر بوده ودر مطالعه وتالیف ولع وحرصی زیاد داشته وبرای او در حدود پنجاه وشش کتاب تالیف و تصنیف شمرده اند که بهتر و مشهورتر از همه تاریخ بغداد اواست که در چهار مجلد نگاشته و نسخه آن مکرر بچاپ رسیده

---

۱ - ماسنیون از خاور شناسان معروف معاصر است که چندین بار بایران آمده و کنفرانس ها داده نگارنده دریکی از کنفرانس های او که در سالون خطابه دانش سرای عالی تهران دادحضور داشته وباو مصاحبه نموده وشرح احوال وترجمه اودر کتاب فرهنگ خاور شناسان تالیف این بنده مسطور است

دیگر کتاب النجلاء او میباشد که مشهور است وفات خطیب در ۴۷۳ هجری بوده

دیگر ابن ابی الحدید معتزلی

عبدالحمید بن هبة الله بن ابی الحدید ادیب کبیر که از علمای معتزله بوده ودر تاریخ اطلاعی زیاد و معلوماتی قابل ملاحظه وشایان داشته ، شعر خوب می‌گفته و او را اشعاری نغز و گفتاری با مغز است ودر مدح حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام قصایدی سروده که در ضمن مجموعه سبعه معلقه بچاپ رسیده و مشهور است.

تولد ابن ابی الحدید در مدائن سال ۵۸۶ هجری شده و در دیوان سلطنتی مستخدم بوده در انشاء و غریب و بلاغت تخصص و مهارت داشته و صاحب مولفات و مصنفاتی عدیده است که از آنجمله است :

شرح نهج البلاغه - کتاب الاعتبار علی الذیعه للسید المرتضی در سه جزء العبقری الحسان - دیوان شعر و غیر آن وفاتش در بغداد سال ۶۵۵ بوده یکسال قبل ازسقوط بغداد وقتل المستعصم بدست هلاکوخان مغول

دیگر ازعلماو دانشمندان بغداد ابوالعلاء صاعد بن حسن لغوی بغدادی بود که از سیرافی فارسی روایت کرده ودر ۴۱۷ در بغداد فوت نموده وصاحب کتاب «الفصوص» است که انرا بروش امالی ابوعلی قالی نوشته

دیگر ابومنصور عبدالقاهر بغدادی است که درفنونی چند مخصوصاً درعلم حساب متخصص بوده در ۱۷ فن در بغداد تدریس مینموده و از مولفات او کتاب تکمله در علم حساب است وفاتش در ۴۲۰ در اسفراین خراسان روی داده

دیگر ابوحامد احمد بن محمد اسفراینی است که از خراسان ببغداد رفته و در آنجا اهمیتی بسزا یافته وصاحب کتاب الرونق درفقه است وفات اودر بغداد سال ۴۰۶ هجری بوده

دیگر ابوبکر محمد بن طیب باقلانی که صاحب تصنیفات زیاد درعلم کلام بوده وبمذهب ابوالحسن اشعری گرائیده ودر ۴۰۳ در بغدادوفات یافته

دیگر ابوالحسن علی بن عمر شافعی معروف به دارقطنی (محله ایست در بغداد) که در علم حدیث یگانه ومنفرد بوده، کسی باا او برابری نمی‌نمود و کتاب السنن و کتاب

المختلف والمؤتلف وغیر آنرا نوشته وفاتش در ۳۵۸ هجری واقع شده

دیگر عبدالله مرزبانی خراسانی الاصل که صاحب تصانیفی مشهور میباشد و در حدیث مردی ثقه ومایل بتشیع بوده او اول کسی است که دیوان یزیدبن معاریه را جمع کرده وفاتش در ۳۷۸ هجری در بغداد بوده

دیگر قطیفی بغدادی احمدبن جعفربن حمدان است که مردی عالم بحدیث بوده واز اوست کتاب القطعیات در پنج جزء در حدیث واومنتسب بقطیفة الدقیق در بغداد است وفاتش در ۳۶۸ هجری بوده

از جمله مدفونین در بغداد خواجه نصیرالدین طوسی رحمة الله علیه است نام او محمدبن محمدبن حسن طوسی معروف بخواجه است که درحادثه هلاکوخان هنگام استیلای مغول و سقوط بغداد حضور داشته و او قبلا دربغداد انواع علوم عقلی و نقلی وفلسفی و مسائل دینی را تدریس مینموده و در مشهد کاظمین علیه السلام مدرس بوده آنگاه نزد خلیفه وقت از وی سعایت نموده اند و از آنجا بایران آمده مدتی در صحبت رؤسای مذهب اسمعیلی در قلعه الموت گذرانده آنگاه با هلاکوخان ببغداد آمده ودر کاظمین سکنی گزیده ودر هشتصدوهفتاد وفات یافته ولادت او در ۵۹۷ هجری بوده و بعضی او را از مردم طوس تفرش شمرده اند دبیر تفرشی در تاریخ وفاتش گوید :

نصیرالدین محمد آنکه بدطینوجی المولد زدنیارفت در بغداد وهم آنجا دفین آمد
چه بوداو ناصرشرع مبین و رفت و از دنیا از آن تاریخ سال رحلتش ۶۸۲ شرع مبین آمد

خواجه را تصنیفات و مولفاتی زیاد است و مشهور تر از همه کتب او شرح اشارات و شرح تجرید درتوحید و شرح مجسطی درهیئت وتذکرة الافلاک والمدخل و المنظور فی النجوم و اخلاق محسنی است خواجه کسی است که زیج ایلخانی را تاسیس نموده واصلش اوازطینوج جهرودقم است ودر آنجا هنوزازوی آثارو موقوفاتی باقی است که بین اهالی مشهور است.

---

۱ ـ نخبة التواریخ

۲ ـ طینوح یا طوس نوزدهی است درجهرودقم

مشهور ترین اشخاصی که تاریخ بغداد را نوشته اند

چنانکه نوشته‌اند . شهر بغداد که مهمترین مرکز و پایتخت مملکت اسلامی بوده مانند سایر مراکز اهمیتی عمده از برای خود احراز نموده و موقعیت مهم را باعث گردیده که بایداز وجهه تاریخی و اجتماعی جمعی از مورخین نسبت بتاریخ آن اهتمام نمایند و تاریخی مخصوص برای آن بنگارند .

از جمله مورخینی که در این خصوص اقدام و مبادرت نموده و برای بغداد تاریخ نوشته اند یکی خطیب بغدادی است که مختصری از تاریخ او و شرح احوالش دراینجا نگاشته آمد و بعدازوی عبدالکریم بن محمد سمعانی است که از مورخین و نویسندگان بزرگ و نسابین عمده اسلامی بشمار آمده و کتاب انساب سمعانی از جمله کتب مشهوره و گرانبها است این دانشمند در ٥٦٣ وفات یافته و پنج جلد کتاب بر تاریخ خطیب افزوده و آنرا بنام تذییل تاریخ بغداد خطیب نامیده و بر کتاب انساب او تذییلها نوشته اند

از جمله محمد دبیثی متوفی سال ٦٣٧ هم ملحقاتی در سه مجلد برای تذییل سمعانی نگاشته و آنرا «صله» نامیده که متصل و مربوط بتاریخ بغداد است پس از وی «محب الدین ابن نجار» متوفی سال ٦٤٣ تذییلی عمده و بزرك بتاریخ خطیب درسی مجلد نوشته و آنچه را که از خطیب در کتاب تاریخ وی فرو گذار شده ویا از آن غفلت نموده در این مجلدات گنجانیده و بعد ازوی تقی الدین متوفی ۷۷٤ و ابوبکر مارستانی و تاج الدین علی بن ساعی ذیلها و ملحقات دیگری جهت تاریخ خطیب نگاشته اند بنابراین نگارشات از ملحقات و تذییل تاریخ بغداد در حدود پنجاه الی شصت مجلد شده

باید دانست که تمامی اینها علاوه بر تاریخ (روضة الاریب) است که آنرا ظهیر الدین کازرونی نوشته و نیز غیر از کتاب اخبار بغداد است که احمد بن طیفور خراسانی متوفی ۲۸۰ نگاشته و پسرش عبدالله بن احمد طیفور آنرا تکمیل و تمام نموده و تنها جزو ششم آن بچاپ رسیده

گفتار ادباو نویسندگان در مدح وذم بغداد

یاقوت حموی مینویسد :(۱) بغداد ام الدنیا و سید البلاد بشمار میرود ، یکی از دانشمندان گوید : بغداد بهشت زمین و مدینة السلام وقبة الاسلام وغرة بلاد وعین عراق است ابو الفرج

۱ـ معجم البلدان

ببغاء گوید: بغداد مدینة السلام بلکه مدینة الاسلام است وهمیشه بغداد جایگاه اکاسره در ازمنه قدیمه بوده ومنزل خلفای دین در دولت اسلام است، دیگری در مذمت بغداد گوید:

جوها فی الشتاء والصیف دخان کثیف وماؤها یحموم دیگری گوید اذم بغداد والمقام بها من بعد ماخبرة و تجریب ماعند سکانها بمختبط خیر ولا فرجة لمکروب

بغداد در دوره منصور و مرکزیت و طرز سیاست اداری آن

موقعی که عمل خلافت بنام منصور استوار شد و خاطروی از جانب علویین مطمئن گردید مقر خودرا ببغداد قرار داده و آنجارا سکنی و جایگاه خود کرده و پایتخت کشورخویش گردانید وخزائن و بیت المال و دواوین وادارات دولتی را بآنجا انتقال داد و این عمل پیش از فراغت از بنای آن شهر بسه سال بود یعنی سال ۱۷٦ هجری یاسه سال قبل از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که این شهر در سال ۱٤۹ اتمام یافته و مساحت مقداری اراضی که جزء شهر بغداد گردید در آنموقع صدوسی جریب بوده چنانکه ابوالفرج بن جوزی در کتاب خود نوشته و آن باستثنای کرخ و قطایفی بود که بعدها بآن علاوه گردید،

از بدر غلام معتضد روایت شده که گوید:

امیر المؤمنین امر فرمود که ببینید مساحت شهر ابی جعفر بچه اندازه است پس ما نگاه کرده وحساب نموده دیدیم که آن دومیل مکسر در دومیل است

هنگامی که منصور از عملیات جنك و جدال فراغت یافت و بغداد را بطوری که تفصیل آن شرح داده شد بنا نمود شروع بتنظیم نقشه از برای اجرای اصلاحات اداری کرده ونظامات و آئین جامعی برای کشورمتناسب الاطراف خود روی ارکان پنجگانه قرار داد که آن عبارت بود ازوزیر - حاجب - کاتب - اداره نظمیه وشهربانی و قاضی و دادرس و برای هرکدام از ایشان قدرت و تسلطی زیاد مقرر داشت که در اجرای امور بطور دلخواه کمك کار آنها باشد تااینکه موجبات آرامش و اطمینان وآسایش خاطر فراهم آمده امنیت همگانی بین مردمان و نواحی کشور بر قرار

شود وخودرامرجع اعلی و ارکان پنجگانه مخصوص قرارداد تادر مواردلازمه بشخص وی مراجعه نمایند.

فخری گوید:(۱) منصور کسی است که بنیاد دولت را نهاده و کشوررا تحت ضبط و قاعده در آورده و مرتب گردانید و ناموس را برپا داشته و چیز های بسیاری را اختراع کرده ، چنانکه نوشته‌اند مهمترین آثارخالده و دائمی منصور که همیشه در عالم وجود باقی است شهر بغداد است که نام آن مرادف با نام منصور شده و باقی خواهد ماند و عمران این شهر رمزی از سداد رای و متانت کرداراومیباشد.

۱ـ تاریخ الفخری ـ عمران بغداد

باب هفتم

در مناظرات علمی و دستخط های صادره از مقام حضرت صادق آل محمد صلوات علیه و بیان بعضی از اظهارت درباره سادات بی‌الحسن و اخبار وارده و گفتار راجع بآداب و اخلاق و امور اجتماعی و غیر آن و چگونگی نماز و ادای آن و عرض دین چندتن از صحابه در خدمت او
مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول - در مناظرات علمی

پرسش ابوشاکر دیصانی از حضرت صدق علیه‌السلام و پاسخ او

صاحب کشف‌الغمه و دیگران نوشته‌اند:(۱)

روزی ابوشاکر دیصانی در مجلس حضرت ابیعبدالله حضور یافته عرض کرد: براستی و حقیقت که تو یکی از ستارگان درخشان آسمان علم و دانشی و پدران تو بدرهای تابان اقمار تمام آن آسمان بوده‌اند و مادران تو از بانوان عقیلات و خردمندان و گلهای نرجس و یاسمن گلستان معرفت‌اند و عنصر پاك حضرتت از گرامی ترین عناصر پاك میباشد هر وقت که از دانشمندان اهل علم بیاد آورند و ذکری بمیان آید تو مابین ایشان انگشت نمای بخناصر خواهی بود هم اکنون ای دریای مواج علم و دانش بمن بنمایانو برای من بیان فرما: آیا چه دلیلی بر حدوث جهان و نبودن شدکیتی و این عالم بحدو پایان داری

حضرت ابیعبدالله علیه‌السلام - بدان که نزدیکترین دلیل براین موضوع مطلبی است که هم این تورا بر آن متذکر می‌کنم پس از آن حضرت تخم مرغی راخواسته و آنرا در کف دست خود گرفته فرمود:

این است پی سر بسته و استوار که داخل آن ماده ایست چسبنده و لزج رقیق که بدان دوره و مانند نقره خام است و هم درمیان آن طلائی مایع و گداخته

---

۱ - کشف الغمه اربلي - بحار الانوار مجلسی

است آیا تورا در آن شك و تردیدی هست ؟

ابوشاکر - مرا در آن شك وتردیدی نیست

حضرت - پس از آن این بیضه از هم شکافته شود و صورتی بمانند طاوس و امثال آن از میان بیضه در آید آیاجز آنکه تو شناختی چیز دیگری در جوف آن داخل شده بود ؟

ابو شاکر - نه !

حضرت صادق - پس این دلیل برحدوث دنیا است (یعنی که ازچنین مادهٔ چنین هیئت و صورتی در آن بیضه سربسته بعمل آمده و پا بعالم وجود نهاده و حدوث یافته و از نیستی بهستی آمده همین طور خالق آفریدگار جهان را از نیستی هست فرموده و بآن وجود و نمود داده)

ابو شاکر - یااباعبدالله عجب دلیل خوبی آوردی و حقیقت امر را واضح نمودی وچه خوب فرمودی و مرا تذکر دادی و بچه خوبی موضوع را معلوم و مختصر و معین گردانیدی که من آنراخوب فهمیدم - چونانکه ما چیزی را نمیپذیریم مگر آنکه آنرا بدیدگان خود مشاهده کنیم و بگوشهای خود بشنویم ویا بذائقه خود چشیم یا بشامه خو ببوئیم وآنرا استشمام کنیم یا آنرا بلامسه و پوست خود لمس واحساس نمائیم .

حضرت صادق ع - ای ابوشاکر توحواس خمسه را نام بردی و آنان ر استنباط جز بدلیل سود ندهد چنانکه تاریکی بدون نور قطع نشود و ظلمت بدو چراغ دفع نگردد و آن بزرگوار را گویا غرض آن بوده که حواس بدون عقل وخوبی بشناسائی و معرفت مغیبات و اسرار نهان نبرد و آنچه را که من از حدوث صور می‌بینم معقول وجزء مسائل عقلی است که نیازمند باندیشه و تامل است و بنای علم بآنروی محسوسات گذاشته شده باینمعنی که باید هرچیزی را باحواس ظاهره درك و پس از آن بقوای باطنه آنرا سپرده و درباره‌اش اندیشه و تامل کنند و تصرفات عقلی در آن نمایند و آنرا بانور چراغ عقل روشن کرده ورفع ظلمت اوهام را از آن نمایند .

مناظره مرد شامی با آن بزرگوار و اصحاب کبار او

باز صاحب کتاب کشف الغمه و دیگری(۱) از یونس بن یعقوب روایت کرده که من در خدمت حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمدالصادق علیه السلام بودم ، مردی از اهل شام برحضرتش ورود نموده عرض کرد ، من مردی هستم دارای علم کلام وفقه وفرایض و از برای مناظره و بحث علمی با اصحاب تو آمده ام ،

حضرت آیا این کلام و گفتار از کلام و گفتار رسول خدا است یا از گفته های خود تو تست ، شامی عرض کرد بعضی از آن از کلمات رسول خدا است و بعضی از خود من است .

حضرت ابیعبدالله - پس بنا بر این تو شریك رسول خدا خواهی بود ، شامی عرض کرد - نه چنین است ، حضرت فرمود پس تو وحی را از خدا شنیدی ، عرض کرد نه ، حضرت فرمود پس اطاعت تو واجب است همانطور که اطاعت رسول خدا واجب است - شامی - نه !

یونس گوید : در این بین حضرت ابیعبدالله علیه السلام متوجه بطرف من شده وفرمود ، ای یونس بن یعقوب ! این مردی است که خودش خصم خود شده پیش از اینکه تکلم کند ، سپس فرمود ای یونس اگر تو کلام را خوب میدانی با او تکلم کن وچه بسیار جای حسرت وتأسف است از برای این اشخاص یونس گوید - من عرض کردم فدایت شوم ، از حضرتت شنیدم که ما را از کلام نهی نموده و میفرمودی وای بر اهل کلام که میگویند ، این مسلم است و آن مسلم نیست و این را ما معقول میدانیم و آن دیگری را معقول نمیدانیم ، یا ما اینرا تعقل میکنیم و آن دیگری را تعقل نمیکنیم ، این ادای مطلب میکند و آن دیگری نمیکند ، یعنی آنچه را که در کتاب وسنت وارد آمده بمیزان عقل خود یاروی موازین وقواعد کلامی میسنجند و ببعضی ایمان میآورند و بعضی دیگر را کافر میشوند و اینها در حق اهل کلام صادق است .

حضرت ابیعبدالله(ع) - جز این نیست که من گفتم بلی ویل از برای مردمی است که قول مرا واگذارند وبجانب چیزی روند که خود میخواهند ، پس فرمود ای یونس

---

۱ - معاهج انوار المعرفة

برو بجانب در وهر کس را که از متکلمین دیدی با خود بیاور - یونس گوید - من بیرون شدم وحمران بن اعین رادیدم که کلام را خوب میدانست و نیز محمدبن نعمان احول را یافتم که متکلم بود وهشام بن سالم وقیس بن ناصر را دیدم که ازجمله متکلمین شمرده می‌شدند وهمه آنها را بخدمت حضرت آوردم قیس علم کلام را از همه بهتر میدانست زیرا که او این علم را ازحضرت علی بن الحسین علیه السلام فراگرفته بود:

آنگاه وقتی که بنای مجلس استقرار یافت ورسمیت پیدا کرد، ما درخیمه حضرت ابی عبدالله علیه السلام که درطرف جبل رو بحرم زده بود جاداشتیم و این امر چندروز قبل از ایام حج بود، حضرت ابیعبدالله از خیمه خود سر بدر آورد در این اثناشتر سواری بشتاب می‌آمد، حضرت فرمود او هشام است، یونس گوید بپروردگار کعبه سوگند که ما از کثرت محبت بوی گمان کردیم کـه او هشام بن عقیل عمـو زاده حضرت میباشد.

در این اثنا هشام بن حکم وارد شد و او جوانی بود که تازه خطرویش دمیده ودرمیان ما کسی نبوده مگر اینکه سنش زیادتر ازاو بود، یونس گوید، حضرت ابیعبدالله برای او مجلس را وسعت داده وفرمودند که او یار و یاور ما بدل و زبان و دستهای خود میباشد سپس بحمران فرمود، با این مرد شامی سخن بگو، حمران با شامی بسخن در آمد و بروی غالب شد، پس از آن بمؤمن الطاق فرمود، ای طاقی تو با او بسخن درآ، مؤمن الطاق نیز با او داخل سخن شده و بروی غلبه یافت، از آن پس فرمود ای هشام بن سالم تو با او سخن بگو، پس آندو با یکدیگر تعارف وخود شناسی نمودند آنگاه بقیس بن ناصر فرمود ای قیس تو با او سخن گو، قیس نیز باوی داخل گفتگو شده وحضرت بآنها متوجه بود و ازگفتارایشان تبسم می‌فرمود وشخص شامی در دست قیس خار وزبون شده بود.

مناظره شامی با هشام بن حکم در حضور امام صادق ع

پس از آن حضرت رو بشامی نموده وفرمود، با این جوان (یعنی هشام بن حکم) سخن بگو، شامی عرض کرد، چنین کنم، آنگاه شامی بآن جوان گفت از من در باره امامت این شخص یعنی حضرت ابیعبدالله ع پرسش کن، هشام بخشم درآمد بطوری که بدن

وی مرتعش شد پس از آن گفت ، آیا پروردگار تو بیناتر است بمخلوق خود یا ایشان بخودشان ، شامی گفت بلکه پروردگار من نظر بخلق خود بیشتر دارد و در باره ایشان بیناتر است ، گفت پس درباره دین ایشان چه نظری فرموده . شامی گفت آنها را مکلف نموده و برای ایشان حجت و دلیلی بر آنچه تکلیف کرده اقامه نموده و علل آنرا از ایشان رفع کرد ، هشام گفت پس چه چیز است آندلیلی که برای ایشان بر قرار گردانید ـ شامی گفت : او رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله است ، هشام گفت بعد از رسول خدا کی است ، گفت کتاب وسنت ، هشام گفت : آیا امروز کتاب و سنت در آنچه که ما در آن اختلاف داریم سود میدهد تا اینکه اختلاف را ازمیانه بردارند وما را باتفاق متمکن سازند ، شامی گفت بلی هشام گفت ، پس ماو شما برای چه اختلاف مینمائیم و تو از شام آمده‌ای که باما مخالفت کنی و معتقدی که رأی طریق دین است و تو اقرار داری که رای باقول واحد که مورد اختلاف است جمع نمیشود .

شامی در اینجا ساکت شده بفکر افتاد ؛ حضرت ابیعبدالله باو فرمود ای مرد تو را چه شد که حرف نمیزنی ، شامی عرض کرد اگر بگویم که اختلاف نداریم مکابره کرده‌ام و اگر بگویم که کتاب و سنت اختلاف را ازمیان ما بر میدارند باطل گفته‌ام زیرا که آندو محتمل وجوهی هستند .

حضرت فرمود ، ازاین جوان آنرا بپرس که آنرا مملو و سرشار خواهی دید ، شامی بهشام گفت ، کدام یك بخلق بیناترند : پروردگار آنها یا خودشان ، هشام گفت بلکه پروردگار بیناتر است بآنان ؛ شامی گفت ، پس در اینصورت آیا کسی هست که قیام کند و کلمه آنها را جمع سازد و اختلاف ایشان را رفع کند و برای آنها حق را از باطل جدا سازد ،

هشام گفت بلی ؟! شامی ـ او کیست ـ هشام ـ اما در ابتدای شریعت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله سلم خواهد بود و اما بعد از پیغمبر اکرم غیر از او میباشند ـ شامی غیر از پیغمبر کیست که قائم مقام او در حجت وی باشد ؟ هشام در این زمان یا پیش از این شامی ـ بلکه در این دوره و زمان ما ـ هشام ـ این کسی که در اینجا نشسته یعنی حضرت ابیعبدالله علیه السلام که مردم از هر جا بخدمتش شد رحال کنند و باستان حضرتش مشرف

میشوند ومارا باخبار آسمانی خبر میدهد واین را برحسب ارث از پدر و جد خود دارا شده

شامی ـ چگونه برای ما باین مدعا علم پیدا شود ،

هشام ـ ازحضرتش بپرس هر آنچه راکه بخاطرت میرسد ،

شامی ـ عذرمرا خواستی وراه حرف مرا بریدی پس برمن است که از خوداو بپرسم

حضرت ابیعبدالله فرمود ـ من تورا از پرسش کفایت دهم ـ ای شامی من بتوخبر میدهم از سیروطریقی که پیمودی وسفری که نمودی ، تودرفلان روز ازخانه در آمدی وخط سیر تودرراه چنین بودو بتوچنان گذشت و برچنین چیز گذشتی

شامی متوجه حضرت شده وهر چه را که از برای اواز گذارش سفرش وصف مینمود میگفت بخدا راست فرمودی ، سپس گفت هم اکنون از برای خدا اسلام آوردم .

حضرت ابیعبدالله ـ بلکه الساعه بخدا ایمان آوردی زیرا که اسلام قبل از ایمان است و بااسلام است که ارث میبرند و ازدواج ونکاح میکنند و برایمان ثواب داده میشوند واجرومزد میگیرند ،

شامی ـ راست فرمودی ، هم اکنون من شهادت میدهم که معبودی مستحق پرستش نیست مگر ذات خدای یکتا و براستی وحقیقت که محمدصلی الله علیه و آله رسول خدا و فرستاده اواست وبدرستی وتحقیق که تووصی اوصیاو جانشین او میباشی .

این خبر علاوه از اینکه در آن اثبات حجت نظر ودلائل امامت است متضمن معجزه ازمعجزات حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام میباشد که خبر از غیب میدهد و چگونگی حرکت وخط سیر مردشامی را بنحوی که جریان داشته بیان میفرماید .

مناظره و گفتار فیض آثار آنحضرت
با سفیان ثوری در باره زندگانی
بر وفق مقتضیات عصری

حضرت صادق آل محمد(ص) نه تنها درزهد، وورع و تقوی وپرهیزدستوراتی فرموده و دارائی مواعظ وبیاناتی است بلکه درخصوص روش وکردار وعمل ورفتار بروفق مقتضیات زمان وجریان عصری فرمایشاتی دارد که برای خرده گیران وآنانکه خاندان آل محمد را تنها بداعیان دارآخرت وبیرغبتی از دنیا وبی‌اهمیتی بآن معرفی مینمایند وکردار ایشان را مناسب با امور معاشیه وزندگانی دنیا نمی‌شمارند بهترین پاسخ و استوارترین دلیل است ما در اینجا قسمتی راکه آنحضرت در برابر انتقادو خرده گیری سفیان ثوری درمقابل ایراد او بیان فرموده اند بمورد نگارش میگذاریم

مجلسی دربحارالانوار ودیگران از مسعدة بن صدقه روایت کرده‌اند که وقتی سفیان ثوری برابیعبدالله علیه السلام وارد شد و بر تن آن حضرت جامه سفیدی دید که گویا از نرمی ونازکی ولطافت مانند پوستی بود که بسفیده تخم‌مرغ چسبیده پس در مقام اعتراض برآمده گفت : این لباس لباس تو نیست یعنی شایسته مانندتو نیست که اینگونه لباس بپوشد)

حضرت فرمود گوش بمن ده وبگذارکه برای توچیزهائی را بگویم که جهت حال وآینده تو خیر باشد ومفید آید واگرکه تو مردی برسنت وحق مرده باشی و بر بدعت نمیری ، من بتو خبردهم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله در زمانی سخت و تنك وخشك وخالی بود پس وقتی‌که دنیا اقبال کرد پس اهل آن بدان شایسته ترند و آنان خوبان ونیکوکاران دنیا باشند نه بدان و بدکاران ، مؤمنین دنیا هستند نه منافقین ـ مسلمین آنند نه کافران پس ای ثوری چه چیز را انکار داری بخداسوکند با اینکه تومی‌بینی من از آنگاه که خردیافتم وتعقل‌نمودم صباح ومسائی بمن نگذشته

ج ۱۱ بحارالانوار

که خدا را درمال من حقی باشد وبمن امر فرمود که آنرا بجای خود بگذارم مگر اینکه بجای خود گذارده وعمل بدان نموده‌ام.

راوی گوید: در این اثنا قومی آمدند که ازخود اظهارزهد مینمودند ومردم را بجانب خود میخواندند که تا درزهد و پرهیز مانند ایشان باشند وبخدمتش عرض کردند یار وصاحب گفتار تو محصور گردید ودلائلی حاضر نداشت حضرت فرمود پس شما دلائل خود را بیاورید، آنها گفتند حجت ها و دلائل ما کتاب خدا است حضرت فرمودپس ازقرآن دلیل بیاورید که قرآن شایسته‌تراست ازهر چیزی که پیروی گردد وبدان عمل شود.

آنان گفتند مگر نه این است که خدای تبارك و تعالی درحالیکه از اصحاب پیغمبر خبرمیدهد می فرماید ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون یعنی اختیار می کنند دیگران را برخودشان اگرچه خود بدان اختصاص بیشتر دارند کسانی که ازبخل خود را نگاهداری میکنند ایشانند رستگاران وخداکردار ایشان را مدح کرده وجای دیگر گوید: ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً واسیراً یعنی می‌خورانند طعام را بدوستی حق بر گدا ویتیم واسیر پس ما باین اکتفا می کنیم آنگاه مردی از همنشینان گفت ما شما را می‌بینیم که در خوراك های پاکیزه بی رغبتی من نمیکنید وبا این وصف مردم را امرمینمائید که از اموال خود دست بکشند تا اینکه شما ازآن متمتع گردید.

حضرت ابیعبدالله باو فرمود واگذارید از خودتان چیزی را که از آن منتفع می‌شوید اکنون ای‌جماعت مرا خبر دهید آیا شما راعلمی بناسخ قرآن از منسوخ آن ومحکم آن ازمتشابه آن میباشد که درمانند آن ازاین امت گمراه و هلاك میشوند پس برای او سخن ازبعضی از قرآن گفتند حضرت بآنها فرمود از کجا شما آنرا آوردید و همینطور از احادیث رسول خدا گفتند پس فرمود آنچه را که شما از اخبارخدای عزوجل برای ما در کتاب خدا یادکردید ازآنهاکه خدا ازایشان بحسن کردارشان خبر داده اینان معلوم میدارند که برآنها مباح وجایز بوده و ازآن نهی وبازداشت نشده‌اند وثواب ایشان دراین باب ازخدای عزوجل خواهدبود وبیان مطلب

اینست که خدای جل و تقدس امر بخلاف چیزی داده است که آنها بدان عمل مینمودند و این امر ناسخ فعل آنها بوده ونهی خدای متعال رحمتی است از برای اهل ایمان و نظری است از برای آنکه ایشان ضرری بخود وعیالات خود نزنند که از آنجمله‌اند بینوایان از کودکان وپدران ومادران وپیران از دست رفته وپیرزنان مسنه ایکه طاقت وتحمل گرسنگی ندارند پس اگر من یکگرده نان خود صدقه بآنها دهم درصورتیکه گرده نانی جز آن برای من نیست ضایع شده واز گرسنگی هلاك شوند واز اینجاست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود پنجدانه خرما یا پنج قرص نان یا دینار ها و دراهمی که کسی دارا شود وبخواهد مصرف کند پس بهتر آن است آنچه را که انفاق می‌نماید ابتدا بر پدرومادرش انفاق کند پس از آن برخود وعیالش دردومین بار ودر بار سوم بر نزدیکان بیچیز وفقیر خود وچهارم بار برهمسایکان فقیرش وپنجم بار درراه خدا که اجر آن از همه نیکوتر است و فرمود رسول خدا (ص) بیك نفر از انصار هنگامی که نزد مرك خود پنج یا شش بنده را آزاد نمود و مالك چیزی غیر آنان نبود و فرزندانی صغیر و کودك داشت اگر امراورا بمن اعلام مینمودید نمی گذاشتم که شما اورا با مسلمین دفن کنید که ازخود کودکانی صغار بگذارد که نگاه آنها بدست مردم باشد ومحتاج باین وآن باشند .

پس از آن فرمود حدیث کردمرا پدرم که رسول خدا(ص)فرمود ابدأ بمن تعول ابتدا از کسانی کن که عیال تواند وآنکه نزدیکتر پس نزدیکتر خواهد بود واین چیزی که کتاب خدا بآن گویا است و رد گفتار شما میباشد و نهی از آن است و از جانب خداوند عزیز حکیم فرض شده که فرمایدوالذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذالك قواماً یعنی آنانکه وقتی انفاق کردند زیاده روی واسراف ننمودند وبخالت نکردند وتنك نگرفتند برخود وبین ایندو امرانفاق برپااست و قوام دارد - آیا نمی‌بینید که خدای تعالی غیر از آنچه شما عقیده‌دارید می فرماید ومردم رادر انفاق ازاختیار برخود میخواند وکردار کسی راکه شما بجانب آن می‌خوانید اسراف کاری و کننده آنرامسرف می‌نامد و درآیهٔدیگر ازکتاب خداست که میفرماید : انه‌لایحب‌المسرفین براستی که خدا اسراف کاران را دوست نمیدارد و از این‌روی آنها را از اسراف نهی

فرموده و نیز از تقتیر و بخل و امساك منع کرده ولیکن امر بین امرین عطا نمیکند تمامی آنچه را که نزد اواست پس خدا را میخواند که باوروزی دهد و برای اواین دعا مستجاب نمیشود بواسطه حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که می فرماید اصنافی از امت من دعای آنها مستجاب نمیشود. مردی که دعا بر علیه پدر ومادر خود کند ومردی که دعا بر غرامت خواهی کند که مال اورا برده ونوشته وگواهی نداشته باشد ومردی که نفرین بر زن خود کند درصورتیکه خدا واگذاری او را براه خود دردست وی قرارداده ومردی که درخانه خود بنشیند وبگوید: خدایا بمن روزی بده وبیرون نرود وطلب روزی نکند پس خدای متعال می فرماید: بنده من آیا برای تومن راه طلب ورفتن بسفر وطی طریق با جوارح و اعضای سالم قرارندادم وتو مابین من وخودت برای طلب جهت پیروی من عذر می آوری وبرای اینکه تو باردوش براهل و عیال خود نباشی اگر بخواهم ترا روزی میدهم واگر بخواهم برتو تنك میگیرم وتو نزد من معذوری ـ ومردی که خدای عزوجل باو مالی بسیار میدهد و او آن مال را انفاق میکند پس روی بجانب خدا آورده دعامیکند ومیگوید پروردگارا بمن روزی ده پس خدای عزوجل میفرماید آیا من بتو روزی زیادی ندادم پس چرا اقتصاد و میانه روی نکردی چنانکه بتو دستور دادم وچرا تو اسراف وزیاده روی کردی در صورتیکه من ترا از اسراف نهی نموده بودم و مردی که درباره قطع رحم دعا میکند

پس خدای جل اسمه پیغمبر خود رادانافرمود که چگونه انفاق کندو آن وقتی بود که نزد حضرتش چندوقیه طلا بود آنحضرت ناپسند شمرد که بخوابد وآن طلا نزد وی باشدلذا آنراصدقه دادوصبح فرموددرحالتی که چیزی پیش او نبود آنگاه سائلی آمداز حضرتش چیزی خواست ودرخدمت اوچیزی نبود که بسائل بدهد سائل اورا ملامت نمود وحضرت غمگین گردید که چرا چیزی نبود که بسائل دهد واین از ترحم و رحمت و مهربانی وارفاق آن حضرت بود پس خدای متعال پیغمبر خودرا باین دستور تادیب فرمود که ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسوراً یعنی نگردان دست خودرا بسته بگردنت و باز مکن آنرا بتمام باز کردن که آنگاه ملامت زده وحسرت کشیده شوی منظور این است که میفرماید مردم از تو سؤال ودرخواست

می کنند وازحضرتت عذر نمی پذیرند پس وقتی تو هر چه راکه داری دادی خودرا از مال بحسرت تنگدستی انداختی و اینها احادیثی است از رسول خدا که کتاب آنرا تصدیق میکند وهم کتاب اهل آنرا ازمؤمنین تصدیق می نماید و بابوبکر هنگام مردن گفتند وصیت کن گفت وصیت بخمس می کنم و خمس زیاد است زیراکه خدای عزوجل بخمس راضی و خوشنود شود پس بخمس وصیت کرد در صورتیکه خدا از برای او هنگام مرگ ثلث قرارداده بود واگر میدانست که ثلث از برای او بهتر است بثلث وصیت میکرد سپس آنکسی که بعدازاو درفضل وزهد می شناسید سلمان وابی ذر رضی الله عنهما هستند، اماسلمان چنان بود وقتی که باوعطای وی را میدادند قوت سال خودرا از آن تاسال آینده وموقع دادن عطا بر میداشت وذخیره میکرد باو گفتند یاابا عبدالله توبازهدی که داری چرا چنین کنی درصورتیکه نمیدانی که شایدامروز یافردا بمیری جواب او این بود چه میشود بشما که امید بقای مرا داشته باشید همینطور که برفنای من میترسید ای نادانان آیا شما نمیدانید نفس سستی میکند بر صاحب خودش وقتی که برای او از گذران و اسباب معیشت بمقداری که مایه اعتماد او است نباشد پس آنگاه که معیشتش معین گردید اطمینان می یابد .

اماابوذر دارای ناقه ها و گوسفندان بود که آنهارا میدوشیدواز آنان ذبح میکرد وقتی که خانواده اش ازاو خواهان گوشت میشدند یا مهمانی باو وارد میشد یا موقعی که اشخاصی ازخاصان او باو وارد می شدند و باایشان خصوصیتی داشت از ماده شتر یا گوسفندان خودرا برای آنها کشته یانحر مینمود بقدری که میل آنها بود و آنهارا بین ایشان تقسیم میکرد وخودش مانند آنان سهمی که زیادتر ازسهم آنها نبود بر میداشت وزاهدتر ازاینها کی بوده ودرباره ایشان رسول خدا فرمود آنچه راکه فرمود وامر آنها بآنجا نرسید که مالک چیزی نباشید چنانکه شمامردم را بفرا گرفتن مال ومتاع خودشان وادار میکنید وآنرا بر خود وعیالاتشان برگزیده واختیار می نمایند .

هم اکنون ای مدعی شنیدم ازپدرم که از پدرانش علیهم السلام روایت میکرد که رسول خدا روزی فرمود تعجب نکردم از چیزی مانند تعجبی که ازمومن کردم که اگر بدن اورا در دار دنیا بامقراض ببرند ازبرای او خیراست واگر مالک مشارق و مغارب زمین

گردد برای او خیر است وهرچه را که خدای عزوجل درباره او بفرماید از برای او خیر است پس کاش میدانستم آیا حقیقت دارد در شما آنچه را که من از امروز برای شما شرح دادم یا زیادتر از آن گفتم آیا نمیدانید که خدای عزوجل بر مومنین در اول امر فرض نموده بود که اگر یك مرد از ایشان با ده نفر از مشرکین بجنگد ومبارزه کند نباید که روی خود را از آن ها بر گرداند و کسی که پشت بجنك کند در آنروز جایگاه او در آتش خواهد بود سپس از آن احوال حالت ایشان را بواسطه رحمت تغییر داده مقرر گردید که یك مرد مومن برابر دو تن از مشرکین بجنگد واین تخفیفی بود ازخدای عزوجل برای مومنین که برابری با ده نفر را نسخ فرمود.

بمن خبر بدهید از قضات واجرت و پاداشی که برای ایشان است در موردی که برای یکی از شما نفقه زن او را حکم میکنند وقتی که گفت من زاهدم و برای من حقی نیست و چیزی نمیخواهم پس اگر آنانرا جائر و ستمگر خوانید باهل اسلام ستم گردید و اگر عدول گفتید خصمی بخود نموده اید ودروقتی که صدقه‌ای از تصدق را بر مسکینان هنگام مرگ زیادتر از ثلث رد کنند بمن خبر دهید اگر که تمامی مردم مانند آنهائیکه شما میخواهید زهاد و بی رغبت بدنیا باشند وآنانرا نیازی درمتاع دیگران نباشد پس کفاره های قسم ونذر وصدقات وفروض زکواة را از طلا ونقره وتمر وکشمش ودیگر چیزها که در آن زکواة واجب میشود از شتر وگاو وگوسفند وغیر آن بکه باید دادو اگر امر چنان است که شما میگوئید برای احدی شایسته نیست که چیزی از متاع را حبس نماید مگر اینکه آنرا تقدیم دارد اگر چه خود بآن شایسته تر باشد واختصاص او بدان زیادتر بود پس آنچه را که شما بجانب آن رفتید بدروشی است ومردم را بواسطه جهل ونادانی بکتاب خدای عزوجل بر آن واداشته اید وسنت پیغمبر را بااحادیثی که کتاب منزل تصدیق نموده ندانسته اید وآنها را بواسطه جهالتی که دارید رد نموده اید ونظر وتامل درغرایب از تفسیر بناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وامر ونهی را ترك کرده اید ومرا خبر دهید که کجائید شما ازسلیمان بن داود وقتی که ازخدا درخواست سلطنتی نمود که برای احدی بعد از وی چنین سلطنتی نبود وخداوند عزوجل اسمه باو آنگونه سلطنت را داد واو حق میگفت وعمل بحق میکرد وما ندیدیم که خدای عزوجل این امر را براو عیب گرفته باشد ویکی ازمؤمنین

آنرا عیب داند داود نبی(ع) در دولت و شدت سلطنت اورا قبول نموده و پذیرفت پس از آن یوسف پیغمبر هنگامی که بملك مصر گفت مرا اختیار دار خزائن و دفائن زمین گردان که من نگهبان دانامی باشم و از جمله کار او این بود که کشورداری مملکت را با احوالی آن برای خود پسندیده واختیار نمود و مردم از برای خوراکی بواسطه قحطی و مجاعه که بایشان روی داده از هرطرف نزد وی می آمدند و یوسف حق میگفت و عمل بحق میکرد و ما کسی را ندیدیم که اورا در این عمل عیب گرفته باشد .

همین طور ذوالقرنین بنده‌ای بود که خدارا دوست میداشت و خداهم اورا دوست میداشت و برای وی اسباب را فراهم کرده و اورا مالك شرق و غرب زمین گردانید و او نیز حق گفت و عمل بحق میکرد ما کسی را نیافتیم که وی را در این باب عیب گرفته باشد .

پس ای مردم بآدابی که خدای عز و جل از برای مومنین قرار داده مودب شوید و بر امر و نهی خدا اکتفا کنید و آنچه را که برشما مشتبه است و علم بآن ندارید واگذار کنید و علم را باهل خود بر گردانید تا اینکه نزد خدای تعالی ماجور و معذور باشید و در طلب علم ناسخ قرآن از منسوخ آن و محکم وی از متشابه بر آئید و علم بیابید بآنچه که خدا در قرآن حلال فرموده از آنچه حرام گردانیده که تا آن شمارا بخدا نزدیکتر و از جهل دورتر سازد و جهالت را بجاهلان واگذارید که اهل جهل بسیارند و اهل علم اندك و خدای متعال در کلام خود فرماید : وفوق کل ذی علم علیم

ابوحنیفه و حضرت صادق علیه السلام

چنانکه اهل خبر نوشته‌اند وقتی ابوحنیفه برای شنیدن حدیث خدمت حضرت امام صادق علیه السلام آمد هنگامی که آنجناب از جا برخاست بعصا تکیه فرمود ، ابو حنیفه عرض کرد:

یا اباعبدالله شما هنوز بسنی نرسیده‌اید که نیازمند بعصا شوید ، حضرت فرمود آری، چنین است ، ولیکن چون عصا متعلق برسول خدا است من آنرا برای تیمن و تبرك در دست گرفته‌ام ،

ابو حنیفه خواست عصارا ببوسد اجازه خواست حضرت آستین بالا زده ذراع مبارك خودرا برهنه فرمود و آن مانند نوری تابنده ودرخشان بود سپس فرمود، این

پوست وموی که از پوست و موی حضرت رسالت (ص) روئیده شده چرا نمیبوسی، در صورتیکه میدانی پاره‌ای از بدن حضرت ختمی مرتبت است وخواهان آنی که چوبی را ببوسی

چه خوش گفته : یعظمون له اعواد منبره وتحت ارجلهم اولاده وضعوا

این مردم چوب منبر رسول خدارا بزرك شمرده و احترام میگذارند درصورتی که فرزندان گرام اورا زیر پاهای خود گذارده وهیچگونه احترام نمی کنند

فصل دوم

در مرقومات و نامه‌های آنحضرت

نامه حضرت صادق علیه السلام بعبدالله نجاشی حاکم اهواز

از جمله نامه حضرت صادق علیه السلام که مشتمل بر اندرز ومواعظ وسیاست مداری و زمامداریست نامه ایست که آن بزرگوار در جواب عبدالله نجاشی والی اهواز و خوزستان مرقوم داشته وما در اینجا ترجمه آنرا تیمناً مینگاریم

مرحوم مجلسی درجلد ۱۶ بحارالانوار خود از غیبت شهید ثانی از جعفر بن ـ محمدبن قولویه باستناد دیگران از عبدالله بن سلیمان نوفلی روایت کرده که من در خدمت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بودم دراین اثنا غلام عبدالله نجاشی بر آنحضرت ورود نموده وبحضرتش سلام داد و نامه اورا بحضرت تقدیم نمود وقرائت فرمودند در آغاز آن نامه چنین نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحیم اطال الله بقاء سیدی ومولای وجعلنی من کل سوء فداه ولا ارانی فیه مکروها فانه ولی ذلك والقادر علیه . یعنی بنام خداوند بخشنده مهربان خدا دراز گرداند بقای آقا و مولای مرا و بگرداند مرا از هر گونه بدی فدای او ننمایاند بمن مکروه وناپسندی در وجود او که براستی خداوند ولی این امر است وبر آن تواناست ، بدان ای آقا ومولای من که من هم اکنون دچار و گرفتار فرمانداری و حکومت اهواز شده‌ام پس اگر آقای من صلاح بیند برای من حدی قرار دهد ویا دستوری از برای من صادر فرماید که بدان راه بیابم ودلالت شوم بر آنچه مرا بخدای

عزوجل ورسول او نزدیك میسازد ودر نامه خود ملخص فرماید هر آنچه که بمن عمل و انجام آنرا دستور میدهد ودر آنچه بذل ومرحمت میفرماید که من آنرا مبذول دارم و زکواة خود را در آنجا اداکنم یا بکجا قرار دهم ودربلاره چه اشخاصی مصرف سازم وبا کی مأنوس بشوم وبا چه کس استراحت بجویم ویا خاطر خود را راحت سازم وبکه اعتماد نموده وایمن کردم وباو دراسرار خود پناه برم که شاید خدا مرا بهدایت ودلالت حضرتت نجات ورستگاری دهد زیرا که توحجت خدائی برخلق او وامین او میباشی دربلاد وی وهمیشه نعمت او برحضرتت وارد ونازل میشود .

عبدالله بن سلیمان گوید حضرت ابیعبدالله علیه السلام نامه وی را بدینگونه جواب مرقوم فرمود :

بسم الله الرحمن الرحیم حاطك الله بصنعه ولطف بك بمنه (بمنعه) وكلاك برعایته فانه ولی ذلك یعنی خدا تورا فراگیرد وبصنع وکارسازی خودش ولطف فرماید تورا بکرم وبخشش خود ویا لطف کند درباره تو بنگهداری و منع خودش و حفظ فرماید تو را برعایت نظر تو بر خود پس براستی که حضرتش ولی و اختیار دار این کار است ، اما بعد فرستاده تو نامه تورا بمن رسانید وآنرا خوانده وتمام آنچه رارا یادآوری نموده بودی یا خواستار آن شده بودی فهمیدم و گمان یا عقیده تو بر این است که بفرمانداری وحکومت اهواز دچار وگرفتار شده‌ای ، این امر مرا ازجهتی خوشحال وشادمان گردانید وازطرفی ناپسند آمده وگرفته خاطر نمود وهم اینك بتو آگاهی دهم ازآنچه که مرا ناپسند وبدآمده وگرفته خاطرساخته وازآنچه که مرا شادمان و مسرور نموده است انشاءالله تعالی .

اما سرور وشادمانی من بزمامداری وفرمانگذاری تو ازآن است که قائلم شاید خدا بواسطه تو ستم زده ترسانی رااز دوستان آل محمد بداد رسد وفریادرسی نماید و وبوسیله تو ذلیلی از ایشان را عزیز سازد و یا بواسطه تو برهنهٔ از آنان را بپوشاند وضعیفی از ایشان را توانا و قوی کند وبسعی تو آتش غضب مخالفین را از ایشان خاموش سازد .

اما آنچه که مرا بدآمده و ازآن گرفته خاطر میباشم این است که کمترین

چیزی راکه برتو بیم دارم آن است که سلوك خودرا درباره یکی از دوستان‌ما تغییر دهی وبدینجهت بوی بهشت را در آخرت استشمام نکنی پس من خلاصه و مختصر نمودم برای تو هر آنچه را که از من خواستار شدی که اگر تو بدانها عمل کنی و از آنان تجاوز ننمائی امیدوارم که بسلامت مانی انشاءالله تعالی

ای عبدالله خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله که فرمود من استشاره اخوه‌المؤمن فلم یمحضه النصیحة سلبه‌الله‌لبه هرآنکس که برادر مؤمنش از او مشورت کند ونصیحت خالصانه در باره او ننماید خداوند عقل وخرد اورا نابود و برطرف سازد وبدان که من هم اکنون تو را برأی ونظری اشاره میکنم که اگر بدان رفتارکنی نجات ورستگاری یابی از آنچه که تو از آن بیم داری و بدان که نجات تو از خونریزی و آزار نرسانیدن باولیای خداست ومدارا نمودن برعیت وخوشرفتاری بایشان و ارفاق ونرمی درباره آنان و حسن‌معاشرت وسازش ونرمی درغیرضعیف وسختی درغیر عنف وحسن رفتار باصاحب خود وکسی‌که برتو وارد آمد از جمله فرستادگان او میباشد رتق‌کن فتق رعیت خودرا وگرهٔ‌کارهای بسته ایشانرابگشا بدین‌نحو که باآنها برآنچه موافق‌حق‌وعدل است رفتارکن انشاءالله تعالی.

بترس و برحذر باش ازساعیان وسخن چینان که از آنان احدی بتو نچسبد و خدا نیاورد روزی که تو از ایشان تغییر یا تبدیل وعدولی از حق را بپذیری که خدا برتو خشم گیرد و مورد غضب او وارد شوی و پرده ترا بدرد و از مکر خوز اهواز برحذر باش که پدرم خبرداد مرا از پدرانش ازامیرالمؤمنین (ع) که فرمود الایمان لایثبت فی‌قلب یهودی اهوازی ولاخوزی ابداً یعنی ایمان در قلب یهودی اهوازی و مردم خوز هیچوقت ثابت نمیماند و اما آنکس که تو بآن مأنوس میشوی و بطرف آنجهت آسایش خاطرخود میروی واسرار خودرا باو آشکار می‌کنی یا امور خود را اظهار میداری پس او مردی است آزموده وامتحان شده وبینا وآگاه و امین موافق از برای تو بردین تو و تو عوام را فرق‌بگذار یدوطرف یادودسته از خواص وعوام را بیازما وتجربه کن پس اگر درآنان رشدی دیدی آنگاه هرچه خواهی بکن

وبترس وحذر باد تو را از اینکه درهمی عطاکنی یا لباسی بپوشانی و یا خلعتی دهی یا هر کوبی سوار کنی درغیر ذات خدا ورضای او بشاعر یا مسخره یا لوده‌ها یاتقلیدچی ومزاح کاری مگر اینکه عطاکنی مانند آنرا در راه خدا ورضای او و بایستی که جوائز و عطـایا و خلعت هـای تو برای سران سپاه و نمـایندگـان و مخبرین و اصحـاب واصحاب رسائل ومنشیان و پاسبانان و نیروی شهربانی و تـأمینات و سر لشکر ها باشد وآنچه راکه خواستی مصرف کنی در وجوه بر ونجاح و فتوت و صدقه و حج وشرب وکسوه‌تانوشیدنی و پوشیدنی که در آن نماز میگذاری وصله میکنی یا آنرا پذیرفته میشوی و هدیه ایکه آنرا بخدا و رسول اهدا مینمائی باید از پاك و پاکیزه ترین کسب تو باشد یعنی از راه حلال و روا آنرا پیدا نموده باشی

ای عبدالله سعی کن که طلاو نقره رادخیره و جمع آوری نکنی و آنرا دفینه ننمائی که ازاهل این آیه شوی که خدافرماید :

الذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم و کوچك مشمار خلق راو نیز کم و کوچك مشمار شیرینی یاما زادو فاضل طعام خودرا که درشکمهای گرسنه وخالی گرسنگان مصرف کنی وبآن آتش غضب پروردگار تبارك وتعالی رافرو نشانی وبدان که من از پدرم شنیدم که از پدرانش از امیرالمؤمنین حدیث میفرمود که آن حضرت از رسول خداصلی علیه وآله شنید که باصحاب خود روزی میفرمود :

ایمان بخداروزواپسین نیاورده است آنکسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه بماند پس ماعرض کردیم ما بهلاکت افتادیم یارسول الله ، پس از آن فرمود از فاضل باقی مانده طعام خودتان واز زیادی غذاهایتان ورزق وروزیتان واز کهنه و پاره‌های لباستان بآنها بدهید وآتش غضب پروردگار خودتان را بآن خاموش سازید و اینك من تورا خبر میدهم بخواری وبیمقداری دنیا که شرف و امتیاز آن برای کسانی بود که از گذشتگان وتابعین بوده‌اند چنانکه حدیث کرد پدرم محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام که فرمودوقتی که حضرت حسین بن علی علیه السلام مهیای رفتن بکوفه شد ، ابن عباس بخدمتش آمـده واورا برحم قسم داد که در واقعه طف و حادثه کربـلا کشته و شهید خواهدشد ؟ آن

حضرت در جواب فرمود :

ثمة بمنصرعي منك وما وكدي من الدنيا الا فراقها ، در آنجاست قتلگاه من سعی و کوشش من نیست مگر در راه جدائی و فراق از آن و آگاه باش ای پسر عباس که خبر دهم تورا بحدیث امیرالمومنین علیه السلام و دنیا ، ابن عباس عرض کرد بلی قسم بجان خودم که من دوست دارم مرا حدیث فرمائی در باره آن حضرت فرمود گفت پدرم فرمود علی بن الحسین سلام الله علیه فرمود شنیدم از ابیعبدالله الحسین علیه السلام که میفرمود حدیث کرد مرا امیرالمومنین علیه السلام که فرمود روزی من در فدك بودم و در بعضی از مزارع و املاك آن که متعلق بحضرت فاطمه علیها سلام بود اشتغال داشتم در این اثنا زنی سزرده و بی تحصیل اجازه بر من وارد شد و در دست من مسحاتی (بیلی) بود که با آن کار میکردم وقتی که من اورا دیدم دل من بجانب او پرواز نمود از آنچه که اززیبائی و جمال وی در من مداخله و تاثیر کرد و من اورا به بشینه بنت عامر الجحمی که از وجیه ترین زنان قریش وزیباترین آنان بود تشبیه نمودم پس او گفت ای پسر ابوطالب آیا میل داری که بامن ازدواج کنی و تورا ازاین بیل بی نیاز کنم و حضرتت را بر خزائن و دفائن زمین دلیل و راهنما شوم تابرای تو سلطنت همیشگی باشد و همچنین از برای آیندگان بعد از تو پشت به پشت این دولت و سلطنت باقی بماند ، پس از آن حضرت بوی فرمود تو کیستی که من تورا از کسانت خواستگاری کنم ، گفت منم دنیا ، حضرت فرمود باو برگرد و از من دور شو و شوهری غیر از من برای خود اختیار کن سپس فرماید ، من این را گفته و دیگر بار بکار بیل زدن پرداختم و این ابیات را در ضمن انشاد نمودم :

لقد خاب من غرته دنیا دنیة   وماهی ان غرت قرونا بنایل

یعنی در حقیقت نومید شد کسی که او را دنیای دنی و پست فریفته و مغرور گردانید و نیست دنیا اگر که فریفت کسی را بقرنها اورا بمرام و مقصود خود برساند یا برای او مفید فایده ای باشد

اتتنا علی زی العزیز بشینة   وزینتها فی مثل تلك الشمائل

آمد مرا دنیا بزی و کسوت عزیز و گرانبهای بشینه رزینت او بمانند آن شمائل و منظره

فقلت لها غری سوای فاننی عزوف عن الدنیا ولست بجاهل

پس بلو گفتم ای دنیا غیر از من دیگری را بفریب و گول بزن زیرا که براستی من بر کنار میباشم از دنیا و نادان نیستم که فریب اورا بخورم

وما انا والدنیا فان محمداً احل صریعاً بین تلك الجنادل

مراچه سر و کاری است با دنیا درصورتیکه محمد صلی الله علیه و آله پس از مرك بین لحد و سنگهای قبر بخاك رفته ودر تنگنای قبر جا گرفته

وهیهات امنی بالکنوز وودها و اموال قارون وملك القبائل

هیهات چه قدر دور است خاطر جمعی و آرامش خیال من بگنجهای دنیا ودوستی آن و اموال ودارائی قارون ودولت وشاهی قبیله ها وطوایف

الیس جمیعاً للفناء مصیرنا ویطلب من خزانها بالطوائل

آیا نیست ازبرای تمامی ماها که بجانب فنا ونیستی بازگشت داریم و از خواستاران و طالبین دنیا وجمع آورندگان وخزانه دارهایش حساب کشیده وباز خواست میکنند

فغری سوای اننی غیر راغب بمافیك من ملك وعز وسائل

پس فریب ده غیر مرا که براستی من میل ندارم بآنچه درتست از دولت و سلطنت وعزیزترین وسیله اسباب ها

فقد قنعت نفسی بما قد رزقته فشانك یا دنیا واهل الغوایل

پس درحقیقت نفس من قانع است بآنچه که من روزی داده شده ام سپس ای دنیا تو بکار خود باش با اهل مکر وحیله یا گمراهی

فانی اخاف الله یوم لقائه واخشی عذاباً دائماً غیر زائل

زیرا که من بیم دارم از خدای خودم درروز لقای او و میترسم از عذابی که همیشه ودائم است و برطرف شدنی نیست پس آن بزرگوار از دنیا رفت ودر گردن او بیعت و تبعیت از احدی نبود تا اینکه خدا را بشایستگی و غیر ملامت زده و نامذموم ملاقات فرمود و امامان بعد از وی هم بآن بزرگوار پیروی و اقتدا نمودند بدانچه که خبر او بشما رسیده و هرگز آلوده بهیچ چیزی از مهلکات دنیوی و توابع آن نشدند علیهم السلام اجمعین واحسن مثواهم . ومن درحقیقت تورا متوجه بمکارم دنیا

وآخرت نمودم و بآنچه که ازصادق مصدق رسول خداصلی‌الله‌علیه وآله رسیده است پس اگر تو بپذیری هرآنچه راکه من بتو درنامه خودنصیحت واندرز دادم اگر که بر تو ازگناهان مانند سنگینی کوهها و امواج دریاها باشد امیدوارم بخدا که خدای عزوجل از تو بگذرد تورا بقدرت و نیروی خود نگاهداری کند.

ای عبدالله بترس از اینکه مؤمنی را بترسانی ، زیرا که پدرم محمدبن‌علی ع حدیث کرد مرا از پدرش از جدش علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام که فرمود : کسی که نظر کند بمومن بنظری که‌او را بترساند و یا ویرا به بیم و وحشت لندازد خدابترساند اورا در روزی که سایه‌ای جز سایه اونیست واورا محشورکند بصورت‌موری ضعیف وکوچك ازحیث گوشت وبدن و تمامی کالبد تا او را بجای خود واردکند (یعنی بجهنم افکند)

حدیث فرمود مرا پدرم از پدرانش از علی علیه‌السلام از پیغمبراکرم صلی‌الله علیه وآله و سلم‌که فرمود : کسی که ستمزده ایرا ازمؤمنین دستگیری کند واز وی فریادرسی نماید خدای‌تعالی او رافریادرسی کند درآنروزکه سایه از برای‌آن‌نیست (یعنی آفتاب‌گرم محشر) واورا ازبیم ووحشت روز فرغ‌اکبرآسوده وایمن سازدوهم از بدی منقلب و مکان اخروی اورا آرامش خاطردهدو کسی‌که ازبرای برادرمومن خود حاجتی بر آورد خدا از برای اوحاجات بسیاری را برآوردکه یکی از آنان بهشت است وکسیکه برادر مومن خودرا از برهنگی بپوشاند خدا او را از سندس بهشتی و استبرق وحریر جنان بپوشاند وهمیشه در خشنودی و رضای خدا فرو رود مادامیکه پوشنده آن لباس بدان ملبس باشد و با آن سلوك نماید ، کسی که برادر مومن خودرا ازگرسنگی نجات‌دهد و اورا اطعام‌کند خداوی را ازطعام‌های‌گوارای وپاکیزه بهشتی اطعام‌فرمایدو کسی که‌اورا ازتشنگی برهاند وسیراب‌کند خدا ویرا ازکوزه های سربمهر بهشتی‌سیراب سازدو کسی که‌ببرادرمومن خود خدمت‌کند خدا از پسران بهشتی بخدمت وی بگمارد و اورا با اولیای طاهرین خود در بهشت جای دهد وکسی‌که باری از برادر مومن خودبدوش‌گیرد یاباری از دوش او برداردخدا اورا بر ناقه ای ازناقه‌های بهشتی سوارکند وملائکه مقربین در روز قیامت وهنگام

رستخیز باو مباهات و افتخار کنند ر کسی که برادر مومن خود را بزنی ازدواج کند تا بدان مأنوس گردد و بازوی ویرا قوت دهد یا باو کمك کند و در برابر وی استراحت جوید خدا اورا از حورالعین بهشت بازدواج درآورد و همسر سازد و اورا بکسانی از صدیقین اهل بیت خود و برادرانش که دوست دارد مانوس گرداند و ایشان را هم باو مانوس سازد و کسی که برادر مومن خودرا در برابر سلطانی ستمکار وجبار مردم آزار کمك کار و دستیار شود و باو یاری کند خدا اورا هنگام گذشتن از صراط موقعی که قدمهایش لغزان است کمك کار گردد و کسی که برادر مومن خودرا بدون نیازمندی باو بمنزلش رود و ازوی دیدن کند خدا اورا از زائرین و دیدار کنندگان خود شمارد و بر خدا شایسته و سزاست که زائرین خودرا احترام نموده و گرامی دارد

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود از رسول خدا صلوات الله علیه شنیدم که روزی بیاران وصحابه خود میفرمود ، ای گروه مردم مؤمن آنکس نیست که بزبان خود ایمان بیاورد ولی در قلب و نهان خود ایمان نیاورد ، پس لغزش و خطای مؤمنین را تعقیب نکنید و دنبال آن نروید زیرا که بیقین هر کس لغزش مؤمنی را دنبال کند خداوند لغزش اورا در روز قیامت تعقیب فرماید و اورا در میان خانه خود رسوا سازد

حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود خدا از مومن پیمان گرفته که تصدیق او نکنند در گفتارش انصاف داده نشود از دشمن خود و شفا ندهد خشم خودرا مگر بفضیحت خود زیرا که مؤمن دهانه زده و ملجم است باین معنی که اختیار زبان خودرا دارد و زبانش در تحت اطاعت و فرمان اواست و این برای غرض و غایتی نارسا و کوتاه است که خوشی وراحتی دراز و طولانی را درپشت سردارد و خدا از مومن عهد گرفته بچیزهائی که آسانتر از همه آنست که مومنی بمانند او گفتار اورا بگوید و اورا بزحمت اندازد و بروی حسد برد و شیطان اورا بفریبد و دشمن دارد و شیطان اثر او را پیروی کند و او را دنبال نماید و کافر باشد بدانچه که او بآن ایمان دارد و عقیده مند باشد که ریختن خون او دین و مباح شمردن حرمت او غنیمت است و بعد از این مؤمنی باقی نماند و چه بقائی برای او

خواهد بود ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه‌السلام از پیغمبر صلی‌الله علیه و آله که فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت:

یا محمد خدا بتو سلام‌میرساند ومیفرماید: من مومن را نامی از نامهای خودم‌مشتق نموده و اورا مؤمن نامیدم پس مؤمن از من است و من از او هستم وکسیکه‌مؤمنی راخوارشمارددرحقیقت بامن بمحاربه وکارزار برآمده

ای عبدالله‌حدیث‌کردمرا پدرم از پدرانش از علی علیه‌السلام از پیغمبرصلی‌الله علیه و آله‌که روزی فرمود یا علی نگاه بظاهر مرد مکن تا اینکه نظر در نهـاد و باطن آن‌کنی پس اگر سریره و باطن آن پسندیده و نیکو بود برخدای عزوجل شایسته وسزاوار نیست که دوست خود را خوار بدارد و اگر سریره ونهان او ناپسند بود بیقین که بدی او را کفایت‌کند که: بدرا بدی خویش کفایت باشد، پس اگر بکوشی که‌در باره او بیشتر ازآنچه‌درنافرمانی خدای عزوجل عمل‌نموده عمل کنی برآن قدرت نیابی ونتوانی

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام از پیغمبر صلوات‌الله علیه که فرمود:پست‌ترین‌درجه‌کفر آن‌است که‌شخص ازبرادرخود کلمه‌ایرا بشنود که آنرابرضرروی نگاهدارد و بخواهد که‌اورا بآن حـرف رسواکند و این اشخاص کسانی هستند که‌درآخرت بهره و نصیبی ندارند.

ای‌عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش ازعلی (ع) که فرمود: کسی که بگوید در بارهٔ مؤمن چیزی را که دو چشم او ندیده ودو گوش او نشنیده از آنچه که عیب او را بشمارد و مروت او را بهم زند چنین کسی از آنانی است که خدای عزوجل در باره ایشان فرماید:

ان‌الذین یحبون ان‌تشیع‌الفاحشة فی‌الذین آمنوالهم عذاب الیم یعنی براستی آنکسانیکه دوست دارند ناروائی‌شیوع یابد در باره آنهائیکه ایمان آورده‌اندبرای ایشان عذابی است دردناك»

ای عبدالله خبرداد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه‌السلام که فرمود: کسی که‌روایت کند از برادر مؤمن خودروایتی‌رابخواهدکه بدان بنای‌مروت اوراخراب

کند زبدی‌اورا برساند. خداوند اورا بواسطه خبط و گناه خود دچار مهلکه سازد تااینکه از عهدهٔ آنچه که گفته بیرون آید و هرگز از برای او بیرون شدن ازین مهلکه نباشد و کسی که دردل برادرمومن‌خود خوشحالی وسرور داخل کند درحقیقت که این سرور وخشنودی رادردل‌اما اهل‌بیت داخل نموده وهرکس که دردل اهل بیت سروری را داخل کند در حقیقت که دل رسول خدا را شاد کرده و این سرو را در دل او داخل نموده و هرکس که رسول خدارا شاد کند درحقیقت خداراشاد کرده و کسی که خدارا شاد کند سزاوار است داخل بهشت شود.

پس من‌تورا توصیه و سفارش‌میکنم‌به‌پرهیز ازخدا وایثار طاعت و اختیار امر حق واعتصام بحبل خدا که هرکس برشته خدا در اویخت در حقیقت براه راست و صراط مستقیم هدایت شده پس از خدا بترس‌و رضایت احدی را بر رضای او اختیار مکن که این دستور و سفارش خدای عزوجل است برخلق خود و پذیرفته نمی‌شود از ایشان غیراین و حرمت گذارده نمی‌شود بسوای آن و بدان که خلایق عهده دار بچیزی که بزرگتر از تقوی و پرهیز باشد نشده اند زیرا که آن دستور و سفارش مااهل بیت است، پس‌اگرتوانی‌برسی از دنیابچیزی که‌فردا ازآن بازخواست‌نخواهی شد بدنبال‌آن‌بروو‌آن‌کار را بکن.

عبدالله بن‌سلیمان گوید:

وقتی که نامه حضرت صادق علیه السلام بنجاشی رسید و آنرا مطالعه کرد گفت:

قسم بآنخدائی که جز او خدائی نیست مولای من راست فرمود پس نیست کسی که عمل بمندرجات این‌نامه کند مگر اینکه نجات یافته و رستگار گردد و عبدالله تابود بمضمون این‌نامه در تمام دوره زندگانی‌خودش عمل‌می‌نمود.

خوب‌است زمامداران کشوروفرمانداران مانیزعمل باین دستورمبارك فرموده ازطریق انصاف و عدالت و دادرسی و مردم داری و خدابینی و حق شناسی منحرف نشوند ودر همه‌احوال خدا را حاضر و ناظر رفتار و کردار خود دانند و بدانند که روز حساب و بازخواستی رادر دنبال دارند وهر تخمی را که‌در مزرع دین کاشتند

در آخرت حاصل آنرا برداشته و پاداش اعمال خودرا خواهند دید.

فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره وفقناالله تعالی بتوفيقه و تاييده

دستخط مبارك حضرت صادق عليه السلام بعبد الله محض و ديگر از سادات بنی الحسن

بسم الله الرحمن الرحيم

الی الخلف الصالح والذرية الطاهرة من ولد اخيه و ابن عمه « اما بعد » فلئن كنت قد تفردت انت و اهل بيتك ممن حمل معك بما اصابكم ما انفردت بالحزن و الغيظ والكابة و اليم وجع القلب دونی ولقد نالنی من ذلك من الجزع والقلق وحر المصيبة مثل ما نالك ولكن رجعت الی امر الله جل و عز به المتقين من الصبر و حسن العزاء حين يقول لنبيه صلی الله عليه و آله و سلم و علی آله الطيبين فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت وحين يقول لنبيه حين مثل بحمزة و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين فصبر رسول الله و لم يعاقب و حين يقول و أمر اهلك بالصلوة و اصطبر عليها لا نسالك رزقا نحن نرزقك و العاقبة للتقوی و حين يقول الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة واولئك هم المهتدون انما يوفی الصابرون اجرهم بغير حساب، وحين يقول لقمان لابنه و اصبر علی ما اصابك ان ذلك من عزم الامور و حين يقول عن موسی و قال موسی لقومه استعينوا بالله ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين وحين يقول الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و حين يقول لنبلونكم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثمرات و بشر الصابرين و حين يقول و كاين من نبی قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم فی سبيل الله و ما ضعفوا وما استكانوا والله يحب الصابرين و حين يقول و الصابرين والصابرات و حين يقول و اصبر حتی يحكم الله والله خير الحاكمين وامثال ذلك من القران كثير

واعلم ای عم و ابن عم ان الله عز وجل لم يبال بضر الدنيا لوليه ساعة قط ولاشیء

احب الیه من الضرر و الجهد والبلاء و الاذی مع الصبر و انه تبارك و تعالی لم یبال بنعیم الدنیا لعدوه لولا ذلك ماکان اعداوه یقتلون اولیائه و یخوفونهم و یمنعونهم و اعدائه آمنون مطمئنون عالمون ظاهرون و لولا ذلك لما قتل زکریا و یحیی بن زکریا ظلما و عدوانا فی بغی من البغایا ولولا ذلك ما قتل جدك علی بن ابیطالب علیه السلام لما قام بامرالله جل وعز ظلماً وعمك حسین بن فاطمة صلی الله علیهم اضطهاداً وعدواناً ولولا ذلك ما قال الله عز وجل فی کتابه ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون ولولا ذلك لماقال فی کتابه ایحسبون انما نمدهم من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون ولولاذلك لما جاء فی الحدیث لولا ان یحزن المومن لجعلت للکافرین عصابة من حدید فلا یصدع راسه ابداً ولولا ذلك لماجاء فی الحدیث ان الدنیا لاتساوی عندالله جناح بعوضة ولولا ذلك لماجاء فی الحدیث ماسقی کافر منها شربة من ماء ولولا ذلك لما جاء فی الحدیث انه اذا احب الله قوماً او احب عبدا صب علیه البلاء صبا فلا یخرج من غم الا وقع فی غم ولولا ذلك لما جاء فی الحدیث مامن جرعتین احب الی الله عز وجل ان یجرعهما عبده المومن فی الدنیا من جرعة غیظ کظم علیها و جرعة حزن عند مصیبة صبر علیها بحسن عزاء و احتساب ولولا ذلك لما کان اصحاب رسول الله یدعون علی من ظلمهم بطول العمر وصحة البدن و کثرة المال والولد ولولا ذلك ما بلغنا ان رسول الله کان اذا خص رجلا بالترحم علیه والاستغفار استشهد فعلیکم یا عم و ابن عم و بنی عمومتی و اخوتی بالصبر والرضا والتسلیم و التفویض الی الله عز وجل والرضا بالصبر والصبر علی قضائه والتمسك بطاعته والنزول عند امره افرغ الله علینا وعلیکم الصبر ختم لنا ولکم بالاجر و السعادة وانقذنا و ایاکم من کل هلکة بحوله وقوته انه سمیع قریب صلی الله علی صفوته من خلقه محمد النبی و اهل بیته

در اینجا ماقبل از اینکه داخل در ترجمه نامه مبارك امام صادق علیه السلام شویم ناچاریم علت صدور این نامه و تاثری که برای امام علیه السلام رخ داده و باعث نگاشتن این مرقومه و دستخط گردیده بیان کنیم .

از موسی بن عبدالله محض روایت شده که گوید:

تاثر حضرت صادق علیه‌السلام از اسارت سادات نبی الحسن

منصور دوانیقی امر داد پدرم را با تمام اعمامم از نبی‌الحسن مقید ومغلول کرده در محملهای بی‌روپوش بنشانند واز برابر ضریح حضرت ختمی مرتبت عبور دهند، مامورین چنین کرده و امر اوراجرا نمودند وسادات را درباب جبرئیل نگاه داشتند و مردم مدینه بر ذلت وخواری ایشان ناله‌وزاری میکردند، حضرت صادق علیه‌السلام درخانه خودنشسته و براوضاع ایشان نگران بود واشکهای پیاپی برچهره ورخسار ومحاسن شریفش جاری میشد سپس برمردم مسجدالرسول نظری نموده وفرمود،

لعنکم الله یامعاشر الانصار خوب‌درباره اولاد پیغمبر خود مراعات نمودید! ووفا بعهد ومیثاق او کردید،

دراین هنگام حسین ذوالدمعه فرزند زیدبن‌علی بن‌الحسین علیه‌السلام باغلامی از غلامان در خدمت آن حضرت بودند، حضرت بغلام فرمود هروقت آنهارا حرکت دادند مرا خبرکن، وقتی که سادات بنی‌الحسن رابمصلای مدینه رسانیدند که بجانب ربذه ببرند امام علیه السلام ازخانه بمسجد تشریف برد و گریه شدیدی در سرقبر پیغمبر (ص) نموده و بیرون آمد تا بمحل عبدالله رسیدخواست بااو صحبتی بمیان آرد یکی از گماشتگان منصور بسختی مانع شده و باآنحضرت تندی و جسارت‌نمود که از پهلوی محمل بکناری رو، آن حضرت فرمود، دور شو، خداشرتوودیگران را کفایت فرماید

پس از آن آنمرد تندخوی بد سرشت هنوز از بقیع نگذشته بود که شتری براو لگدزده استخوان اسفل اورا شکست وهلاک گردید.

حضرت از این پیش‌آمد عجیب وحادثه ناگوار که برای‌سادات بنی‌الحسن و پسر عمو هایش روی داده بود بیست شب تب شدیدی کرده و رنجوری سختی پیدا نمود که بیم تلف آن حضرت می‌رفت وقتی که نبی الحسن را بربذه رسانیدند امام علیه‌السلام دستخطی در تسلیه عبدالله محض مرقوم فرمود که اصل آن در این فصل نگاشته شد واینک بترجمه فارسی آن‌هم در ضمن مبادرت میشود تاپیروان ائمه‌دین

در مورد گرفتاری وشدائد وارده ازخواندن آن مرقومه مبارکه تسلی جویند .

نامه مذکور را شهید ثانی ازشیخ طوسی و او ازشیخ مفید واوازابن غضایری از صدوق تامنتهی بامام‌در رساله مسکن‌الفؤاد خود نقل نموده و ترجمه فارسی نامه شریف این است .

بنام خداوند بخشاتده مهربان

این نامه‌ایست ازصادق آل محمد علیه‌السلام بعبدالله محض و سایر سادات از برادر زادگان و پسرعمان او ومراد از خلف صالح در این نامه عبدالله است‌ومراد از ذریه طاهره دیگران از سادات بنی‌الحسن اند که آغاز نامه بنام‌خدا و خطاب بعبدالله است و عنوان نامه برشان و مقام عبدالله دلالتی تمام دارد.

سپس ، فرماید اگر چه تواهل بیت‌تو‌براینگونه رنج و بلااختصاص یافتیدو بدینگونه بدست اشرار گرفتار شدیدلیکن برحسب واقع من دراندوه‌ودلسوختگی باشما شریکم و شکیبائی شما را خواستارم ، و در حقیقت آنچه بر شما رسیده بمن رسیده ولی در اینجا بازگشت میکنم بآنچه خدا می فرمود بپرهیزکاران از بندگان خدا از صبر وخودرا بخوبی تسلیت دادن از آنچه به پیغمبرش فرماید :

شکیبائی کن‌وخودرا در اطاعت پروردگار وفرمان او بردبار ساز که تو در برابر نظرمائی ومابر کردار تونگرانیم آنگاه که فرماید:

شکیبائی کن ازبرای امروفرمان‌پروردگارخود ومانند یونس نبی‌مباش وجای دیگر به پیغمبر خود فرماید در آنوقت که حمزه را مثله نموده بودند :

اگر خواهید که عقاب کنید در هنگام غلبه پس‌همانطور عقاب‌کنید که‌عقوبت کرده شدید واگر گذشت نموده وصبر کنید اینکار بیقین‌که از برای صبر کنندگان بهتر و خوبتر خواهد بود لذا آن حضرت در صدد مکافات و مجازات بر نیامده و صبرفرمود وجای دیگرفرماید: خانواده‌واهل‌خودرا بنمازوادار وبردباری برآن‌پیشه کن مابازخواست از روزی نمی‌کنیم و بتوروزی میدهیم‌وعاقبت‌از برای پرهیزکاران است و در جای دیگر فرماید :

انکسانیکه بر ایشان مصیبتی‌وارد میشود گویند ماازبرای‌خدائیم‌وبازگشت

هابسوی او است بر آنها است درود ورحمت پروردگار ایشان و آنها هستند هدایت شدگان وجز این نیست که بصبر کنندگان مزدی بیشمارداده خواهد شد و جای دیگر فرماید که لقمان بپسرش فرمود در آنچه از بلا بتو میرسدصبوری پیشه کن و بردبار باش که درعزم نمودن بکارها تورا صبر لازم است وجای دیگر در باره موسی فرمود:

از خدایاری بخواهید وصبر کنید وبدانید که زمین مال وملك خداست و آنرا بهر کس از بندگان خود بخواهد بطور توارث میدهد و عاقبت از برای پرهیزکاران است ، جای دیگر فرماید :

آنها که گرویدند و کار خوب کردند و سفارش و توصیه بحق نمودند و نیز سفارش بصبر کردند و هم در جای دیگر فرماید :

بودند آنها از کسانیکه ایمان آوردند و وصیت بصبر کردند و سفارش و توصیه در باره مرحمت و ترحم بیکدیگر نموده باز در موردی دیگر فرماید ماشما را بیازمائیم بچیزی از ترس و گرسنگی وکم کردن مال وجان ومیوه‌ها و بشارت و مژده بده بآنهائیکه بردباری وصبر میکنند ودر جای دیگر فرماید :چه بسا پیغمبرانی که بسیاری ازسرکشان باایشان درراه خدا مقاتله وکارزار نمودند و در کردار خود سست نشدند واظهار بیچارگی وشکفت نکردند و خدا صبر کنندگان را دوست دارد و جای دیگر فرماید :

صبر کنندگان از مردان وزنان وجای دیگر فرماید صبر کن تااینکه خداحکم کند وخدا بهترین حکم کنندگان است ومانند اینها در قرآن مجید بسیاراست.

سپس حضرت در مقام موعظه بر آمده واز بی‌اعتباری دنیا و بی‌اهمیتی آن و بلاهائی که بخاصان بندگان خدا از انبیا واولیای حق وارد آمده اشاره نموده تااز آن تسلی جویند و بی‌تابی ننمایند چنانکه فرماید :

ای عم وپسر عم خدای سبحان باك ندارد از اینکه دنیا بدوست او ضرررساند و تنها ساعتی اورا آزاراز کندوچیزی نزد خدامحبوب‌تر از ضرر و سعی و بلاء وآزار با صبر نیست ویقین که خدای متعال اهمیتی بنعمت‌های دنیااز برای دشمنان خودنمیدهد واگرنه این بود نبایستی که دشمنان حق اولیای خودرا بکشند و آنها را بترسانند

و منع و جلوگیری کنند و دشمنان خدا بآسایش و آرامش خاطر دانا بعمل خود باشند و آشکار استم کاری را شعار خود سازند واگرنه این بود یحیی بن زکریا از روی ستم کاری و دشمنی بواسطه خاطر مردی زانی از زناکاران کشته نمی‌شد واگرنه این بود جد تو علی بن ابیطالب هنگامی که قیام بامر خدای عزوجل نموده بود از روی ستم کاری دشمنان بقتل نمی‌رسید وعم تو حسین پسر فاطمه سلام‌الله علیها از روی بیداد و نارواثی عدوان شهید نمیگردید واگرنه این بود خدای متعال در کتاب خود نمی‌فرمود که اگرنه آن بود که مردم تنها یك امت می شدند یقین که میگردانیدیم برای آنکه کافر بخدا می‌شود بجهت خانه های ایشان سقف‌ها از نقره و نردبامهائی که خود را بر آن آشکار کنند واگرنه این بود در کتاب خدا نمی‌آمد که آنها گمان می کنند ما ایشان را از مال و اولاد کمك می‌دهیم و در خوبی‌ها بایشان شتاب می کنیم بلکه نمی‌فهمند واگرنه این بوددرحدیث نمی‌آمد که اگرنبود مؤمن که بود محزون می شد هر آینه برای کافران دستمالی از آهن قرارمیدادیم و بر سر آنهامی بستیم که هرگز سردرد نه بینند، واگرنه این بود در حدیث نمی‌آمدکه دنیا نزد خدا با بال پشه‌ای برابری ندارد یعنی بقدر بال پشه ارزش ندارد .

واگرنه این بود در حدیث نمی‌آمد که کافر از آن شربتی از آب نمی‌نوشید واگرنه این بود در حدیث نمیآمد که وقتی خدا قومی را دوست دارد یابنده ایرا دوست دارد بر او بلامی فرستد وا ورادچار مصیبت و بلامی سازد پس هنوزازغمی درنیامده اورادر غمی دیگر میافکند و اگر نه این بود در حدیث نمی‌آمد نیست از دو جرعه محبوبتر پیش خدا که بنده مومن او در دنیا از جرعه خشمی که بر آن خشم خودرا فرو برد وجرعه اندوه وغمی هنگام مصیبت که بدان صبر و تحمل نمایدو خودرا بخوبی تسلیت دهدو آنرا بحساب خدا بگذارد و اگرنه این بود یاران رسول خدا برای کسانیکه بآنها ظلم وستم می‌نمودند دعا از برای درازی عمر و صحت بدن و زیادی مال و فرزند ایشان نمی کردند واگرنه این بودبما نمی‌رسید که پیغمبرخدا وقتی که مردی را در مورد ترحم می‌آورد و اورا بدان اختصاص می‌داد واز برای او طلب آمرزش می کرد بدرجه‌شهادت می‌رسید پس بر شما باد ای عموای پسرعم و پسر

عموهای من و برادران من بصبر و بردباری و راضی شدن برضای خداو تسلیم وواگذار کردن کارهای خود بخدای عزوجل و رضایافتن بصبر وصبر کردن برقضای الهی، وچنك زدن بطاعت حق وفرمانبرداری از خدا و فرود آمدن در برابر امراو که خدا برما و برشما صبر را نصیب وقسمت فرماید و عاقبت ما و شما را بخیر و پاداش خوب و سعادت قراردهد وما وشما را از هرمهلکه بحول وقوه خود نجات بخشد زیراکه او شنوای نزدیك است و درود خدا برمحمد فرستاده و برگزیده ازخلق واهل بیت او

فصل سوم

در اسامی و بیان احوال اجمالی کسانیکه عرض دین خود بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نموده اند

آنچه که در اخبار و آثار دیده شده عده‌ای از رجال مذهبی و بزرگان برای تحکیم وتشیید مراتب یقین خود درصدد برآمده حضور امام زمان خویش عرض دین خودکرده و اثبات آئین نموده اند و از جمله ایشان چندتن از اصحاب وتابعین عالی مقام حضرت صادق آل محمد علیه‌السلام می‌باشند که خدمت آن بزرگوار تشرف یافته در مقام عرض دین خود برآمده و برآن عقیدهٔ خویش را تثبیت نموده اند نگارنده در این کتاب که مشتمل برشرح زندگانی و تاریخ دوره و زمان حضرت امام صادق علیه السلام است از مدارك صحیحه تاحدی(۱) بذکر نام و بیان احوال عده ازآنان مبادرت مینماید تا برای پیروان مذهب حق نیز نمونه و سرمشقی تمام و جامع بوده باشد و اسامی آنها بتفصیلی است که نگاشته میشود :

اول ـ خالدبن جریر بجلی است ابی‌سلمه جمال گوید : من خدمت حضرت صادق آل محمد علیه‌السلام شرفیاب شده بودم در این بین خالد بجلی ورود نموده و عرض‌کرد فدایت شوم من خواهان آنم که دین خودرا در خدمت شما عرضه بدارم که اکنون بدان متدین میباشم‌ودین‌خدامیدانم ، این مرد چندی پیش هم از آن بزرگوار چنین خواهشی‌را نموده‌بود ، حضرت فرمودند بپرس وقسم بخدا ازهرچه سئوال کنی میگویم و کتمان نمیکنم وتوراخبر می‌دهم

خالد عرض کرد اول چیزی که بآن ابتدا میکنم این است : اشهد ان لا اله

۱ـ جنات النعیم

الا الله وحده لاشریك له لیس آله غیره یعنی گواهی میدهم که معبودی سزاوار پرستش جز خدای یگانه که شریکی از برای او نیست نمی‌باشد و خدائی شایسته پرستش جز او نیست .

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : کذلك ربنا لیس معه اله غیره یعنی بدینگونه است پروردگارما و نیست با او خدائی سزاوار پرستش جز او

خالد ـ اشهد ان محمداً عبده ورسوله گواهی میدهم که محمد صلی‌الله علیه‌و آله بنده و فرستاده و پیام آورنده اوست

حضرت صادق علیه السلام ـ کذلك محمد عبدالله مقرله بالعبودیة و رسوله الی خلقه چنین است که محمد بنده خداست و اقرار کننده برای خدا است ببندگی وفرستاده اوست به سوی خلق خدا

خالد ـ اشهدان علیا کان له من الطاعة المفروضة علی العباد مثل ما کان لمحمد علی الناس یعنی گواهی میدهم که علی علیه‌السلام فرمانبر داری او بر بندگان خدا واجب است همانطور که برای محمد اطاعت و فرمانبرداری مردم واجب است

حضرت صادق(ع) فرمود بلی چنین است ـ آنگاه خالد عرض کرد همانطور که اطاعت حضرت رسول خدا و حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام بر خلق لازم است بهمان نحو امام حسن علیه‌السلام مطاع است و باید از او فرمانبری نمود و شهادت میدهم که حضرت امام حسین نیز در مطاعیت بدینگونه است و اطاعت او بر مردم بعد از برادرش واجب است و نیز شهادت میدهم بدینگونه بر امامت حضرت علی بن الحسین و حضرت امام محمد باقر علیهما السلام حضرت صادق بلی چنین است ،

خالد ـ شهادت میدهم که خداوند سبحان بشما تمام این امر را بارث داده است سپس فرمود حسبك اسکت آلان فقد قلت حقا یعنی بس است تورا کفایت میدهد بتو ساکت شو که در حقیقت اکنون حق را گفته‌ای وقائل بآن شدی آنگاه خالدبن جریر بجلی ساکت شد و حضرت صادق علیه‌السلام خدا را ثنا و ستایش گفته فرمود خدای محمد پیغمبری را بر نیانگیخت که ازبرای او ذریه و بازمانده‌ای باشد مگر اینکه اجرا نمود برای آخر ایشان آنچه را که ازبرای اول آنها اجرا فرمود و برای آخر ماذریه

محمد صلی الله علیه و آله جاری نمود آنچه را که برای اول ما جاری فرمود و نحن علی منهاج نبینا لنا مثل ماله من الطاعة الواجبة ما بر طریقه و دستور و روش مستقیم حضرت ختمی مرتبت پیغمبر خودمان هستیم و همان طور که فرمانبری آنحضرت بر مردم واجب بود بهمین نحو طاعت و فرمانبری از ماها بر مردم فرض و واجبست وقتی که در قرآن نظر نمودم دیدم مرجئة و قدریه با یکدیگر در آن نزاع دارند و زندیق که خارج از آنست مخاصمه میکند و برخصمای خود غالب میشود من دانستم که قرآن مستقلا حجت نیست پس قیم و مبین می خواهد تا حق و باطل را بشکافد و بیان کند آنگاه از مردم پرسیدم قیم قرآن کیست گفتند ابن مسعود و عمر و حذیفه است یعنی این چند نفر معانی قرآن را میدانند وقتی که از ایشان تمام معانی قرآن را پرسیدم گفتند ما تمام آنرا نمیدانیم اما علم تمام معانی قرآن خدمت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام است و همگی اعتراف نمودند که لا ادری پس رجوع بآن جناب نمودم فرمودند که تمام معضلات و مشکلات و معانی قرآن نزد من است پس دانستم قیم قرآن که اطاعت او واجب است حضرت شاه ولایت علی است و او ست که بعد از حضرت رسول اکرم بر تمام خلایق حجت است و هرچه که از قرآن میگوید حق است .

پس حضرت صادق فرمود رحمك الله تعالی من عرض کردم پس آن بزرگوار بعداز رسول اکرم حجت است و بعداز آن بزرگوار امام حسن و بعد از او امام حسین علیه السلام است و شهادت میدهم که امام حسن از دنیا نرفت مگر آنکه حجتی بگذارد مثل جد و پدرش و حجت بعد از حضرت امام حسن و امام حسین که اطاعتش واجب است علی بن الحسین است فرمود رحمك الله آنگاه برخاسته و سر مبارك آن جناب را بوسیدم و عرض کردم حجت خدا بعد از علی بن الحسین ابیجعفر محمد بن علی است و طاعت او نیز واجب است فرمود رحمك الله پس از آن عرض کردم بگذار سرت را ببوسم حضرت صادق تبسم فرمود آنگاه عرض کردم اصلحك الله پدرت از دنیا رفت تا آنکه مانند پدرش حجتی گذارد و اشهد بالله انك انت الحجة و ان طاعتك مفترضة پس فرمود هکذا رحمك الله تعالی باز عرض کردم سر مبارك را بگذار تا ببوسم پس سر حضرت

بوسیدم و تبسم فرموده باز فرمود بپرس از من هرآنچه راکه بخواهی و من بعد از امروز تورا هرگز انکار نخواهم نمود گویاکه حضرت فرموده این عقیده تو هیچگاه مورد انکار من نخواهد بود

کنیه منصور بن‌حازم ابوایوب‌بجلی کوفی است و ازاشخاص بسیارموثق واجله اصحاب حضرت صادق و از فقهای عظام بود واواز حضرت صادق آل محمد وحضرت موسی‌بن‌جعفر علیهما السلام روایت کرده و یونس بن عبدالله از او روایت نموده و صاحب کتاب اصول الشرایع و کتاب حج است

دویم ـ از اشخاصی که عرض دین خود بخدمت حضرت صادق علیه‌السلام نموده‌اند حسن بن‌زیاد عطائی ضبی مولای نبی‌ضبه است که او مطابق اقوال علمای رجال از ثقات‌اخبار بوده و خبرهای بسیاری از حضرت صادق محمد علیه‌السلام‌شنیده ورروایت نموده

صاحب منهج‌المقال می‌نویسد : حسن‌بن‌زیاد گویدمن برحضرت ابیعبدالله‌جعفر بن‌محمدالصادق علیه‌السلام وارد شدم و عرض کردم میخواهم که‌دین‌خودرا بخدمتت عرضه بدارم که اگر بر حق است بفرمائید تابر آن باقی و بر قرار بمانم آن جناب فرمود بیاور آنچه داری

حسن گوید :

من عرض کردم انی اشهدان لااله‌الاالله وحده لاشریك له و ان محمداًعبده و رسوله و اقربما جاء به النبی من عندالله و ان علیا امامی فرض الله طاعته من عرفه کان‌مومنا و من‌جهله کان ضالا و من ردعلیه کان کافرا ثم وصفت الائمة علیهم السلام حتی انتهت الیه فقال ماالذی تریداتریدان انولاك علی هذا

یعنی در حقیقت گواهی میدهم که نیست معبودی سزاوار پرستش مگر ذات خدای یکتائی که شریك از برای او نیست و اینستکه محمد (ص) بنده وفرستاده‌او است واقرار دارم بآنچه که حضرت او از جانب خدا برای‌من آورده و اینکه علی علیه‌السلام امام و پیشوای‌من‌است و خدا اطاعت اورا برمن واجب نموده هرکس‌که آن حضرت را شناخت و آشنائی در حق او پیدا نمود مومن است و هر کس که

نادان بمقام ومنزلت او گردید گمراه در ضلالت است و هر کس که او را رد نمود و بخلافت بلا فصل نشناخت کافر است پس هریك از ائمه و پیشوایان دین علیهم السلام را بمانند آن حضرت وصف نمودم تا اینکه منتهی بخود آن بزرگوار گردیدم حضرت صادق فرمودند چه اراده داری آیا میخواهی تو را بر آنچه اظهار نمودی دوست بدارم که من تورا دوست دارم

سیم - عمرو بن حریث است که او نیز از صحابه وروات عصر جعفری است و او کسی است که دین پسندیده و متبوع خود را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشته وامام علیه السلام بر صحت وحقیقت دین او قسم یاد فرموده و تصدیق او نموده است و این مرد نزد نجاشی و کشی و کلینی و علامه از مولفین بشمار آمده

کلینی در اصول کافی در باب علائم اسلام از عمرو بن حریث روایت نموده که گوید من خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم در موقعی که در خانه عبدالله بن محمد برادرش تشریف داشت

(عبدالله علی جد مرحوم آقا محمدمؤمن داعی تفرشی وسادات میرهادی است که نگارنده شرح احوال اورا در مجله گلهای رنگارنگ، شماره ششم نگاشته‌ام)

عمرو بن حدیث گوید ، من بحضرتش عرض کردم چه‌چیز شما را باین منزل آورد فرمود برای گردش باینجا آمدم عرض کردم فدایت شوم ، اجازه میدهید دین خودم را بر شما عرضه بدارم فرمود بلی ! عرض کردم ، دین من شهادت بوحدانیت خداست و براینکه خدا شریك ندارد و پیغمبر بنده وفرستاده او است وقیامت آمدنی است ومردم از قبر های خود برانگیخته خواهند شد ونماز خواندن و زکواة دادن و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه خدا نمودن فرض و واجب است و ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا واجب است همچنین ولایت حسن و حسین وولایت علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام وولایت شما بعد از ایشان واجب است و شماها پیشوایان من هستید ومن براین دین باقی میمانم تا بمیرم عقیده‌ام همین است که عرض کردم

حضرت صادق فرمود :

یاعمرو هذاوالله دین‌الله و دین‌اباءی الذی‌ادین‌الله به‌فی‌السرو العلانیة یعنی ای عمره بخدا قسم این است دین خدا و دین پدران من وهمان دینی است که من در آشکار ونهان بر آنم سپس فرمود:

ای عمرو ازخدا بترس و زبانت را نگاهدار مگر برای خیر و خوبی من‌خود تورا هدایت ننموده‌ام بلکه خدا تورا هدایت کرده سپس‌از این هدایت نعمت شکر خدارابجای بیاورکه مرحمت بتو شده و ستایش کن‌از آنچه وقتی که اقبال‌و کرد بر چشم وی طعن رسد و چون پشت کرد قفایش مطعون‌شود و مردم را بدوش خودبار مکن‌وتو سزاواری از آنکه مردم را بدوش خود بار ننمائی تا بین دو کتف‌تو اصلاح شود (کنایه ازاینکه‌حقوق ودیون مردم را بدوش‌خودت بار مکن که‌متحمل نمیتوانی‌شد) چنانکه بعنوان بصری در باب فتوی فرمودند

ولاتجعل رقبتك جسراً للناس

چهارم - از آنها که دین خودرا بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نموده و آن بزرگوار تصدیق او نموده است یوسف نامی است که یکی از روات حدیث‌است و استرابادی و کشی در رجال خوداز اونام‌برده‌اند

یوسف گوید:

من خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم وعرض‌کردم‌میخواهم دین‌خودم را بخدمت حضرتت وصف کنم که اگر آن را حق شمردید مرا بر آن ثابت‌بدارید واگر بر باطل است مرا براه حق برگردانید ، حضرت فرمود بیاور آنچه داری ،من عرض کردم ،

اشهدان لااله الاالله وحده لاشریك‌له وان محمد اعبده و رسوله وان علیا کان امامی وان‌الحسن کان امامی وان‌الحسین کان‌امامی وان علی‌بن‌الحسین کان‌امامی و ان محمدبن علی کان امامی و انت جعلت فداك علی منهاج اباك

گواهی میدهم که نیست خدائی جز آن خدای یگانه که شریکی از برای‌او نیست و اینکه محمد صلی‌الله علیه‌وآله بنده‌وفرستاده‌او است واینکه علی‌علیه‌السلام امام من است و حسن و حسین و علی‌بن‌الحسین و محمدبن‌علی امام من‌اندو حضرت

تو که فدای توشوم برروش و طریقه پدران خودمی‌باشی

یوسف گوید حضرت چندین بار بر من رحمت فرستاد و فرمود قسم بخدا که این دین خدا و دین ملائکه او و دین من و دین پدران من است و دینی است که خدا جز آن را قبول نخواهد فرمود

پنجم حمران بن اعین شیبانی است که از بزرگان صحابه ومحدثین دوره وزمان حضرت امام صادق علیه‌السلام است حمران از آل اعین است که بزرگترین خانواده در کوفه از شیعه اهل بیت رسالت بوده‌اند و از حیث شان و مقام از همه بزرگتر و از جهت رجال و اعیان از دیگران زیاد تر و دوره ایشان از همه دراز تر و ادراك خدمت سه امام نموده که اول ایشان سجاد و دومی باقر و سومین آنها حضرت صادق علیه‌السلام است ودنباله آنهاتااوایل غیبت کبری باقی بوده‌ومابین ایشان علما و فقها وقارئین قرآن وادبا و راویان حدیث پیدا شده که مشهورترین آنان حمران وزراره و عبدالملك دیگر پسران اعین بوده‌اند و نیز حمزة‌بن حمران و عبیدبن زراره و ضریس بن عبدالملك و عبدالله بن بکیر و حسن جهم‌بن بکیر معاصر با حضرت رضا علیه‌السلام که اخباری زیاد از او روایت شده و سلیمان بن حسن بن‌جهم وابوطاهر محمدبن سلیمان بن‌حسن وابو غالب احمدبن محمدبن سلیمان از آنخانواده‌اند

شرح احوال‌خاندان اعین

اولاد اعین زمان حضرت سید سجاد را درك نموده وتا اوایل‌غیبت کبری اشتهار داشته‌اند و تمامی اهل علم و فقه و حدیث و قرائت و فضل وادب بوده اند و از خواص یاران و صحابه اهل بیت عصمت بشمار آمده و بالاتر از همه حمران بوده که درفوق بنام و اوصاف اشاره شد او از بزرگان مشایخ شیعه‌است و از جمله قرآن‌مجید بوده حمزه و محمد پسران‌او هم‌مشهورند و مسجد اعین هم شهرتی زیاد داشته وحضرت صادق (ع) در آن نماز گذارده ابوغالب شیخ علمای عصر خود بوده و بقیه آل اعین است او در بیان‌حال رجال خانواده اعین رساله نوشته و گوید که پدر حمران غلامی رومی بود و او را مردی از نبی شیبان خرید و تربیت کرد و او را فرزند خود شمرد وآنرا حفظ کرد

وبعد از چندی اومردی توانا و عالمی ماهر گردید

کنیه حمران ابوحمزه بوده ونه برادر داشته که تمامی از ثقات اخبار ائمه اطهار شمرده شده‌اند

حضرت امام محمد باقر بحمران فرموده انت من شیعتنا حقا فی الدنیاوالاخره

حضرت صادق آل محمد در باره او پس از فوتش فرمود :

مات والله مومنا و باز آن حضرت در باره‌اش فرمود انه رجل من اهل الجنة و وباز آن بزرگوار فرموده حمران بن اعین مومن لایرتد استرابادی در رجال خود می‌نویسد :

حمران بن اعین خدمت حضرت صادق (٤) عرض کرد میخواهم خبردهید که من چیستم یعنی موافقم یامخالف حضرت فرمود: انت لناشیعة فی لدنیاوالاخرة

زید شحام گوید : حضرت صادق فرمود نیافتم احدی را که قول مرا بگیردو اطاعت امر من نماید و بر آنچه اصحاب من و اصحاب پدر من رفته‌اند پیروی کند مگر دو نفر اول عبدالله بن یعفور دوم حمران بن اعین و ایندونفر مومن خالص ما هستند ونام ایشان در کتاب اصحاب یمین که بحضرت ختمی مرتبت عطاشده‌نوشته شده است

هشام بن حکم گوید حضرت صادق فرمود : حمران مومنی است که هرگز مرتد نمیشود سپس فرمود من و پدران من خوب شفیعانی هستیم برای حمران بن اعین در روز قیامت دست اورا گرفته از او جدا نمیشویم تااینکه او را داخل بهشت نمائیم ، ونیز حمران بن اعین را ازقوامین حضرت باقر علیه‌السلام شمرده اند

در عرض‌دین‌حمران بن اعین

حمزه و محمد دوعالم ثقه و جلیل القدر پسران حمران که معاصر حضرت باقر و صادق علیهماالسلام بوده اند حدیث عرض دین‌حمران را بدینگونه روایت نموده‌اندوسید محمدحسینی هم آنرا در کتاب فضایل‌السادات خود روایت کرده

محمد وحمزه پسران حمران گویند ما هردونزد حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام باجماعتی‌ازبزرگان موالی آنحضرت‌ودوستان او بودیم و حمران بن‌اعین

در میان ما بود پس ما شروع بمباحثه و مناظره نمودیم و حمران ساکت بود پس حضرت ابیعبدالله رو بحمران نموده و فرمود تو را چه شده است که تکلم نمی کنی حمران عرض کرد ای سید من خودم را بعنوان قسم ملزم نموده ام در مجلسی که حضرت شما در آن باشد حرف نزنم .

حضرت فرمود ، من تو را اجازه میدهم که سخن گوئی، حمران گفت ،شهادت می‌دهم که نیست خدائی جز خدای واحد یگانه که از برای او شریکی نیست وزن وفرزند از برای خود نگرفته و بیرون است از دو حد تعطیل تا هیچ صفتی از برای او اثبات نکنند واز حد تشبیه یعنی از مشابهت صفات او بصفات مخلوق و در حقیقت حق قول بین قولین است که لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین

این گفته حمران موافق بافرموده حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام است که فرموده لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین بود که بیشتر علمای محقق شیعی در صدد حل آن بر آمده اند و از جمله میر محمد باقر داماد در کتاب الاطیاب خود را آن را بداینگونه حل نموده

اشاعره در افعال بجبر قائل اند بدینمعنی که آنها را در انجام افعال اختیاری از خود نباشد و حضرت حق این افعال را بی اختیار و بی واسطه عباد بقدرت کامله خود بر دست ایشان جاری سازد

معتزله گویند در افعال عباد تفویض است و تمامی افعال بندگان خدا با خود آنها است و بهیچ وجه قدر حقیقی را دخلی در آن نباشد در برابر این دو قول حق آن است که علل واسباب اول با حضرت ایزد متعال است و او مسبب اسباب شده وعلل سابقه مبدء المبادی است و آنچه باراده بندگان خدا صادر می‌شود فعل خود آنها است پس جبر نیست که بندگان در کارهای خود مجبور باشند و آنانرا هیچگونه اختیاری نباشد تفویض وواگذاری هم نیست که همه کارها با ایشان باشد و خدای سبحان را در افعال بندگان فعلی نباشد بلکه مبداء اسباب با خدا است و آنچه را که از کردار بندگان بفعل آید از عمل ایشان است و این است واسطه بین الامرین وخدا در کلام خود فرماید مااصابك من حسنه فمن الله ومااصابك من سیئه فمن نفسك

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی و ملاعبدالرزاق لاهیجانی و دیگران هم در این خصوص بیاناتی دارند دانشمند فاضل معاصر شریف العلماء انکرودی هم در این خصوص رساله‌ای نفیس نگاشته که بچاپ رسیده ماهم در اینجا این موضوع که رایکی از موضوعات اساس مذهب جعفری است بهمین اندازه در این کتاب اشاره نمودیم و مابقی بحث و تفصیل آن را بکتب مبسوطه مراجعه می‌دهیم

فصل چهارم

در بیان بعضی از اظهارات حضرت صادق آل‌محمد و مطالب مربوطه بان وجود مبارک و راجع به حجت عصر و مورد عهد و مقام علمای دین

بیان آن بزرگوار درباره سادات بنی الحسن

در کتاب روضه کافی از زرارة بن اعین روایت شده که گوید من خدمت حضرت صادق آل‌محمد علیه السلام بودم که در این اثنا بین آن بزرگوار و بین فرزندان امام‌حسن (سادات بنی‌الحسن) کلامی چند گفته شد من‌خواستم سخنی که مشعر بر مذمت ایشان باشد بگویم حضرت فرمود تو خودرا داخل مکن بین ما بنی هاشم زیرا مثل ما و مثل بنی عم‌تا مثل‌مردی‌است که در بنی‌اسرائیل بود و دو دختر داشت یکی را بزارعی داد و دیگری‌را بکوزه گری روزی آن‌مرد خواست از ایشان‌دیدن کند اول بخانه‌زارع رفت و از دختر پرسید که بر شما چه میگذرد دختر گفت اگر که خدا از آسمان رحمت خودرا بزراعت ما نازل کند حال ما از تمام بنی‌اسرائیل بهتر است‌چون بمنزل کوزه گر گرفت‌وازحال آنها پرسیددختر گفت اگر چندی‌خداوند مهربان باران نفرستد حال ما از تمام بنی‌اسرائیل بهتر خواهد بود پس آنمرد از جا برخاسته عرض‌کرد خدایا توبه‌بندگان خود از همه مهربان تری و راضی نشد در حق یکی دعاکند که بر ضرر دیگری باشد

آنگاه امام فرمود مثل ماهم بدینگونه است و نبایدکسی ببدگوئی طرفین راضی شود اگرچه هرقدر بدباشد از بودن اهل‌بیت پیغمبر خارج نمی‌شوند وفرزند عاق مقطوع الارث نیست

در احادیث وارده از حضرت صادق که بمنصور ایراد فرموده

حضرت صادق علیه السلام فرماید بعد از واقعه مهم مصیبت محمد و ابراهم (پسران عبدالله محض) بنی هاشم را از مدینه کوچ داده بعراق بردند و آنان در آنجا سکنی گرفتند وما همگی منتظر شهادت ومترصد قتل بودیم تا آنکه روزی ربیع حاجب آمده وگفت از حضرات علویین دو نفر که عاقل اند منتخب شوند تامن ایشان رابحضور منصور ببرم، من وحسن بن زید برخاسته نزد منصور خلیفه عباسی رفتیم منصور روی بمن کرده گفت توئی که علم غیب میدانی من گفتم ولایعلم الغیب الا الله گفت توئی که خراج کشور را بنزد تو میآورند گفتم خراج هر کشور از آن امیرالمؤمنین است گفت آیا میدانید من از برای چه شمارا خواسته‌ام گفتم نه از برای چه گفت تا اینکه خانه های شمارا خراب کنم و دلهای شمارا بترسانم و نخلهای شمارا قطع کنم و شمارا با اینحالت و باکمال ابتذال نگاهدارم که اهل حجاز وعراق بشما مایل نشوند و با شما مراوده نکنند که موجب فساد میباشد من گفتم ای امیرالمؤمنین سلیمان برعطاهای خداوندی شاکر بود وایوب بربلاهای آسمانی صابر، یوسف صدیق با آنکه مظلوم شد از برادوان گذشت نمود و تو از نسل آنانی و شایسته است که بایشان تاسی جوئی

منصور را از این بیان خوش آمده و خندید آنگاه گفت این سخنان را اعاده نما من چون آنرا اعاده کردم گفت مثلك فلیکن زعیم القوم یعنی مانند تو کسی باید بزرگ قوم باشد ازشما طالبیین گذشتم اما حدیثی که در زمان گذشته از پدرانت نقل نمودی اکنون بیان کن پس گفتم حدثنی ابی عن آبائه عن علی عن رسول‌الله (ص) صلة الرحم تعمر الدیار وتطیل الاعمار وان کانوا کفاراً یعنی پدرم از پدرانش ازحضرت امیرالمؤمنین علی از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله روایت کرده صله رحم شهرهارا آباد و عمرمارا دراز میکند اگرچه کفار باشند.

منصور گفت مرادمن حدیث دیگر بود پس گفتم : حدثنی ابی عن آبائه عن علی (ع) عن رسول الله (ص) الارحام معلقة بالعرش تنادی صل من وصلنی واقطع من قطعنی یعنی پدرم از پدرانش از علی علیه السلام ازرسول خدا صلی‌الله خبرداده که فرمود رحم به

عرش خدا آویخته است و خدا را میخوانند که ای خدای من پیوند کن هر آنکس که مرا پیوند کند وقطع کن هر آنکس که از من قطع کند.

منصور - مرادم حدیث دیگر است پس من گفتم. حدثنی ابی عن آبائه عن علی ٤ عن رسول الله (ص) ان کان ملکا من ملوك الارض کان بقی من عمره ثلاث سنین فوصل رحمه فجعلها ثلثین سنه یعنی خبرداد مرا پدرم از پدرانش از علی(٤) از رسول خدا(ص) که فرمود هرپادشاهی از پادشاهان زمین اگر سه سال از عمرش باقی باشد چون صله رحم نمود خداوند سی سال زندگانی بوی مرحمت فرماید.

پس منصور مرا اکرام واحترام نموده و گفت مراد من همین حدیث بوده سپس مرا روانه مدینه نمود.

روایت شیخ مفید
در مورد عهد حضرت امام صادق علیه السلام

از ابی بصیر ازصدقه بن ابی موسی روایت شده که صدقه گوید:

وقتی که ابیجعفر محمد بن علی علیه السلام پسر خود حضرت صادق علیه السلام را خواست تا با اوعهد امامت بندد، برادرش زیدبن علی باو عرض کرد: چرا کاری که حسن درباره حسین نمود شما نکردید، من امیدوارم که بانکار آن اتیان نفرمائید.

حضرت باو فرمود یا اباالحسن، امانات بمثال نیست وعهود برسوم نباشد وجز این نیست که این از جمله اموری است که از حجج خدای عزوجل سابقه دارد، پس از آن جابربن عبدالله را خواسته فرمود ای جابر حدیث کن بما آنچه را که ازصحیفه مشاهده نمودی، جابر عرض کرد بلی، یا اباجعفر، من بر مولاة خودم فاطمه دختر رسول خدا وارد شدم تا اینکه اورا بولادت حسین علیه السلام تهنیت گویم دراینوقت دیدم در دست اوصحیفه ای سفیدتر از در است، عرض کردم ای سیده زنان این صحیفه چیست که آنرا باتو می بینم، فرمود در آن نامهای امامان از اولاد من است. باوعرض کردم صحیفه را بمن بدهید تادر آن نظر کنم فرمود ای جابر اگر نهی نشده بود چنین مینمودم ولیکن نهی شده که آنرا جز نبی یا وصی یا اهلبیت نبی بدست نگیرد

ولیکن تو اجازه داری که در آن از باطن بظاهرش نظر کنی .

جابر گوید ، من آن صحیفه را خواندم در آن بود : ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی مادر او آمنه - ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف - ابومحمد لحسن بن علی بن ابیطالب البر - ابوعبدالله الحسین بن علی مادرشان فاطمه بنت محمد (ص) - ابومحمد علی بن الحسین العدل مادرش شهربانویه بنت یزدجرد بن شهنشاه ابوجعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب - ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه دختر قاسم (قسم) بن محمد بن ابی بکر - ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه مادرش جاریه بنام حمیده - ابوالحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه بنام نجمه - ابوجعفر محمد بن علی الزکی مادرش کنیز بنام خیزران - ابوالحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه بنام سوسن - ابومحمد حسن بن علی الهادی مادرش جاریه بنام سمانه مکنی بام الحسن ابوالقاسم (م ح م د) بن الحسن حجة الله مادرش کنیز بنام نرجس صلوات الله علیهم اجمعین

گفتار حضرت صادق علیه السلام

در اینکه علماء حافظ دین اند

در اصول کافی مینویسد · حضرت صادق آل محمد علیه السلام فرمود : علماء ورثه انبیاء اند و پیغمبران درهم ودیناری بارث نمیگذارند بلکه احادیثی را بارث گذارند وهر کس که از احادیث ایشان اخذ نمود ، فیض عظیم و بهره بیشمار برد ، پس ببینید که علم را از که میگیرید زیرا که در میان اهل بیت بعدازاین عدولی چند بیایند که تحریف اهل غلو وضلال و تصحیف اهل جهل و ابطال را بر دارند ·

صاحب جنات نعیم می نویسد : گویامراد از فینااهل البیت درحدیث (مااهل بیت) علمای سادات از بنی فاطمه اند که مردم نادان را جلوگیری از تصحیف و تحریف احادیث و اخبار نبوی می کنند .

قال الصادق علیه السلام : من خالف دین الله ووالی اعداء الله وعادی اولیاء الله فالبرائة منهم واجبة کائنا من کان من ای قبیلة کان یعنی هر کس که با دین خدا مخالفت کند ودوست بدارد دشمنان خدا را ودشمن بدارد دوستان خدارا پس بیزاری از آنها

واجب است هر کس که خواهد باشد واز هر قبیله که هست باشد .

حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) نقل از صفوان بن یحیی درباره حضرت صادق علیه السلام و حجت عصر ۴

حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام از صفوان بن یحیی روایت کرده که او بسه واسطه از ابو خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت نموده ،

ابوخالد گوید من خدمت حضرت علی بن الحسین شرفیاب شده عرض کردم یابن رسول الله آنهائیکه خدا اطاعت ایشانرا واجب نموده واقتداء با نهارالازم گردانیده کیانند ؟

حضرت فرمود ، ای کابلی بدرستیکه اولی الامر آنهائی هستند که خداوند ایشانرا پیشوایان مردم قرارداده واطاعت آنهارا واجب فرموده اول امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام است پس از آن امر بما منتهی میشود ،

سپس آنحضرت سکوت فرمود ، ابوخالد گوید من عرض کردم از برای ما روایت شده که زمین از حجت خالی نمیماند آیا امام وحجت بعدازشما کیست حضرت فرمود پسرم محمد است که در تورات بنام باقر است وعلم را میشکافد شکافتنی واو حجت وامام بعد از من است و بعداز او پسرش جعفر است که اسم او نزد اهل آسمانها صادق است پس عرض کردم ای سید من چگونه اسم او صادق است درصورتیکه همه شماها صادقید - فرمود پدرم مرا خبرداد از پدرش که حضرت رسول اکرم فرمود در وقتی که پسر من جعفر بن محمد الصادق متولد شود پنجمین از فرزندان او نیز بنام جعفر است وتجری مینماید و دروغ

صفوان بن یحیی ابومحمد بجلی کوفی از رواة ثقه و صاحب کتب و مولفات عدیده در حدود سی کتاب است که از آن جمله است کتاب بشارات کتاب تجارات کتاب فرائض - کتاب بحث ووظائف کتاب آداب کتاب وصایا، شیخ طوسی صفوان را از اوثق اهل زمان خود شمرد . ودرباره او نوشته اند که هر روزه صد وپنجاه رکعت نماز میگذارد و در سال سه ماه روزه میگرفت و سه مرتبه زکوة مالش را در سال میداد و او را خدمت حضرت ثامن الائمه (ع) مقام ومنزلتی زیادبوده علمای رجال از اودردرستی وراستی واعتماد چیزها نوشته اند وفات اودردویست دو واقع شده وحضرت جواد حنوط و کفن اورا عطا فرموده و اسمعیل بن موسی بن جعفر بر او نماز گذارده است ابوخالد نیز از رواتی است که در کتب رجال مشهور است

برخدا می‌بندد و او در نزد خدا جعفر کذاب مفتری است که افترا برخدا می‌بندد و مخالفت امر پدر کند وحسد بر برادر میورزد ومیخواهد که سر غیبت امام ولی خدارا بداند و بطلبد .

پس از آن حضرت علی بن‌الحسین گریست بگریستن شدیدی و فرمود گویا می‌بینم جعفر کذاب را که نزد خلیفه طاغی میرود ودرمقام تفتیش امرولی‌خدا که در حفظ خدای متعال است و برحرم پدرش موکل است برمیاید در حالتی که او بولادت آنحضرت نادان است وحریص است که خونش را بریزد درصورتیکه ظفر بیابد برای طمعی که درمیراث برادرش دارد وبدون حق میخواهدآنرا اخذکند ،

ابو خالد گوید ، من‌عرض کردم یابن رسول‌الله آیا میشود - فرمود آری بحق پروردگار من وآن در صحیفه‌ایکه نزد ماست نوشته شده و درآن محنت هائی که بعداز رسول‌خدا جاری میشود ضبط است .

ابوخالدگوید من‌عرض‌کردم یابن‌رسول‌الله بعد ازآن چه میشود فرمود غیبت ولی‌خدا وصی دوازدهم ازاوصیاء رسول خدا امتداد مییابد وطول میکشد ای‌ابوخالد اهل زمان غیبت ولی خدا آنانندکه بامامت آن بزرگوار قائلند وانتظار ظهور او را می کشند وآنها ازاهل هرزمان افضلند ازآنکه خداوند سبحانه بایشان عطا فرموده عقلها و فهمها و معرفتی که غیبت درنزد ایشان بمنزله مشاهده است خداوند ایشان را در این زمان بمنزله مجاهدین درحضور رسول خدا قرار داده وآنها از روی حقیقت مخلص اند و ازروی صدق شیعه اند و میخوانند مردم را در پنهان و آشکار بازآن بزرگوار فرمود انتظار فرج بهترین عمل است .

فصل پنجم

راجع بوصف نماز از آغاز تا انجام آن بدستور حضرت صادق آل محمد علیه السلام

در کتاب فروع کافی وکتاب‌من‌لایحضره الفقیه‌محمد بن بابویه القمی در باب وصف‌الصلوة از حماد بن عیسی روایت شده‌که میگوید ،

حضرت ابیعبدالله علیه السلام بمن فرمود ای حماد آیا نمازخودرا خوب میگذاری عرض کردم ای سید من - من کتاب حریز را در نماز حفظ میکنم و موافق کتاب حریز نماز میگذارم حضرت فرمود برضرر تست یعنی این نماز تو نمازنیست برخیز و نماز کن حماد گوید برخاستم در برابر آن بزرگوار رو بقبله نموده و شروع بنماز کردم و رکوع و سجود نمودم پس حضرت فرمود ای حماد خوب نماز نمیخوانی و با نماز گذاردن نمیدانی چه قدر زشت و ناپسند است برای مردی که شصت یا هفتاد سال بر او بگذرد و یك نماز درحدود تمامیت آن بجا نیاورده باشد یا یك نماز درست نخوانده باشد،

حماد گوید من در پیش خودم خیلی خجل شدم و دچار خواری و ذلت گردیدم پس عرض کردم فدایت شوم بمن نماز را یاد بدهید و مرا نماز خواندن تعلیم کنید - حضرت ابیعبدالله ع برخاست رو بقبله ایستاد و دو دست خودرا تمامی بردوران خود افکنده و انگشتان خودرا بهم چسبانید و بین دو قدم خود را نزدیك نموده تا اینکه بین آندو باندازه سه انگشت باز ازیکدیگر فاصله قرارداد و انگشتان پاهای خودرا تمامی رو بقبله گردانیده بطوریکه دو پای او از قبله منحرف نبود بحالت خشوع و استکانت و افتادگی و زاری درآمده پس فرمود الله اکبر پس از آن سوره حمد را بترتیل خوانده و بعدازآن قل هوالله احد را قرائت نموده کمی صبر فرمود باندازه که تنفس کند واو درحال قیام بود پس ازآن دودست خودرا دربرابر روی خود بالا برد وفرمود الله اکبر درحالتیکه قائم بود پس ازآن رکوع نمود و دو کف خودرا از روی زانوی خود برگردانید درحالتیکه انگشتان اوازیکدیگر باز بود و دوزانوی خودرا به پشت آن برگردانیده بطوریکه پشت وی برابر ومستوی گردید بنحویکه اگر برآن قطره آب یاروغنی ریخته میشد بواسطه استوای پشت فرود نمیآید و دوزانو راپشت تاکرده و گردن خودرا راست نگهداشت وچشمان خودرا بهم نهاده پس ازآن سه بار تسبیح بترتیل فرمود وسبحان ربی العظیم وبحمده گفت پس از آن سر برداشته راست ایستاد وچون درست بحالت قیام درآمد فرمود سمع الله لمن حمده پس از آن تکبیر گفته درحالیکه ایستاده بود و دودست خودرا در برابر صورت خودقرار داد آنگاه سجده نموده و دو دست خودرا برزمین پیش از نهادن دو زانو گذاشت سپس فرمود

سبحان ربی الاعلی وبحمده و آنرا سه بار تکرار کرد و چیزی از بدن خود را برچیز دیگری از آن قرار نداده وسجده کرد و بر هشت عضو اعظم سجده نمود - پیشانی و دو کف دست وعین دوزانو و دوانگشتان ابهام پا که این جمله هفت عضو فرض است و گذاردن بینی برزمین سنت است و آن ارغام یا بینی بخاك مالیدن می باشد.

پس از آن سررا ازسجده بلند نموده وچون بحالت استوا نشست فرمود اللّٰه اکبر پس از آن بطرف چپ قعود نموده و پشت قدم راست را برزیر و باطن قدم چپ خود گذاشت وفرمود استغفراللّٰه ربی واتوب الیه :

پس از آن تکبیر گفته درحالتیکه نشسته بود وسجده دوم را بعد از آن بجاآورد وفرمود همانرا که دراول فرمود وبچیزی ازبدن خود برچیز دیگری از آن دررکوع و سجود خود کمك و استمداد نخواست و مانند مرغ بال ازهم باز کرده و دوذراع خودرا برزمین ننهاد ودو رکعت نماز بدین نحو بجاآورد

پس از آن فرمود ای حماد اینطور نماز بخوان و نگاه خودرا باینطرف و آنطرف مکن یا متوجه باطراف خود مشو وبا دودست خود وانگشتانت بازی منما وآب دهن ازراست وچپ یابرابر روی خود میفکن ،

ونیز حضرت صادق آل محمد فرماید ۱

وقتی که از برای نماز برخاستی بگو اللهم انی اقدم الیك محمدا بین یدی حاجتی واتوجه الیك به فاجعلنی به وجیهافی الدنیا والاخرة و من المقربین واجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا ودعائی به مستجاباً انك انت لغفورالرحیم

پس چون برای نماز برخاستی درنماز تندی مکن وبحالت کسالت و پینکی و شتابزدگی مباش ولیکن باآرامش خاطر ووقارباش وچون درنماز داخل شدی برتو باد بخشوع وفروتنی واقبال وتوجه برنمازخود که خدای عزوجل میفرماید : والذینهم فی صلواتهم خاشعون.

ونیز میفرماید :

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین و روی خودرا بجانب قبله کن و رو را ازقبله برنگردانی که نماز تو باطل وتباه میشود و برخیز در حالتی که بحالب انتصاب باشی

وکمرخودرا راست نگاه داشته باشی زیرا که حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم فرمود کسی که پشت خودرا راست نکند ودرست درنماز نایستد نمازاو درست نیست و نماز نخوانده و دیده خودرا بخشوع بدار و آنرا بجانب آسمان بالا مکن و بایستی دیده تو طرف محل سجود تو باشد ودل خودرا بنماز خود مشغول بدار زیرا که ازنماز تو پذیرفته وقبول نمیشود مگر آنچه راکه بر آن اقبال کنی وتوجه بقلب خود داشته باشی (یعنی باحضور قلب بخوانی) حتی اینکه بسا است ازنماز پذیرفته میشود ربع یا ثلث یانصف آن ، لیکن خداوند عزوجل آنرا ازبرای مؤمنین بنوافل ونمازهای مستحبی تمام میفرماید وبایستی قیام تو درنمازمانند قیام بنده ذلیل دربرابر پادشاهی جلیل باشد و بدان که تو دربرابر کسی هستی که اوتورا می بیند و تواو را نمی بینی ونماز بگذار مانند نماز کسی که وداع کند گویا که بعدازاین بهیچوجه نماز نمیگذاری وباریش خود وسر یا دستهای خود بازی مکن و بندانگشتان خود را مشکن وپا را بر پای دیگر مقدم مدار وبین دوقدم خود فاصله قرار ده ومابین آندو باندازه سه انگشت یایکوجب فاصله بنما وخمیازه مکش ودهن دره منما وخنده مکن که قهقهه و خنده با صدا نمازرا قطع و باطل میکند وتورك مکن که خدای عزوجل براستی عذاب میفرماید قومی‌را که بحالت تورك باشند یعنی بدن خودرا ازملالت وخستگی ازنمازروی ورك یاسرین خود قرار دهند وتکیه درنماز مکن یعنی دست‌ها را روی هم مگذار که این عمل مجوس است ودودست خودرا رها نموده بر دو ران خود برابر دو زانو بگذار که این کار اهتمام تورا بنمازت بیشتر میکند وازآن خود را مشغول مدار که وقتی آنرا حرکت دادی این‌عمل تورا مشغول میدارد وتکیه بدیوارمکن مگراینکه مریض باشی والتفات وتوجه بجانب راست یاچپ خود مکن که اگرالتفات نمودی بطوریکه ببینی آنکسی را که پشت سرتواست برتو اعاده نمودن نماز واجب میشود وبراستی وقتی که بنده درنماز خود التفات باطراف کرد خدای عز وجل اورا ندا می کند و باو گفته میشود بنده من بطرف کی التفات میکنی آیا التفات بجانب کسی‌میکنی که او از برای تو بهتر ازمن است پس اگر سه بار التفات نمود خدا نظرمرحمت خودرا ازاو برمیگرداند وبعدازآن هیچگاه باونظرندارد و در موضع سجود خود مدم و آن را

فوت مکن پس اگر خراستی که درمحل سجود بد می کرد وخاك آنرا بگیری بایستی که پیش از دخ ل تو در نماز باشد زیرا که دمیدن در سه جا کراه دارد یکی در موضع سجود ، دیگری فوت سر بالا (وعلی الرقی) وفوت کردن غذای گرم و آب دهن درحال نماز میفکن و آب بینی مگیر که هر کس آب دهان را برای اجلال وعظمت ایزد متعال درنماز خود حبس کند و آنرا نیفکند خدای عزوجل باو تندرستی بصحت تاوقت مرگ را عطا و میراث قرار دهد ودو دست خودرا برای تکبیر تا زیر گلوی خود بالا ببر ودو کف خودرا از دو گوش خویش در برابر دو گونه وخدمکذران و تجاوز مده پس دو کف را بطوریکه بایست ازهم باز کن وسه تکبیر گفته پس از آن بگو :

اللهم انت الملك الحق المبين لااله الاانت سبحانك وبحمدك عملت سوءاً وظلمت نفسی فاغفر لی انه لایغفر الذنوب الاانت پس دو تکبیر درفرود آوردن و بالا بردن دستها می گوئی وپس از آن بگو لبیك وسعديك والخير في يديك والشر ليس اليك والمهدی من هديت عبدك وابن عبديك بين يديك منك وبك واليك لاملجا ولامنجا ولامفر منك الا اليك تباركت وتعاليت سبحانك وحنانيك سبحانك رب البيت الحرام پس دوتکبیر دیگر گفته وبگو وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی ملة ابراهیم (ع) و دین محمد(ص) ومنهاج علی(ع) حنيفاً مسلماً وماانا من المشركين ان صلاتی ومحیای ومماتی لله رب العالمين لاشريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الرحمن الرحيم واگر بخواهی هفت تکبیر را پشت سرهم بگو مگر اینکه آنچه راکه ما و صف کردیم مفید است وجزاین نیست که سنت در افتتاح نماز بهفت تکبیر جاری شده است بواسطه آنچه که اورا زرارة ازابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه برای نماز بیرون شد وحسین علیه السلام ازسخن گفتن کندی کرد بطوریکه میترسیدند که تکلم نکنند یااینکه باو کنگی باشد پس رسول خدا ادرا بردوش خود نهاده و بیرون رفت و مردم پشت سراوصف بستند پس حضرتش اورا برطرف راست خود بپا داشت ورسول خدا شروع بنماز فرمود و حسین علیه السلام تکبیر گفت وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای تکبیر او را شنید دوباره تکبیرخودرا اعاده فرمود حسین نیز تکبیر گفت تا اینکه رسول اکرم

هفت تکبیر فرمود وحسین علیه لسلام هم هفت تکبیر فرمود پس سنت بدین جاری شد

دستور امام صادق علیه السلام در افتتاح نماز

ونیز از آن حضرت برای شروع بنماز دستوراتی است که می فرماید [1] هنگامیکه روبقبله آوردی وشروع بنماز کردی ازدنیا واز آنچه که در آن است خود را مایوس ساز ونیز امیدخود را از مخلوق و آنچه که آنها در آنند ببرودل خودرا ازهرچه که تورا از خدا باز دارد خالی کن وبباطن خود خدا را باعظمتی که دارد ببین و بخاطر بیاور آنروز راکه تو دربرابر خدای جلیل ایستاده‌ای ودرهمچه روزی هرکس هرچه راکه پیش از آن کرده تلاوت میکند وبازگشت هرکسی بسوی مولای حقیقی آنها خواهد بود وروی قدم بیم وامید بایست وچون تکبیرة الاحرام گفتی آنچه راکه مابین آسمان اعلی وزمین سفلی است دربرابر جلال وکبریای خدای متعال صغیر و کوچك بشمار زیراکه خدای سبحان وقتی که برقلب بنده خود درحال تکبیر اطلاع یافت و دانست که درقلب اومرض وعارضه‌ای ازحقیقت تکبیراست میفرماید ای دروغگو بامن خدعه ومکر میکنی قسم بعزت وجلال خودم که حلاوت ذکرم را برتوحرام میکنیم و تو را از قرب خودم محروم میسازم وازمناجات ورازگوئی با من ممنوع خواهی شد.

بدان که خدای متعال را نیازی بخدمت واطاعت تونیست وخدا از عبادت و دعای تو بی‌نیاز است ونیست مگر اینکه تورا بفضل وکرم خود خوانده تا بتو ترحم نماید وتورا از عذاب وعقاب خود دورسازد وبرکات خودش را شامل حال تو نماید و تورا براه رضای خود هدایت کند وباب رحمت خودرا برروی توبگشاید واگرخدای سبحان چندین برابر عوالم امکان خلق میفرمود وهمگی باو کافر میشدند یا بوحدت ویگانگی او اعتراف میکردند برای خدائی اوهیچگونه تفاوتی نبود واطاعت یانافرمانی آنها دربرابر اومساوی بود وازعبادت خالق جز اظهارکرم وعطا چیز دیگری نیست پس توحیا راجبهٔ خود ساز وعجز وناتوانی وا ازخود دورگردان و در تحت حجاب

---

۱ — مصباح الشریعه

سلطنت الهی درآی تااز نعمای او بهره‌مند گردی و ازاو استعانت بخواه وفریادرسی طلب کن .

هم از آنحضرت است که در اوصاف شجاع فرماید

جبلت الشجاعة علی ثلاث طبایع لکل واحدة منهن فضیلة لیست للاخری السخاء بالنفس والانفة بالذل و طلب الذکر فان تکاملت فی الشجاع کان البطل الذی لایقام لسبیله والموسوم بالاقدام فی عصره وان تفاضلت بعضها علی البعض کانت شجاعته فی ذلك الذی تفاضلت فیه اکثر واشد اقداما

شجاعت ودلیری برسه خوی مفطور گردیده که برای هریك از آنان مزیتی است که برای دیگری نیست یکی سخاوگذشت ازخود واستنکاف وسرپیچی از ذلت ودرخواست ذکرویادآوری پس اگر اینها در شخص شجاع تمامیت یافت آنگاه قهرمانی خواهد شد که در راه خود کسی را برابر ندارد وکسی نتواند که در برابر آن عرض اندام کند و نامبرده باقدام در دوره وزمان خود خواهد بود یعنی که در اقدامات وعملیات خود از اشخاص نامی بشمار میرود واگر که مردان آن دوره را بعضی بر دیگری ترجیح باشد شجاعت او در آن مورد که برتری یافته زیادتر واقدام او سخت‌تر واستوارتر خواهد بود

حضرت صادق آل محمد فرماید:

هم از آن حضرت در باره موافقت بین دو همسر است

لاغناء بالزوج عن ثلاثة اشیاء فیمابینه و بین زوجته وهی الموافقة لیجتلب بها موافقتها ومحبتها وهواها وحسن خلقه معها واستعماله استمالة قلبها بالهیئة الحسنة فی عینها و توسعته علیها :

یعنی بینیاز نیست شوهر ازسه چیز بین خود وهمسر خود : وآن موافقت یاهم سازی است که بواسطه آن موافقت زن را باموافقت ومحبت زن وخواهش آن جلب نماید وحسن خلق او باعیال خود وبکار بردن دلجوئی در باره آن که بوضع وصورتی خوب و پسندیده در چشم زن آنرا جلوه دهد وتوسعه دادن در زندگانی ووضع گذران ومعیشت زن که اینها تمامی ازبرای هر مردی لازم است

بازفرماید :

لاغناء بالزوجة فیما بینها و بین زوجها التوافق لها عن ثلاث خصال وهن صیانة نفسها عن کل دنس حتی یطمئن قلبه الثقة بها فی حال المحبوب و المکروه وحیاطته لیکون ذلك عاطفاً علیها عندذلة تکون منها واظهار العشق له بالخلابة والهیئة الحسنة لها فی عینه

یعنی بی نیازی نیست زن را در آنچه که بین او و بین شوهر وی است که باید موافق یکدیگر شوند از سه خصلت که اینهااست : حفاظت ونگهداری خودرا از هر آلودگی تااینکه دل شوهر بدو آرامش یافته و بوی درحال خوبی و بدی وزمان وسعت یا تنگدستی اعتماد کند و فراگرفتن اطراف کارشوهر را تااینکه درهنگام ذلت و خواری که دچار میشود باز شوهر بروی عطوفت داشته باشد .

هم آن حضرت فرماید :

مع التثبت تکون السلامة ومع العجلة تکون الندامة ومن ابتدء بعمل فی غیر وقته کان بلوغه فی غیر حینه

فرمود سلامتی در تامل و تانی است و پایداری؛ پشیمانی و ندامت در شتاب زدگی و تعجیل است و کسی که بکاری درغیر وقت آن دست زد خواهد در غیر وقت آن بدان رسد

مکن در مهمی که داری شتاب　　　ز راه تانی عنان بر متاب

سئوالات علمی از آن حضرت و پاسخ آن

کسی از آن حضرت در باره امتیاز گوشت حیوان مذبوح ومرده پرسید :

فرمود آن گوشت را بر آتش میافکنند اگر جمع و منقبض شد اورا کشته اند و اگر منبسط گردید مرده است درعلل الشرایع از ابن بابویه روایت شده که ازحضرت ابیعبدالله پرسیدندچرا خصیتان حیوان حرام شده فرمودند زیرا که آندو موضع کفاح ومجرای نطفه میباشد ونخاع ازاینجهت حرام میباشد که موضع آب جهنده (منی) از هر مرد وزن است

هشام بن حکم میگوید :

از ابی عبدالله پرسیدم: چه علت دارد که در کف دست مو نمی روید ولی در پشت آن می روید فرمود بدو علت یکی از آن دو زیرا که مردم میدانند زمینی که پایمال شد و زیاد بر آن راه رفتند در آن گیاه نمی روید و آنچه که پای مال نشود در آن گیاه می روید و در کف دست

بواسطه کثرت آنچه ازچیزها ملاقات و برخورد می کندموی نمی روید ، وعلت دیگر آن است که کف دستها از وسایلی است که بدان اشیارا ملاقات کند وازآنروی واگذار شده وموی بر آن ندمیده تا امساس ومالیدن آن خشن ونرم رادریابد

قسمت اخلاقی از آن حضرت

شیخ صدوق مینویسد بحضرت صادق عرض کردند آیا این مخلوق که می بینید تمامی از مردمان حساب میشوند فرمود بیکفن ازمردمی آنکس که مسواك نمودن را ترك کند یعنی آنرا درشمار آدمیان میاور وهم آنکه درجای تنك چهارزانو نشیندو آنکه داخل چیزی شود که مهم ولازم او نیست و کسی که مجادله کند درچیزی که علم بآن ندارد و کسی که تمارضی بدون علت کندو خودرا بناخوشی زندو کسی که موی خودرا بدون مصیبتی که بوی رسیده باشد ژولیده گذارد و کسیکه بایاران درحالتی که بامری حق اتفاق نموده اند مخالفت کندو کسیکه افتخار بپدران خود کند درحالتی که اوازهنر واعمال پسندیده آنان عاری وخالی است واو بمنزله خدنك یاپوست چوبی باشد که جوف آنرا درتیر بکار میبرندو پوست آنرا بدور می اندازند

اخبار وارده از حضرت صادق علیه السلام

درباره گریه بر مصیبت حضرت ابیعبدالله الحسین (ع)

و ثواب زیارت قبر آنحضرت

در تهذیب از خالدبن سدیر روایت شده که قال الصادق علیه السلم و لقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیین علی الحسین بن علی علیه السلام و علی مثله تلطم الخدود وتشق الجیوب یعنی فرمود صادق آل محمد علیه السلام که فاطمیین درمصیبت حسین بن علی علیه السلام گریبانها چاك نمودند وبصورت و گونه های خود لطمه زدند و برمانندحسین باید لطمه بگونه ها زد وگریبانها چاك نمود .

» درکافی ازحضرت صادق خبرمیدهد که وقتی هلال عاشورا نمودار میشدحزن و اندوه آن حضرت شدت نموده و گریه او بسیار وزیاد میشدودرمصیبت جدش حسین

بن علی علیه السلام اندوه و گریه بسیار می نمود و مردم از هر طرف و هر جا بخدمتش میآمدند و او را بحسین تعزیت داده و گریه مینمودند و با او در مصیبت حسین علیه السلام نوحه میکردند.

فی الکافی والعیون ـ عن الامام الصادق علیه السلام انه قال من ذکرنا عنده ففاض من عینه ولو مثل رأس الذباب غفر الله ذنوبه

یعنی در کتاب کافی وعیون اخبار الرضا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هر کس که ما نزد او یاد آور شویم و از چشم او اشك جاری شود اگر چه بمانند سر مگسی باشد باشد خدا گناهان او را می آمرزد.

وقال علیه السلام: من بکی وابکی فینا مائة فله الجنة ومن بکی وابکی خمسین فله الجنة و من بکی وابکی ثلاثین فله الجنة ومن بکی اوابکی عشراً فله الجنة ومن بکی وابکی واحداً فله الجنة ومن تباکی فله الجنة ومن لم یستطع ان یبکی فلیقشعر جلده من الحزن.

فرمود صادق آل محمد علیه السلام کسیکه بگرید وبگریاند برای مصیبت ما صدتن را پس از برای اواست بهشت وکسی که بگرید و بگریاند پنجاه تن را پس از برای او است بهشت و کسیکه بگرید یابگریاند سی نفر را از برای او است بهشت وکسی که بگرید یا بگریاند ده نفر را پس از برای اواست بهشت وکسی که بگرید یا بگریاید یك نفر را پس از برای اوست بهشت و کسیکه خودرا بگریه بدارد پس از برای اوست بهشت وکسی که نتوانست بگرید پس باید پوست بدن اوازغم و اندوه بلرزد. روی عن الصادق علیه السلام انه قال البکاؤن خمسة: آدم ویعقوب و یوسف وفاطمة وعلی بن الحسین علیه السلام والحدیث طویل مفصلا (انوار الحسینیه) ازحضرت صادق آل محمد(ع) روایت شده که فرمود بسیار گریه کنندگان پنج نفر بوو ند: آدم یعقوب ـ یوسف ـ فاطمه(ع) ـ علی بن الحسین علیهم السلام

قال الصادق(ع) لیس ملك فی السموات والارض الاوهم یسئلون الله تعالی ان یاذن لهم فی زیارة قبر الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یعرج

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام نیست فرشته ای در آسمانها وزمین مگر

اینکه آنها ازخدای تعالی درخواست میکنند که بایشان اجازه دهد درزیارت قبر حسین علیه السلام پس فوجی از ملك فرود میآیند وفوجی صعود مینمایند

عن ابان بن تغلب عن الصادق علیه السلام قال وکل الله بقبر الحسین اربعة آلاف ملکا شعثاً غبراً یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره عارفاً بحقه شیعوه حتی یبلغوه مامنه وان مرض عادوه غدوة وعشیاً واذا مات شهدوا جنازته واستغفروا له الی یوم القیمة یعنی از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود موکل گردانید خدا بقبر حسین علیه السلام چهار هزار ملك گرد آلود وغبار آلوده که باو گریه میکنند تاروز قیامت پس هر کس اورا زیارت کند وشناسا بحق او باشد اورا مشایعت مینمایند تااینکه بمأمن ومسکن خود برسد و اگر مریض شد از او درصبح وشام عیادت می کنند واگر مرد بر سرجنازه او حاضر شده و برای او طلب آمرزش مینمایند.

عن اسحق بن عمار: قال الصادق علیه السلام: ما بین قبر الحسین الی السماء السابعة مختلف الملائکة یعنی اسحق بن عمار از حضرت صادق روایت نموده که فرمود ما بین قبر حسین علیه السلام تا آسمان هفتم محل آمد وشد ملائکه است قال الصادق علیه السلام کان الحسین صلوات الله علیه ذات یوم فی حجر النبی یلاعبه ویضاحکه فقالت عایشة ما اشد اعجابك بهذا الصبی فقال لها ویلك وکیف لا احبه ولا اعجب به وهو ثمرة فؤادی وقرة عینی اما ان امتی ستقتله فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی قال یا رسول الله حجة من حججك قال نعم حجتین من حججی قالت حجتین من حججك قال نعم واربعاً قال فلم تزل تزاده ویزید ویضعفه حتی بلغ سبعین حجة من حجج رسول الله صلی الله باعمارها

یعنی فرمود حضرت صادق آل محمد علیه السلام حسین صلوات الله علیه یکروز در حجره پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و پیغمبر بااو بازی مینمود و اورا میخندانید پس عایشه عرض کرد چه قدر شگفت واعجاب شما باین کودك زیاداست حضرت فرمود وای برتو چگونه اورا دوست ندارم وشگفت باو نبرم که او میوه دل من است و نور چشم من میباشد اما این است که امت من بزودی اورا بقتل میرسانند پس هر کس که اورا بعد ازوفات وی زیارت کند خدا برای او ثواب یك حجه از حجهای مرا مینویسد عایشه از روی تعجب عرض کردیا

مناقب ابن شهرآشوب ج

رسول الله یك حج از حج های شما را افرمود بلی و حجی از حجهای من عایشه باز از روی تعجب عرض کرد و حجی از حجه های شما فرمود بلی و سه حج

حضرت فرماید همینطور عایشه را تعجب زیاد میشد و حضرت بر آن می افزود و زیاد مینمود تا اینکه بهفتاد حج از حجه های رسول خدا با عمره او رسانید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هر گاه اراده حج نمائی و ترا میسر نشود برو بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام که ثواب حج برای تو نوشته شود و هر گاه اراده عمره نمائی و برای تو میسر نگردد بزیارت آن حضرت برو که ثواب عمره برای تو نوشته میشود - (۱)

هم از آنحضرت روایت شده که هر کس پیاده بزیارت قبر امام حسین علیه السلام برود بهر قدمی که بردارد و بگذارد ثواب یك بنده آزاد کردن از فرزندان اسمعیل در نامه عملش بنویسند - (۲)

مجلسی در تحفه الزائر خود بسند معتبر از عبدالله بن سنان روایت کرده که او بحضرت صادق عرض کرد فدایت شوم پدرت میفرمود درهمی که در حج صرف میکنند بهزار در هم حساب میشود چه ثواب دارد کسیکه در راه زیارت پدرت حسین علیه السلام خرج کند فرمود که حساب میشود برای او بهر درهمی هزار درهم هزار درجه از برای او بلند میکنند و خشنودی خدا از برای او بهتر است و دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین برای او بهتر است

عبدالملك خثعمی گوید که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود ای عبدالملك ترك مکن زیارت حسین بن علی علیه السلام را و امر کن اصحابت را زیارت آن حضرت تا خدا عمر تو را زیاد فرماید و روزیت را زیاد کند و زنده بدارد تورا بسعادتمندی و تورا از سعادتمندان بنویسد:

هم از آن حضرت است که فرمود:

زیارت کنید حسین علیه السلام را اگرچه سالی یکمرتبه باشد که هر کس او را زیارت کند و حق او را بشناسد و انکار امامت او و فرزندان او را ننماید عوضی غیر از بهشت

---

۱ - تحفه الزائر مجلسی ۲ - تحفه الزائر

برای او نیست وروزی فراخ باید وخدای تعالی ازجانب خود باو فرجی نزدیك کرامت فرماید:

حدیث بشیر دهان در باره زیارت سیدالشهداء

بشیر دهان گوید که من بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که گاه هست حج ازمن فوت میشود و روزعرفه را نزدقبر حضرت امام حسین علیه السلام میگذرانم فرمود خوب میکنی ای بشیر هر مرد مومنی که بزیارت قبر امام حسین علیه السلام برود با شناسائی حق آن حضرت در غیر روزعید نوشته شود برای او ثواب بیست حج و بیست عمره پسندیده و مقبول و بیست جهاد باپیغمبر مرسل یاامام عادل وهر کس زیارت کند آن حضرت را در روزعید بنویسد حق تعالی برای او ثواب صد حج و صد عمره وصد جهاد باپیغمبر مرسل یاامام عادل وهر که زیارت کند آن حضرت را در روزعرفه بامعرفت بحق آن حضرت نوشته شود برای او ثواب هزار حج وهزار عمره پسندیده مقبوله و هزارجهاد باپیغمبر مرسل یاامام عادل بشیر گوید من عرض کردم کجا حاصل میشود برای من ثواب موقف عرفات پس آن حضرت نظر کرد بسوی من مانند کسی که خشمگین باشد وبمن فرمود:

ای بشیر هر گاه مومنی بزیارت قبر امام حسین علیه السلام در روزعرفه برود و در نهرفرات غسل کند پس متوجه بجانب قبر آن حضرت شود بنویسد حق تعالی از برای او بهر گامی که برمیدارد حجی که باهمه مناسك بعمل آورده باشد و چنین گمان دارم که فرمودوعمره

روایت رفاعه ازحضرت صادق در باب زیارت کربلا

ازرفاعه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود که امسال حج کردی عرض کردم فدایت شوم زری نداشتم که بحج روم ولیکن عرفه رانزدقبر امام حسین علیه السلام گذرانیدم فرمودای رفاعه هیچ کم تاهی نکردی از آنچه که اهل منی در آن بودند اگر نه این بود که کراهت مردم ترك حج کنند هر آینه حدیثی برای تو میکردم که هرگز ترك زیارت بر آن حضرت نکنی آنگاه ساعتی سکوت نمود سپس فرمود خبر دادمرا پدرم که هر کسی بیرون رود بسوی قبر امام حسین علیه السلام وعارف

بحق آن حضرت باشد و تابر گرددوهمراه اومیشودهزار ملك ازجانب راست وهزارملك از جانب چپ و نوشته‌شود برای او ثواب هزار حج وهزار عمره که باپیغمبر یا وصی پیغمبر کرده باشد.

نگارنده گوید:

اخبار و احادیثی که از حضرت صادق آل‌محمد در باره زیارت قبر حضرت سیدالشهداء رسیده بسیاراست وما دراینجا بواسطه رعایت اختصار باین چند حدیث اکتفا نمودیم

۱۵ - زیارت حضرت سیدالشهداء (ع)

جابر از ابی الصامت روایت کرده که از حضرت ابیعبدالله علیه‌السلام شنیدم که میفرمود ـ کسی که پیاده بزیارت امام حسین(ع) برود خدابرای هرقدمی که برمیدارد هزارحسنه بجهت او مینویسد و از او هزار سیئه محو میکند و برای او هزار درجه بالا میبرد

پس وقتی که بفرات رسیدی غسل کن و کفش خودرا بیرون آر و باپابرهنه روانه شو و رفتار تو بمانند بنده ای ذلیل باشد وچون بباب حایر رسیدی چهار تکبیر بگو آنگاه کمی برو باز چهار مرتبه تکبیر بگو پس از آن بطرف بالا سرآمده بایست وچهاربار دیگرتکبیر بگو وچهار رکعت نمازکن . وبعد حاجت خودرا ازخدابخواه

روایت مفضل بن عمر

از جمله آداب روایتی است(۲)که راجع به مفضل بن عمر است گفته اندکه که حضرت امام صادق علیه‌السلام اورا مخاطب قرار داده و میفرماید :

زیارت میکنید بهتر ازاینستکه زیارت نکنید و زیارت نمیکنید بهتر از این است که زیارت کنید

مفضل گوید : من عرض کردم ۰کمر مرا شکستی ! فرمود : قسم بخدا اگر یکی ازشما بسرقبر پدرش برود باحالت حزن‌واندوهی که دارد آیا شما برای اوتوشه سفر میبرید و سفره میگسترید نه چنین است بلکه بحالت ژولیده گی و گرد و غبار آلودگی پیش او میروید .

منظور امام علیه‌السلام از این گفتارآداب ورود زائراست که باید بهمان حالت

گرد آلودی که دارد و از راه رسیده بزیارت برود و از تدارك توشه و آذوقه و سفره رنگین و بردن خوراك های لذیذ باخود بحائر مقدس حسینی ع اجتناب کنید

باز از امام صادق (ع) دستور رسیده که بایست حائر حسینی را توقفگاه خود نسازند بلکه بعد از انجام زیارت بجایگاه خود برگردند

در تاریخ کربلا مینویسند(۱): که بحضرت امام صادق (ع) خبر دادند که بعضی از مردم موقعی که حائر مقدس را زیارت میکنند آنجارا مقام و ایستگاه خود قرار داده روزها و شبهائی در آنجا متوقف میشوند و جا را بر دیگران تنك میکنند قرار

از مقام مبارك امام علیه‌السلام امر صادر شد که حائر را موطن و جایگاه خود ندهند و بعد از انجام زیارت و درخواست حاجات بمنزل و مکان خود برگردند

علی بن الحکم از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود :

وقتی که اراده زیارت امام حسین (ع) را نمودی اورا بحالت اندوه و حزن و گرد آلود و غبار آلوده و با لب تشنه زیارت کن زیرا که حضرت امام حسین بحال اندوه و گرفتاری با بدن بگرد و غبار آلوده و شکم گرسنه و لب تشنه شهید شد و در پیشگاه او عرض حاجات نموده و بمنزل خود برگرد و آنجا را جایگاه و وطن خود قرار ده

---

۱ ـ تالیف آقای دکتر عبدالجواد کلیددار

*

باب هشتم

در کلمات قصار و اخبار کوتاه و گفتار در ربار و سخنان حکمت شعار حضرت صادق آل محمد علیه السلام و بعضی از اشعار منتسب بآن بزرگوار مشتمل بر ۴ فصل

فصل اول درشمه از مناقب و مفاخر امام صادق ع

در این باب که کتاب تاریخ عصر جعفری ما بپایان رسید بدواً فصلی را بذکر مناقب ومفاخر ومحامد و فضایل امام صادق ع اختصاص داده و بپارهٔ از مطالب که اظهار آن مورد لزوم بود مبادرت نمود ضمناً درفصول آتیه مقتضی چنان دید که اخبار کوتاه و کلمات قصار آن بزرگوار را بنحو مختلط ومخلوط ازهر نوع گفتار توحیدی وخدا شناسی وعلمی وحکمتی وادبی و اخلاقی واجتماعی که ازلسان معجز بیان آن حضرت تراوش نموده با برخی از گفتارمنظوم آن سرور را برای خوانندگان این کتاب بمورد جمع آوری ونگارش آورد سپس توضیح میدهد که اینان اخبارو گفتاری هستند که علمای بزرك ازقبیل مرحوم کاینی وشیخ صدوق وشیخ مفید و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب وعلامه مجلسی رضوان الله علیهم و دیگران در کتب معتبره خود مانند کافی و تهذیب و استبصار ومن لایحضره الفقیه ومناقب وارشاد وخصال وبحار الانوار و غیر آن از کتابهای مهمه اخبار که مورد اعتماد واطمینان ومتفق علیه بصحت و اعتبارند گردآورده و ما در اینجا برای رعایت اختصار ازذکر مدارك اخبار و عرض تکرار آن صرف نظر مینمائیم و نظر قارئین را بقرائت وتأمل و اندیشه و تدبر در اطراف این گفتار معجز آثار متوجه میداریم که ملتفت باشند این کلمات قصارصادره از ناحیه امام صادق علیه السلام مانند سخنان معجز بیان حضرت رسول اکرم(ص) و گفتار بلاغت آثار دربار حضرت مولای متقیان ع محتوی دقایق ونکات ومتضمن مطالبی است که پیروی از هر قسمت آن موجبات درك فیوضات کامله و بهره مندی از مواهب و

عطایای الهی شده و باعث رستگاری و سر بلندی و نجات دنیا و آخرت و مفاخر و عزت اینجهان و آن جهان و سعادت ابدی سرمدی است و بهترین سرمشق و خوبترین نمونه و انگاره است که بایستی هر جمله از آنرا اهل یقین و ایمان بخط طلائی کتیبه سازمان زندگانی خود نموده وهرقطعهٔ ارآنرا حرز جان وتعویذروح وروان خود سازند ودرهرآن واوان از مطالعه وفرورفتگی و تعمق و اندیشه وتصور درمفهوم آن حظ ولذت برند و ازمعانی ومفاد آن استفاده نموده و مغتنم و متنعم گردند و درمواقع لزوم وموارد ضرورت اهل ادب وقلم وخطباوبلغا در هنگام نگارش یا سخنرانی و بیان از هر سطری شطری و از هر خطی حظی و سرمشقی و نمونه وعنوانی گیرند و دراطراف آن بیاناتی بمیان آورند.

سخنانی که ازاندیشه ولسان خاندان رسالت ومنابع وخزائن علم و حکمت برآید، گفتاری است مشعر بر حکمت ومبتنی بر دقایق نکات کمال و معرفت وابراز حقایق لطیفه و اظهار دقایق منیفه که بایستی ارباب خرد ودانش وعارفان بحق و حقیقت از آنسخنان بهره‌ها برند و اهل ادب وهنر ازآنان استفاده‌ها نمایند وآن گفتار معجز- آثار را تالی تلو کلام خدا و جزء آیات کتاب مبین بشمارند و کلام ایشان را دون کلام خالق وفوق کلام مخلوق دانند چونانکه آنها مظاهر ومزایای جمال و جلال ذات بیزوال ایزد متعال‌اند.

نبی اکرم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم نخستین استاد ومعلم بزرگ عالم بشریت و مدیر ومؤسس دانشگاه علم وفضیلت است که درمدینه مسجدالنبی یا مدینه فاضله آدم سازی وتربیت افراد بشررا تأسیس فرموده و ازپرتو وجود منور این آفتاب جهانتاب علم ودانش رجال صدراسلام وصحابهٔ کرام عالیمقام‌اولیه تربیت وتکمیل‌شدند و شاگرد اول یا تربیت شده اکمل واعلی وافضل آن‌وجودمقدس حضرت‌مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بود که دوست ودشمن برافضلیت واعلمیت و علو رتبت وسرآمد بودن وی اعتراف دارند وهمانطور که ازوجود منورنبوی افاضه وتراوشات علمی وگفتار نغز واستوار حکیمانه و سودمند و علوم غریبه از چگونگی و اوضاع آفرینش وابداع صادرشده وهزارها کلمات قصار وسخنان معجز آثاراز آن بزرگوار بطور

حدیث وخبر ضبط گردیده وتاکنون وبعدها الی الابد سرمشق زندگانی و معاشرت و آداب حیاتی و جلب سرمایه مادی و معنوی دنیا و آخرت میباشد بهمین روش از این فارغ التحصیل اول دانشگاه محمدی یعنی وجود مقدس علوی سخنانی بمیان آمده و نطق وخطابه‌هائی فرموده که جزو جود اقدس آن سرور و ائمه اطهار سلام الله علیهم که ثمر آن شجرند از فهم حقایق و معانی ولطایف ونکات ورموز علمی آن گفتار بر نیایند و گواه این مدعا خطب و کلمات مدوّنه نهج البلاغه است که تاکنون صدها شرح و تفسیر و ترجمه وتعبیر برای آنسخنان نموده‌اند ودانشمندان بزرك و علمای عالی مقام ازعامه وخاصه هرکدام بنوبت کتابها دراین موضوع نوشته و باز هم حل رموز و دقایق آن گفتار بلند را ننموده و اسراری را که در فلسفه خدا شناسی وعلم بالهیات واحوال فلك و اوضاع زمین و آسمان وتواریخ ملل سالفه واقتصادیات ومواد طبیعی زمین وهوا واسرار ورموزمستودعه‌درکمون خلقت وغیره که این شاگرداول دانشگاه محمدی درمنبر کوفه ودیگرجا برای افاضل وکملین رجال علمی ومعاریف بیان فرموده بتأمل و تصور آن نرسیده ودرفهم وتعقل آن فروماندهاند.

گذشته از وجود مقدس علوی کسی که برای حضرتش فرصت دست داده و توانسته است که مراسم این دانشگاه و برنامهٔ علمی و دانشی آنرا برای دیگر بار تجدید یا احیا نماید وجود مکرم حضرت صادق آل محمد (امام جعفر صادق امام ششم علیه السلام) بود آری موقعی برای این بزرگوار فراهم گردید امر حکومت و خلافت مورد کشمکش و اختلاف ونزاع وجدال بنی امیه وبنی عباس قرار گرفته وجاه طلبان باموز دنیوی وطلب مقام جد وجهد داشتند درهمچه وقتی برای امام صادق علیه السلام فرصتی بسزا پیدا شده و برای بسط علم ونشر فضیلت وکشف حقایق قرآن مجید و رفع حجب وموانع ازفهم آیات واخبار وسنن وآثار نبوی که امویین بی دین وآئین در دوره حکمرانی خود برای حقیقت دین واخفای خدمات حضرت خاتم النبیین ترتیب داده بودند دامن همت بکمر زده نه تنها بنشر حدیث وتفسیر وفقه وجوامع توحید اقدام فرمود بلکه توجه حضرتش بتمامی رموز موجودات درمرآت وحی نبوی ونور الهی شده وازطریق الهام نظریه‌ای را اتخاذ کرد ودردانشگاه علمی ودائرةالمعارف جعفری خود از ادب و

حکمت و فلسفه و طبیعیات و علوم غریبه درسهائی را داد که شمه از آن بدماغ و مغز افلاطون وارسطو و بقراط وسقراط و بطلمیوس و دیوجانس و جالینوس از حکمای بزرك وفلاسفه پیشین یونان خطور ننموده بود و نیز هیچیك از آن اندیشه‌ها بخاطر دکارت و کبرنیك یا سیمون و ادیسون و گالیله و نیوتن وانیشتین ومیشل و دیگران از فلاسفه وطبیعیون و سرآمد ازعلمای فلکیات وهیئت و نجوم و اساتید علوم ریاضی و طبیعی و غیر آن از متأخرین نرسیده وچنین توجهی را هیچیك از اینان پیدا ننموده اند و این گفتار نگارنده نه ازروی طرفداری و تعصب یا تجولات قلمی باشد بلکه خوب است اساتید و دانشمندانی که آشنا بعلوم دین و اخبار و آثار ائمه طاهرین میباشند بکتب مربوطه ازمجلدات کافی وتهذیب واستبصار وبحارالانوار وغیر آن مراجعه نمایند تا اندکی ازبسیار راخبردار کردند و بآثار مبارکه جعفری مطلع شوند.

آری سالها بیاید و قرون واعصاری بگذرد که نظریات علمی حضرت صادق آل محمد پس ازتحلیل و تدبر واندیشه وتأمل وتعمق و تفکر علما و دانشوران ادوار آینده اندك اندك معلوم گردد وخرد وفهم مردمان مادی درك حقایق آن گفتار را بنمایند و برموز واسرار آن آگاه گردند.

چگونه اینچنین نباشد در صورتیکه وجود مقدس امام صادق علیه‌السلام از منبع فیض ومکرمت الهی ومعارف وعلوم نامتناهی بهره گرفته و از مخزن کمالات و دانش نبوی حظ وافی وبهره ونصیب کامل برده وبایستی بدینگونه واقف بچگونگی طبایع موجودات و کیفیات واوضاع اکوان و آفرینش گردد و دقایق خلقت را با لطیفترین بیان آشکارا و عیان فرماید اگر ما بگفتار کوتاه و پرمعنای آن حضرت بنگریم خواهیم دید که درهرجمله مختصری چه مطالب مهمه‌ایرا جا داده و اگر در مذاکرات علمی وبیانات تفصیلی حضرتش در توحید و اساس آفرینش و وجود خلقت و اسرار طبیعت مطالعه کنیم می‌بینیم تا چه اندازه در اینخصوص موشکافیها کرده و لطایف وظرایف اصلی وآثار صنع آفریدگار را تا چه پایه با بیانات متین و استوار خود واضح وآشکار فرموده وخواص اشیاء ومنافع مکمونه عالم وجود را توضیح داده ما دیده‌ایم که چه بسیار علمای بزرك از متقدمین ومتاخرین درفرضیات وحدسیات

خود دچار خبطها واشتباه شده یا در وادی حیرت وسرگردانی مانده‌اند ویا اغلب در مسائل مهمه بظلمات جهل ونادانی در آمده و به بیراهه و باطل افتاده اند اما آن بزرگوار بنورعلم لدنی وچراغ فروزان قرآن مجید وعلوم موروثی از آباء و اجداد ونیاکان گرام خود علیهم الصلواة والسلام تمامی حقایق را پی برده و دقایق و غوامض اسرار بر حضرتش مبرهن و مکشوف گردیده و موجودات و آثار صنع آفریدگار را با نظری عمیق ودیدهٔ خدابین خود تحت‌مطالعه وتدقیق در آورده و آنان را بانواع واقسامی خاص طبقه‌بندی کرده وازهریك بالاستقلال حرف زده و برای هرعلمی موضوعی قرار داده که شامل مسائل متفرقه ومتشتت آن گردیده از فقه و تفسیروالهیات وعلل شرایع‌واحکام آن‌وتوحید الهی وعلم اخلاق‌وتهذیب‌انسانی در شخص خود واجتماع هر کدام بطوراکمل واوفی مطالبی بمیان آورده ، اسرار طبیعت وعجایب صنع آفریدگار واطوارنباتات وتطورمختلفی‌را که در انواع و اقسام حیوانات وخصایل واوصاف آنان بعمل میآید تمامی را بنحو اکمل واوفی شرح‌داده مجالس ومباحث توحید مفضل ودقایقی‌را که برای اینمرد بزرك بیان فرموده قسمتی عمده ازآن حقایق ومطالب را بما نشان میدهدکه دراینمورد امام (ع) تا اندازه از اسرار توحید وآثارآفرینش واوضاع عناصر واحوال موالید ثلاثه وچگونگی حالات ووضع حیاتی هرکدام بتفصیل بیان فرموده ومطالعه آن تا چه حد وپایه هرکس را را متوجه بدقایق آثار خلقت مینماید ازطرف دیگر گفتار معجزآثار آن بزرگوار است در فنون صنایع وبدایع وتجزیه وتحلیل اجسام مادی وترکیب ذرات و بیانات آن‌حضرت میباشد دراجرام سماوی وکرات وعجایب خلقت آنان و ترکیب وجود انسانی و سازمان ایندستگاه عجیب وفواید ومنافع و خواص هریك از اعضاء و اجزاء بدن وتغییراتی‌که درمزاج بظهور می‌پیوندد وتحولاتی که برای امزجه و اجسام رخ میدهد ودیگرآثارکونیه واوضاع مستودعه درعالم وجودکه هریك ازآنها ادله قاطع وبراهین ساطع بر اثبات صانع وآفریدگار یگانه جهان‌واقرار بتوحید ودلایلی‌واضح وآشکار برحکمت وتدبیر حضرت پروردگار میباشد ،

خلاصه آنکه حضرت امام صادق (ع) در هریك از این قضایا بحث فرموده و

کیفیات و کمیات احوال واوضاع هر کدام را بشاگردان خود درس داده واز آن آثار گرانبهاو بحری زخار وسرشار باقی‌مانده که دانشمندان بزرك وصاحبان فضل و کمال خلاصه و صفوه آنرا امروزه استفاده میکنند وتمامی این علوم و کمالات بعداز وجود مقدس نبوی و شخص شخیص علوی مختص امام صادق علیهم‌السلام است .

ابن خلکان در وفیات الاعیان خود ضمن ترجمه احوال حضرت صادق علیه‌السلام مینویسد :

حضرت جعفر بن محمدالصادق (ع) یکی ازسادات اهل بیت وملقب بصادق است این لغت بواسطه صداقت گفتاری است که آن بزرگوار درمقالات وگفتارخودداشته و فضایل حضرتش زیادتر از آن است که بیاد آید و ازبرای او در کیمیا و جفر و فال مقالات ومباحثی است شاگرد آن حضرت ابوموسی جابر بن حیان صوفی طرسوسی است (که شرح اقوال واعمال او دراوایل این کتاب نگاشته شد) جابر کتابی تألیف نموده که دارای هزارورق ومتضمن رسائل حضرت امام صادق علیهم‌السلام است وآن رسالات بالغ بر پانصد رساله است .

مباحثی که در این رسائل نگاشته شده عبارت است از تبدیل بعضی از فلزات بطلا یا نقره یا باصطلاح اهل صنعت کیمیا سازی بلکه غرض ازتحلیل وتجزیه وترکیب اجسام اعم از نبات یا معادن یا حیوان و بازگشت آنان بجانب اصلی واحد است آری از این دانشگاه بوده که اهل دانش تکمیل شده وقانون دوا سازی و ترکیب داروها را بنسبت‌های معین پی‌بردند ودراستکشاف نباتات وخواص آنان آگاه‌شده و طبقه بندی کردند و روح اسلامیت در آن مردم تحریك شده آن نهضت عجیب علمی را درهمین عصر جعفری بوجود آوردند چنانکه درآغاز بترجمه مواضیع کتب اقدمین پرداخته وهمان اوقات درفن شیمیاوی کتاب نوشتند و اسید نیتریك و اسید کربنیك ونیترات دارژان (سنك جهنم) وپتاسها واکسید جیوه و نیترات دوپتاس و جوهر آهن والکل وبوره و کلورید وجیوه‌را شناختند .

دیگری گوید[۱] برای توسعهٔ اطلاع عرب ومسلمین بر خصایص نبات، آنها در

---

۱ ــ مسیو بل مورخ فرانسوی نویسنده کتاب تاریخ عرب .

ادویه انواعی را داخل کردند که حکمای یونان بخواص آنان پی نبرده بودند مانند زنبق ومغز تمرهندی و برگ سناء وهلیله‌جات و کافور وغیر آن که مسلمانان بدانها اطلاع یافته و دردارو‌ها استعمال نمودند ونیز مولد انواع عطریات عمده‌را ازقبیل جوزطیب وقرنفل وچندین قسم ازاشجاردیگر که دارای شکوفه و گلهای نر و ماده بودند نشانیده و آنچه راکه مربوط ومتعلق بشیره کشی و گرفتن عصاره از مواد نباتی و غیره بود شناختند و بهتر ازپیشینیان که عسل‌را ددترکیبات زیادی بکارمیبردند آنها شربتهائی ازگل سرخ ومشروبات گلابی ومعجونها ترتیب دادند و اینها همه در اثر تعلیماتی بودکه ازدانشگاه عالی جعفری پیدایش یافت.

همین‌جعفربن محمدعلیه‌السلام است که کسی از حضرتش اول ما خلق‌الله را میپرسد در پاسخ همان اخباری را جواب میدهدکه مجلسی رحمة‌الله علیه در کتاب السماء والعالم بحارالانوار خود شرح داده وفرماید: اول چیزی‌راکه خداخلق‌فرمود آنچیزی‌است که از آن اشیاء بوجود آمده وبطوروضوح بیان فرموده که اجسام مادی بتمامی از اصل واحد خلق شده‌اند وتنها اختلاف درکیفیات وکمیات یا چند و چون ذرات است وبدین واسطه اجسام وموجودات اختلاف یافته‌اند و این اصل‌همان‌اصل علوم مادی ازطبیعی وشیمیاوی وفلکی ومعدنی وحیوانی ونباتی و فیزیولوژی و طبی وغیرآن است.

از روی این اصل قواعد دارو شناسی اساس گرفته و قرابادینها را تدوین نموده‌اند وخود این اصل ازقرآن مجید اتخاذگردیده‌که فرماید: ۱« ومن کل‌شیئی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون » وتوضیح میدهد بآنچه‌که دربطون و کمون ذرات از قوا است وآنرا بدو زوج، الکترون وپروتون تقسیم مینمایدوحضرت‌علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام درخطبه دعلب که کلینی هم دراصول کافی روایت‌کرده چگونگی زوجین را توضیح کامل میدهد واصول مادی‌که امروزه معمول است درآنجا بیان میفرماید و بالاتر ازآن چیزی‌را درتفسیراین آیه فرموده‌که هنوزکشف نشده و تمامی‌اینهارا آیتی از برای توحید الهی و قدرت سرمدی خدای یکتا قرار میدهد.

---

۱ - سوره الذاریات آیه ۵۰.

باید دانست حضرت امام صادق (ع) با وسعت علمی که در تمام علوم مادی و طبیعی داشته بیشتر توجه وهمت آن بزرگوار درتعلیم علوم الهی از توحید و تفسیر وحدیث وفقه واخلاق وغیرآن مصروف بوده وروایاتی که از آنحضرت دراینگونه علوم شده چندین بار بیشتر ازروایاتی است که درعلوم مادی وطبیعی آمده وچه بسااخبار غیب که ازحضرتش روایتشده ودلالت میکنند که نبی اکرم صلی‌الله علیه وآله و سلم آنها را در فرزندان خود بودیعت نهاده و ایشان بواسطه آن پوشیده و نهانهارا آشکارا وعیان فرموده‌اند

پایان این تفاصیل اینك دراین فصل ما پاره از اصول کلمات‌قصار وگفتاردرربار معجزآثار آن بزرگوار را تیمناً و تبرکاً نگاشته و بترجمه فارسی آن گفتار جهت استفاده فارسی زبانان با بیانی ساده وخالی از تعبیر و تفسیر و پیرایه‌میپردازیم : بعون‌الله وتوفیقه .

فصل دوم

در اخبار مرویه ازآن بزرگوار ضمن کلمات قصار در توحید و معرفت پروردگار وسخنان علمی وادبی‌واخلاقی و اجتماعی

قال الصادق علیه‌السلام : وَجَدْتُ عِلْمَ النّاسِ كُلَّهُمْ فِي أَرْبَعٍ . أَوَّلُها أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثّانِي أَنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِكَ وَالثّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ ما أَرادَ مِنْكَ وَالرّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ ما يُخْرِجُكَ عَنْ دِينِكَ .

فرمود حضرت صادق (ع) من دانش مردم را بتمامی درچهار چیز یافتم : اول آنکه تو پروردگار خود را بشناسی و بخدای خود شناسائی و معرفت پیدا کنی . دویم آنچه راکه دربارهٔ توفرموده وحکمتی‌راکه درآفرینش تو بخرج‌داده بشناسی سوم آنچه راکه ازتو میخواهد ازبندگی واطاعت وفرمانبرداری و عبادت شناخته و بجای آری چهارم برآنچه‌که تورا ازدین خودت بیرون میبرد ازشرك و نافرمانی معرفت وشناسائی پیداکنی .

قَالَ الصّادِقُ فِي التَّوحِيدِ وَنَفْيِ التَّشْبِيهِ : إِنَّ اللهَ تَعالَى لا يُشْبِهُ شَيْئاً وَلا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَكُلَّما وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلافِهِ .

حضرت امام صادق (ع) درموضوع توحید ونفی تشبیه بهشام بن حکم فرماید: یقین بدان که خدای تعالی بچیزی شباهت ندارد و چیزی باو شباهت پیدا نمیکند و وهرچه که در اندیشه ووهم در آید خدای متعال جز آن وبخلاف آن خواهد بود .

وَ قالَ ع اَلعَقْلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الجِنانُ و فرمود عقل چیزی است که خداوند رحمن بآن پرستیده میشود و بسبب آن بهشت جاودان بدست آید و کسب کرده شود .

و قالَ ع إِنَّ الثَّوابَ عَلي قَدرِ العَقْلِ پاداش و مزد هر کس باندازه خرد و فهم او است .

وَ قالَ ع أَكْمَلُ النّاسِ عَقْلاً أَحسَنُهُم خُلْقاً يعنى تمامترين مردم ازروى خرد و عقل خوبترين ايشان است از روى خوى وخلق .

و قال ع اَلعَقْلُ دَليلُ الْمُؤْمِنِ فرمود امام صادق علیه السلام خرد و عقل راهنما ودلیل مؤمن است .

و قال ع - كَمالُ الْعَقْلِ فِي ثَلاثٍ: أَلتَّواضُعُ لِلّهِ وَحُسْنُ الْيَقينِ وَالصَّمْتُ إِلّا مِنْ خَيْرٍ .

و فرمود تمامیت عقل درسه چیز است : فروتنی از برای خدا و خوبی یقین و خاموشی ازهرچیز جزاز خیر گوئی و خوبی نمودن .

و قال ع : اَلجَهْلُ فِي ثَلاثٍ : الكِبْرُ وشِدَّةُ المِراءِ وَالجَهْلُ بِاللّهِ .

و فرمود نادانی وجهالت در سهچیز است : خود پسندی یاخود بزرك همردن و سختی مجادله وخود نمائی وخدا نشناسی .

و قال ع : اَفْضَلُ طَبایِعِ العَقْلِ العِبادَةُ و اَوْثَقُ الْحَدِیثِ لَهُ الْعِلْمُ و اَجْزَلُ حُظُوظِهِ الْحِکْمَةُ

و فرمود بهترین طبیعت‌ها وخوی عقل عبادت است و استوارترین حدیث از برای آن علم است وفراوانترین بهره عقل حکمت است .

وقال ع : کَثْرَةُ النَّظَرِ فِی العِلْمِ یَفْتَحُ الْعَقْلَ و فرمود زیادی نظروتأمل در علم عقل را باز میکند وبآن گشایش میدهد .

و قال ع : اَلْعِلْمُ جُنَّةٌ وَالصِّدقُ عِزٌّ و الجَهْلُ ذُلٌّ وَالْفَهمُ مَجْدٌ وَالْجُودُ نُجْحٌ وَحُسْنُ اَلْخُلقِ مُجلِبَةٌ لِلمَوَدَّةِ وَالْعالِمُ بِزَمانِهِ لا تَهْجُمُ عَلَیهِ اللَّوابِسُ وَالحَزْمُ مَسامَةُ الظَّنِّ .

و فرمود : علم سپر مرد است وراست گفتاری عزت اواست و نادانی ذلت وی میباشد و فهم بزرگواری اوست و بخشش پیروزمندی وموفقیت وی خواهد بود ، خوش خوئی موجب جلب دوستی برای اومیشود وآنکس که دانا باوضاع زمان‌خودش میباشد اشتباهات بروی هجوم نمیاورد واحتیاط کاری جلوگیر ظن وگمان او میشود .

مَنْ هَجَمَ عَلی أمْرٍ بِغَیرِ عِلمٍ جَدَعَ أنْفَ نَفْسِهِ . کسی که وارد بر امری شود که علم بر آن ندارد بینی خود را بریده .

اَلعُلَماءُ اُمَناءُ وَالاَتْقِیاءُ حُصُونٌ وَالأوصِیاءُ سادَةٌ دانایان امنا و محکم کارانند و پرهیزکاران نگاهداشته شدگان‌اند و اوصیاء یا جانشینان پیغمبر آقایان و برترانند :

إنَّ هذَا الْعِلْمَ عَلَیْهِ قُفْلٌ وَ مِفْتاحُهُ الْمَسْئَلَةُ بدرستی که اینعلم بر اوقفلی‌است وکلیدآن پرسیدن وسئوال کردن است .

الْعامِلُ عَلی غَیْرِ بَصِیْرَةٍ کَالسّائِرِ عَلی غَیرِ الطَّرِیقِ لایَزید سُرعَةَ السَّیْرِ

إِلّا بُعْداً .

آنکه عمل کننده است وبصیرت وبینائی در کردارخود ندارد مانند کسی است که به بیراهه میرود وسرعت سیر یا تند روی جز دوری از مقصد برای او چیزی نمی افزاید .

لا یَقْبَلُ اللّهُ عَمَلاً إِلّا بِمَعْرِفَةٍ وَلا مَعْرِفَةَ إِلّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلا مَعْرِفَةَ لَهُ إِنَّ أَنَّ الْإِيمانَ بَعْضُهُ عَنْ بَعْضٍ .

نمی پذیرد خدا عملی را وقبول نمیکند آنرا مگر بمعرفت وشناسائی آن و نیست شناسائی مگر بعمل نمودن پس کسیکه شناخت ومعرفت پیدا کرد معرفت اورا بر عمل نمودن دلالت میکند و کسی که عمل نکرد پس برای او معرفتی نیست زیرا که ایمان بعضی از آن ببعضی دیگر بسته وپیوسته است .

لا يُتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلّا بِثَلاثَةٍ . بِتَعْجِيلِهِ وَ تَصْغِيرِهِ وَسَتْرِهِ .

تمام نمیشود احسان ونیکوکاری مگر بسه چیز : بشتاب کردن در انجام آن و بکوچك شمردن وپوشیده وپنهان داشتن آن .

ما كُلُّ مَنْ رَأَى شَيْئاً قَدَرَ عَلَيْهِ وَلا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْئٍ وُفِّقَ لَهُ وَلا كُلُّ مَنْ وُفِقَ أَصابَ لَهُ مَوْضِعاً فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النِّيَّةُ وَالْمَقْدِرَةُ وَالتَّوْفِيقُ وَالْإِصابَةُ فَهُناكَ السَّعادَةُ .

نیست هرکس که دید چیزی را بر آن قدرت یافت ونیست هرکس که قدرت بر چیزی پیدا نمود بجهت آن موفق شده باشد ونیست هرکس که بچیزی توفیق یافت و موفقیت پیدا کرد برای آن بجا ومکانی برسد پس وقتی که نیت و توانائی و توفیق و اصابت این چهار با یکدیگر گردآیند در آنجا نیکبختی وسعادت هم خواهد بود .

أَرْبَعَةُ أَشْياءِ الْقَلِيلُ مِنْها كَثِيرٌ : أَلنّارُ وَالْعَداوَةُ وَالْفَقْرُ وَالْمَرَضِ .

چهار چیز است که اندك آن بسیار است : آتش ، دشمنی ، بیچیزی وناخوشی

صُحْبَةُ عِشْرِيْنَ يَوْماً قَرابَةٌ - همراهی‌وبار شدن در بیست روز باعث‌خویشی و نزدیکی میشود .

مَنْ لَمْ يَسْتَحِ عِنْدَ العَيْبِ وَ يَرعُوا عِنْدَ الشَّيْبِ وَ يَخْشَ اللهَ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فَلا خَيْرَ فِيه . کسی که شرم ندارد در برابر عیب و ملاحظه و رعایت نکند گاه پیری‌را وازخدانترسد درپس پرده غیبت ونهان پس‌خیری در آن نیست .

مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرِمْهُ وَمَنِ استَخَفَّ بِكَ فَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْهُ. کسی که‌تورا بزرگ بشمارد پس اورا بزرگ بشمار واحترام کن و کسی که تورا سبك بشمارد پس‌تو خود را در برابر او بزرگ بشمار وخوداحترام خود را نگاهدار .

مَنْعُ الْجُودِ سُوءُ ظَنٍّ بِالْمَعبُود . جلوگیری و منع ازبخشش بدگمانی است نسبت بمعبود وپروردگار .

إِنَّ عِيالَ الْمَرْءِ أُسَراؤُهُ فَمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَلْيُوسِعْ عَلى أُسَرائِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ يُوشِكُ أَنْ تَزُولَ تِلْكَ النِّعمَةُ عَنْهُ. براستی که عیال و خانوادهٔ شخص اسیران اویند پس کسی که‌خدابراو نعمتی‌انعام فرموده و او را ازنعمت خودبرخوردار کرده باید توسعه بدهد بر اسیران خود و اگرچنین نکرد دیری نمیگذرد که آن نعمت از وی برطرف وزائل شود .

ثَلاثَةٌ لا يَزِيدُ اللهُ بِهَا الرَّجُلَ الْمُسلِمَ إِلّا عِزّاً الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَالإِعطاءُ لِمَنْ حَرَمَهُ وَالصِّلَةُ لِمَنْ قَطَعَهُ . سه چیز است که زیاد نمیکند خدا بآن مرد مسلمان را مگرعزت و آبرو، گذشت ازکسی که باو ستم نموده وعطا کردن بکسی که او را محروم نموده وپیوستگی وارتباط باکسی که از او قطع رحم ورابطه کرده

اَلْمُؤْمِنُ إِذا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ وإِذا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضاهُ فِي باطِلٍ . مؤمن کسی است که وقتی خشم کرد بیرون‌نبردخشم او رااز‌حق

وچون خشنود شد داخل نکند اورا خوشنودی وی در باطل .

• لِلصداقةِ خمسةُ شُروطٍ فمَنْ كانتْ فيهِ فانسِبوهُ إليها ومَن لَمْ تكُن فيهِ فلا تنسِبوهُ إلى شيئٍ منها وهِيَ أن يكون زَينُ صديقِهِ زَينَهُ وسَريرتُهُ لَهُ كعلانِيتهِ وألا يُغيِّرهُ عليهِ مالٌ وأن يَراهُ أهلاً لجميعِ مودّتِهِ ولا يُسلِمهُ عند النكبات . از برای صداقت و راست گفتاری پنج شرط است پس کسی که در آن شرطها شد او را نسبت بصداقت بدهیدو کسی که دارای آن شرایط نشد پس او را بچیزی از آن نسبت ندهید و از آنشروط است که زینت دوست اوزینت او باشدو نهانی او برای دوست وی بمانند آشکارش باشد و اینکه تغییر ندهد دوستی را براو بمال خود و اینکه اوازبرای تمامی مودت خود شایسته و سزاوار بیند دیگر آنکه او را گاه بدبختی وواژونی روزگار واگذار نکند .

أربعٌ لا ينبغي لشريفٍ أن يأنفَ منها قيامهُ من مجلسِهِ لأبيهِ وخدمتُه لضيفِهِ وقيامُهُ لدابّتِهِ ولو أنّ لَهُ مائةَ عبدٍ وخدمتُهُ لمن يتعلّمُ منهُ .

چهار کسند که شایسته نیست مرد شرافتمند ازآن سرپیچی کند وباو برخورد: برخاستن او ازجای خود برای پدرش وخدمت کردن او بمهمان خود و برخاستن از برای تیمار وسرپرستی مال‌سواری وچهارپایان خوداگرچه‌دارای صدبنده خدمتگزار باشد وخدمت کردن باستادی که از آن دانش فرا میگیرد .

العلماءُ أمناءُ الرُّسلِ ما لم يأتوا أبوابَ السلاطين .

دانایان امینان پیغمبرانند مادامیکه بدرگاه شاهان نروندو باآنجا مراجعه نکنند

وكان يتردّدُ عليهِ رجلٌ من أهل السوادفانقطعَ عنه فسأل عنهُ فقال بعضُ القومِ إنّهُ نبطيٌ يريدُ أن يضعَ منه فقال عليهِ السّلامُ أصلُ الرّجلِ عقلُه وحسبُهُ دينُهُ وكرمُهُ تقواهُ والناسُ في آدمَ مستوون .

یعنی مردی ازاهل سواد (حدود کوفه) بخدمت آنحضرت آمد و شد میکرد پس از آن از حضرتش برید و نیامد حضرت ازاحوال او پرسید بعضی از مردم گفتند که او نبطی است ومیخواست که پستی او را اظهاردارد حضرت صادق ع فرمود اصل و نسب مرد خرد وعقل او است وشرافت وحسب او دین او میباشد و بزرگواری وی بتقوای او خواهد بود وتمامی مردم در آدمی بودن مساوی وبرابرند و اولاد آدم بشمار درآیند .

اَلْمَكارِمُ عشرةٌ فإنِ استَطَعْتَ أن تَكونَ فيك فلتَكُن فِي الرَّجُل وَلا تَكونُ فِي وَلَده وتَكونُ فِي الوالدِ ولا تكونُ في أبيهِ وتكون في العَبْدِ ولا تَكُونُ في الحُرِّ قيل ، وماهِي :

قال ع : صِدقُ النّاسِ و صِدقُ اللِّسان وَأداءُ الأمانة وصِلَةُ الرَّحِم وإقراءُ الضَّيْفِ وإطعامُ السّائِل وَالمُكافاةُ على الصَّنائِع وَالتَّذمَمُ لِلجارِ والتَّذَمُمُ لِلصّاحِب ورَأسُهُنَّ حَياءٌ .

فرمود بزرگواری وکرامات ده چیز است پس اگر توانستی آن را درخود بر قرارکن که آن ده چیز ممکن است درمرد باشد ولیکن درپسراو نباشد و در بنده باشد ولیکن درآزاد نباشد عرض کردند که آن چیست. فرمود راستگوئی بامردمان وراست گفتاری زبان وپرداخت امانت و ادای آن وپیوستگی بنزدیکان و خویشان و گرامی داشتن میهمان واطعام سائل و خوراندن به بینوایان وپاداش ومزد دادن بکارگران ومزدوران وحرمت گذاشتن بهمسایگان وحرمت واحترام بیاران و بالاتر از همه اینها حیاء وآزرم داشتن است ـ که درآن تمامی کرامات‌واحترامات برقرارو استوار است .

مِنْ صِحَّةِ يَقينِ المرءِ المُسْلِمِ ألّا يَرضَي النّاسَ بِسَخطِ اللّه وَلا يَلُومَهُمْ

عَلي مـا لَمْ يُؤْتِهِ اللهُ فإِنَّ الرِّزقَ لا يَسُوقُهُ حِرصُ حَرِيصٍ ولا يُرِدُّهُ كِراهَةُ كارِهٍ وَلَوْ أنَّ أحدكُم فَرَّ مِنْ رِزقِهِ كَمـا يَفِرُّ مِنَ الْموتِ لأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمـا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ .

ازسلامتی ودرستی یقین مرد مسلمان این است که خشنود نکند مردم‌را بخشم خدا وملامت وسرزنش نکند ایشان را بر آنچه‌که خدا باو نداده زیراکه روزی را هرگونه حرص حریصی نمیکشاند وآنرا هیچگونه کراهت و نخواستن آنکس که ناپسند میشمارد ردنمینماید واگریکی ازشما ازروزی خود فرار کند چنانکه از مرك فرارمیکند روزی‌اواورادرك میکند همانطورکه مرك اورا درك مینماید (یعنی روزی او نصیب اوخواهد شد) .

آنچه‌که روزی است نه‌کم‌میدهند گر نستانی بستم می دهند

إِنَّ اللهَ بِعَدْلِهِ وقِسطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالرَّاحةَ فِي الْيَقينِ والرِّضا و جَعَلَ الهَمَّ والحُزنَ فِی الشَّكِ والسَّخَطِ .

درحقیقت که خدا بعدل وانصاف خود راحت وآسایش را در یقین و رضا قرار داده وغم واندوه را درشك وغضب نهاده .

رَأسُ طاعةِ اللهِ الصَّبْرِ وَالرِضا عَنِ اللهِ فِيما أَحبَّ اللهُ لِلعبْدِ أَوْ كَرِهَ ولا يرضي عَبْدٌ عَنِ اللهِ فِيما أَحبَّ أوْ كَرِهَ إلا كانَ خيراً فِيما أَحبَّ أَوْ كَرِهَ

بالاترین طاعت وفرمانبرداری خدایتعالی بردباری وراضی شدن‌ازخداست‌در درآنچه برای بنده خود دوست دارد یا ناپسند میشمارد وراضی نمیشود بندهٔ ازخدا درآنچه دوست دارد یا ناپسند میشمارد مگراینکه خیربداند آنچه‌را که‌دوست‌دارد یا مکروه میشمارد (یعنی بخواست خدا راضی باشد) .

إِنَّ أَعلَمَ النّاسِ بِاللهِ أَرْضاهُم لِقَضاءِ اللهِ .

بدرستیکه داناترین مردم بخدا کسی‌است که راضی بقضای خدا باشد.

لَا تَغْتَبْ فَتُغْتَبَ وَلَا تَحْفِرْ لِأَخِيكَ حُفْرَةً فَتَقَعُ فِيهَا فَإِنَّهَا كَمَا تَدِينُ تُدَانُ.

غیبت مکن که غیبت کرده می‌شوی وچاه ازبرای برادرخودت مکن که تو خود در آن افتی زیرا که توهمانطور که جزامیدهی جزا داده میشوی.

(بد مکن که بد افتی چه مکن که خودافتی)

إِيَّاكُمْ وَالْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَمَهَابَةِ الرِّجَالِ.

حذر باد شما را ازمزاح وشوخی که آن آبرو ومهابت ووقار مردان‌رامیبرد.

لَا تُمَارِ فَيَذْهَبُ بَهَاؤُكَ وَلَا تَمْزَحْ فَيُجْتَرَءُ عَلَيْكَ.

مجادله مکن که درخشندگی وبهای تورا میبرد وشوخی ومزاح‌مکن که باعث جرئت وجسارت دیگران برتو میشود.

إِيَّاكُمْ وَالْمُشَارَةَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمَعَرَّةَ وَتُظْهِرُ الْعَوْرَةَ.

حذر باد شما را ازمخاصمه ودشمنی با یکدیگر که آن باعث بدبینی و گناه و آزار میشود وعیب نهان شما را آشکار میسازد.

مَنْ لَمْ يَسْتَحِ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ خَفَّتْ مُؤْنَتُهُ وَنَعِمَ أَهْلُهُ.

کسی که شرم نداشت ازطلب حلال وخواهان روزی حلال شد هزینه و خرج آن سبك گردد وخانواده او خوش خواهند شد وخوب گذران کنند.

عَجِبْتُ لِمَنْ يَبْخَلُ بِالدُّنْيَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ عَلَيْهِ أَوْ يَبْخَلُ عَلَيْهَا وَهِيَ مُدْبِرَةٌ عَنْهُ فَلَا الْإِنْفَاقُ مَعَ الْإِقْبَالِ يَضُرُّهُ وَلَا الْإِمْسَاكُ مَعَ الْإِدْبَارِ يَنْفَعُهُ.

در شگفتم که من و تعجب دارم از کسی که بخل و خودداری میکند بدنیا درصورتیکه دنیا براو روی‌آورده یا بخل وامساك میکند برآن درحالتیکه دنیابراو

پشت نموده و از وی روی گردانیده پس نه خرج کردن و انفاق نمودن باو روی آوردن دنیا باو ضرر میرساند و نه امساك وخودداری با پشت نمودن دنیا باو سودی میدهد گفته‌اند (فلاالجود یفنیها اذا هی اقبلت ولاالبخل یبقیها اذا هی ادبرت) .

اَلْمَسْجُونُ مَنْ سَجَنَتْهُ دُنْیاهُ عَنْ آخِرَتِهِ

زندانی ومحبوس کسی است که دنیا او را بزندان انداخته بجای آخرتش و او را مانع از کار آخرت شده .

لٰا تُشْعِرُوا قُلُوبَکُمُ الْاِشْتِغٰالَ بِمٰا قَدْ فٰاتَ

فَتَشْغَلُوا أَذْهٰانَکُمْ عَنِ الْاِسْتِعْدٰادِ لِمٰا لَمْ یَأْتِ

اشعار نکنید بدلهایتان مشغول شدن بآنچه که از دست رفته و گذشته بلکه مشغول بسازید افکار وذهن‌های خودتان‌را برای مهیا شدن بآنچه نیامده (یعنی در اطراف گذشته وازدست رفته فکر نکنید) .

إِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصِّنُوا أَمْوٰالَکُمْ بِالزَّکٰاةِ وَ مٰا عٰالَ مَنِ اِقْتَصَدَ وَالتَّدْبِیرُ نِصْفُ الْمَعِیشَةِ وَالتَّوَدُّدُ وَ قِلَّةُ الْعِیٰالِ أَحَدُ الْیَسٰارَیْنِ وَ مَنْ أَحْزَنَ وٰالِدَیْهِ فَقَدْ عَقَّهُمٰا وَالصَّنِیعَةُ لٰا یَکُونُ صَنِیعَةً إِلّٰا عِنْدَ ذِي حَسَبٍ وَدِینٍ وَاللّٰهُ تَعٰالی مُنْزِلُ الصَّبْرِ عَلٰی قَدْرِ الْمُصِیبَةِ وَمُنْزِلُ الرِّزْقِ عَلٰی قَدْرِ الْمَؤُونَةِ وَمَنْ قَدَّرَ مَعِیشَتَهُ رَزَقَهُ اللّٰهُ تَعٰالی وَمَنْ بَذَّرَ مَعِیشَتَهُ حَرَمَهُ اللّٰهُ تَعٰالی .

این کلمات قصار که متوالی یکدیگر است هر یك جمله‌ایست مستقل ومفاد دستوری خاص وموضوعی بالاستقلال میباشند وبعضی از آنان منتسب بحضرت امیر مؤمنان ع است وممکن است که حضرت صادق آل محمد هر یك‌را بعنوان استشهاد فرموده باشد و اینك معنی هرجمله ذیلا بیان میشود :

فرود بیاورید روزی را بواسطه صدقه دادن ونگاهداری کنید اموال خود را بدادن

زکات ، گدا و بی‌چیز نمی‌شود کسی که میانه روی واقتصاد کند و تدبیرواندیشه نیمی از گذران ومعیشت است ودوست گیری یا دوستی کردن نصف عقل است و کمی‌عیال یکی از دو وسیلهٔ راحتی و اسباب آسانی کار انسان است و کسی که پدر و مادر خود را اندوهگین سازد پس درحقیقت که رانده وعاق آندو شده وکار وکردار کار وکردار نیست مگر نزد کسی که‌شرافت ودیانت دارد یعنی آدم باشرافت ودین دوست دار کار می‌شود وخدای متعال بردباری وصبر را باندازه مصیبت نازل میکند و روزی را باندازه گذران وهزینه میدهد وکسی که اندازه قرار دهد در گذراندن خود خدای تعالی او را روزی میدهد وکسی که‌اسراف وزیادخرجی کندخدای متعال اورامحروم و نومید سازد .

أَغْنَى ٱلْغِنِيِّ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرصِ أَسِيراً

بی‌نیازترین بی‌نیازان کسی است که اسیر حرص وآزنباشد .

لَا شَيْئَ أَحْسَنُ مِنَ الصَّمْتِ وَلَا عَدُوٌّ أَضَرُّ مِنَ ٱلْجَهْلِ وَلَا دَاءَ أَدْوَي مِنَ ٱلْكِذْبِ .

چیزی خوب‌تر ازسکوت وخاموشی نیست ودشمنی ضرر رسانتر ازنادانی‌نمی باشد ودردی دردناک‌تر ازدروغ گوئی نیست .

ثَلَاثَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْئٌ أَلْدُّعَاءُ عِنْدَ ٱلْكَرْبِ وَٱلْإِسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ .

سه چیزاست که ضرر نمی‌رساند با آنها چیزی : دعا کردن گاه سختی و گرفتاری وآمرزش خواستن دربرابر گناه ، شکر گذاری دربرابر نعمت .

أَلْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلِفُ وَلَا يُؤْلَفْ .

مؤمن کسی است که باو انس والفت گیرند یا او بدیگران الفت گیردوخیر نیست درکسی که الفت وانس با دیگران ویا دیگری با او انس والفت پیدا نکند .

قِيلَ لَهُ : مَا حَدُّ حُسْنِ ٱلْخُلْقِ فَقَالَ ع تُلِينُ جَنَاحَكَ وَ تُطِيبُ كَلامَكَ وَ تَلْقَي أَخَاكَ بِبِشْرٍ .

بحضرتش عرض شد حد نیك خوئی وحسن خلق چیست فرمود این است که تو نرم کنی جناح خود را یعنی آغوش برای پذیرائی دیگران باز کنی وسخن خودرا خوش ودلکش سازی وخوش گفتار باشی وبا برادر خود بگشاده روئی بر خورد و ملاقات کنی .

مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ وَ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ وَمَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ مُدَّ لَهُ فِي عُمْرِهِ

کسیکه زبان اوراست گفت کرداراو پاکیزه شودو کسی که نیت اوخوب شدروزی او زیاد میگردد و کسیکه خوبی او درباره خانواده‌اش نیکو وپسندیده شد درعمر او افزوده می‌شود .

اَلْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ .

شرم داری وآزرم جزء ایمان است یعنی مؤمن باحیا می‌شود .

مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ

کسیکه ظریف ورقیق شد روی او ، دانش او رقیق ولطیف می‌شود .

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ

ایمان ندارد کسیکه شرم وحیا ندارد .

ثَلاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَحْلُمُ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ ۱

سه چیزاست که ازمکارم وبزرگواری دنیا وآخرت است : گذشت کنی از

۱ ـ باب العفو از کتاب اصول کافی کلینی .

هر کس که بتو ستم کند و به پیوندی بهر کس که از تو ببرد و حلم و بـرد باری کنی هنگامی که کسی بر تو جهالت و نادانی کند .

أَيُّما أَهلِ بَيْتٍ أُعطُوا حَظَّهُمْ مِنَ الرِّفقِ فَقَدْ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الرِّزقِ وَ الرِّفْقُ فِي تَقْدِيرِ الْمَعِيْشَةِ خَيْرٌ مِنَ السَّعَةِ فِي الْمالِ وَ الرِّفْقُ لا يَعْجِزُ عَنْهُ شَيْءٌ وَ التَّبذِيرُ لا يَبْقَى مَعَهُ شَيْءٌ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيْقٌ يُحِبُّ الرِّفق

هر خانواده‌ایکه بهرهٔ از مدارا وملایمت داده شده‌اند پس براستی که خدا بر ایشان وسعت رزق داده ومدارا نمودن دراندازه‌گیری گذران بهتر است از وسعت داشتن درمال وازمدارا وملایمت چیزی عاجز نشود وبا اسراف کاری و زیاد روی در درخرج چیزی باقی نمی‌ماند وبدرستیکه خدای عزوجل رفیق وبامداراست ومدارا را دوست میدارد .

مَنْ كانَ رَفِيقاً فِي أَمْرِهِ نالَ ما يُرِيْدُ مِنَ النّاس

کسی که درکار خود مدارا و ارفاق پیشه کرد بهرچه که‌ازمردم خواهان‌است می رسد .

مَنْ قَنَعَ اللهُ بِما رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ أَغْنَى النّاس .

کسی که قناعت کند بآنچه خدا بوی‌روزی‌داده او بی‌نیازترین مردم خواهدبود.

وَ شَكا إِلَيهِ رَجُلٌ إِنَّهُ يَطْلُبُ فَيُصِيبُ وَلا يَقْنَعُ وَ تُنازِعُهُ نَفْسُهُ إِلَى ما هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ قالَ عَلِّمْنِي شَيْئاً أَنْتَفِعُ بِهِ فَقالَ أَبُو عَبْدِاللهِ ع : إِنْ كانَ ما يَكْفِيكَ يُغْنِيكَ فَأَدْنَى ما فِيها يُغْنِيكَ وَإِنْ كانَ ما يَكْفِيكَ لا يُغْنِيكَ فَكُلُّ ما فِيها لا يُغْنِيكَ .

مردی خدمت حضرت صادق ع شکایت کرد که او چیزی را طلب میکند و

بآن میرسد ولیکن قانع نمیشود ونفس او اورا وادار میکند وبکشمکش میاندازدو برای چیزی که زیادتراز آن میباشد ونیزعرض کرد بمن چیزی را یاددهید که‌از آن بهره‌مند گردم حضرت ابیعبدالله فرمود اگر آنچه که تورا کفایت میدهد تورا بی‌نیاز میکند پس کمترین چیزی راکه توداری تورا بی‌نیازی میدهد واگر آنچه که تو را کفایت میدهد تورا بی‌نیاز نمیسازد پس هرچه راکه تو در آنی تو رابی‌نیازی‌نخواهد داد (یعنی بآنچه‌که داری اگرقناعت کنی توراکفایت میدهد) .

اَلْعَدْلُ أَحْلَي مِنَ الْمٰاءِ يُصِيبُهُ الظَّمآنُ

دادگری شیرین‌تر است‌از آبی‌که بلب تشنه‌ای برسد .

مٰا أَوْسَعَ الْعَدْلِ وَ إِنْ قَلَّ

چه قدر دامنه عدل وداد وسیع‌است اگرچه‌کم واندك باشد .

مَنْ أَنْصَفَ النّٰاسَ مِنْ نَفْسِهِ رَضِيَ بِهِ حَكَماً لِغَيْرِهِ

کسی‌که انصاف‌بدهدمردم‌راازخودش راضی میشودباو‌که حکم‌از‌برای‌دیگری شود یعنی اگر در باره خود انصاف داده آنگاه ممکن است که خود را حکم دیگری کند .

شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيٰامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ إِسْتِغْنٰاؤُهُ عَنِ النّٰاسِ

شرافت مؤمن بشب خیزی است و عزت اوبه بینیازی ازمردم است.

طَلَبُ الْحَوٰائِجِ إِلَي النّٰاسِ إِسْتِلاٰبٌ لِلعِزِّ وَ مُذْهِبَةٌ لِلْحَيٰاءِ وَ الْيَأْسُ مِمّٰا فِي أَيْدِي النّٰاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ الطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْحٰاضِرِ

حاجت خواهی ازمردمان برطرف‌کننده عزت است وسلب عزت کند و برنده حیا است و نومیدی از آنچه که دردست مردم است عزت و آبروی مؤمن است در دین خود وطمع داری بیچیزی وفقرحاضر است..

صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تُنْسِي فِي الْأَجَلِ

بخویشان ورسیدگی بایشان خلق را خوش ونفس را پاکیزه کند وروزی را زیاد سازد واجل را فراموش گرداند.

كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِراً

بس است بردباری از برای کمك ویاری

إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ

اگر بردبار نیستی پس بردباری را بخود ببند تا بردبار شوی.

مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّمَا يَكُفُّ يَداً وَاحِدَةً وَ يَكُفُّونَ أَيْدِي كَثِيرَةً

کسی که نگاهدارد دست خود را از مردم جز این نیست که ازیکدست جلوگیری کرده وآنها دستهای بسیاری را باینواسطه ازاو جلوگیری میکنند یعنی اگراو از دست خود جلوگیری کرد پس اوازدستهای دیگران درباره خود جلوگیری نموده.

كَفَى بِالْمَرْءِ إِعْتِمَاداً عَلَى أَخِيهِ أَنْ يُنْزِلَ بِهِ حَاجَتَهُ

کافی است بمرد اعتماد بر برادر خود که حاجت خود را باو فرودآرد.

صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللهُ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا أَوْ تَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا

صدقه‌ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح بین مردم است وقتی که با هم فساد کنند ونزدیکی فراهم نمودن بین ایشان است وقتی که ازیکدیگر دوری بجویند

مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِمَّنْ حَرُمَتْ غِيبَتُهُ وَ كَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ

کسیکه معامله و داد وستد با مردم کند و بآنها ستم نکند و بایشان حدیث کند و بآنها دروغ نگوید و بایشان وعده دهد وخلاف آن ننماید چنین کس از کسانی است که حرام است غیبت او وتمام است مروت او وآشکار است دادگری وعدالت او وواجب است برادری واخوت او (کافی درباب مؤمن وعلامات وصفات او)

مَنْ طَلَبَ الرِّياسَةَ هَلَكَ

کسیکه خواهان ریاست شود هلاك میگردد .

مَنْ زَرَعَ الْعَداوَةَ حَصَدَ ما بَذَرَ

کسیکه تخم دشمنی کاشت میدرود آنچه راکه کشته است .

أَلْغَضَبُ مِفْتاحُ كُلِّ شَرٍّ

خشم کلید هرشر وبدی است .

أَلْغَضَبُ مَمْقَةُ الْحَلِيمِ

غضب دام هلاك هرحکیمی است .

مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ

کسی که در اختیار ندارد غضب خود را مالك و اختیار دارعقل خود نیست.

إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمانَ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ

حسد ایمان را میخورد همانطور که آتش هیزم را میخورد .

آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ

آفت دین حسد وعجب یا خودپسندی وفخر یا بخودبالیدن است .

ما مِنْ أَحَدٍ يَتِيهُ إِلّا مِنْ ذِلَّةٍ يَجِدُها فِي نَفْسِهِ

نیست کسی که خودپسندی یاحیرتزدگی پیدا کند مگر ازذلتی که درخودش مییابد

ما أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ مَنْ تَكُونُ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ

چه قدر زشت است بمؤمن کسیکه او رغبت بخواری وی دارد ومیل دارد که اورا خوار ببینید.

إِنَّ السَّفَهَ خُلُقٌ لَئِيمٌ يَسْتَطِيلُ عَلَي مَنْ دُونَهُ وَ يَخْضَعُ لِمَنْ فَوْقَهُ

در حقیقت بیخردی و سفاهت خوئی پست و لئیم است که بر زیر دست خود دراز دستی میکند و بر بالا دست خود فروتنی مینماید.

إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللهُ عَلَي الْكَذَّابِينَ النِّسْيَانُ

بدرستیکه از آنچه خدا کمك ویاری بر دروغگویان داده فراموشی و نسیان آنها است.

إِنَّ خَيْرَ الْعِبَادِ مَنْ يَجْتَمِعُ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ : إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبْشَرَ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ وَ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَ إِذَا ابْتَلَي صَبَرَ وَ إِذَا أُظْلِمَ غَفَرَ

بدرستیکه بهترین بندگان کسی است که دراو پنج خصلت گرد آید وقتیکه خوبی کرد گشاده روئی کند وچون بدی کرد آمرزش خواهد و آنگاه که اعطاء و بخشش دید شکر گذاری کند وچون مبتلی شد بردباری نماید وچون ستم دید گذشت وبخشش کند و آمرزش طلبد.



فصل سوم

از گفتار آن بزرگوار درموضوعات مختلفه

وَ قَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَة يَا أَبَا عَبدِاللهِ مَا اَصْبَرَكَ عَلَى الصَّلٰوةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامِ وَيْحَكَ يَا نُعْمَانَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الصَّلٰوةَ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ وَ أَنَّ الْحَجَّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ لِكُلِّ شَيْئٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ وَأَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللهِ وَالدَّاعِي بَلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ فَاحْفَظْ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ يَا نُعْمَانَ .

ابو حنیفه بخدمتش عرض کرد یا اباعبدالله چه قدر صبر داری تو بر نماز یعنی نماز خود را طول میدهی فرمود وای بر تو ای نعمان آیا ندانسته ای که نماز نزدیک کننده هر پرهیز کاری است بخدا و موجب تقرب بنده خواهد بود و حج جهاد هر ضعیف و ناتوانی است که جهاد کردن نتواند و برای هر چیزی زکواتی است و زکواة بدن روزه گرفتن است و بهترین عملها انتظار کشیدن فرج است ازخدا و آنکس که مردم را بخیر بخواند و خود عمل نکند مانند تیر اندازی است که کمان او زه نداشته باشد پس ای نعمان این کلمات را بخاطر بسپار و آنها را نگاهدار .

ثَلَاثَةٌ أُقْسِمُ بِاللهِ إِنَّهَا لَحَقٌّ مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ وَلَا زَكٰوةٍ وَلَا ظَلَمَ أَحَدٌ بِظَلَامَةٍ فَقَدِرَ أَنْ يُكَافِيَ بِهَا فَكَظَمَهَا إِلَّا أَبدَلَهُ اللهُ مَكَانَهُ عِزّاً وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ عَلَي نَفْسِهِ بَابَ مَسْئَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بَابَ الْفَقْرِ

سه چیز است قسم میخورم که آنها حق اند : کم نمیشود مالی از صدقه دادن

وزکواة ادانمودن وستم نمی بیند هیچکس بستمی که نتواند آنرا پاداش دهد پس خشم خود را فرو خورد ومتحمل آن ستم شود مگر خدا بجای آن عزت باو دهد و باز نمیکند بندهٔ برخود در درخواست و سؤالی رامگر اینکه خدا باز میکند براودر فقر و بیچیزی را . (یعنی دست سؤال درازکند وازمردم چیزی بخواهد)

مُرُوَّةُ ٱلْمرءِ فِي نَفْسِهِ نَسَبٌ لِعَقْبِهِ وَ قَبِيلَتِهِ .

انصاف ومردانگی شخص دربارهٔ خودش نسب است از برای آیندگان او وقبیله و خاندان وی .

سَبْعَةٌ يُفْسِدُونَ أَعْمَالَهُمْ : أَلرَّجُلُ ٱلْحَلِيمُ ذُو ٱلْعِلْمِ ٱلْكَثِيرِ لَا يُعْرَفُ بِذَالِكَ وَلَا يُذكَرُ بِهِ وَالْحَكِيمُ الَّذِي يُدِيرُ (أَوْ يُدَبِّرُ) مَالَهُ كُلُّ كَاذِبٍ مُنْكِرٍ لِمَا يُؤْتَى إِلَيْهِ وَالرَّجُلُ الَّذِي يَأْمَنُ ذَا الْمَكْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَالسَّيِّدُ الْفَظُّ الَّذِي لَا رَحْمَةَ لَهُ وَالْأُمُّ الَّتِي لَا تَكْتُمُ عَنِ الْوَلَدِ السِّرَّ وَ تَفْشِي عَلَيْهِ وَالسَّرِيعُ إِلَى لَائِمَةِ إِخْوَانِهِ وَالَّذِي لَا يَزَالُ يُجَادِلُ أَخَاهُ مُخَاصِماً لَهُ .

هفت کس اند که اعمال خودرا تباه وفاسد میکنند مردی بردبار که دارای دانشی بسیار است و شناخته بآن نشود و باآن علم یادی از او نکنند یا آنکه خود آنرا نشناسد وبآن دانشی که دارد متذکر نشود و حکیمی که مال اوراهر دروغگوی ناشناسی بآنچه که میکنند اداره نماید یاتدبیر کاراورا دروغگوئی منکر به نمایدومردی که از صاحب مکر وخیانت آرامش خاطر دارد وآقائی که درشت خواست وبرای اورحمتی نیست ومادری که ازفرزندش سر خودرا پنهان ندارد واوآنرا افشانماید وآنکس که بملامت و سرزنش برادران خودشتاب کند وآنکه همیشه بابرادر خودمجادله ونزاع نموده خصم او باشد

لَا يَطْمَعُ ذُو الْكِبْرِ فِي الثَّنَاءِ الْحَسَنِ وَلَا الْخَبُّ فِي كَثْرَةِ الصَّدِيقِ وَلَا

السَّيِّئُ الأَدَبِ فِي الشَّرَفِ وَلَا الْبَخِيلُ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ وَلَا الْمُسْتَهْزِئُ بِالنَّاسِ فِي صِدْقِ الْمَوَدَّةِ وَلَا الْقَلِيلُ الْفِقْهِ فِي الْقَضَاءِ وَلَا الْمُغْتَابُ فِي السَّلَامَةِ وَلَا الْحَسُودُ فِي رَاحَةِ الْقَلْبِ وَلَا الْمُعَاقِبُ عَلَى الذَّنْبِ الصَّغِيرِ فِي السُّودَدِ وَلَا الْقَلِيلُ التَّجْرِبَةِ الْمُعْجَبُ بِرَأْسِهِ فِي رِيَاسَتِهِ.

طمع ندارد کسی که دارای کبر و خود پسندی است ودر ثنا وستایش نیکو وحیله گردر زیادی دوست ورفیق و بی ادب درشرافت و بزرگواری و بخیل در صله رحم و نه آنکس که بمردم استهزاء می کند درصدق دوستی و نه آنکس که درفقه سرمایه اندك دارد درقضاوت وداد گری و نه آنکس که غیبت شده یا کارش غیبت است در سلامتی و نه حسود درآسایش دل و نه آنکس که بر گناه کوچك پاداش دهد و عقوبت کند در بر تری و آقائی و نه آنکس که کم تجربه است و آنکس که عجب وخودپسندی درسر دارد درریاست خودش.

مَنْ كَانَ الْحَزْمُ حَارِسَهُ وَالصِّدْقُ جَلِيسَهُ عَظُمَتْ بَهْجَتُهُ وَ تَمَّتْ مُرُوَّتُهُ.

کسی که احتیاط کاری نگاهبان او باشد وراست گفتاری همنشین اوست خوشی وشادمانی او بزرك شود وانصاف وجوانمردی او تکمیل پذیرد.

جَاهِلٌ سَخِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ نَاسِكٍ بَخِيلٍ.

نادان بخشش دار بهتر ازعابد بخیل است.

مَنْ سَأَلَ فَوْقَ حَقِّهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ

کسی که بالاتر ازحق خود رابخواهد سزاوار حرمان ومحرومی گردد.

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ وَانْقَصُ النَّاسِ عَقْلاً ظَلَمَ مَنْ مَنْ

دُونَهُ وَلَمْ يَصْفَحْ عَمَّنِ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ

سزاوارترین مردم ببخشش و گذشت تواناترین آنها است بر کیفر وعقوبت و فاضل ترین مردم ازجهت عقل کسی است که ستم بپست تراز خودومادون خود کند و صرف نظر نکنداز آن کس که ازوی معذرت خواهد.

لَا تَكُونَنَّ أَوَّلَ مُشِيرٍ وَ إِيَّاكَ وَالرَّأْيَ الْفَطِيرَ

نباش اول رای دهنده درشوروبترس ازرای دادن بی رویه وفکر

أَلْاِسْتِقْصَاءُ فُرْقَةٌ ـ أَلْاِنْتِقَادُ عَدَاوَةٌ ـ قِلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ ـ إِفْشَاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ ـ أَلسَّخَاءُ فِطْنَةٌ ـ أَللُّؤْمُ تَغَافُلٌ

دوراندیشی و تتبع فرقت وتفرقه آورد عیب گیری عداوت، کم صبری رسوائی، آشکار نمودن سر سقوط و پرتاب، سخاو بخشش زیرکی ملامت تغافل و بیخبری.

ثَلَاثَةٌ مَنْ فَرَّطَ فِيهِنَّ كَانَ مَحْرُوماً : إِسْتِمَاحَةُ جَوَادٍ وَمُصَاحَبَةُ عَالِمٍ وَاسْتِمَالَةُ سُلْطَانٍ

سه چیز است که هر کس در آن افراط وزیاده روی کند محروم میشود طلب جود وبخشش از آنکه بخشاینده است ومصاحبت یاهمصحبتی با عالم ودلجوئی سلطان.

ثَلَاثَةٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ أَلدِّينُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْبَذْلُ

سه چیزاست که باعث دوستی ومحبت شود دین داری ـ فروتنی ـ بخشش

مَنْ بَرِئَ مِنْ ثَلَاثَةٍ نَالَ ثَلَاثَةً مَنْ بَرِئَ مِنَ الشَّرِّ نَالَ الْعِزَّ وَ مَنْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ نَالَ الْكَرَامَةَ وَ مَنْ بَرِئَ مِنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرَفَ

هر کس که بیزاری جست از سه چیز میرسد بسه چیز، کسی که بیزاری جست از بدی و بدکاری بعزت میرسد و کسی که بیزاری جست از کبر وخودپسندی به بزرگواری و کرامت خواهد رسید و کس که از بخل بیزاری گزید بشرافت میرسد.

ثَلاثَةٌ مُكْتَسِبَةٌ لِلْبَغْضاءِ النِّفاقُ وَالْعُجْبُ وَالظُّلْمُ

سه چیز است که کسب بغض ودشمنی کند دو روئی و بخود بالیدن و ستم گری نمودن .

مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ ثَلاثٍ لَمْ يُعَدَّ نَبِيلاً مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يَزِينُهُ أَوْ جِدَّةٌ يُغْنِيهِ أَوْ عَشِيرَةٌ تَعْضِدُهُ

کسی که نباشد دراو یک خصلت ازسه چیز نجیب وفضیلت دارشمرده نمیشود کسی که نیست برای او عقل و خردی که اورازینت دهد یاسعی و کوششی که وی را بی نیاز سازد یاخویش وهمسازی که اوراکمك کار ودستیار گردد .

ثَلاثَةٌ تُزْرِي بِالْمَرْءِ : أَلْحَسَدُ وَالنَّمِيمَةُ وَالطَّيْشُ

سه چیز است که مردرا خراب ومعیوب میسازد : حسدو سخن چینی وشتاب کاری وکم عقلی .

ثَلاثَةٌ لا تُعْرَفُ إِلّا فِي ثَلاثَةِ مَواطِنٍ : لا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ إِلّا عِنْدَ الْغَضَبِ وَلَا الشُّجاعُ إِلّا عِنْدَ الْحَرْبِ وَلا أَخٌ عِنْدَ الْحاجَةِ

سه چیز است که شناخته نمیشود مگردر سه جا :شناخته نمیشود بردبارمگر هنگام خشم ودلیر مگر گاه جنك وبرادر مگرهنگام احتیاجمندی ونیاز .

ثَلاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنافِقٌ وَإِنْ صامَ وَصَلَّى : مَنْ إِذا حَدَّثَ كَذِبَ وَإِذا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذا ائْتُمِنَ خانَ

سه چیز است که هرکس درمیان آنها باشد دو رو و منافق است اگرچه روزه بگیرد ونماز بخواند: کسیکه وقتی صحبت کردوحدیث نموددروغ بگویدو کسیکه وقتی وعده کرد خلاف کند وهنگامیکه امین شمرده شودخیانت کند .

إِحْذَرْ مِنَ النّاسِ ثَلاثَةً أَلْخائِنُ وَالظَّلُومُ وَالنَّمّامُ : لِأَنَّ مَنْ خانَ لَكَ

خانَكَ وَمَنْ ظَلَمَ لَكَ سَيَظْلِمُكَ وَمَنْ نَمَّ إِلَيْكَ سَيَنُمُّ عَلَيْكَ

بترس ازسه نوع مردم: خیانت پیشه ستمکار سخن چین زیرا کسی که خیانت کرد از برای تو تورا هم خیانت خواهد کرد و کسی که از برای تو ستم کرد بزودی بتو ستم خواهد نمود و کسی که نزد تو سخن چینی از دیگری نمود بزودی از تو هم سخن چینی خواهد کرد.

لَا يَكُونُ الْأَمِينُ أَمِيناً حَتَّى يُؤْتَمَنَ عَلَى ثَلَاثَةٍ فَيُؤَدِّيَهَا : عَلَى الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَالْفُرُوجِ وَ إِنْ حَفِظَ إِثْنَيْنِ وَضَيَّعَ وَاحِدَةً فَلَيْسَ بِأَمِينٍ

امین و درستکار امین نیست تا اینکه ادای امانت را در سه مورد بنماید: بر اموال و اولاد و عصمت‌ها و اگر دو چیز را حفاظت و نگاهداری نمود و یکی را ضایع گذاشت پس چنین کس امین بشمار نیاید.

لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقَ وَلَا تَسْتَعِنْ بِكَذَّابٍ وَلَا تَثِقْ بِمَوَدَّةِ مَلُولٍ فَإِنَّ الْكَذَّابَ يُقَرِّبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ لَكَ الْقَرِيبَ وَالْأَحْمَقَ يَجْهَدُ نَفْسَهُ وَلَا يَبْلُغُ مَا يُرِيدُ وَالْمَلُولُ أَوْثَقُ مَا كُنْتَ بِهِ خَذَلَكَ وَ أَوْصَلُ مَا كُنْتَ لَهُ قَطَعَكَ

با احمق مشورت مکن و از دروغگو یاری مخواه و بدوستی ملول اعتماد مکن زیرا که دروغگو نزدیک میکند برای تو دور را و دور میکند از برای تو نزدیک را و احمق زحمت میاندازد خودش را و نمیرسد بآنچه میخواهد و ملول محکم میکند آنچه را که تورا بدان خوار میسازد و وصل میسازد آنچه را که باعث قطع تو می شود (یعنی جای خوبی بتو بدی میکند.)

أَرْبَعَةٌ لَا تَشْبَعُ مِنْ أَرْبَعَةٍ : أَرْضٌ مِنْ مَطَرٍ وَ عَيْنٌ مِنْ نَظَرٍ وَ أُنْثَى مِنْ ذَكَرٍ وَ عَالِمٌ مِنْ عِلْمٍ.

چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمشود زمین از باران، چشم از دیدن، ماده

از نر، عالم از علم .

أَرْبَعَةٌ تُهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ . أَكْلُ الْقَدِيدِ . وَالْقُعُودُ عَلَى النَّدَاوَةِ . وَالصُّعُودُ عَلَى الدَّرْجِ وَ مُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ .

چهارچیز است که شخص‌را پیش ازرسیدن دورهٔ پیری پیر می کند ، خوردن گوشت قدید وخشك شده‌یا کهنه ـ نشستن برزمین مرطوب و جای نم‌ناك بالا رفتن برپله‌ها ونردبان وجمع آمدن باپیرزنان .

أَلنِّسَاءُ ثَلَاثٌ : وَاحِدَةٌ لَكَ وَ وَاحِدَةٌ لَكَ وَ عَلَيْكَ وَ وَاحِدَةٌ عَلَيْكَ لَا لَكَ فَأَمَّا اللَّتِي لَكَ فَالْمَرْأَةُ الْعَذْرَاءُ وَ أَمَّا اللَّتِي لَكَ وَ عَلَيْكَ الثَّيِّبُ وَأَمَّا اللَّاتِي عَلَيْكَ فَهِيَ الْمُتَتَبِّعُ الَّتِي لَهَا وَلَدٌ مِنْ غَيْرِكَ

زن سه‌نوع است . یکی ازبرای‌تو وبنفع تواست ویکی‌بنفع وبه‌ضرر تواست ویکی برضررتواست‌نه‌بنفع‌تواماآنکه‌بنفع‌تواست‌زنی‌باکره‌وشوهرنکرده‌است‌وآنکه بنفع تو وبضررتو است‌زنی است‌شوهرکرده‌وآنکه‌برضرر تواست‌زنی است‌دنباله دار که‌ازبرای اوفرزندی‌ازغیر تواست .

ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّداً : كَظْمُ الْغَيْظِ وَالصَّفْحُ عَنِ الْمُسِيءِ وَالصِّلَةُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ

سه‌صفت‌اندکه هرکس دارای آن‌باشد آقاوسید است‌فرو برنده خشم ، گذشت ازبدکار وپیوستگی برحم باجان‌ومال .

ثَلَاثَةٌ فِيهِنَّ الْبَلَاغَةُ : أَلتَّقَرُّبُ مِنْ مَعْنَى الْبُغْيَةِ وَالتَّبَعُّدُ مِنْ حَشْوِ الْكَلَامِ وَالدَّلَالَةُ بِالْقَلِيلِ عَلَى الْكَثِيرِ .

سه چیز است که بلاغت وسخن رسانی‌در آن‌است نزدیك‌نمودن سخن بمعنی مقصود ومطلوب ودوری جستن از سخن زائد وحاشیه روی ودلالت کردن بگفتن

اندك برابر معنى بسيار .

أَلْجَهْدُ فِي ثَلاثَةٌ: فِي تَبدُّلِ الْإِخْوانِ وَالْمُنابَذَةِ بِغَيْرِ بَيانٍ وَالتَّجَسُّسِ عَمّا لا يُعْنى

كوشش درسه چيز است : درعوض نمودن برادران و برادر گيرى ديگرى بجاى آن و تفرقه افكندن و پرت انداختن بدون بيان و اظهار و جستجو و بازجوئى از چيزى كه مقصود نيست .

ثَلاثَةٌ يحجُزْنَ عَنْ طَلَبِ الْمَعالِي : قَصْرُ الْهِمَّةِ وَقِلَّةِ الْحَياءِ وَضَعْفُ الرَّأْيِ

سه چيز است كه مانع ميشود خواستارى بلندى و برترى را كوتاهى همت كمر شرم و حياسستى انديشه وراى .

أَلْحَزْمُ فِي ثَلاثَةٍ : أَلْإِسْتِخْدامُ لِلسُّلْطانِ والطّاعَةُ لِلْوالِدِ وَالْخُضُوعُ لِلْمَوْلى.

احتياط كارى درسه چيز است خدمت گذارى سلطان فرمانبردارى به پدر وفروتنى ازبراى مولى واختيار دار .

أَلْأُنْسُ فِي ثَلاثَةٌ :فِي الزَّوْجَةِ الْمُوافِقَةِ وَالْوَلَدُ الْبارِّ وَالصَدِيقِ الْمُصافِي

آرامش خاطر درسه چيز است در همسر موافق و بساز و پسر نيكوكار ودوست روشن ضمير و اخلاص پيشه .

مَنْ رُزِقَ ثَلاثاً نالَ الْغِنى الْأَكْبَرَ أَلْقَناعَةُ بِما أُعْطِى وَالْيأْسُ مِمّا فِى أَيدِي النّاسِ وَ تَرْكِ الْفُضُولِ .

كسى كه روزى كرده شود سه چيز را ببزرگترين بى نيازى خواهد رسيد قناعت ها و اكتفا كردن بآنچه بوى داده شده و نوميدى از آنچه كه دردست مردمان است و ترك نمودن زيادتى ها و فضلات .

ثَلاثَةٌ لا يُعْذَرُ الْمَرْءُ فِيها : مُشاوَرَةُ ناصِحٍ وَ مُداراةُ حاسِدٍ وَالتَّحَبُّبُ إلی النّاسِ .

سه‌چیز است که برای شخص در آن عذری نیست . شوری کردن با نصیحت گر وملایمت ومدارا بارشك بروخودرا دوست کردن بمردم یادوست گیری مردمان

مَنْ لَمْ یَرْغَبْ فِی ثَلاثٍ إبْتَلی بِثَلاثٍ : مَنْ لَمْ یَرْغَبْ فِی السَّلامَةِ إبْتَلی بِالخِذْلانِ وَ مَنْ لَمْ یَرْغَبْ فِی الْمَعْرُوفِ إبْتَلی بِالنَّدامَةِ وَمَنْ لَمْ یَرْغَبْ فِي الْإسْتِکْثارِ مِنَ الْإخْوانِ إبْتَلی بِالخُسْرانِ

کسی که میل ورغبت نکرد درسه‌چیز مبتلا بسه چیزمی‌شود . کسی که‌رغبت نکرد بسلامتی مبتلابخواری گردد . وکسی که رغبت درمعروف وخوبی‌ننمود مبتلا به‌پشیمانی شود وکسی که رغبت نکرد بزیادکردن برادران مبتلابزیان وضرر گردد .

ثَلاثٌ یَجِبُ عَلي کُلِّ إنْسانٍ تَجَنُّبُها : مُفارَقَةُ الْأشْرارِ وَ مُحادَثَةُ النِّساءِ وَ مُجالَسَةُ أهْلِ الْبِدَعْ .

سه چیز است که برهرانسانی واجب است پرهیز ودوری از آن : همسری با بدان وصحبت وحدیث کردن با زنان وهمنشینی با اهل بدعت وبدعت گذاران .

ثَلاثٌ یَجِبُ عَلي کَرَمِ الْمَرْءِ : حُسْنُ الْخُلْقِ وَ کَظْمُ الْغَیْظِ وَغَضُّ الطَّرفِ

سه‌چیز است که دلالت به بزرگواری شخص میکند خوش خلق و نیکخوئی فروخوردن خشم وچشم‌پوشی .

مَنْ وَثِقَ بِثَلاثَةٍ کانَ مَغْرُوراً : مَنْ صَدَّقَ بِما لا یَکُونُ وَ رَکَنَ إلَي مَنْ لا یَثِقُ بِهِ وَ طَمِعَ فِي ما لا یَمْلِكَ .

کسی که اعتماد بسه‌چیز کند فریفته ومغرور است : کسی که‌تصدیق کند بآنچه وجود ندارد وتکیه کند بکسی که اعتماد باو ندارد وطمع برد درچیزی که‌دراختیار

او نیست ومالك آن نمیباشد

ثَلاثَةٌ مَنْ إسْتَعمَلَها أفْسَدَ دِينَهُ وَ دُنْياهُ: مَن ساءَ ظَنُّهُ وَ أمْكَنَ مِنْ سَمْعِهِ وَ أعْطي قِيادَهُ حَليلَتَهُ.

سه چیز است که هر کس آن را بکار بردد‌ین ودنیای خود را تباه سازد. کسی که گمان خود را بد بدارد وسوء ظن پیدا کند وهرچه را که‌میشنود ممکن بشمارد و باور کند وعنان اختیار خودش را بزنش بدهد

أفضَلُ المُلوكِ مَنْ أعْطي ثَلاثَ خِصالٍ ألرَّأفَةُ وَالْجُودُ وَالْعَدْلُ.

بهترین شاهان کسی‌است‌که دارای سه خصلت باشد : مهربانی - بخشش - دادگستری.

يَجِبُ لِلمُلوكِ أنْ يُفَرِّطوا فِي ثَلاثَةٍ: في حِفْظِ الثُّغُورِ وَ تَفَقُّدِ المَظالِمِ وَ إخْتِيارِ الصّالِحِينَ لأعْمالِهِم.

وواجب است برای شاهان که زیاده‌روی و افراط درسه‌چیز کنند: نگاهداری سرحدات ومرزبانی ورسیدگی وجستجوی مظالم ودادخواهی وبرگزیدن‌نیکوکاران را برای کارهای خوب.

ألْعاقِلُ لا يَسْتَخِفُّ بِأحَدٍ وَ أحَقُّ مَنْ لا يَسْتَخِفُّ بِهِ ثَلاثَةٌ : العُلَماءُ وَ السُّلطانُ وَالإخوانُ لأنَّهُ مَنِ اسْتَخَفَّ بِالعُلَماءِ أفْسَدَ دِينَهُ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِالسُّلطانِ أفْسَدَ دُنْياهُ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِالإخوانِ أفْسَدَ مُرُوَّتَهُ.

خردمند سبك نمی‌شمارد هیچکس را و سزاوارترین کسی که استخفاف‌وسبك شماری نبایست بشود سه کسند : دانایان وشاهان وبرادران زیرا کسی که‌علماودانایان را سبك بشمارد دین خود را تباه نموده وکسی که استخفاف بسلطان کند دنیای‌خود را فاسدکرده وکسی که برادران خویش‌را استخفاف کند مروت واوصاف خود را از

دست داده.

ثَلاثَةُ أَشْيَاءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهَا النَّاسُ طُرّاً: أَلْأَمْنُ وَالْعَدْلُ وَالْخِصْبُ.

سه‌چیز است که همگی مردمان بآن نیازمندند: آرامش و آسایش، دادگستری وعدالت، فراوانی و ارزانی نعمت.

ثَلاثَةٌ تُكَدِّرُ الْعَيْشَ: السُّلْطَانُ الْجَائِرُ وَالْجَارُ السُّوءُ وَالْمَرْأَةُ الْبَذِيَّةُ

سه‌چیز است که زندگی را تیره و تار میکند: سلطان ستمکار، همسایه بدو پرآزار، زن بیشرم و بدکردار.

لَا تَطِيبُ السُّكْنَى إِلَّا بِثَلاثَةٍ: أَلْهَوَاءُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ الْغَزِيرُ وَ الْأَرْضُ الْخَوَّارَةُ.

گوارا و خوش نمیشود جایگاه گرفتن مگر بسه جا: هوای پاك و پاکیزه و آب بسیار وزمین نرم وهموار.

ثَلاثُ خِصَالٍ مَنْ رُزِقَهَا كَانَ كَامِلاً: أَلْعَقْلُ وَالْجَمَالُ وَالْفَصَاحَةُ.

سه خصلت است که هرکس روزی یافت مردی تمام خواهد شد عقل و جمال و فصاحت.

ثَلاثَةٌ تُورِثُ الْحِرْمَانَ: أَلْإِلْحَاحُ فِي الْمَسْأَلَةِ وَالْغِيبَةُ وَالْهُزْءُ.

سه‌چیز است که مورث و باعث دوری ومحرومیت است: اصرار در خواهش و سئوال و غیبت کردن ونشاط وشادمانی نمودن.

مَنْ طَلَبَ ثَلاثَةً بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ مِنْ ثَلاثَةٍ بِحَقٍّ: مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ الْآخِرَةَ بِحَقٍّ وَ مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ الطَّاعَةَ لَهُ بِحَقٍّ وَ مَنْ طَلَبَ الْمَالَ بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ بَقَاءَهُ لَهُ بِحَقٍّ.

کسی که طلب کند سه‌چیز را بدون حق شایستگی محروم میشود ازسه چیز

بحق : کسی که دنیا را بغیرحق بطلبد ازآخرت بحق محروم میشود وکسی که طالب ریاست شود بدون حق محروم میشود از فرمانبری برای وی بحق وکسی که طالب مال شود بدون حق محروم میشود از بقای آن مال برای، وی بحق .

ثَلاثَةٌ لا يَنْبَغِي لِلمَرْءِ الْحازِمِ أَنْ يَقْدِمَ عَلَيْها : شُربُ السَّمِّ لِلتَّجْرُبَةِ وَ إِنْ نَجا مِنْهُ وَ إِفْشاءُ السِّرِّ لِلقَرابَةِ الْحاسِدِ وَ إِنْ نَجا مِنْهُ وَ رُكُوبُ الْبَحْرِ وَ إِنْ كانَ الْغِنيٰ فِيهِ .

سه چیزاست که شایسته نیست شخص احتیاط کار راکه درآن واردشود یااقدام کند : نوشیدن زهر برای آزمایش اگرچه ازآن رستگاری یابد وآشکار نمودن سر از برای نزدیك شدن بحسود اگرچه خود ازآن نجات یابد و سوارشدن بکشتی و سیر دریا اگرچه درآن بی نیازی باشد که گفته اند :

بدریا درمنافع بیشمار است   اگرخواهی سلامت درکناراست

لا يَسْتَغْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلاثَةٍ يَفْزَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْياهُمْ وَآخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذٰلِكَ كانُوا هَمَجاً : فَقِيهٌ عالِمٌ وَرِعٌ وَ أَمِيرٌ خَيِّرٌ مُطاعٌ وَ طَبِيبٌ بَصِيرٌ ثِقَةٌ .

بی نیاز نمیشوند اهل هرشهری از سه چیزی که پناهنده شوند بآنها درامردنیا وآخرتشان واگرآنهارا نداشتند چون گوسفندانی بی شبان باشند: فقیه دانای پرهیز کار فرمانده نیکوکار وفرمانگذار ، پزشك بینا ودرست کار .

إِنْ يَسْلِمَ النّاسُ مِنْ ثَلاثَةِ أَشْياءٍ كانَتْ سَلامَتُهُ شامِلَةً : لِسانُ السُّوءِ وَ يَدُ السُّوءِ وَ فِعْلُ السُّوءِ .

اگر سالم بمانند مردم از سه چیز سلامتی جامع وشامل را داراشده اند: زبان بد، دست بد ،کاروکرداربد .

إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي ٱلْمَمْلُوكِ خَصْلَةٌ مِنْ ثَلَاثٍ فَلَيْسَ لِمَوْلَاهُ فِي إِمْسَاكِهِ رَاحَةٌ : دِينٌ يُرْشِدُهُ أَوْ أَدَبٌ يَسُوسُهُ أَوْ خَوْفٌ يَرْدَعُهُ .

وقتی که در بنده وغلام یکی از سه خصلت نباشد پس ازبرای مولای او در نگاهداری وی آسودگی خیال و راحت نیست دینی که او را راهنمائی کند یا ادبی که نگاهبان وسائس وی باشد یا بیمی که جلوگیر ومانع اوشود .

إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذَلِكَ : مُعَاشَرَةٌ جَمِيلَةٌ وَسَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةٌ بِتَحَصُّنٍ .

هرمردی در خانه وخانواده خود نیازمند بسه خصلت است که متحمل ومتکلف بر آنشود اگرچه درخوی او هم این سه چیز نباشد : آمیزش نیکو و فراخدستی باندازه وغیرت درنگاهداری وحفاظت عیال خود .

أَلرِّجَالُ ثَلَاثَةٌ : عَاقِلٌ وَ أَحْمَقُ وَ فَاجِرٌ ، فَالْعَاقِلُ إِنْ كُلِّمَ أَجَابَ وَ إِنْ نَطَقَ أَصَابَ وَ إِنْ سَمِعَ وَعَى وَالْأَحْمَقُ إِنْ تَكَلَّمَ عَجِلَ وَ إِنْ حَدَّثَ ذَهِلَ وَ إِنْ حُمِلَ عَلَى ٱلْقَبِيحِ فَعَلَ وَالْفَاجِرُ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَكَ وَ إِنْ حَدَّثْتَهُ شَانَكَ .

مردان برسه نوع اند :عاقل ، احمق وفاجر .پس خردمند وعاقل آن است که اگر سخن باو گفته شود جواب دهد واگر نطق کند صواب گوید واگر گوش کند بخاطر سپارد و ضبط نماید و احمق اگر سخن گوید شتاب کند واگر حدیث کرد غفلت ننماید واگر واداز بکاری زشت شود انجام دهد و بدکار وفاجر اگر اورا امین بشماری خیانت کند واگر بااو حدیث کنی تورا عیب می گیرد .

ثَلَاثَةٌ لَيْسَ مَعَهُنَّ غُرْبَةٌ : حُسْنُ الْأَدَبِ وَ كَفُّ الْأَذَى وَ مُجَانَبَةُ الرِّيَبِ

سه چیز است که با آنان غربت ودوری نیست : شایستگی و نیکی ادب و جلوگیری از آزار مردم ودوری گرفتن ازشك و تردید .

أَلْأَيامُ ثَلاثَةٌ : فَيَوْمٌ مَضي لا يُدرَكُ وَ يَومُ النّاسُ فِيهِ فَيَنْبَغِي أَنْ يَغْتَنِمُوهُ وَ غداً إِنَّما في أَيديهِم أَمَلُهُ .

روزها بر سه نوع‌اند : پس روزی که گذشته وبدست نمی‌آید وروزی که مردم درآنند وشایسته است که آنرا غنیمت بشمارند و فردا که آرزوی آن در دستهای ایشان است .

مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ثَلاثُ خِصالٍ لَمْ يَنْفَعْهُ الإِيمانُ: حِلْمٌ يَرُدُّ جَهْلَ الْجاهِلِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ طَلَبِ الْمَحارِمِ وَ خُلُقٌ يُداري بِهِ النّاسَ .

کسی که در او سه خصلت نیست ایمان او سودی ندهد : حلمی که نادانی نادان را از اورد کند وپرهیزی که اورا ازطلب حرامها مانع گردد و خلقی که بآن با مردم مدارا نماید .

أَلإِخْوانُ ثَلاثَةٌ : مُواسٍ بِنَفْسِهِ وَ آخَرُ بِمالِهِ وَ هُمَا الصّادِقانِ فِي الإِخاءِ وَالآخَرُ يَأْخُذُ مِنْكَ الْبُلْغَةَ وَ يُرِيدُكَ لِبَعْضِ اللَّذَةِ فَلا تَعُدُّهُ مِنْ أَهْلِ الثِّقَةِ .

برادران سه گونه‌اند : یکی آن است که با تو بجان برابری کند و دیگری بمال وآندو دربرادری خود راست گفتارند ودیگری که ازتو کفاف گذران خود را میگیرد و تورا ازبرای لذتها میخواهد پس چنین کس راازمردم درستکار و استوار بشمار واعتماد بآن پیدا بکن .

لا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الإِيمانِ حَتّى تَكُونَ فِيهِ خِصالٌ ثَلاثٌ: أَلْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزايا .

تکمیل نمیکند بندهٔ حقیقت ایمان را تا در او سه خصلت نباشد : فقه ودانش در دین واندازه گیری نیکوو پسندیده درگذران‌وصبر و بردباری برمصیبتها وبلایا .

ثَلاثَةٌ مَنِ ابْتَلي بِواحِدَةٍ مِنهُنَّ كانَ طائِحَ الْعَقلِ : نِعمَةٌ مُوْلِيَةٌ وَزَوْجَةٌ فاسِدَةٌ وَ فَجيعَةٌ بِحَبيبٍ .

سه چیز است که هرکس بیکی از آنان مبتلا شد عقل او پریشان میشود : نعمتی که باو پشت کند زنی که به تباهی و فساد افتد ، بلای ناگواری که بدوست او رسد .

جُعِلَتِ الشُّجاعَةُ عَلي ثَلاثِ طَبايعَ لِكُلِّ واحِدَةٍ مِنهُنَّ فَضيلَةٌ لَيْسَتْ لِلْاُخري : السَّخاءُ بِالنَّفسِ وَالانَفَةُ مِنَ الذُّلِّ وَ طَلَبُ الذِّكْرِ فَإِنْ تَكامَلَتْ فِي الشُّجاعِ كانَ الْبَطَلُ الَّذي لا يُقامُ في سَبيلِهِ وَالْمَوسُومُ بِالاقْدامِ في عَصْرِهِ وَ إِنْ تَفاضَلَتْ بَعْضُها عَلي بَعْضٍ كانَتْ شَجاعَتُهُ فِي ذالِكَ الَّذي تَفاضَلَتْ فيهِ أكْثَرُ .

قرار داده شده است شجاعت بر سه طبیعت که از برای هریك از آنان فضیلتی است که برای دیگری نیست : سخاوت بنفس و از خود گذشتگی وعار داشتن از خواری وخواستاری ذکر ویادآوری پس اگر این اوصاف در شخص شجاع تکمیل شد دلیر آن کسی است که در راه خود باز نایستد و درعصر وروزگار خود باقدام موسوم و نامبرده شود واگر این اوصاف او بعضی بر بعض دیگر برتری یافت شجاعت او در آن خصلت وصفتی است که در آن برتری و فزونی زیادتر یافته .

يَجِبُ لِلْوالِدَيْنِ عَلَي الْوَلَدِ ثَلاثَةُ أشْياءَ : شُكرُهُما عَلي كُلِّ حالٍ وَ طاعَتُهُما فيما يَأمُرانِهِ بِهِ وَ يَنْهانِهِ عَنْهُ فِي غَيرِ مَعصِيَةِ اللهِ وَ نَصيحَتُهُما فِي السِّرِّ وَالْعَلانِيَةِ .

واجب است از برای پدر ومادر برفرزند سه چیز : شکرگذاری وسپاس ازپدر

ومادر درهرحال و طاعت وفرمانبرداری از ایشان درآنچه باو امر کنند یا او را از آن نهی نمایند درغیر نافرمانی ومعصیت خدا و نصیحت ایشان درپنهان وآشکار.

وَ يَجِبُ لِلوالِدِ عَلي والِدِهِ ثَلاثُ خِصالٍ . إِخْتِيارُ والِدَتِهِ وَ تَحْسِينِ إِسْمِهِ وَالْمُبالِغَةُ فِي تأدِيبِهِ .

وواجب است از برای فرزند بروالد خود سه خصلت : برگزیدن مادر ونیکو گذاردن نام او ومبالغه و اصرار درادب کردن او .

أَلْسُرُورُ فِي ثَلاثَ خِلالٍ : فِي الْوَفاءِ وَ رِعايَةِ الْحُقُوقِ وَالنُّهُوضِ فِي النَّوائِبِ .

شادمانی مابین سه چیز است : در وفا نمودن بعهد و حق گذاری ورعایت حق و جنبش درپیش آمدها وحوادث .

ثَلاثَةٌ يُسْتَدَلُّ بِها عَلي أصابَةِ الرَّأيِ : حُسْنُ اللِّقاءِ وَ حُسنُ الْإِسْتِماعِ وَ حُسنُ الْجَوابِ .

سه چیز است که ازآنها پی به اصابت رأی و مصلحت اندیشی برده میشود : برخورد خوب ، شنیدن خوب ، پاسخ دادن خوب .

أُشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ أَنْعِمْ عَلي مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لاإِزالَةَ لِلنِّعَمِ إِذا شَكَرْتَ وَلا إِقالَةَ لَها إِذا كَفَرْتَ (وَلا إِقامَةَ)

شکر کن کسی‌را که برتو نعمت میدهد و نعمت بده بر کسی که تورا شکر میکند زیرا که نعمت برطرف وزایل نمیشود وقتی که سپاسگزاری کنی و واگذاری و دوام بر این نیست هنگامیکه تو کفران آن نعمت کنی .

فَوْتُ الْحاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِها مِنْ غَيْرِ أَهْلِها وَ أَشَدُّ مِنَ الْمُصِيبَةِ سُوءُ الْخُلْقِ مِنْها .

از بین‌رفتن نیاز حاجت بهتر است ازخواستن آن‌را از کسی که شایسته و اهل آن نیست وسخت تر از هرمصیبتی بدی خلف از آن است که وعده کنند و بدان وفانمایند .

قَدْ عَجَزَ مَنْ لَمْ يُعِدَّ لِكُلِّ بَلاءٍ صَبْراً وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ شُكْراً وَ لِكُلِّ عُسْرٍ يُسْراً .

درحقیقت عاجز است کسی که تهیه نکند ازبرای هر بلائی بردباری و صبر را وبرای هر نعمتی شکری وبرای هرسختی آسانی را .

لَمْ يُسْتَزَدْ بِمَحْبُوبٍ بِمِثْلِ الشُّكْرِ وَلَمْ يُسْتَنْقَصْ مِنْ مَكْرُوهٍ بِمِثْلِ الصَّبْرِ

زیاد نمی‌کند چیزی آنچه راکه محبوب است مانند شکر و کم نمیکند چیزی ناپسند ومکروه را بمانند صبر .

أَنْفَعُ الْأَشْيَاءِ لِلْمَرْءِ سَبْقُهُ النَّاسَ إِلَى عَيْبِ نَفْسِهِ وَأَشَدُّهَا مَؤُونَةً إِخْفَاءُ الْفَاقَةِ وَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ عَنَاءً النَّصِيحَةُ لِمَنْ لاَ يَقْبَلُهَا وَ مُجَاوَرَةُ الْحَرِيصِ وَأَرْوَحُ الرَّوْحِ الْيَأْسُ مِنَ النَّاسِ .

مفیدترین چیزها برای مرد پیشی گرفتن اوست از مردم بعیب‌خودش وسخت ترین آن تحمل با رفاقه و تنگدستی و اخفای آن است و سخت ترین چیزها از جهت رنج و زحمت نصیحت نمودن بکسی است که آنرا نپذیرد وهمسایگی باکسی میباشد که دارای حرص و آز است و راحت ترین راحتها نومیدی و یاس از مردمان است .

مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلاَ يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِهِ .

کسی که‌قرار دهد خود را در ایستگاه‌تهمت پس‌باید که ملامت نکند کسانی که باو سوءِ ظن وبدگمانی پیدا میکنند .

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتِ الْخِيرَةُ فِي يَدِهِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ جَاوَزَ إِثْنَيْنِ فَاشٍ

کسی که بپوشاند راز خود را میباشد تمام اختیارات او در دست خودش و هر گفتاری که ازدو نفر تجاوز کرد آشکار ومنتشر میگردد .

ضَعْ أَمرَ أَخِيكَ عَلَي أَحْسَنِهِ وَلا تَظُنَّنْ بِكَلْمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءً أَوْ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلاً

بنا بگذار امر برادر خود را بر خوبترین وضع وگمان بد مبر بسخنی که از دهان برادرت بیرون میآید در صورتیکه از برای او در خیرراهی بیابی وآنرابخوبی حمل کنی .

عَلَيْكَ بِإِخوانِ الصِّدقِ فَإِنَّهُم عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْدَ البَلاءِ .

برتو باد بدوستی برادران راست گفتار که آنها ذخیره وپس انداز توانند هنگام دراز دستی دوست وسپر توانند نزد بلا ومحنت .

مِنْ زَينِ الايمانِ الْفِقْهُ وَ مَنْ زَينِ الْفِقهِ أَلْحِلمُ وَ مِنْ زَينِ الْحِلْمِ أَلرِّفْقُ وَ مِنْ زَينِ الرِّفْقِ اللِّينُ وَ مِنْ زَينِ اللِّينِ السُّهُولَة .

از زیور و زیب ایمان فقه و دانش است و ازنور دانش بردباری وحلم است و از زیور حلم مدارا و رفق است و از زیور رفق نرمی و ملایمت و از زیور نرمی سهل انگاری و آسان گرفتن کارها است .

أَلصَّفْحُ الْجَمِيلُ أَلّا تُعاقِبَ عَلَى الذَّنْبِ وَالصَّبرُ الْجَمِيلُ أَلَذِي لَيسَ فِيهِ شَكْوَي .

گذشتن نیکو این استکه درشتی وعتاب برگناه نکنی وصبر نیکو آن استکه در آن شکایتی نباشد .

فصل چهارم

در اشعار حکمت آثار منتسبه بآن بزرگوار

منسوب بآنحضرت است که درگذراندن روزگار فرماید

لَا الْیُسْرَ یَطْرُوُنَا یَوْماً فَیَبْطِرُنَا وَلَا لِلَازْمَةِ دَهْرٍ نُظْهِرُ الجزْعا

یعنی که نه آسانی کار و فراخ دستی و گشایش اگر روزی برای ما روی دهد ما را شادمان مینماید، و نه در برابر سختی روزگار و گرفتگی کار که پیش بیاید ازما جزع و بی تابی آشکار میشود.

در اینجا گویا مقصود و بیان ابتلای دایم ایشان بسختی و شدائد روزگار در تمام اوقات است وچنین اظهار میفرمایند که خوشی و ناخوشی روزگار برای ما مساوی است و با بدوخوب آن صابروشاکریم.

هم از آنحضرت است که درهمین خصوص فرمود

۲

إِنْ سَرَّنَاالدَّهرُ لَمْ نَبْهجْ لِصِحَّتِهِ أَوْ سَائَنَاالدَّهرُ لَمْ نُظْهِرْلَهُ الْهَلَعَا

مِثْلُ النُّجُومِ عَلَی مِضْمَارِ أَوَّلِنَا إِذَا تَغَیَّبَ نَجْمٌ آخَرٌ طَلَعَا

یعنی اگر روزگار ما را وقتی خوشحال بدارد ومسرورسازد ما برای صحت وخوشی آن شادمان نمیشویم یا اگرکه روزگار بما بدی کنددر مورد آن شتابزدگی و جزع و بی‌تابی اظهار نمی‌نمائیم و ما مانند ستارگانی‌هستیم که بمرکز خوداستوارند و برروش اولیه خود باقی میمانند و اول ما بدین‌حال‌است وهروقت ستارۀازماغروب نمود بجای آن ستارۀ دیگری طلوع مینماید.

گویا کنایه از آن است که ما حجتهای پروردگاریم و زمین هیچگاه از حجت خالی نمیماند چنانچه آسمان هیچگاه ازستارگان خالی نیست.

هم از آنحضرت است که سفیان ثوری گوید بحضرتش عرض کردم یابن رسول الله از مردم کناره جوئی نمودی فرمود ای سفیان :

۳

فَسدَ الزَّمانُ وَ تغیَّرَ الإِخوانُ   فَرأیتُ الاِنفِرادَ أَسکَنُ لِلفُؤادِ

یعنی که روزگار تباهی وفساد یافت و برادری ما بهم خورد پس من دیدم که تنهائی بهتر و برای آرامش دل وفراغت خاطر شایسته تر خواهد بود .

٤   بازفرماید :

ذَهَبَ الْوفاءُ ذِهابَ أَمْسِ الذّاهِبِ   وَالنّاسُ بَیْنَ مُخاتِلٍ وَ مُوارِبِ
یَفْشُونَ بَیْنَهِمُ الْمَوَدَّةَ وَالصَّفا   وَ قُلُوبُهم مَحْشُوَّةٌ بِعَقارِبٍ

یعنی وفا از میانه بدرود نمود همانطور که دیروز رفت ومردم یکدسته حیله باز و فریب دهنده و دسته جوی وبدگوی یکدیگرشدند آنها در ظاهر خودشان افشای دوستی وصفا میکنند و در باطن دلهای ایشان پرازمار وعقرب است .

این اشعار منتسب بحضرت صادق آل محمد علیه السلام است

و فرموده اند که این ابیات را حفظ کنید و آنرا باولاد وبرادران خود بیاموزید و دربارهٔ زیادخواندن آن بایشان سفارش کنیدمخصوصا در شب جمعه آنراز یاد بخوانید:

٥

صَلَّی الاِلٰهُ وَ مَنْ یَحُفُّ بِعَرْشِهِ   وَ الطَّیِّبُونَ عَلَی الإِمامِ النّاصِحِ
وَ عَلی قَرابَةِ الَّذِینَ تُهَضِّمُوا   بِالنّائِباتِ وَ کُلِّ خَطبٍ فادِحٍ
طَلَبُوا الحُقُوقَ فَأُبْعِدُوا مِنْ دُوْرِهِمْ   وَعَوی عَلَیهِم کُلُّ کَلْبٍ نائِحٍ
لُعِنَ الَّذی عاداهُمْ وَ قَلاهُم   وَ شَنَأَهُمْ فی کُلِّ قَلْبٍ کاسِحٍ

یعنی رحمت میفرستد خدا و کسانیکه بعرش اوطواف میکنند و بدان احاطه دارند وصلوات میفرستند پاکان و پاکیزگان بر امام نصیحت کننده و پند دهنده و برخویشان

و نزدیکان او آنهائیکه هضم کرده شده وخورد گردیدند بواسطه حوادث ومصیبتهای وارده و هرامر بزرك وطاقت فرسائی یعنی آنهاکه در زیر بار ستم ونامِلایماتروزگار و اذیت وآزار ستمگران تحمل و بردباری نمودند ودرخواست حقوق خود کردند و از آنجهت که ازجایگاه و منازل خودآنهارا دور نموده وتبعید کردند و پارس نمود بر آنان هرسك پارس کننده . لعنت کرده شدند آنهائی که بایشان دشمنی نمودندوآنها را واگذار کرده وکینه ایشان را در دل پر کین خود جای دادند.

از جمله مواعظ آن حضرت است که بسفیان ثوری فرموده

٦

عَوِّدْ لِسٰانَكَ قَوْلَ الْخَيْرِ تُحْظَ بِهِ إِنَّ اللِّسٰانَ لِمٰا عَوَّدتَ مُعْتٰادٌ
مُوَكَّلٌ بِتَقٰاضِي مٰا سَنَنْتَ لَهُ فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ فَانْظُر كَيْفَ تَعْتٰادُ

یعنی عادت بده زبان خود را بگفتن حرف خوب وخیر گوئی که از آن بهره مند و محظوظ شوی زیرا که زبان رابهرچه عادت بدهی خواهد کرد وخود را واگذارو عهده دارگردان بخواهش و درخواست آنچه را که من از برای تو در خیر و شر قرار دادم ونگاه کن که چگونه بدان معتاد خواهی شد.

هم از آن حضرت است که مکرر میفرموده

٧

لِكُلِّ أُنٰاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقَبُونَهٰا وَ دَوْلَتُنٰا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ

یعنی برای هر مردمی دولت وروزگاری است که انتظار آمدن آنرا دارند و دولت ما دولت حقه مهدویه است که درآخرالزمان ظهور مینماید.

هم از فرمایشات آن بزرگوار است

٨

تَعْصِي الْإِلٰهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هٰذا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعٰالِ بَدِيعٌ
لَوْ كٰانَ حُبُّكَ صٰادِقاً لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

یعنی تو ازطرفی نافرمانی خدا را میکنی و آنگاه اظهار دوستی او را مینمائی و این رفتار و کردار بجان خودت قسم که در میان کارها خیلی تازگی دارد و عجب شمرده میشود زیرا که اگر تو دردوستی خود با خدا بصداقت وراستی بودی یقین که او را پیروی مینمود واینمسئله محقق است کسی که کسی رادوست دارد مطیع و پیرو او خواهد بود

هم ازگفتار دربار آن حضرت است که در باره بی تابی و شکایت از روزگار فرمود و امر بتحمل و بردباری وصبر وخودداری کرده .

۹

فَلَا تَجْزَع وَ إِنْ أَعسَرْتَ یَوماً فَقَدْ أَیْسَرتَ فِي زَمَنٍ طَوِیلِ

فَلَا تَیأَسْ فَإِنَّ الیَأسَ کُفْرٌ لَعَلَّ اللهَ یُغْنِي عَنْ قَلِیلِ

یعنی جزع و بی تابی مکن اگر که روزی بسختی و تیره بختی افتادی زیرا که بتحقیق روزگاری دراز را درخوشی و راحت بودی وناامید ازرحمت خدا مشو که نا امیدی کفر است و شاید که خدا تو را بزودی دراندك مدتی دارا سازد .

۱۰

وَلَا تَظُنُنْ بِرَبِّكَ ظَنَّ سُوءٍ فَإِنَّ اللهَ أَوْلَی بِالجَمِیلِ

و هرگز بپروردگار خود گمان بد مبر زیرا که خدای بی نیاز به نیکوکاری و کردار شایسته وجمیل سزاوارتر خواهد بود .

این اشعار را بحضرت امیر علیه السلام نیز نسبت داده اند و جزءدیوان آنحضرت آمده

از ابراهیم بن مسعود روایت شده که گوید مردی از تجار خدمت جعفر بن محمد علیه السلام آمد وشد داشت وبا حضرتش آمیزش مینمود و اورا بحسن حال میشناخت سپس احوال او تغییر نموده وازبدی روزگار خود بخدمت آن حضرت شکایت کرد حضرت این اشعار را برای او انشاء فرمود :

در کتاب امالی صدوق این دوبیت را نیز بآنحضرت نسبت داده که فرماید :

۱۱

إِعْمَلْ عَلَى مَهْلٍ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَاخْتَرْ لِنَفْسِكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
فَكَأَنَّمَا قَدْ كَانَ لَمْ يَكُ إِذْ مَضَى وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ قَدْ كَانَ

یعنی کار بکن بآرامی ومدارا زیرا که تو خواهی مرد و اختیار کار خوب کن برای خودت ای انسان و بدان که آنچه هست گویا وقتیکه گذشت مانند این است که اراحل نبوده و نشدنی است و گویا که آنچه بایستی بشود شدنی است و خواهد شد.

هم بآن حضرت منسوب است

۱۲

فِي الْأَصْلِ كُنَّا نُجُوماً يُسْتَضَاءُ بِنَا وَلِلْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهَانُ
نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لِغَائِصِكُمْ دُرٌّ ثَمِينٌ وَيَاقُوتٌ وَمَرْجَانُ

ما در اصل واساس مانند ستارگانی بودیم که مردم بما طلب روشنائی و نورمی نمودند و ما امروز هم از برای مخلوق دلیل و برهانی خواهم بودمائیم دریاهائی که درمیان آن دریاها برای شناوران شما درهای گرانبها و گوهر و یاقوت و مرجان بدست خواهد آمد.

۱۳

مَسَاكِنُ الْقُدْسِ وَالْفِرْدَوْسِ نَمْلِكُهَا وَنَحْنُ لِلْقُدْسِ وَالْفِرْدَوْسِ خُزَّانُ
مَنْ شَذَّ عَنَّا فَبَرْهُوتٌ مَسَاكِنُهُ وَمَنْ أَتَانَا فَجَنَّاتٌ وَوِلْدَانُ

جایگاه قدس ومکانهای پاك وبهشت برین را شما دارا میشوید و ما برای آن جاهای پاك وپاکیزه وبهشت برین خزانه داران خواهیم بود کسیکه از ما دوری کند و براه مخالفت ما رود پس برهوت جایگاه او خواهد بود وهرکس که بجانب ما بیاید و بطریقه ما درآید پس بهشت جای او خواهد بود و پسران بهشتی خدمتگذار آنها خواهند شد.

۱٤ **هم از آنحضرت است که در تفسیر ثعلبی از اصمعی روایت شده**

أُثَامِنُ بِالنَّفْسِ النَّفِيسَةِ رَبَّهَا فَلَيْسَ لَهَا فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَمَنُ

بِهٰا يُشتَرَي الجَنّاتُ إِنْ أَنا بِعْتُها بِشَئٍ سِواها إِنَّ ذٰلِكُمْ غَبْنٌ
إِذا ذَهَبَتْ نَفْسِي بِدُنْيا أَصَبْتُها فَقَدْ ذَهَبَتْ نَفْسِي وَقَدْ ذَهَبَ الثَّمَنُ

من قیمت میگذارم نفس نفیس وپربهای خود را بپروردگار آن و باو عرضه میدارم زیراکه نیست درمیان خلق بها وقیمتی تاهمگی مردم قیمت آن را بدانند و وبآن بهشت خریداری میشود اگر من آنرا بچیزی دیگر بفروشم در این معامله مغبون خواهم بود اگر که نفس من بواسطه دنیائی که بدست آورده‌ام از دست رفت یقین من میکنم که هم نفس من ازدست رفته وهم بهای آن را ازدست داده‌ام .

در مناقب ابن شهرآشوب بانحضرت نسبت داده

۱۵

عِلْمُ الْمَحَجَّةِ وٰاضِحٌ لِمُرِيدِهِ وَأَرَي الْقُلُوبَ عَنِ الْمَحَجَّةِ فِي عَمىً
وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِهٰالِكٍ وَنَجاتُهُ مَوْجُودَةٌ وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِمَنْ نَجا

دانستن راه راست برای کسیکه قصد آن راه را دارد آشکار وروشن است و با وجود این من می‌بینم که دلها از تشخیص دادن راه حق درکوری و ضلالت است ودر حقیقت عجب دارم ازآنکس که هلاك شدنی است درحالتی که نجات او موجود است ونیز متعجبم ازآنکس که موجبات حیات برای او نیست .

هم این دو بیت را بآنحضرت نسبت داده‌اند

۱۶

وَفِينا يَقِيناً يُعَدُّ الْوَفاءُ وَفِينا تَفَرَّخَ أَفْراخُهُ
رَأَيْتُ الْوَفاءَ يُزَيِّنُ الرِّجالَ كَما زَيَّنَ الْعَذْقَ شِمْراخُهُ

یعنی از ما یقینی است که وفاداری را برای ما آماده وایجاد مینماید وجوجه‌های آن درنزد ما جوجه میگذارند وتولید مثل مینمایند من دیدم که وفا زینت می دهد مردها را چنانکه بندهای نازك که پیوسته بخوشه خرما هستند آنرا زینت میدهند

بهمن ماه ۱۳۲۸ ابوالقاسم سحاب

(چاپخانه علمی) الحمدلله اولاً وآخراً

تصانیف و تالیفات و ترجمه های مولف کتاب

چاپ شده

۱ ـ ترجمه تاریخ قران زنجانی
۲ ـ اقوال اروپائیان در باره قرآن
۳ ـ تاریخ و جغرافیای مکه
۴ ـ ترجمه اسرار حج حافظ عامر بلك و مناسك
۵ ـ ترجمه اسرار حج آقای شهرستانی
٦ ـ ترجمه رساله آداب جمعه شهید ثانی
۷ ـ ترجمه نماز جمعه آقای شهرستانی
۹ ـ فرهنك خاور شناسان
۱۰ ـ ترجمه رساله حی بن یقظان (پسر طبیعت)
۱۱ ـ جلداول زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (تاریخ عصر جعفری)
۱۲ ـ جلد دوم زندگانی امام صادق ع
۱۳ ـ جلد اول زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
۱۴ ـ جلد دوم زندگانی حضرت رضا علیه السلام
۱۵ ـ ترجمه فنون اسلامی از عربی
۱٦ ـ ترجمه جغرافیای کارپانتر (آسیا) از انگلیسی
۱۷ ـ تاریخ ادبیات عمومی ترجمه از فرانسه
۱۸ ـ تاریخ حبشه ترجمه از عربی
۱۹ ـ رساله شهادة الحسین ع
۲۰ ـ تدبیر منزل و اشعار و مقالات متفرقه
۲۱ ـ تاریخ زندگانی شاه عباس کبیر

چاپ نشده

۱ ـ جلد دوم تاریخ شاه عباس کبیر
۲ ـ زندگانی حضرت موسی بن جعفر
۳ ـ تاریخ مدرسه سپهسالار
٤ ـ ترجمه کتاب اخلاق و قلب احیاء العلوم غزالی
۵ ـ راه رستگاری (ترجمه منهاج النجاة فیض)
٦ ـ مفتاح الاعلام در تراجم احوال رجال اسلامی و بانوان در شش جلد
۷ ـ حساب و هندسه ترجمه از فرانسه
۸ ـ تاریخ تربیت عمومی ترجمه از عربی
۹ ـ تاریخ عمومی ترجمه از فرانسه
۱۰ ـ » » » » »
۱۱ ـ تاریخ نقاشی در ایران ترجمه از التصویر فی الاسلام عربی
۱۲ ـ فرهنك نام بزرگان که دو جلد آن تالیف شده
۱۳ ـ ریاض الادب در مقالات و اشعار
۱٤ ـ تاریخ وزرای معارف ایران و شرح حال و تراجم ایشان
۱۵ ـ دوره تاریخ خجسته از ۱۳۰۰ قمری تا ۱۳٦۰ قمری در ۵ جلد
۱٦ ـ دیوان اشعار و ادبیات
۱۷ ـ تذکرة الاسامی در شرح احوال رجال اسلامی
۱۸ ـ تبصرة الاسامی در شرح احوال رجال اسلامی
۱۹ ـ ترجمه هزار حدیث نبوی (ص)

گراور و نقشه های کتاب

مدارک و ماخذ جلد دوم تاریخ عصر جعفری

تاریخ طبری
کامل ابن اثیر
تاریخ عرب و اسلام امیرعلی ترجمه
آقای فخرداعی
عصر المامون • فرید رفاعی
تجارب السلف
عمران بغداد آقای نشات
تاریخ یعقوبی
حبیب السیر
آثار الشیعه جواهری
کشف الغمه اربلی
بحار الانوار مجلسی
تاریخ الخلفاء سیوطی
منتخب التواریخ
نخبة التواریخ دبیر تفرشی
انساب آقای امین میرهادی
وفیات الاعیان ابن خلکان
تاریخ بیهق
کتاب کافی
من لا یحضره الفقیه
مناقب ابن طلحه شافعی
مناقب ابن شهر آشوب
اعلام الوری طبرسی
ارشاد شیخ مفید
روضة الواعظین
خبات الخلود
مروج الذهب مسعودی
نور الابصار
تذکرة الخواص
صواعق ابن حجر
حیات الصادق علامه مظفری
دائرة المعارف فرید وجدی
مرات الحرمین رفعت پاشا مصری
مجله الهلال جرجی زیدان
جنات النعیم یاروح وریحان حاج ملا
باقر واعظ
سر الانساب عبیدلی
فهرست ابن شهر آشوب
مناهج انوار المعرفه
مصباح الشریعة
تفسیر الجواهر طنطاوی
مجالس المومنین
کتاب الاغانی ابو الفرج
تاریخ الفخری
معجم البلدان
انوار الحسینیه
بستان السیاحه
سنی الملوك
احسن التقاسیم
تاریخ خطیب
سیاحت نامه ابن بطوطه
طبقات الامم
کتاب مذاکرات
محاضرات الامم
تاریخ عراق
معالم العلماء
درة التفسیر
کتاب الذخیره
تاریخ کربلای آقای کلید دار
تحفة الزائر مجلسی

فهرست مندرجات

صفحه	مندرجات
۷۴	جعفر بن سالم
۷۴	جعفر بن غیاث
۷۶	حمران بن اعین
۷۶	حمزة بن طیار
۷۷	زید شحام
۷۷	زید شهید
۷	سدیر صیرفی
۷۹	اعمش اسدی
۷۹	عبدالسلام بن سالم بجلی
۷۹	عبدالسلام ازدی
۸۰	ابن ابی یعفور
۸۰	عبدالملک بن اعین
۸۱	عبید بن زراره
۸۱	عبیدالله بن علی
۸۱	علاء بن زرین
۸۲	عمادالدهنی
۸۳	عمرو بن ابی المقدام
۸۴	عمرو بن ابی نصر سکونی
۸۴	عمر بن حنظله
۸۵	عمر بن علی بن الحسین
۸۵	فضیل بن سیار
۸۵	ابو بصیر کوفی
۸۶	مومن الطاق
۸۷	محمد بن مسلم ثقفی
۸۸	معاویة بن عمار
۸۸	معروف بن خربوز
۸۸	معلی بن خنیس
۸۹	میسر بن عبدالعزیز
۹۰	روات واعلام سنت
۹۲	ابوسعید یحیی بن قطان
۹۲	محمد بن اسحق
۹۳	سعید بن حجاج
۹۳	ابو ایوب سجستانی
۹۳	موالیان حضرت صادق (ع)

صفحه	مندرجات
۹۵	سعید رومی
۹۵	صباح
۹۶	طاهر
۹۶	عباس بن زید مدنی
۹۶	فضیل
۹۶	مغیره
۹۶	موسی
۹۷	نصر بن ساعد
۹۷	سالمه
۹۷	فصل هفتم در خطب ومواعظ
۹۷	در خطب
۱۰۰	موعظه بسفیان ثوری
۱۰۲	مواعظ بحمران بن اعین
۱۰۳	نصایح آن بزرگوار
۱۰۳	وصیت حضرت بمفضل
۱۰۳	وصیت حضرت بجمیل
۱۰۴	وصیت بعلی بن خنیس
۱۰۴	وصیت بمومن الطاق
۱۰۵	وصایا بشیعه
۱۰۶	صفات یکنفر جعفری
۱۰۷	مواعظ مختلفه
۱۰۷	بدایع مواعظ
۱۰۸	بیانات مفید عنوان مصری
۱۱۱	فصل هشتم در گفتار در بار حضرت صادق (ع)
۱۱۳	در احکام
۱۱۴	در مراعات
۱۱۵	در حسن خلق
۱۱۶	در تقوی
۱۱۷	در رعایت
۱۱۸	در بیان حق و باطل
۱۲۱	درخوف واحیاء
۱۲۱	در حقیقت عبودیت
۱۲۲	در معاشرت
۱۲۳	در معرفت

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱-	زیر صفحه	عسقاء	عسقلانی
۲۰	۳	عافق	عاتق
۳۸	۱۵	تلمید	تلمیذ
٤٦	٤	تاریچه	تاریخچه
۸۰	۲٤	رزار	زراره
۸۲	۱۱	بدسنت	بدت
۸۳	۲۳	فریقن	فریقتن
۸۵	۲۳	بالااد	بالاتر
۸۸	«	بشیعه	شیعه
۹۰	۲۰	حجو	حجر
۹۸	۲	نسبة	نسبه
۹۸	۸	ینحسبه	ینجسه
۱۰۲	۱۸	نربر	بزیر
۱۰٦	۱۰	ورائعهم	وداعهم
۱۱۲	۱۹	لحبس	الحبس
۱۲۰	٦	عظیه	عظیمه
۱۴۵	زیر صفحه	بشیریشی	شبرینی
۱۸۱	۲۳	اندیسی	اندلسی
۱۹۵	۲۱	الحرام	العوام
۱۹۹	۱۰	الحنظل	الخطل
۲۰۲	۱۰	الذیعه	الذریعه
۲۱٤	۱٦	من	زیاد
۲۳۲	۲۳	تیم	بیم
۲۳۹	۲۰	انولاك	اتولاك
۲٤٤	۲	تعکلم	تکلم
۲٤٦	۲۰	نعمر	تعمر
۲٤۷	۳	انی	ابی
۲٦۱	۲۱	بسعاتمندی	بسعادتمندی
۲٦۳	۲۱	مفصل	مفضل
۲۰۴	۱۵	ده	مده
۲٦٤	زیر صفحه	داد	دار